



۹۴
پاییز
۱۳۸۷

دانش

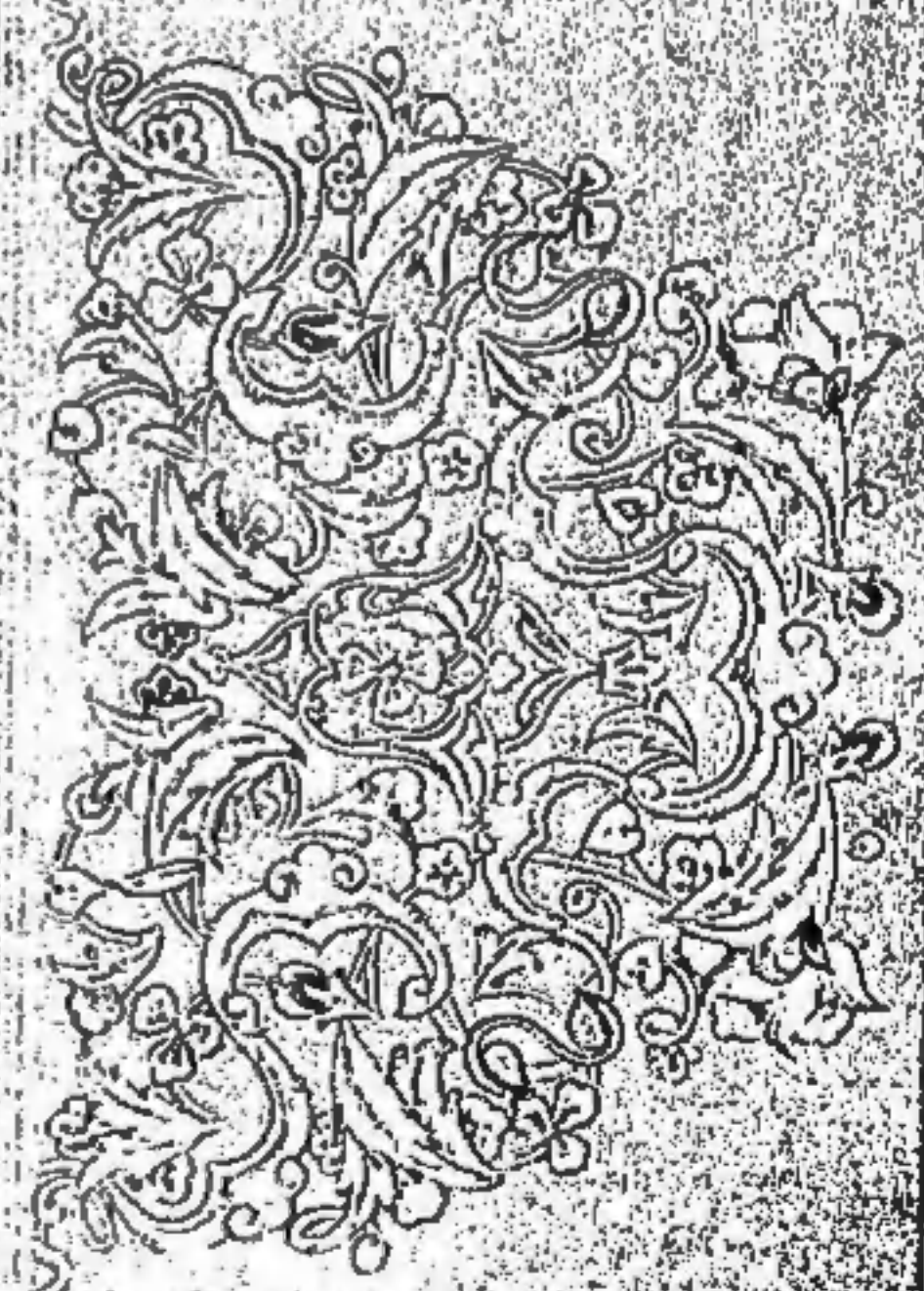
فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد



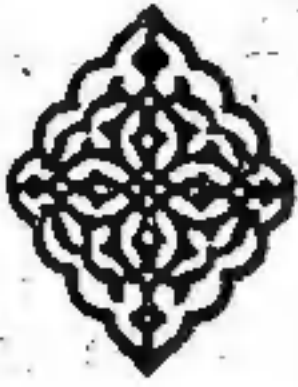
گنجینہ دانش

سلسلہ دعا و کلمہ حاکم

میں نے اپنے دل سے دعا کی ہے کہ
 ہرگز نہ ہو اس کتاب کا کوئی نقص
 اور نہ ہی اس میں کوئی غلطی ہو
 کیونکہ یہ کتاب ہے اللہ کی رحمت
 اور اس کی بے شمار نعمتوں کا
 ذخیرہ ہے۔ آمین



غزلی از حافظ شیرازی بہ خط آقای جواد بختیاری،
 و باتذہیب آقای محمد طریقتی



۹۴

پاییز

۱۳۸۷

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مدیر مسئول و سردبیر: سید مرتضی صاحب فصول

مدیر: سید مرتضی موسوی

حروف چین: محمد عباس بلستانی

چاپخانه: آرمی پریس (اسلام آباد)

شورای علمی دانش (به ترتیب الفبا)

دکتر کلثوم ابوالبشر

دکتر نعمت الله ایران زاده

دکتر سعید بزرگ بیگدلی

دکتر محمد حسین تسیحی

دکتر ساجد الله تفهیمی

دکتر احمد تمیم داری

دکتر محمد مهدی توسلی

اکبر ثبوت

دکتر رضا مصطفوی

دکتر ابوالقاسم رادفر

دکتر سید سراج الدین

دکتر سلطان الطاف علی

دکتر محمد صدیق شبلی

دکتر صفری بانو شکفته

دکتر امیر حسن عابدی

دکتر محمود عابدی

دکتر عارف نوشاهی

دکتر گوهر نوشاهی

سید مرتضی موسوی

دکتر معین نظامی

دکتر مهر نور محمد خان

دکتر سید علیرضا نقوی

دکتر سید مرتضی صاحب فصول

دکتر سید مرتضی موسوی

دکتر سید مرتضی موسوی

دکتر سید مرتضی موسوی

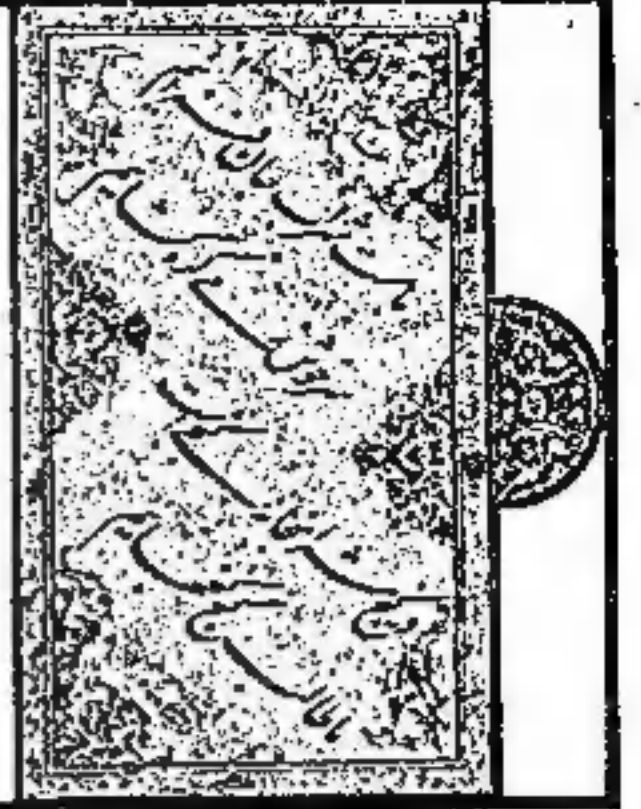
دکتر سید مرتضی موسوی

دکتر سید مرتضی موسوی

دکتر سید مرتضی موسوی

روی جلد: ما مست شراب جان فزائیم
 سرخوش ز می گره گشائیم
 در کنج شرابخانه گنجی است
 ما طالب گنج کنجهائیم

« عطار نیشابوری »
 پدید آورنده : استاد بختیاری



یادآوری

- * فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- * دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- * دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است.
- * آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- * مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، شایسته است :
 - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
 - دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانویس» و «کتابنامه» باشند.
 - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- * آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- * مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- * چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

فصلنامه دانش توسط کمیسیون آموزش عالی پاکستان

به عنوان مجله علمی پژوهشی شناخته می شود.

* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان

دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶

Email : daneshper@yahoo.com

http://ipips.ir

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

فهرست مطالب

سخن دانش

معرفی نسخه خطی

- مجالش العشاق : شناخت نویسنده واقعی
حکیم سید شمس الله قادری
برگردان : دکتر سید حسن عباس

اندیشه و اندیشمندان (۱)

- بررسی عشق مولانا بر مخک قرآن مجید
دکتر سید احسن الظفر
- کاشفی بیهقی در شبه قاره هند و پاکستان
پرفسور دکتر رضا مصطفوی سبزواری
- آیات قرآنی درباره نبی امی (ص) و بازتاب آن در شعر مولوی و فارسیگویان دیگر
پرفسور دکتر صغری بانو شکفته
- درون مایه و محتوای ضرب المثل های فارسی
دکتر حسن ذوالفقاری
- عطار و غرب اندیشی
دکتر م. بقایی ماکان
- پیشرفت زبان فارسی در استان سرحد (پاکستان)
دکتر شفقت جهان
- فهرست کتابهای چاپ سنگی بیدل
دکتر ابراهیم خدایار / غلام کریم اف
- دهلوی در ما وراء النهر - ازبکستان
سید مرتضی موسوی
- نشر برخی آثار فارسی در هند طی نیم قرن اخیر
- سهم شعرای فارسی در نهضت استقلال خواهی پاکستان
عصمت درانی

اندیشه و اندیشمندان (۲)

ویژه علامه اقبال

- وحدت مسلمین از دیدگاه علامه اقبال لاهوری
دکتر ایوب مرادی / سارا چالاک
- علامه محمد اقبال : نظریه پرداز وحدت و انسجام اسلامی
شکیل اسلم بیگ
- ایران و ایران شناسی در شعر اقبال و خوشحال
دکتر علی کمیل قزلباش

ادب امروز ایران

- ۲۰۱ داستان کوتاه : پر عقاب حبيب احمد زاده
- ۲۱۱ شعر : نصر الله مردانی ، حسين اسرافيلي ، ستار دهدشتي

فارسی شبه قاره

- ۲۱۵ نگاهی بر احوال و آثار فارسی فقیر بیدل دکتر سلطان الطاف علی

شعر فارسی امروز شبه قاره ۲۲۷ - ۲۳۸

- صفدر حسين ميرزا سيفي ، دکتر معين نظامي ، دکتر سيد وحيد اشرف ، جاويد اقبال قزلباش ،
- دکتر محمد حسين تسبيحي ، فليحه زهرا کاظمي ، دکتر فائزه زهرا ميرزا ، غلام رسول آصف ،
- دکتر رئيس احمد نعماني ، دکتر محمود احمد غازي ، عظمي زرین نازيه ، خواجه منظر حسن منظر ،
- احمد شهربار ، دکتر رشیده حسن دکتر اخلاق احمد آهن ، نذر صابري ، امير ياسمين

گزارش و پژوهش

- ۲۴۱ راهيان ابدیت : مدير فصلنامه دانش
- پرفسور دکتر نذير احمد - عليگره
- پرفسور دکتر احمد حسن داني - اسلام آباد
- دکتر گل حسن لغاري - تندو جام - سند
- ۲۴۵ گزارش هم انديشي هاي علمي انجمن ادبي فارسي - اسلام آباد
- سرپرست انجمن
- ۲۵۷ کتاهای تازه سيد مرتضي موسوي

نامه ها

- ۲۶۳ پاسخ به نامه ها دفتر دانش

چکیده مطالب به انگلیسی 1 - 10 Abstracts of Contents in English
A Glimpse of Contents of this issue Syed Murtaza Moosvi

سخن دانش

«هویت» یا شناسنامه فردی و جمعی، بخشی از شخصیت انسان هاست که به کمک آن جایگاه هر کس تعیین می شود. شخص با تکیه بر این بخش از شخصیت خود و با مارکی که هویتش بر او نقش می کند در میان دیگران سر بر می آورد. به همین خاطر گو آن که هویت سازی از فرآیندی طولانی و پیچیده می گذرد ولی باز در صورتی که فرد یا اجتماعی به آن چه بدین عنوان برایش تثبیت شده خرسند نباشد از طرق گونه گون به تغییر آن همت می ورزد. انسان چنان به داشتن هویت وابسته و به داشتن هویت مورد پسند خود دل بسته است که «بی هویتی» را «بی بوتگی» دانسته و به «عدم اصالت» و «عدم اعتبار» تفسیر می نماید. هر فرد و هر جامعه ای بی هویتی را اسباب شرمندگی و سرافکنندگی خود به حساب آورده و سخت از آن پریشان و گریزان است. در نگاهی دیگر هرگاه کسی بخواهد شرف و سربلندی کس یا کسان دیگر را درهم شکند تلاش خود را صرف بی هویت کردن آنان می سازد. در پاسخ به این که هویت از چه عناصری شکل می یابد به کوتاهی می توان گفت شیوه زندگانی، آرمان ها، ریشه ها، مقدسات، افتخارات، ارزش ها و در رأس همه: زبان از مؤلفه های اصلی هویت به شمار می آید. ملاحظه می شود که مواد اساسی هویت همان عناصر اولیه «فرهنگ» بوده و این دو عنوان قرابت فراوانی با یکدیگر دارند. و بر همین اساس می توان گفت که همانطور که هر فرد و جامعه ای به فرهنگ خود زنده است، حیات وی در گرو هویت نیز هست.

با این مقدمه می خواهیم بگوئیم که جوامع اسلامی و جهان سوم اگر خواهان زنده ماندن و داشتن نفسی در آینده می باشند باید هویت و فرهنگشان را حفظ نمایند. در غیر این صورت در تهاجم بی امان فرهنگی غرب و مسیحیت به زودی مستهلک و استحاله شده و از جغرافیای اندیشه حذف خواهند گردید. چه آن که «جهانی سازی» با عزم حل کردن فرهنگ ها و هویت های رقیب به میدان آمده و هم و غم خود را بر آن گذاشته است که جریان اندیشه و عمل ملت ها را در دست گرفته و اوضاع را بگونه ای سامان دهد که همه مردمان از نظر اندیشه با فرهنگ سکولار تفکر و در صحنه بین المللی در چهارچوب سیاست های صهیونیسم مسیحی رفتار نمایند.

طراحان و مجریان این برنامه برای وصول به هدف خود از سال ها پیش، کار را با «زبان» آغاز کرده و با برنامه ریزی برای فرامرزى ساختن زبان انگلیسی و تثبیت آن به عنوان زبان دوم دنیا تلاش می نموده اند. این

کار برخی ملت‌ها - از جمله پاکستان - را در معرض برافتادن زبان مادری و جایگزینی انگلیسی به مثابه زبان اول قرار داده است.

درست است که جهانی شدن - در صورت برخورد حکیمانه - می‌تواند فرصت‌های جدیدی را فراروی مستضعفان جهان بگشاید، لکن از سوی دیگر تهدیدهای بی‌شماری را نیز متوجه آنان خواهد ساخت. یکی از این تهدیدات، ویران شدن پایه‌های فرهنگ و هویت خودی ملت‌ها و از جمله زبان آنان می‌باشد. اگر آزاداندیشان و بیداران جامعه به ذوب شدن در این حرکت خوشنودند که حرفی نخواهد ماند. ولی اگر چنین سرنوشتی را با ساختار و نظام فکری اسلامی و ملی ناسازگار می‌یابند نباید بیش از این فرصت‌ها را به باد سپارند و از نفرین آیندگان غفلت نمایند.

آنان باید بدانند که از دست دادن زبان ملی، فرهنگ خودی و هویت اصلیشان تحویل سنگر به سنگر خانه به دشمن و زمینه‌چینی برای قطع رابطه با پشتوانه و عقبه فرهنگی و افتخارات تاریخی ملت آنان می‌باشد. امروز زبان‌های بومی کشورهای بزرگ اسلامی در مخاطره جدی گرفتار آمده است. و در این میان زبان عربی، زبان اردو و زبان فارسی بیش از سایر زبان‌ها در خطرست. خروج از این گرفتاری تعهد مسئولان فرهنگی و تدبیر مصلحان اجتماعی را می‌طلبد.

در درون مرزهای جمهوری اسلامی ایران - بحمدالله - با درایت و عشق رهبران، شعار «فارسی را پاس می‌داریم» به یک خواست عمومی در بین همه اقشار ملت و دولت مبدل شده و زیرساخت‌های مستحکمی برای آن تدارک دیده شده است. ولی در خارج از آن مرزها و در غیر مورد زبان فارسی اوضاع مناسبی جریان ندارد.

لذا روشنفکران و هشیاران رسالتی تاریخی بدوش دارند تا زنگ خطر را برای همگان به صدا آورند. اگر فرهنگ غرب در میان توده‌های ما رسوخ یابد تمام نابسامانی‌های اجتماعی آن خطه را برای ما بیار خواهد آورد بدون آن‌که بتواند حتی اندکی از دستاوردهای تمدن و علم آنان را در اینجا به ثمر بنشانند (که این زبان دوچندان خواهد بود).

هویت و فرهنگ ما با اسلام و ارزش‌های تاریخی - ملی و هنجارهای بومی‌مان تنیده شده است و زبان ما کلید همه آن‌هاست. اگر زبان عربی، اردو و فارسی از دست برود همه آن‌ها را خواهیم باخت و عروسک‌های بی‌اراده‌ای در دست‌های پلید جهان‌خوارگان و خودکامگان خواهیم گشت.

سردبیر

معرفی

نسخه های خطی

حکیم سید شمس الله قادری
ترجمہ : دکتر سید حسن عباس

مجالس العشاق (۱) : شناخت نویسندہ واقعی

اشارہ:

پڑوہشی کہ درباره نویسندہ واقعی کتاب « مجالس العشاق » بالغ
بر سہ ربع قرن پیش در شبہ قارہ انجام شدہ و نتیجہ گرفتہ شد کہ تدوین
و تألیف آن بہ اشتباہ بہ سلطان حسین میرزا بایقرا، فرمانروای تیموری
ہرات (حک ۸۷۳ - ۹۱۱ ہ) نسبت دادہ می شود در حالیکہ نویسندہ این
اثر امیر کمال الدین حسین کازرگی می باشد. توضیح و تصریح این موضوع
بر مبنای منابع موثق متعددی در این گفتار آمدہ است تا شناخت نویسندہ
واقعی مجالس العشاق مسجل گردد.

در مجلہ « معارف » (اعظم گر - ہند) شمارہ بابت دسامبر ۱۹۲۴م
مقالہ مولوی حافظ نظیر احمد درباره کتابخانہ عبدالرحیم خانخانان چاپ
شدہ است. در آن ، در مورد کتاب « مجالس العشاق » آمدہ است کہ کتاب
مزبور تصنیف سلطان حسین میرزا بایقراست (معارف جلد ۱۴ ، شمارہ ۶ ،
ص ۴۱۹).

سلطان حسین از ۸۷۳ ہ تا ۹۱۱ ہ در خراسان حکومت می کرد.
بیشتر مستشرقین اروپایی از آنجملہ چارلس ریو ، گستا و فلوگل و ... نیز
سلطان حسین را نویسندہ این کتاب پنداشتہ اند و خود در دیباچہ کتاب نیز
اسم مصنف آن ، سلطان حسین ، آمدہ است :

« محرر این انشا خاک راه اولیا سلطان حسین بن سلطان منصور بن بایقرا (درست بایسنقر) بن عمر شیخ بن تیمور گورکان »

اما در واقع کتاب مذکور تصنیف سلطان حسین میرزا نیست بلکه نویسندۀ آن امیر کمال الدین حسین کازرگی است که به نام سلطان حسین تألیف کرده است چنانکه فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه (تولد: ۸۸۸ هـ - وفات: ۹۳۷ هـ) که معاصر سلطان حسین است، نوشته است که در حقیقت نویسندۀ آن امیر کمال الدین کازرگی است. این نوشته بابر در متن ترکی بابر نامه در زیر آمده است.

- ۱ - چاپ المنسکی [Ilminasky Edition]، طبع قازان ۱۸۵۷ م، ص ۲۲۱
- ۲ - چاپ بیوریج [Beveridge Edition]، طبع لیدن، مطبع بریل، گب میموریال [Gibb Memorial]، ۱۹۰۵ م، برگ ۱۷۶

در کشور ما زبان ترکی کمتر رائج است لذا ما بر اقتباس ترکی آن توجه نکرده ایم. عبارت زیر از ترجمۀ فارسی بابر نامه آورده می شود. این ترجمه بفرمایش اکبر بادشاه و به توسط عبدالرحیم خانخانان در ۹۹۸ هـ صورت گرفته است. بالعموم این ترجمه به نام های « واقعات بابری » و یا « توزک بابری » شهرت دارد.

« دیگر کمال الدین حسین کازرگی بود. اگرچه صوفی نبود، متصوف بود - یکی تصنیفی دارد، مجالس العشاق » نام، به نام سلطان حسین میرزا بسته نوشته است. بسیار سست و اکثری دروغ و بی مزه و بی ادبانه حرف ها نوشته. از بعضی سخنان بوی کفر می شنوند. چنانچه خیلی از انبیاء و بسیاری از اولیاء را به عشق مجازی منسوب ساخته از برای هر کدام معشوقی و محبوبی پیدا کرده. این عجب کورانه امری است که در دیباچه سلطان حسین میرزا تصنیف و تحریر من است، نوشته »

این یک شهادت بزرگ و دلیل محکم است بر این که « مجالس العشاق » تالیف سلطان حسین نیست بلکه امیر کمال الدین کازرگی آن را به نام او نوشته است.

امین احمد رازی در کتاب خود هفت اقلیم (که در ۱۰۰۲ هـ در آگره تالیف شده است) کتاب بالا را تصنیف امیر کمال الدین حسین گفته است و در اقلیم سوم در ضمن تذکره مشاهیر طبس در ترجمه امیر کمال الدین حسین نوشته است:

« شرح منازل السائرین و مجالس العشاق در سلک مولفات امیر کمال الدین انتظام دارد »

خواجہ غیاث الدین خواند میر، ترجمه کمال الدین حسین را در کتاب خود « تاریخ حبیب السیر » بطور تفصیل بیان کرده است و همین ترجمه لفظ به لفظ در ملحقات روضة الصفا نیز نقل گردیده است که بطور اختصار اینجا آورده می شود.

لازم به ذکر است که خواند میر محمد بن خواند شاه بلخی متوفی ۹۰۳ هـ روضة الصفا را در شش مجلد تالیف کرده بود و جلد هفتم که دارای ترجمه سلطان حسین میرزا است، پس از نقل از حبیب السیر بعداً به صورت ملحقات در آن افزوده شده است.

« امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک فضلاء سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان اوان جوانی از ابیورد به هرات آمد و به تحصیل علوم مشغول گشت. و در آن اثنا به مجلس شریف کیچک میرزا افتاد. و شاهزاده او را مصاحب خود ساخته، ابواب احسان بر روی روزگارش بکشاد. اما در وقتی که میرزا کیچک عزیمت حج فرمود، امیر حسین با وی موافقت ننمود و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده، از عقبش شتافت لیکن به حسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر بلکه دیگر به خدمتش نتوانست رسید. و چون حج اسلام گزارده، مراجعت کرد و در تبریز به سعادت ملازمت

سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند سال در آن مملکت اوقات گزرانیده به وطن مالوف باز آمد و به خدمت امیر علی شیر پیوسته ملحوظ عین التفات شد. در اواخر اوقات حیات خاقان منصور (مراد از سلطان حسین میرزا) به بلخ شتافت . سلطان بدیع الزمان میرزا اورا به شحنگی آستانه علیه شاهیه نصب کرد. و در سنه ۹۰۸ ثمان و تسعماه آن منصب را به امر صدارت مبدل ساخت و در سنه ۹۱۰ عشر و تسعماه که بدیع الزمان میرزا در هراة بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده به ابیورد رفت و یک دو سال به فراغت گزرانیده در سنه ۹۱۴ اربع عشر و تسعماه محمد خان شیبانی او را به رسم رسالت متوجه درگاه عالم پناه نواب کامیاب شاهی (مراد از شاه اسمعیل صفوی) گردانید. و امیر حسین به سعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان شده مراجعت نمود. و در وطن مالوف ومسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنه ۹۲۰ عشرین و تسعماه عالم آخرت را منزل ساخت. و از جمله معميات آنجناب این معما به اسم شاه زمان بر خاطر بود. ثبت افتاد...

شاه بازی که طرح عدل افگند نام خود در نگین دولت کند

[حبیب السیر، جلد سوم، جزو سیم، ص ۳۴۴، روضة الصفا، جلد ۷ طبع بمبئی، ۱۳۷۱ هـ، ص ۷۹]

۱- درباره نسخه خطی آن رک به: فهرست مشترک ۸۳۵/۱۱ و ۱۱۹/۱۴ طبق فهرست، نسخه مجالس العشاق کتابخانه گنج بخش مربوط به سده ۱۰ هـ است، البته آغاز افتاده، اما شامل مینیاتور است. مجالس العشاق چند بار چاپ شده است. (مترجم)

اندیشه و اندیشمندان (۱)

بررسی «عشق مولانا» بر محک قرآن مجید

اشاره

گفته معروف مولانا است «من ز قرآن مغز را برداشتم» و مثنوی معنوی مولانا به نظر جامی «هست قرآن در زبان پهلوی» و استادان و منتقدان ادب طی قرون در آثار و گفتارهای خود نفوذ کلام الله مجید را در مثنوی معنوی و در اصناف دیگر سخن مورد توجه مولوی، بررسی کرده اند. در این مقال نویسنده به مطالعه مفاهیم «عشق مولانا» و تطبیق و مقایسه آن با آیات قرآن که به کلمه «حُب» و مشتقات آن ارتباط دارد، پرداخته زیرا کلمه عشق در کلام الهی مذکور نیست. چنانکه در بدو گفتار آمده این بحث علمی است و به هیچ وجه علیه مولوی و دانشمندانی که به او ارادت دارند، نیست. خوانندگان مولوی شناس چنانچه خواستند نظرات علمی را از طریق نامه به دانش ابراز بدارند، صمیمانه استقبال خواهیم کرد.

نخست باید متذکر شوم که این بحث علمی سبزه است و هیچگاه بر علیه مولانا جلال الدین رومی و ارادتمندان و دانشمندانی نیست که با وی ارادت ورزند.

از میان اندیشه های گوناگون درباره خدا و انسان و رابطه ای که میان آنهاست و جهان و غیره کدامیک درست است و کدام نادرست مسئله ایست که می توان از دیدگاههای مختلف مورد بحث قرار داد. ما مسلمانان که بر قرآن مجید ایمان داریم و هم مولانا خودش بر آن ایمان کامل داشته اند چنانکه می فرماید: «معنی قرآن ز قرآن پرس و بس» اینجا از دیدگاه قرآن بعضی از آنها مورد بحث قرار خواهم داد. قرآن بصراحت گوید:

«ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم» (الاسراء - ۹) این قرآن به درست ترین آئینها راه نماید.

و در صورت بروز اختلاف، هدایت می کند که :

^۱ - استاد بازنشسته بخش فارسی دانشگاه لکهنو - هند

«فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الرسول ان کتتم تومنون بالله و
الیوم آخر . ذلک خیر و احسن تأویلا» (نساء - ۵۹)

و چون در امری اختلاف کردید، اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارید
به خدا و پیامبر رجوع کنید. در این خیر شما است و سرانجامی بهتر دارد.
حالا پر واضح است که اندیشه های مردم، چه عادی و چه فوق
العاده، می توان بر محک قرآن و سنت مورد سنجش قرار داد. این امر دارای
اهمیت و ارزش فراوان می شود چون می بینیم که مولانا ادعا کرده است :

من ز قرآن مغز را برداشتم	استخوان پیش سگان انداختم
و مولانا عبدالرحمن جامی در ستایش مثنوی گوید :	
مثنوی معنوی مولوی	هست قرآن در زبان پهلوی
من چه گویم وصف آن عالیجناب	نیست پیغمبر، ولی دارد کتاب

و حکیم سبزواری اصطلاح « تفسیر منظوم قرآن » را برایش بکار
برده است (۱)

این بیانات دانشمندان، بنده را وادار کرد که در پرتو آیات
قرآنی هر یکی از اندیشه های عرفانی مولانا مورد بررسی قرار دهم. اما
چون این بحث خیلی درازا می کشید و نیاز به چندین مجلد داشت و
درین مختصر یارای آن نیست که همه اش را مورد بحث قرار دهم لذا از
آنجمله تنها موضوع « عشق » را که مهمترین موضوعات مولانا است، این
جا مورد بررسی دقیق و جامع قرار دهم.

بنده تا به سرحد امکان تلاش کرده ام که بیشتر اشعار مربوط به
عشق را یکجا گردآوری کرده طبقه بندی کنم و هر یکی از جنبه های
مهم آنرا مثل تعریف عشق، عشق سبحانی، عشق باهم مسلک، عشق
مجازی، مذهب عاشق، عشق عارفان و زاهدان، کرشمه های عشق و
عقل، عشق جهاد در راه خدا بر محک قرآن مورد بحث قرار دهم - و از
سوی دیگر قرآن درین باره واژه « حُب » را بکار برده است لذا آنهمه
آیاتی را که در آنها مشتقات آن مثل بحب، تحب، یحبهم، یحبون،
انحب، احببت، حب، یحبیکم و محبة در اثبات و نفی بکار برده شده
است، جمع آوری کرده بقرار زیر طبقه بندی کرده ام.

تقریباً بیش از چهل و هشت آیت به چشم رسید که در آن واژه «حب» و مشتقات آن بکار برده شده است. از آنجمله در یک آیت بقره محبت خدا بمنتهای درجه مطرح است «والذین آمنوا اشد حبا لله» (سوره بقره ۱۶۵) و در یک آیت توبه محبت خدا و پیامبرش و جهاد در راه خدا بمنتهای درجه مطرح است «قل ان كان احب الى الله و رسوله و جهاد في سبيله» (توبه - ۲۴) در یک آیت آل عمران پیروی از رسول مطرح است به عنوان علاقه و شرط محبت خدا «ان کتتم تحبون الله فاتبعوني يحببکم الله» (آل عمران - ۳۱) و در یک آیت حجرات محبت صحابه برای ایمان مطرح است «حبب اليکم الايمان و زينه في قلوبکم» (حجرات - ۴۹) و در یک آیت صف محبت نصرت و فتح مطرح است «و اخري تحبونها نصر من الله و فتح قريب» (صف ۶۱) و در یک آیت نور محبت آموزش گناه مطرح است «الا تحبون ان يغفر الله لکم» و در یک آیت طه محبت خدا برای موسی یا القاء محبت موسی در دلهای مردم مطرح است «طه» (۳۹) (و القیت عليك محبة مني) و در یک آیت محبت خدا به مومنان و محبت بخدا (يحبهم و يحبونه) (سوره مائده ۵۴) مطرح است و در دو آیت بقره خرج مال در محبة خدا مطرح است «و آتی المال علی حبه ذوی القربی» (بقره ۱۷۷) «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» (آل عمران ۹۳) و در یک آیت محبت ناصح مطرح است «و لکن لا تحبون الناصحين» (اعراف ۷۹) و در یک آیت انعام - این همه محبتها در مقام ستایش آمده اند.

و در مقابل اینها در یک آیت بقره محبت بتان «يحبونهم کحب الله» (بقره - ۱۶۵) مطرح است. و در چهار آیت عادیات و فجر و قیامه و ص، محبت فراوان برای مال و دنیای زود گذر مطرح است «و انه لحب الخیر لشدید» (عادیت ۸)، «و تحبون المال حبا جما» (الحجر ۸۹) «و تحبون العاجله» (قیامه ۲۰) «و احببت حب الخیر عن ذکر ربی» (ص ۳۲) مطرح است. در یک آیت آل عمران محبت اهل کتاب «تحبونهم و لا یحبونکم» (آل عمران ۱۱۹) و در یک آیت انعام محبت فروشندگان «لا احب الافلین» (انعام ۷۶) مطرح است. اینهمه محبتها در مقام نکوهش آمده.

و درمیان این دو قطب محبت که مثبت و منفی هستند در یک آیت توبه، محبت مادر و پدر و زن و فرزند، خواهر و برادر، خویشاوندان و اموال اندوخته و تجارت و خانه ها مطرح است « قل ان كان آبائكم و ابنائكم و اخوانكم و ازواجكم و عشیرتكم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون كسادها و مساكن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد فی سبيله فتربصوا حتی یأتی الله بامرہ » (توبه ۲۴) که نه در مقام ستایش آمده و نه در مقام نکوهش بلکه در مقام جواز است یعنی کسی اگر این چیزها را دوست دارد ولی در برابر محبت خدا و پیامبرش و جهاد در راه او آنانرا ترجیح نمی دهد پس او مومن است و گرنه باید در انتظار عقوبت باشد.

این بود فهرست محبت مردم بخدا و دیگران و در برابر آنست محبت خدا به مردم یا برای مردم یعنی اینکه خدا چه نوعی یا گروهی از مردم را دوست دارد و چه گروهی را دوست ندارد.

دوستان خدا

یعنی آنانی که خدا آنها را دوست دارد و به آنها محبت می کند:

- ۱- پرهیزگاران را در سه آیت « فان الله يحب المتقين » (آل عمران ۷۶) « ان الله يحب المتقين » (توبه ۴) « ان الله يحب المتقين » (توبه ۷)
- ۲- نیکوکاران را در چهار آیت « والله يحب المحسنين » (آل عمران ۱۳۴) « والله يحب المحسنين » (آل عمران ۱۴۸) « ان الله يحب المحسنين » (مائده ۱۳) « والله يحب المحسنين » (مائده ۹۳)
- ۳- شکیبایان را در یک آیت « والله يحب الصابرين » (آل عمران ۱۴۶)
- ۴- توکل کنندگان را در یک آیت آل عمران « ان الله يحب المتوكلين » (آل عمران ۱۵۹)
- ۵- عدالت پیشگان را در دو آیت « ان الله يحب المقسطين » (مائده ۴۲) « ان الله يحب المقسطين » (ممتحنه ۸)
- ۶- پاکیزگان را در یک آیت « و الله يحب المتطهرين » (توبه ۱۸۸)
- ۷- مجاهدین را در یک آیت « ان الله يحب الذين يقاتلون فی سبيله کانهم بنیان مرصوص » (الصف ۴)

دشمنان خدا

یعنی کسانی که خدا آنها را دوست ندارد

- ۱ - ستمکاران را یا گنهگاران را در دو آیت «والله لا يحب الظالمين» آل عمران ۵۷، «انه لا يحب الظالمين» (آل عمران ۱۴۰)
 - ۲ - گنهگاران را در یک آیت «ان الله لا يحب من كان خوانا اثيما» (نساء ۱۰۷)
 - ۳ - متکبران و فخر فروشان را در سه آیت «ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا» (نساء ۳۶، «لا يحب كل مختال فخور» (لقمان ۱۸) «لا يحب كل مختال فخور» (الحديد ۲۳)
 - ۴ - مفسدان را در دو آیت «والله لا يحب المفسدين» (مائده ۶۴) «لا يحب المفسدين» (قصص ۷۷)
 - ۵ - اسرافکاران را در دو آیت «انه لا يحب المرففين» (انعام ۱۴۱، «انه لا يحب المرففين» (اعراف ۳۱)
 - ۶ - تجاوز کنندگان از حد را در دو آیت «ان الله لا يحب المعتدين» (مائده ۸۷)، «لا يحب المعتدين» (اعراف ۵۵)
 - ۷ - خائنان را در دو آیت «لا يحب الخائنين» (انفال ۵۸) «لا يحب كل خوان كفور» (حج ۳۸)
 - ۸ - مستکبران را در یک آیت «لا يحب المستكبرين» (نحل ۲۳)
 - ۹ - سرمستان را «لا يحب الفرجين» (قصص ۷۶)
 - ۱۰ - کافران را «لا يحب الكافرين» (روم ۴۵)
 - ۱۱ - یهودیان و نصاری را «قالت اليهود و النصاري نحن ابناء الله و احبائه قل فلم يعذبكم بذنوبكم بل انتم بشر مما خلق» (مائده ۱۸)
- حالا برای من آسان شده که در روشنائی این آیات اندیشه های مولانا را مورد تحلیل و تجزیه قرار دهم :

۱ - تعریف عشق و عشق الهی

تا آن درجه که به قرآن بستگی دارد واژه «عشق» در قرآن نیامده است ، البته «عشق» همانا والا ترین و بالا ترین درجه محبت است چنانکه عقیده امام غزالی است ، طوریکه می نویسد :

«معنی دوستی میل طبع است به چیزی که خودش بود و اگر آن میل قوی باشد آنرا عشق گویند» (۱) پس این مفهوم در قرآن وجود دارد جایی که خدا می گوید :

۲ - «والذین آمنوا اشد حبا لله» (بقره ۱۶۵)

«قل ان كان آبائكم ... احب اليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله» (توبه ۲۴)

۳ - «و حبيب اليكم الايمان و زينه في قلوبكم» (حجرات ۴۹)

در آیت اول درباره مومنان کامل خدا می گوید که ایشان نسبت به آنچه که بت پرستان بتها را دوست دارند مومنان خدا را بیشتر دوست دارند و در آیت دوم آنکه مومنان خدا و پیامبرش و جهاد در راه او را از همه علایق دنیوی بیشتر دوست دارند و در آیت سوم اینکه یاران رسول عاشقان پاکباز بودند که خدا در دلهایشان محبت ایمان را جایگزین کرده و بدان آراسته است.

امام غزالی درین زمینه احادیث پیامبر را نقل کرده می نویسد :
«بدانکه اهل اسلام متفق اند بر آنکه دوستی حق تعالی فریضه ایست و خدای تعالی می گوید «يحبهم و يحبونه و رسوله» (ص) می گوید: ایمان کس درست نیست تا آنگاه که خدا و رسول را از هر چیز جز آنست دوست تر دارد و گفت بنده مومن نیست تا آنگاه که خدای تعالی را از اهل و جمله مخلوق دوست تر دارد» (۳)

اگرچه محبت کردن با مادر و پدر ، فرزند و زن و دیگر علایق دنیا رواست و بدان نه تنها اجازه داده شده است بلکه در سرشت مردم ودیعت نیز شده است.

«زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر من الذهب و الفضة و الخیل المسومه و الانعام و الحرث ذالک متاع الحیوة الدنیا و الله عنده حسن المآب» (آل عمران ۱۴)

در چشم مردم آرایش یافته است عشق به امیال نفسانی و دوست داشتن زنان و فرزندان و همیانهای زر و سیم و اسپان داغ بر نهاد و چار پایان و زراعت - همه اینها متاع زندگانی اینجهانی هستند. در حالی که باز گشتگاه خوب نزد خدا است « ولی محبت آنها بمعنی منتهای درجه آن ، چنانکه گذشت » در مقام نکوهش آمده است.

۲- مراد از مغز قرآن

حالا بر گردم به مولانا که گفته است :

من ز قرآن مغز را برداشتم استخوان پیش سگان انداختم
و در بعضی نسخه ها آمده است : پوست را بهر خران انداختم . آقای
صدیق نیازمند می گوید این شعر به مولانا نسبت داده شده ولی مال مولانا
نیست . ولی بعقیده نگارنده ، اشعار دیگر مولانا بدین معنی اشاره می کند:

حرف قرآن را ندان که ظاهری است زیر ظاهر باطنی پس قاهری است
ظاهر قرآن چو شخص آدمی است که نقوشش ظاهر و جانش خفی است
خوش بیان کردن حکیم غزنوی به محجوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نیند غیر قال این عجب نبود ز اصحاب ضلال

سوال مطرح می شود آیا مغز بدون استخوان و یا استخوان بدون
مغز وجود دارد یا خیر؟ دوم اینکه اگر مغز عبارتست از مطالب و مضامین
قرآن و استخوان عبارتست از الفاظ و کلمات پس مطالب بدون الفاظ و
الفاظ بدون مطالب کجا وجود دارد؟ و اگر مغز عبارتست از باطن قرآن و
روح آن و استخوان عبارتست از ظاهر آن یا احکام ظاهری چنانکه از
برخی از اشعار مذکور در بالا روشن است. پس در روشنائی سخنان
مولانا باید فکر کنیم که روح آن چیست و ظاهر آن چیست .
از شعر زیر بر می آید که دین مولانا اساس آن بر «عشق» استوار است

دین من از عشق زنده بودن است زندگی زین جان و سر ننگ من است
این همان عقیده است که سرخیل صوفیان محی الدین بن عربی
گفته است .

احب بدین الحب کیف توجهت رکائبه فالحب دینی و ایمانی
و مراد از عشق همانا «عشق خدا» است :
هرچه جز عشق خدای احسن است گر شکر خواریست آن جان کندن است
قبله عاشق حق آمد ای پسر قبله باطل بلیس است ای پدر
چون قلم در عشق سبحانی رسید هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

این عشق حتماً بر طبق مقتضای قرانست که می گوید « والذین آمنوا اشد حبا لله »

اما آنچه جنبه ظاهری داشته است مثلاً نماز ، روزه ، کعبه ، مسجد و غیره که شعائر الله هستند و ما بر طبق آیت زیر مأمور به احترام گذاردن آنها هستیم .

« و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب » (الحج ۳۲) آری کسانی که شعائر خدا را بزرگ می شمارند کارشان نشان پرهیزگاری دلهایشان است « و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا » (جن ۷۲) « و من اظلم ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه » (البقره ۱۱۴) « انما يعمر مساجد الله من آمن بالله و اليوم الآخر » (توبه ۱۸) « و البدن جعلناها لكم من شعائر الله لكم فيها خير » (حج ۲۶) و شتران قربانی را برای شما شعائر خدا قرار دادیم . شما را در آن خیری است . « ان الصفا و المروة من شعائر الله » (بقره ۱۵۸) صفا و مروه از شعائر خداست . « یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام » (مائده ۲) ای کسانی که ایمان آورده اید شعائر خدا و ماه حرام حرمت مشکنید . مولانا می گوید:

ابلهان تعظیم مسجد می کنند در جفای اهل دل جد می کنند

آن مجاز است این حقیقت ای خران مسجدی کان اندرون اولیاست نیست مسجد جز درون سروران سجده گاه جمله است آنجا خداست

به عشق روی تو من رو به قبله می آرم وگر نه من ز نماز و ز قبله بیزارم

اینست « مغز قرآن » نزد مولانا - و در برابر آن قران می گوید :
« ثم جعلناك على شريعة من الامر فاتبعها و لا تتبع اهواء الذين لا يعلمون انهم لن يغنوا عنك من الله شيئا » (جائیه ۱۸)

پس تو را در میان عقائد گوناگون به شریعت (راه دین) انداختیم - از آن راه برو ، و از پی خواهش نادان مرو - اینان تو را هیچ از خدا بی نیاز نمی کنند . غالباً مولانا این آیه را در نظر داشته که پس از اظهار دین عشق خود در پی جمع آوری شریعت و عشق یا طریقت آمده :

در کفی جام شریعت در کفی سندان عشق هر هوسناکی نداند جام و سندان باختن

گوئی شریعت و طریقت دو چیز جداگانه بودند که در دو طرف قطب قرار دارند و مولانا تلاشها کرده اند که این دو چیز متضاد را باهم آمیخته یکجا جلوه دهند و هوسناکان نتوانسته اند در آن توفیق یابند.

سوال مطرح می شود آیا عشق سبجانی از شریعت الهی جداست که نیاز به بهم آمیختن آن افتاد. آیاتی که قبلا ذکر شد در روشنائی آن می توان گفت که عشق خدا جزئیست مهم از شریعت.

باز مولانا می گویند که عشق الهی موضوعیست که در گفت و شنید نمی تواند گنجید زیرا عشق دریائیست که قعرش ناپدید است لذا نمی توان آنرا مورد شرح قرار داد.

<p>عشق دریائیست قعرش ناپدید هست دریا پیش آن بحریت خرد صد قیامت بگذرد ■ آن ناتمام چون به عشق آیم خجل گردم ازان چون به عشق آمد قلم بر خود شگافت در شکسته عقل را آنجا قدم آب دریا آتش و موجش گهر</p>	<p>در نگنجد عشق در گفت و شنید قطره های بحر را نتوان شمرد شرح عشق از من بگویم بر دوام هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون قلم اندر نوشتن می شتافت پس چه باشد عشق دریای عدم عشق دریائیست موجش ناپدید</p>
---	--

سوال مطرح می شود چرا عشق نمی توان مورد شرح قرار داد؟

اگر مراد مولانا از عشق همانا عشق خدا است چنانکه قبلا ذکر شد پس عشق خدا مشروط و منوط به پیروی از پیامبرش است.

«قل ان کتم تحبون الله فاتبعونی بحبکم الله» (آل عمران ۳۱)

بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید و او نیز شما را دوست دارد.

و هرکس به قدر پیروی از پیامبر خدا عاشق خدا است به همان درجه که او از پیروی می کند. و سنتهای رسول بطور مشروح در کتب احادیث مثل بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود و ابن ماجه و نسائی و مؤطا و غیره موجود است. و شرح اقوال و افعال و اطوار پیامبر همانا شرح عشق است پس کسیکه قرآن و سنتهای پیامبر را مورد بررسی قرار

داده بر طبق آن زندگی کند او عاشق خدا است از روی قرآن و آن
طور نیست که مولانا گویند

آن طرف که عشق می افزود درد بوحنیفه و شافعی درسی نکرد

امام ابوحنیفه ، امام شافعی و هم ردیفان شان امام احمد بن حنبل
و امام مالک و امام جعفر صادق (ع) و امام محمد و امام یوسف و غیره که
همه مجتهدان و عالمان برجسته بوده اند ایشان در سراسر زندگیشان قرآن
و سنتهای نبی را مورد بحث و بررسی قرار داده ازان مسائلی استنباط
کردند، خودشان برای عمل کردند و دیگران را بدان رهنمون شدند،
بعقیده مولانا فقیهان محض بودند حال آنکه بر طبق آیت مذکور عاشق
بمعنی واقعی همین ها بوده اند. بعلاوه فقیه بودن آیا کمتر از عاشق
بودنست - خدا می گوید:

«فلولا نفر من کل فرقا منهم طایفة لیتفقوها فی الدین و لینذروا
قومهم اذا رجعوا الیه» (توبه ۱۲۱)

چرا از هر گروه دسته ای به سفر نروند تا فقه یعنی دانش دین
خویش را بیاموزند و چون باز گردند مردم خود را هشدار دهند، و در
حدیث آمده « من اراد الله بخیر یفقهه فی الدین » کسیکه خدا برایش خیر
را اراده می کند او را فقیه می سازد. پس ارزش فقه و فقیه کاملاً روشن
است. یاران پیامبر که بر طبق آیت « رجب الیکم الایمان و زینة فی
قلوبکم » (ایمان را محبوب شما ساخت و آنرا به دلهایتان بیاراست)
عاشقان پاکباز خدا و رسول بودند ، آیا مفهوم عشق را جز پیروی از راه
و روش پیامبر دیگری فهمیده اند.

ان المحب لمن یحب مطیع

۳ - عشق با هم مسلک و عشق مجازی

از آیات گذشته محقق شد که والاترین محبت یعنی عشق تنها
برای خدا و پیامبر و جهاد در راه اوست ولی مولانا این عشق را برای پیر
طریقت خود شمس الدین تبریزی و شاگردان خود صلاح الدین و حسام
الدین هم اظهار داشته است.

که لحظه لحظه ترا من عزیز تر دارم
ترا شکل عجب در خواب دیدم
ترنج و دست بیخود می‌بریدم
در آن هیچ رنگی هویدا نبود
در آن مقصد پیر و بُرنا نبود
در آن بارگاه معلی نبود
در آنجاش دیدم دگر جا نبود
کسی مست و مدهوش و شیدا نبود
شمس چارم آسمان رو در کشید
شرح آن یاری که او را یار نیست

نیم ز کار تو فارغ، همیشه در کارم
آیا یاری که در تو ناپدیدم
چو خاتونان مصر از عشق یوسف
به بتخانه رفته به بتخانه در
به کعبه کشیدم عنان طلب
سوی قاب قوسین کردم نظر
نگه کردم اندر دل خویشتن
بجز شمس تبریز پاکیزه جان
چون حدیث روی شمس الدین کشید
من چگویم یک رگم هشیار نیست

بنده به حضرت شمس تبریزی احترام می‌گذارم. اگرچه بر طبق
آقای کزازی این شخصیت حالا در ایران از جمله شخصیت‌های متنازع
الوجود است. باز هم فکر می‌کنم که سزاوار این نوع اندیشه‌ها تنها و تنها
خدا و پیامبرش بود.

و در عشق صلاح الدین گوید:

.. اندر میان جان من
ای رونق بستان من
شد کفر و ایمان چاکرم
ای روی تو ایمان من
ره دان من ره بین من

پوشیده چون جان می‌روی
سرو خرمان منی
تا آمدی اندر برم
ای دیدن تو دین من
ای شه صلاح الدین من
و در عشق حسام الدین می‌گوید:

بی بهارش غنچه‌ها ناگفته بود
عذر مخدومی حسام الدین بخواه
(دفتر اول)

چون به معراج حقایق رفته بود
صبح شد، ای صبح را پشت و پناه

این بحث بالاخر منجر شود به عشق مجازی - و بحکم المجاز
قطرة الحقیقه این عشق مجازی به عشق حقیقی منجر شود.

عاشقی بر غیر او باشد مجاز

عشق ز اوصاف خدای بی نیاز

عشقی که بر غیر خدا باشد اگر صادق باشد به عشق الهی منتهی شود و عشق آدمی به آدمی در مقام ظاهر و صورت مقید نمی ماند لذا اندرز می دهد.

چند بازی عشق با نقش سبو
چند باشی عاشق صورت بگو
بگذر از نقش سبو و آب جو
طالب معنی شو و معنی بجو
خواه عشق این جهان خواه آن جهان
آنچه معشوقست صورت نیست آن
(دفتر دوم)

تقسیم عشق در حقیقت و مجاز و اینکه عشق مجازی منجر به عشق حقیقی شود مسائلیست که در قرآن و سنت هیچ جا مطرح نیست بلکه آنچه از این آیات مستفاد می شود آنست که با غیر خدا یا علایق دنیوی محبت عادی رواست و محبت بدرجۀ فوق العاده که آنرا عشق می نامند تنها برای خدا و پیامبرش و جهاد راه اوست. در میان یاران پیامبر که ایمانشان بر طبق آیت « آمنوا کما آمن الناس » الگو و نمونه تقلید برای دیگران بود. هیچکس بچشم نمی رسد که عشق را بدین طور توزیع کرده باشد. البته روایاتی وجود دارد که عشق شان با پیامبر تا آن درجه بود که هنگام بیان کردن حدیث آن موقعیت را مدارا هم می کردند که پیامبر را بدان دیده بودند و این ادنی ترین مثال عشق شان به پیامبر است.

درین زمینه مولانا واقعه عشق زلیخا به یوسف را بیان کرده اند که زلیخا سالها به یوسف « عشق ورزید تا که دل از وی برگرفت و قدم در راه عشق خدا گذارد.

عشق زلیخا ابتدا بر یوسف آمد سالها
بگریخت زو یوسف، پیش زد دست در پیراهنش
شد آخران عشق خدا می کرد بر یوسف قفا
گفتنش قصاص پیرهن بردم ز تو امروز من
و این تبدیل عشق را مولانا از عنایات حق می داند.

این از عنایتها شمر کز کوی عشق آمد حذر
تا آن درجه که عشق زلیخا با یوسف بستگی دارد و درباره آن خدا می گوید:

« وقال نسوة فی المدينة امرة العزیز تراود فتها عن نفسه قد شغفها حبا » (یوسف ۳۰)

زنان شهر گفتند: زن عزیز خواستار تن غلام خود شد و شیفته او گشته است.

عشق نبود بلکه هوس بود که قرآن آنرا در جای دیگر به واژه «حب الشهوات» تعبیر کرده است. زیرا جملهای «غلقت الابواب و قالت هیت لک» (در را بست و گفت شتاب) و لقد راودته عن نفسه فاستعصم (من در پی کام جوئی ازو بودم و او خویشتن را نگه داشت) نشان دهد. و چون یوسف پیامبر معصوم بود نمی توانست پایش بلغزد لذا گفت: معاذ الله (بخدا پناه می برم) فرقی که میان عشق و هوس است غالباً مولانا آنرا نادیده گرفته است و بجای آن عشق مجازی نامیده. غالب دهلوی به شعر اردو این فرق را بقرار زیر اظهار داده است.

هر بنو الهوس ن حسن پرستی شعار کی اب آبروی شیوه اهل نظر گئی
فروغ شعله حسن اک نفس ه هوس کو پاس ناموس وفا کیا
بازهم این امر بحث دارد که آیا واقعا زلیخا از عشق مجازی به عشق حقیقی رسیده است زیرا قرآن درین باره خاموش است و تنها محبت هوس آمیز او، و دعوت او به گناه و مکر و فریب او را ذکر کرده است.

مولانا یک قدم پیش رفته می گویند:

عاشقی گر زین سر و گرزان سر است عاقبت ما را بدان شه رهبر است
هیچ کس بر غیر حق عاشق نه شد واقف آن سر به جز خالق نه شد
این فکر هم برخلاف مقتضای قرآن بچشم می رسد که می گوید و من الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب الله (بقره ۱۶)
بعضی از مردم خدا را همتایانی اختیار می کنند و آنان را چنان دوست می دارند که خدا را.

آیان عاشقان بتها و درختها و سنگها و آتشها و آفتاب و ماهتاب بر غیر حق عاشق نشده اند؟ پس چطور می توان گفت که هیچ کس بر غیر حق عاشق نه شد قرآن می گوید: «ان الذين تدعون من دون الله عباد امثالکم» (اعراف ۱۹۴) «اغیر الله تدعون» (انعام ۴۰) «انی نهیت ان اعبد الذين يدعون من دون الله» (انعام ۵۶) با اینکه
عاشق آن هم اگر صادق بود آن مجازش تا حقیقت می رود

۴ - مذهب عاشق و تسویه بین کفر و اسلام

درین زمینه مولانا می گویند :

مذهب عاشق ز مذهبها جداست
عاشقان را مذهب و ملت خداست
مذهب عاشق همانا خدا است یا عشق با خدا است درست است اما
دین خدا یا دین مقبول نزد خدا چیست - قرآن می گوید: «ان الدین عند الله الاسلام» (آل عمران ۱۹)

هر آئینه دین نزد خدا دین اسلام است

«و من یتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه» (آل عمران ۸۵)

هر که دینی جز اسلام اختیار کند پذیرفته نخواهد شد. «و رضیت لکم الاسلام دینا» (مائده ۳) اسلام را دین شما برگزیدم «و لا یدینون دین الحق» (توبه ۲۰) دین حق را نمی پذیرند.
در برابر آن مولانا می فرماید:

بر عکس روشها دان	مذهب عاشق را
از صدق به و احسان	کز یار دروغیها
کعبه است کنشت او	نرمست درشت او
خوشتتر ز گل و ریحان	خاری که خلد دلبر
سنگش همه مرجان شد	کفرش همه ایمان شد
جرمش همه غفرن شد	بخلش همه احسان شد

و در جای دیگر روشن تر می گوید:

از دهانش می جهد در کوی عشق	هرچه گوید مرد عاشق بوی عشق
ور ز شک گوید شکش گردد یقین	ور بگوید کفر دارد بوی دین
ای کژی که راست را آراستی	گر بگوید کژ نماید راستی

سر گشتگان عشقیم نه دل نه دین نه دنیا
از تنگ و بد برون آن آنکه به ما نظر کن
بیرون ز کفر و دینیم بر تر ز صلح و کینیم
نه در فراق و وصلیم رو نام ما دگر کن
بعقیده مولانا در مذهب عاشق همه چیز واژگون جلوه دهد
دروغهای یار بهتر از صدق و راستی است که خلاف مقتضای قرانست.
«کونوا مع الصادقین» (توبه ۱۱۹) درشتی او بهتر از نرمی است که خلاف
قرآن است «وقولوا للناس حسنا» (بقره ۸۳) «و قولوا له قولا لینا» (طه ۴۴) ،
کنشت او کعبه است که بر خلاف قرانست «جعل الله الکعبة البیت الحرام
قیاما للناس» (مائده ۹۷) کفرش همه ایمانست که خلاف قرانست . «و لا

یرضی لعباده الکفر» (زمره ۷) ، بخلش همه احسانست که خلاف قرانست که می گوید احسن «کما احسن الله الیک» (قصص ۷۷) جرمش همه غفرانست که خلاف قرانست : «الا الذین تابوا من بعد ذالک و اصلحو فان الله غفور الرحیم» (آل عمران ۸۹)

به واژه های مختصر همه چیز مکروه برعکس جلوه دهد. نتوانستم بفهمم که مقصود مولانا ازین گونه اندیشه ها چیست - به راستی این صدای بازگشت عطار است . همان عطار که مولانا خود را غلامش قرار داده است.

و لیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم
شیخ عطار می گویند:

هر کرا در عشق شد محکم قدم
عشق را با کفر و با ایمان چه کار
عشق را با کفری خویشی بود
کافری خود مغز درویشی بود
به حضرت شیخ عطار احترام میگذارم ولی چون گفته اش گفته خدا
و وحی نیست لذا نیاز به بررسی دقیق دارد. کسی که عاشق خدا است و در
عشق او قدمش محکم شده است چطور میان کفر و اسلام فرق نمی تواند
کند و یا آن را پشت سر گذاشته از دایره محدود کفر و اسلام بگذرد و با
کفر به کراهِت و به اسلام برضایت سروکاری نداشته باشد در صورتیکه
یاران پیامبر که عاشقان پاکباز بوده اند، خدا درباره آنها در مقام مدح و
ستایش گوید:

«حبب الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق
و العصیان» (حجرات ۴۹)

ایمان را محبوب شما ساخت و آنرا در دل تان آراست و کفر و
فسوق و عصیان را در نظرتان مکروه گردانید.

خدا چه کسانی را دوست دارد و چه کسانی را دوست ندارد یک
فهرست جامع آنها بما تحویل داده است که قبلاً ذکر شد. پس عاشق خدا
کیست که دوستان خدا را دوست دارد و دشمنان او را دوست ندارد. قول
یهودیان و مسیحیان را نقل کرده خدا از آنها می پرسد:

«قالت اليهود و النصارى نحن ابناء الله و احباوه قل فلم یعذبکم
بذنوبکم بل انتم بشر ممن خلق» (مائده ۱۸)

یهودیان و مسیحیان گفتند که ما فرزندان و دوستان خدا هستیم .
بگوی : پس چرا شما را به پاداش گناہان تان عذاب می کند .

۵- عشق عارفان و زاهدان

باز مولانا عشق را میان عشق عارفان و عشق زاهدان توزیع کرده
می گوید :

عاشقا آن را نقد شربت می دهی زاهدان را مست فردا می کنی
در صورتی که از قرآن برمی آید که همه مومنان را به وعده فردا
نسیه داده است . «وعد الله المومنین والمومنات جنت تجری من تحتها
الانهر» (توبه ۷۲) «و يقولون سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا» (اسراء
۱۰۸)

۶- پیکار عشق و عقل

هم چنین موضوع پیکار عشق و عقل یکی از مهمترین موضوعیست
که در مثنوی آمده :

از در دل چونکه عشق آید درون عشق رخت خویش اندازد برون
پس چه باشد عشق دریای عدم در شکسته عقل را آنجا قدم
در توجیه این بیان دکتر شجینی می نویسد :

«سیر در دریای عظیم الهی ژرف خاص کسانی است که در آتش
عشق خداوندی «فنا» شده اند که السابقون السابقون اولئک المقربون - و
درین صورت عقل را در مقام عشق مجال جولان نیست - زیرا عالم عشق
«عالم فنا و نیستی» است و سیر عقل در جهان «بقا و هستی» هر کجا
آتش عشق پرتو افکند عقل از آنجا رخت بر می بندد» (۴)

حال آنکه عشق الهی مطلوبست برای اینکه پیروی از احکام خدا و
پیامبرش بعمل آید و عقل مطلوبست برای اینکه تفکر و تدبیر در آیات
تنزیلیه و تکوینیه بدون آن ممکن نیست - خدا می گوید :

«افلا يتدبرون القرآن» (نساء ۸۲) آیا در قرآن نمی اندیشند « افلا
يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها» (محمد ۲۴) «ان فی خلق السموات و
الارض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التي تجری فی البحر بما یتفع
الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بیث فیها

«من كل دابة و تصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء و الارض لآيات لقوم يعقلون» (بقره ۱۶۴)

درباره این آیت غزالی روایتی از عائشه نقل کرده است که رسول الله نماز می کرد و می گریست گفتم چرا می گریی و گناه تو عفو کرده اند گفت : چرا نگریم و این آیت بمن فرود آمد - ان فی - الخ پس گفت : وای بر آنکس که این بخواند و تفکر نکند (۵)

با در نظر داشتن این آیات و دیگر مثل «و ما يتذكر الا اولوا الالباب» (بقره ۲۶۹) «ليذكر اولوا الالباب» (رمد ۱۹) «انما يتذكر اولوا الباب» (زمر ۹) ارزش عقل و عاقلان کاملاً روشن است و این که عقل در مقابل عشق قرار نمی دارد مولانا فرماید :

عقل گوید شش جهت حدست بیرون راه نیست	عشق گوید راه هست و رفته ام من بارها
عاشقان درد کش را در درونه ذوقها	عاقلان تیره دل را در درون انگارها
دور بادا عاقلان از عاشقان	دور بادا بوی گلخن از صبا
گر در آید عاقلی ، گو راه نیست	ور در آید عاشقی صد مرحبا

۷- عشق به جهاد در راه خدا

چنانکه گذشت از آیت «ان کان آباء الخ» محقق می شود که پس از عشق به خدا و پیامبر در مرحله سوم عشق به جهاد در راه او مطرح است . (و جهاد فی سبيله) علاوه بر آیات قرآنی در حدیث آمده است که الجهاد ماضی الی یوم القيامة جهاد تا قیامت جاریست . و در حدیث دیگر آمده است که چون دم چارپایان را گرفته مطمئن به زراعت باشید و جهاد را به کنار گذارید خدا شما را دچار خواری و ذلتی خواهد کرد که نمی توانید ازان بیرون آئید تا آن گاه که به دین خود باز گردید. هم در این آیت که در بالا آمده که در صورت عدم عشق به خدا و پیامبر و جهاد در راه او منتظر عذاب خدا باشید (فتربضوا حتی یاتی الله بامرہ)

اما مولانا درین زمینه یا خاموش اند یا آنرا به جهاد بالنفس تحویل داده اند که تقریباً در همه شاعران متصوفه این گرایش وجود دارد.

اما اکنون در دور نمای اوضاع سیاسی و خیم بین المللی خاصه در کشورهای اسلامی می توانیم با آسانی پی به ضرورت و اهمیت این موضوع بریم - اگر مسلمانان عراق و افغانستان و فلسطین خود شائرا در

روشنایی این نوع آیات و احادیث آماده ساختند برای جهاد و زویرو شدن به دشمنان ، دشمن هیچگه جرأت هجوم بر کشور آنها نمی کرد مسئله جهاد را روزنامه نگاران اروپائی غلط فهمیده اند - قرآن می گوید :

«قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعتدوا» (بقره ۱۹۰) با کسانی که با شما جنگ می کنند در راه خدا بجنگید و تعدی نکنید. پس جهاد در اسلام برای دفاع کشور و یکپارچگی منطقه خود است . اما کسانی که با شما جنگ نمی کنند قرآن می گوید .

«لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروه» (ممتحنه ۸) خدا شما را از نیکی کردن وعدالت ورزیدن با آنانکه با شما در دین نه جنگیده اند و از سرزمین تان بیرون نرانده اند. شما را باز نمی دارد.

متأسفانه بر اثر از بین رفتن ارزش جهاد مسلمانان با ذلت و خواری پایان ناپذیر دچار هستند. اما کشور ایران مثالست آشکارا برای ما - زیرا پس ازین که او خودش را مجهز بسلاحهای هسته ای کرده یا در شرف آنست امریکا و همنوایان آن نتوانسته اند برآن هجوم کنند با تحت سلطه خود بیاورند.

این موضوع را مولانا نادیده گرفته و مثل شاعران متصوفه دیگر قایل به جهاد بالنفس هستند که حتما بجای خود خوبست ولی تجربیات امروز عکس آنرا نشان می دهد. مولانا از پیغام عشق - عشقی که میان پیروان ادیان مختلف فرق نمی کند آنان را به امن و آشتی سوق دهند که اگرچه مبتنی بر نیت خوب باشد ولی در شرایط امروزی جهان درست نیست. در زبان اردو مثلی است « لات کا بهوت بات س - نهین مانتا » یعنی کسیکه خوگر لگد خوردن است نمی توان او را توسط سخنان نرم و نازک رام کرد. اقبال درست گفته است:

پھول کی پتی س - کت سکتا ہ - ہیر - کا جگر مرد نادان پر کلام نرم و نازک ب - اثر

چه بسا دانشوران امریکائی و کشورهای دیگر امریکا را از هجوم بر عراق باز داشتند اما او هیچگه به آن متوجه نه شد و در نتیجہ این هجوم میلیونها نفر کشته شدند و خلاصه اوضاع اقتصادی ، و اجتماعی و سیاسی شان دچار بحرانیهای سنگین و پایان ناپذیر شده است که نمی تواند حتی در ظرف صد سال تدارک و تلافی کرد. همه این نتائج صرف نظر کردن از ارزش جهاد است . مسلمانانی که بر علیه استعمارگران در آن کشور

می‌جنگند مجاهدین بمعنی واقعی هستند زیرا هر کشور حق دفاع از خود دارد - ایشان بر طبق آیات زیر محبوب خدا هستند.

«ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانهم بنيان مرصوص» (صف ۴) خدا دوست دارد کسانی را که در راه او در وضعی همانند دیواری که اجزایش را با سرب بهم پیوند داده باشند، می‌جنگند.

۸ - کرشمه های عشق

مولانا علاوه بر این موضوعات پیت‌های زیادی دارند در بیان کرشمه های عشق که برآستی شرحیست از «عشق خوش سودا» که در آغاز مثنوی آمده است.

مرحبا ای عشق خوش سودای ما
چند بیت بدین قرار است -
عشق برج نور است :

بدیدم عشق را چو برج نوری
آب حیات است :

آب حیات است عشق
دارای صدها ناز است :

عشق را صد ناز و استکبار هست
فرار کننده دل از همه خلق :

عشق چو دل را بسوی خویش خواند
افزون کننده صدق است :

دیدن دیده فزاید عشق را
عشق در کان زر افتادنست :

گویم که چه باشد عشق
دور کننده فرق میان عاشق و معشوقست :

در دل معشوق جمله عاشق است
در دل عاشق به جز معشوق نیست

عشق مستی بخش و روزی دهنده است :
گر نبود عشق هستی کی بدی

پرواز کننده جسم بر افلاکست :
جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کی ز دی نان بر تو ■ تو کی شدی

کوه در رقص آمد و چالاک شد

موجب دور گردون و سرگرم کننده جهانست :

دور گردون را ز موج عشق دان

عشق دارای هزار کمال است :

در حُسن حوری پی تو و در مهر مادری

ای عشق پرده در که تو در زیر چادری

در گوش حلقه کرده بقانون چاکری

در حلقه اندر آو به بین جمله جانها

مایه یگانگی مردمان همه جهانست :

روح بین ، با خاکدان آمیخته

عشق بین ، با عاشقان آمیخته

دشمن چون دوستان آمیخته

آب و آتش بین و خاک و باد را

آن جهان بین وین جهان آمیخته

چند گوئی : این جهان و آن جهان

نوبهار و مهرگان آمیخته

اتحاد اندر اثر بین و بدان

غرض، عشق رواکننده حاجت است ، دورکننده دشواریهاست ،

خونریز است ، ترسنده هیچکس نیست ، جزء بند و سوسه است ، دوام

بخش است ، رهائی بخش از غم و شادی است ، خانه سوز است ، صید

کننده ساده دلان است ، پاک کننده کشته خود از حرص است ، بیزار کننده

عاشق از هر چیز دیگر است ، نعمت بی کرانست ، قطع کننده خانمان است ،

ناشناسای خویش و نسب است ، آزاد کننده از ننگ و نام است ، رساننده

عاشق بر فراز عرش است ، خانه نشین دل و دیوانه کننده است ، نابود شدن

در هستی دلداری است .

این همه کرشمه های عشق خوش سودای است که یک عاشق

هنگام عشق آنرا تجربه کند و مولانا در میان آن منتهای قدرت بیان را

بمعروض نمایش گذاشته اند.

مآخذ و مراجع:

۱ - عوامل جاذبیت سخنان جلال الدین محمد ، استاد محمد تقی جعفری کیهان ویژه

نامه هنر و ادب شماره ۱۱۰۰ ، ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۴ م.

۲ - کیمیای سعادت ، ص ۵۳۰

۳ - همان ، ۵۳۰

۴ - یغما ش ۱۱ ، سال ۲۹ ، تجلی عشق در اشعار مولوی از دکتر پورای نخعی

■ - کیمیای سعادت ۴۹.

کاشفی بیهقی در شبه قاره هند و پاکستان

ای خدا ای فضل تو حاجت روا
با تو یاد هیچ کس نبود روا
حضرت پُر رحمتست و پُر کرم
عاشق او هم وجود و هم عدم
(کاشفی) (۱)

چکیده :

حسین بن علی واعظ کاشفی در دوره سلطنت حسین بایقرا در نیشابور و هرات به وعظ و ارشاد اشتغال داشت. تعداد کتابها و رساله های تألیف کرده وی حد اقل ۳۷ مجلد گزارش گردیده است. شهرت و آوازه وی در کشورهای شبه قاره با حضور نسخه های خطی متعدد آثار وی در کتابخانه های مختلف این سرزمین متحقق می گردد. نویسنده با مشاهده شخصی تصدیق می نماید که در شبه قاره دستنوشته های آثار سعدی بیش از همه در کتابخانه ها موجود است اما برخی از آثار کاشفی نیز در قرون اخیر مورد توجه علاقه مندان بوده است. علاوه بر این، ترجمه هایی متعدد که از آثار کاشفی در شبه قاره انجام گرفته را نیز می توان اشارت کرد. در این ضمن عنوانهای ده ها ترجمه انجام شده که در شبه قاره طی دو قرن اخیر به زیور طبع آراسته گردیده، مشخصات آن برشمرده شده است. برای وانمود ساختن محبوبیت آثار کاشفی، مشخصات دهها نسخه خطی موجود در کتابخانه های معتبر هند و پاکستان تنها از یک اثر کاشفی « لب لباب معنوی» در این مقال آمده است.

حسین بن علی واعظ کاشفی بیهقی (متوفی ۹۱۰ هـ. ق) (۲) ملقب به کمال الدین و متخلص به کاشفی و مشهور به واعظ در علوم دینی و فنون غریبه و ریاضیات و نجوم و موعظه و خطابه متبحر بود و در زمان سلطنت

سلطان حسین بایقرا (س ۹۰۲ - ۸۶۱) که پادشاهی ادب پرور و هنر دوست بود و در شاعری حسینی تخلص می کرد، (۳) در نیشابور و هرات به وعظ و ارشاد اشتغال می ورزید. صدایی خوش داشت و قرآن و احادیث نبوی (ص) را با آهنگی دلکش همراه با اشاراتی مناسب بیان می کرد.

کتابها و رساله های نسبتاً زیادی در موضوعهای اخلاق و تاریخ و تفسیر قرآن مجید و حدیث، شرح مثنوی، تصوف، بیان و صناعت اشعار، سحر و طلسمات و علوم غریبه نجوم، ریاضیات به زبانهای عربی و فارسی به کاشفی نسبت داده شده که تعداد آنها در منابع مختلف گاه به چهل مجلد بالغ می گردد (۴).

اما شهرت و آوازه بلند کاشفی در بیرون از مرزهای جغرافیایی ایران در خور توجه است. نگارنده این سطور بر این باور است که یکی از راههای تعیین میزان اشتهار شخصیت‌های علمی و دانشمندان بلند آوازه در منطقه ای از جهان، شمارش و یا تخمین نسخه های خطی آثار آنان و یا برگردان نوشته های آنها به زبان رایج در آن منطقه است. چه در گذشته های دورتر که هنوز صنعت چاپ وجود نداشت، بدست آوردن نسخه ای از یک کتاب کار طاقت فرسایی بود، اگر طالب مشتاقی تمایل پیدا می کرد نسخه ای از کتابی را برای خود داشته باشد، باید ماهها و گاه به تناسب حجم کتاب سالها بر سر این کار وقت می گذاشت تا با زحمت و رنج و مرارت بی شمار و صرف وقت بسیار بتواند نسخه ای از آن کتاب را فراهم آورد و اگر هم به نسخه های بیشتری از یک کتاب نیاز بود مشکل بیشتری در پی داشت زیرا باید ملایی را اجیر می کردند که بتواند درست املا کند و نیز افرادی را که در صورت امکان خط خوشی هم داشتند، به خدمت بگیرند تا کتابت کنند تا بالاخره پس از مدتی مثلاً یک دوره شاهنامه فردوسی تکثیر گردد؛ حال میزان دقت آن کاتبان در کتابت و املا کننده در قراءت متن تا چه اندازه بود، بماند. این روش بسیار دشوار تکثیر متون که البته در توان همه مردم دانش دوست هم نبود و امکانات آن برای همه مشتاقان دانش و فرهنگ فراهم نمی گردید، قرن‌ها و تا پیش از اختراع صنعت چاپ ادامه داشت.

بی شک حضور این دست نوشته ها و دست رنجهای انسانهای روزگاران گذشته در طی قرون و اعصار که هم اکنون زینت بخش کتابخانه ها و مخزنهای نسخه های خطی جهان گردیده، بهترین دلیل برای تعیین میزان

استقبال از آن نسخه ها و در نتیجه اشتها و مقبولیت نویسنده و مؤلف یا سراینده آن کتابها در آن منطقه تواند بود.

نویسنده این سطور که سالهایی از عمر مفید خود را در سرزمین هند و پاکستان و کتابخانه ها و مراکز فرهنگی گذرانیده و گنجینه های دارای نسخه های خطی آن سامان را از نزدیک مشاهده و تحقیق کرده، زمانی در این اندیشه بود تا بر مبنای ضابطه یاد شده روشن گرداند، پُر آوازه ترین شاعر یا نویسنده ایرانی مؤثر در کمال بخشیدن به زبان و ادب و فرهنگ گسترده شبه قاره هند و پاکستان کدام شخصیت ایرانی بوده؟ و میزان اثر گذاری او تا چه اندازه بوده است و سپس معلوم گرداند راز و رمز موفقیت او در چه نکته هایی نهفته بوده تا توانسته است تا بدین اندازه زبان و ادب و فرهنگ بخشهای مختلف هند و حتی گویشهای محلی آن شبه قاره پهناور را تحت تأثیر زبان و ادب فارسی قرار دهد و در صدی کم و بیش و تا حدود ۶۵ در صد واژگان بعضی زبانهای آنجا را از واژه های دخیل فارسی متأثر گرداند.

پس از استقصای زیاد از طریق کتابخانه های شهرهای مختلف هند و پاکستان از کراچی تا لاهور و از حیدرآباد دکن هند در جنوب آن کشور تا کتابخانه رضا رامپور در شمال و از کلکته تا بمبئی و دیدن کتابخانه های آن دیار و هم دیدن فهرستهایی که البته برای معدودی از مخزنهای نسخه های خطی آنجا تاکنون فراهم آمده، معلوم شد یکی از شاعران و نویسندگان اثر گذار در آن خطه پهناور، سعدی شیرازی است که مقبولیت تام یافته و توانسته است تحولی شگرف در مکتوبات و هم محاورات زبانهای رایج در آن دیار پدید آورد که کثرت نسخه های خطی و دستنوشته های موجود آثار او در کتابخانه های آن سامان این موضوع را ثابت می کند و البته بررسی آثار مکتوب شاعران و نویسندگان پس از سعدی که در هندوستان می زیسته اند نیز بر این واقعیت مهر تأیید می نهد.

بنابر این آنچه گذشت و با توجه به تجربه بدست آمده در این مورد می توان گفت: بهترین سندی که می تواند گواهی مقبولیت و شهرت و آوازه شخصی در روزگاران گذشته در کشوری و جامعه ای باشد و اثر گذاری او را در آن جامعه بنمایاند، میزان استنساخ و فراوانی نسخه های خطی آثار او در آن سرزمین است. کاشفی سبزواری نیز از شخصیتهایی است که چنین آوازه و شهرتی در سراسر هندوستان پهناور داشته است. بسیاری از آثار

کاشفی در آن سرزمین استنساخ گردیده و دوستداران و مشتاقان او آنها را چون کاغذ زر برده و دست به دست گردانیده اند و یا به رسم هدیه به پیشگاه صاحب منصبان و سروران و ممدوحان و یا اهل فضل و دانش پیش کش داشته اند. به عنوان مثال یکی از آثار مشهور کاشفی انوار سهیلی است که آنرا برای امیر شیخ احمد سهیلی از امرای دربار سلطان حسین بایقرا که ذکرش گذشت از روی کتاب کليلة و دمنه ابوالمعالی نصر الله بن محمد عبدالحمید انشاء کرده است. کاشفی خود در این مورد چنین می گوید :

« نظر بر تعمیم فوائد انام و تکثیر منافع خاص و عام اشارت عالی ارزانی فرمود که این کمیته بی استطاعت و حقیر اندک بضاعت حسین بن علی الواعظ المعروف بالکاشفی ایده الله تعالی باللطف الخفی جرأت نموده کتاب مذکور را لباس نو پوشانید و زیبا روایات معانی آنرا که به تنق الفاظ مغلقه و حجب کلمات مشکله محجوب و مستور بود بر مناظر عبارات روشن و غرقات استعارات لطیف جلوه دهد (۵) ...»

در خور توجه اینکه به سبب استقبال تام اهل فرهنگ و مقبولیت تمام مشتاقان کتاب انوار سهیلی در شبه قاره ، این کتاب برای نخستین بار در آنجا چاپ و منتشر شده است و بعد هم مکرر در شهرهای لکهنو، بمبئی ، حیدرآباد دکن چاپ سنگی شده و در سال ۱۹۱۶ میلادی در شهر کلکته به صورت چاپ سربی انتشار یافته و مجدداً در سال ۱۲۷۰ قمری به خط اولیاء سمیع در بمبئی چاپ شده که از جمله بهترین چاپها است تا بدانجا که همین نسخه در سال ۱۳۰۱ در مطبع مشرقی برلین به صورت چاپ عکسی تجدید چاپ شده است.

در این مقال حضور معنوی کاشفی در هندوستان را به دو بخش زیر منحصر میکنیم . نخست به بعضی ترجمه هایی که از آثار کاشفی در سراسر هند و پاکستان انجام گرفته و با نامهای مختلف ترجمه گردیده و سالها در مدارس و حوزه های علمیه آن دیار مورد استفاده مردم شبه قاره قرار می گرفته، فقط به عنوان نمونه و مثنی از خروارها اشارت می کنیم و سپس به موضوع کثرت نسخه ها و نیز موارد استنساخ و نسخه برداری از آثار کاشفی در آن سرزمینها می پردازیم که به کرات انجام گرفته و در پایان به بعضی از آنها که هنوز هم زینت بخش کتابخانه ها و مخازن نسخ خطی و موزه های سراسر شبه قاره هند و پاکستان است ، فقط اشارت می کنیم.

باشد کہ محققان و ہم دانش پژوهان برومندمان برای چاپ منقح و تصحیح انتقادی و انتشار آنها کمر ہمت بندند و آن گویندگان خاموش را از زندان مخازن اکثر ا نامطلوب نسخہ ہای خطی آن سامان کہ بہ دلیل شرایط محیطی و گرما و شرجی بودن هوا در خطر نابودی قرار دارند نجات دهند و ان شاء اللہ پس از تصحیح بہ زیور چاپ آراستہ گردانند۔

الف - ترجمہ ہای آثار کاشفی در ہند و پاکستان :

انوار سہیلی کہ پیش از این نیز بہ بعضی چاپہای آن در شبہ قارہ اشارت رفت چندین بار با عنوانہای مختلف بہ زبان اردو ترجمہ و چاپ شدہ کہ بعضی از آن ترجمہ ہا بہ شرح زیر است :

۱ - **ارژنگ راضی** : (ترجمہ منظوم اردو) وسیلہ رای بہادر جانی بہاری لال متخلص بہ راضی۔

۲ - **بستان حکمت** : وسیلہ فقیر محمد خان گویا (م ۱۲۶۶ ہ) کہ شاگرد امام بخش ناسخ بودہ و آنرا در سال ۱۲۵۱ ہ نوشتہ و از سوی مطبع نولکشور ہند در سال ۱۳۰۴ ہ انتشار یافتہ است۔

۳ - **حکایات بیدپای** : کہ ترجمہ و تلخیصی از انوار سہیلی وسیلہ مرزا محمد رشید است و مقدمہ ای نیز در بارہ متن اصلی کتاب آورده ، این ترجمہ وسیلہ انتشارات کتاب منزل در سال ۱۳۸۳ ہ در لاہور پاکستان چاپ شدہ است۔

۴ - **ستارہ ہند** : یا ضیای حکمت ، وسیلہ نواب محمد علی خان در سال ۱۲۸۹ ہ (= ضیای حکمت) تألیف گردیدہ و در مطبع گلزار محمدی بہ چاپ رسیدہ است۔

■ - **مثنوی دانش افروز** : وسیلہ فرید الدین آفاق دہلوی یا ہمکاری امیر بخش شہرت در سال ۱۲۲۱ ہ در پانزدہ ہزار بیت سرودہ شدہ ولی از چاپ آن اطلاعی در دست نیست۔ نسخہ خطی آن در فہرست مخطوطات انجمن ترقی اردو پاکستان ، کراچی (ض ۲ - ۳۴۱) آمدہ و مطلع آن چنین است :

الہی وہ منزہ ہی تیری ذات کہ جس سنی گل کی بر آتی ہی حاجات

۶ - **ترجمہ انوار سہیلی :** وسیلہ منشی محمد ابراہیم بیجاپوری در سال ۱۲۳۷ ھ - به اردو (دکنی) برگردانیده شده که در سال ۱۲۳۰ در مدراس هند چاپ و منتشر شده است .

۷ - **ترجمہ دیگری ظاہراً** در قرن ۱۲ ھ - ق بدون تاریخ و نام مترجم از انوار سہیلی انجام گرفته که در فہرست « یورپ مین دکھنی مخطوطات » ص ۵۸۰ نقل گردیدہ است .

۸ - **باب ہشتم تا یازدہم** انوار سہیلی وسیلہ مترجم ناشناسی ترجمہ شدہ کہ در مطبع اسدالابرار در شہر اکبرآباد ہند در سال ۱۲۶۹ ھ - به چاپ رسیدہ است .

۹ - **منتخبی نیز از انوار سہیلی** در سال ۱۲۷۷ ھ - در شہر لاہور پاکستان چاپ و منتشر شدہ است .

۱۰ - **ترجمہ انوار سہیلی بہ زبان پشتو** نیز وسیلہ میان عبدالغفور والی سوات بہ انجام رسیدہ کہ در سال ۱۳۶۶ ھ - در سوات چاپ و منتشر شدہ است .
اخلاق محسنی : کتاب مشہور دیگر کاشفی در علم اخلاق است کہ بہ سال ۹۰۰ ھ - ق بہ نام ابو محسن میرزا فرزند سلطان حسین میرزای بایقرا در یک مقدمہ و چہل باب پایان یافتہ و بارہا در کانپور و نیز مطبع نولکشور (۱۲۹۴ ھ -) انتشار یافتہ است . این کتاب نیز مکرر بہ زبان اردو ترجمہ گردیدہ کہ نام بعضی از آنہا کہ بہ نامہای زیر بہ زبان اردو صورت گرفتہ بہ شرح زیر است :

بشیر الاخلاق : از بشیر الدین احمد مجددی محاسب دارالاقبال بھوپال . این ترجمہ وسیلہ شیخ جان محمد و اللہ بخش گنائی در سال ۱۳۵۱ ھ - در لاہور چاپ شدہ است .

گلشن اخلاق : از سید بندہ علی کہ در مطبع گلشن احمدی در پرتاب گرہ بہ سال ۱۳۲۱ ھ - چاپ شدہ است .

گنج خوبی : وسیلہ میر امن دہلوی منشی دانشکدہ فورت ولیم کلکتہ در سال ۱۲۱۷ ھ - بہ اردو ترجمہ شدہ است ؛ این ترجمہ وسیلہ مطبع احمدی در سال ۱۲۶۴ ھ - در کلکتہ و در سال ۱۲۹۴ ھ - در مطبع محبوب بمبئی و با مقدمہ و تحقیق خواجہ احمد فاروقی در دہلی انتشار یافتہ است .

محبوب الاخلاق : وسیلہ راجہ راجیشور راؤ اصغو در مطبع نولکشور در شہر لکھنؤ در سال ۱۳۲۷ ھ - چاپ شدہ است ؛ و بالآخرہ کتاب اخلاق محسنی وسیلہ قاضی سجاد حسین مدرس مدرسہ جامع مسجد فتحپوری دہلی از سوی کتاب فروشی سب رنگ چاپ و منتشر شدہ است .

مواہب علیہ : یا تفسیر حسینی تفسیر کاملی از کاشفی است کہ خوشبختانہ تمام آن موجود است . در سال ۸۹۷ شروع شدہ و در دوم شوال ۸۹۹ پایان یافتہ :

با خامہ کہ این نامۂ اقبال نوشتہ و انجام سخن بہ یمن انفال نوشتہ
گفتم مہ و روز و سال و تاریخ نویس فی الحال دوم زماء شوال نوشتہ

این تفسیر مشرب عرفانی دارد و پس از تفسیر کشف الاسرار ابوالفضل میبدی کاملترین تفسیر فارسی است کہ بر اقوال عارفان تکیہ دارد و مکرر نیز بہ همان کشف الاسرار استناد می کند.

از ویژگیہای بارز مواہب علیہ آمیختگی آن با اشعار نغز فارسی و از جملہ اشعار مولانا و سعدی و نیز خود کاشفی است و جاذبہ خاصی بہ آن دادہ کہ در دیگر تفسیرها از نقش شعر در تفسیر بدین گونه بہرہ گرفتہ نشدہ است (۷) تفسیر مواہب علیہ چندین بار در ہند و پاکستان چاپ شدہ است (۸) در ہند بہ گونه ها و نامہای زیر بہ زبان اردو ترجمہ شدہ است :

۱ - **تفسیر قادری** : تنہا مقدمۂ تفسیر حسینی وسیلۂ فخر الدین قادری بہ اردو ترجمہ شدہ و در سال ۱۲۹۷ هـ وسیلۂ مطبع نولکشور انتشار یافتہ و بار دیگر در سال ۱۳۱۹ هـ در دہلی چاپ و منتشر شدہ است.

۲ - **تفسیر پارہ عم** : کہ ترجمہ از تفسیر حسینی است ، در دہلی چاپ شدہ ولی نام مترجم آن مندرج نیست .

۳ - **قرآن مجید** : با ترجمہ شاہ ولی اللہ (فارسی) و شاہ رفیع الدین (اردو) چاپ شدہ و بر حاشیہ صفحہ ہای آن ترجمۂ تفسیر عزیزی (۹) و همچنین ترجمۂ تفسیر حسینی درج شدہ و در سال ۱۳۰۸ هـ در مطبع میور دہلی چاپ و منتشر شدہ است .

روضۃ الشہدا (باغ شہیدان) یکی دیگر از تألیفات کاشفی دربارۂ وقایع کربلا و مصیبتہای امام حسین (ع) و اہل بیت آن امام ہمام است . این کتاب تا آنجا در میان شیعیان مشہور شدہ و مورد توجہ بودہ کہ «روضہ» و «روضہ خوانی» در فرہنگ تشیع از نام این کتاب گرفتہ شدہ ، بدین معنا کہ چون ذاکران واقعۂ کربلا در منبرها از روی این کتاب می خوانندہ اند و یا قبلاً می خوانندہ و بہ خاطر می سپردہ اند ، آنها را «روضہ خوان» و مجلس آنها را «روضہ خوانی» می گفتہ اند.

روضۃ الشہدای کاشفی دہ باب و یک خاتمہ دارد و چندین بار در شبہ قارہ ہند و پاکستان چاپ شدہ و بہ دلیل حسن استقبال و نیز مقبولیتی کہ در میان شیعیان ہند داشتہ بہ نامہای دیگری نیز منظوم یا منثور بہ اردو ترجمہ و در ہندوستان انتشار یافتہ کہ از آن جملہ موارد زیر است :

گنج شہیدان (منظوم) از منشی علی احمد کہ در شہر کانپور ہند و ہم مطبع منشی نولکشور در سال ۱۲۹۲ ہ۔ چاپ و منتشر شدہ است۔

ہمچنین روضۃ الشہدا تحت عنوان وسیلۃ النجات حسن بیک در سال ۱۱۱۵ ہ۔ ترجمہ گردیدہ کہ نسخۂ خطی آن بہ شمارۂ ۶۸۳ در کتب خانۂ سالار جنگ ہند ثبت گردیدہ و چنین آغاز می گردد: « حق تعالی کہ نام پاک اس کا صبور ہی »

گل مغفرت : وسیلۂ حیدر بخش حیدری ترجمہ شدہ کہ خلاصۂ گلشن شہیدان « است و در شانزدہ مجلس تنظیم گردیدہ و در شہرہای زیر انتشار یافتہ است :

کلکتہ (۱۲۲۷)، بمبئی (۱۲۸۷ مطبع حیدری) پیرس (۱۲۶۱) لاہور (۱۳۸۵) مجلس ترقی ادب)۔

گلشن شہیدان : وسیلۂ حیدر بخش حیدری (م ۱۲۲۷ ہ۔) دانشیار دانشکدہ فورت ولیم کلکتہ در سال ۱۲۲۵ ہ۔ ترجمہ شدہ ولی چاپ شدہ آن دیدہ نشد۔

ریاض الطاہرین : یا حادثات کربلا (منظوم) وسیلۂ سید میر ولی خان مونس در سال ۱۱۹۰ ہ۔ در دہ باب ترجمہ شدہ کہ نسخۂ خطی آن در موزۂ سالار جنگ حیدرآباد بہ شمارۂ ۶۹۳ موجود است و چنین آغاز می گردد:

ابتدا کیتا ہون اس نامہ کتین درد و غم کی شور ■ ہنگامہ کتین ...

ہمچنین روضۃ الشہدا را فتح محمد با همان مقدمہ « گل مغفرت » از نسخۂ مجلس ترقی ادب کہ در لاہور بہ چاپ رسیدہ و ذکرش گذشت بہ اردو ترجمہ کردہ است . نیز با همان مقدمہ وسیلۂ ولی احمد آبادی مجدداً ترجمہ شدہ است۔

روضۃ الشہدای کاشفی چند بار نیز بہ شعر اردو برگردانیدہ شدہ و از جملہ وسیلۂ میر ولی فیاض ولی ویلوری در سال ۱۱۳۰ شامل دہ مجلس با باب بندی جدید و بعضی کاستیها و افزودہ ہا بارہا چاپ و منتشر شدہ است . این ترجمہ منظوم چنین آغاز می گردد:

گیارہ سو ک — اوپر تیسواں سال

کیا ہون ختم جب یون درد کا حال

نیز ترجمہ منظوم دیگری وسیلہ سیوا در سال ۱۰۹۱ھ انجام گرفته است (ر.ک ادب کی تاریخ ص ۵۸)۔

خلاصۃ روضۃ الشہدای کاشفی نیز بہ نام « کربل کتھا » یا دہ مجلس وسیلہ فضل علی فضل کہ در روزگار محمد شاہی (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ ھ) می زیستہ انجام گرفتہ و او در سال ۱۱۴۵ داستان کربلا (کربل کتھا) را نوشتہ کہ با تصحیح و تنقیح متن وسیلہ گوپی چند نارنگ در دہلی چاپ و منتشر شدہ است۔ نیز این کتاب با تصحیح و تعلیقات مالک رام و مختار الدین احمد آرزو در شہر پتنا وسیلہ ادارہ تحقیقات اردو بہ چاپ رسیدہ است۔

اندیشہ ہای کاشفی از طریق فرزندش نیز در شبہ قارہ انتشار یافت و این فرزند برومند کہ فخر الدین علی نام داشت و « صفی » تخلص می کرد، بر شکوہ نام پدر در آن خطہ افزود و کتاب رشحات عین الحیات (تراوشہای چشمہ زندگی) را در سال ۹۰۹ ھ (۱۵۰۳ م) یعنی یک سال پیش از ارتحال پدر بہ پایان برد۔ این کتاب شامل یک مقالہ در طبقات خواجگان و سلسلہ نقشبندیان و ۳ مقصد دربارہ خواجہ عبید اللہ احرار نقشبندی (م ۸۹۶ ھ) و مناقب اوست کہ ہر مقصد بہ سہ فصل تقسیم شدہ است۔ این کتاب پس از ترجمہ بہ زبان اردو در شہر کانپور ہند و ہم مطبع نولکشور در سال ۱۳۳۰ ھ چاپ و منتشر شدہ است۔ رشحات عین الحیات مجدداً نیز وسیلہ ابوالحسن فریدآبادی ترجمہ گردید و در شہر لکھنؤ ہند وسیلہ همان مطبع نولکشور در سال ۱۳۱۱ ھ چاپ و منتشر شد۔

ب - نسخہ ہای خطی آثار کاشفی در سراسر ہند و پاکستان :

تعداد نسخہ ہای خطی تقریباً ہمہ تألیفات کاشفی در سراسر شبہ قارہ ہند و پاکستان بدان اندازہ فراوان است کہ بی شک ذکر ہمہ آنها از حوصلہ این مقال بیرون است و بنابر این تنها بہ نسخہ ہای خطی یکی از آثار او در آن خطہ بہ نام لبّ لبّ لباب معنوی بہ عنوان نمونہ بسندہ می کنیم تا مشتی باشد از خروارہا ۔

لبّ لبّ لباب معنوی را کاشفی در سال ۸۷۵ ھ بہ خواہش و راہنمایی مسیب نامی از بزرگان ہرات تألیف و خود آنرا چنین تعریف کردہ کہ :

نام این لب لباب معنویست انتخاب از انتخاب مثنویست

تاریخ تألیف کتاب را نیز بدین گونه بیان داشته که :

روز شنبه آخر ماه صیام گشت این نوباوه غیبی تمام
سال هجرت هشتصد و هفتاد و پنج مرتفع گشت این طلسم از روی گنج

این کتاب در سه « عین » و هر عین در چند « نهر » و هر نهر در چند « رشحه » بیان گردیده است . لب لباب معنوی کاشفی در هفتصد صفحه در شهر لکهنو در مؤسسه نولکشور و در سال ۱۸۸۵م در بمبئی به صورت چاپ سنگی و به قطع وزیری در ۴۵۶ صفحه چاپ و منتشر شده است .
نسخه های خطی لب لباب معنوی در سراسر شبه قاره فراوان و بعضی آنها به شرح زیر است :

اسلام آباد : گنج بخش ۷۴۷۱ (گنج بخش ۳ : ۱۷۷۳)

کراچی : انجمن ترقی ۳ ق ف ۲۶۱ - نیز همانجا شماره ۲۶۲ (نوشاهی ۱۶۴) - نیز همانجا ۲۶۴ - موزه ملی ۱۳۷ - ۱۹۶۵ نیز همانجا ۹۰۴ - ۱۹۶۱ نیز : استاد پیر حسام الدین راشدی .

لاهور : نوری کتبخانه ، ۶۳ برگ (خضر نوشاهی) نیز همانجا دیال سنگه ترست ۲۶۳ ، سده دهم . نیز : دانشگاه پنجاب (۱۹ spi/v1 ۴۲۳۸) نیز کتابخانه دیال سنگه ترست ۳۶۳ ، سده ۱۲ نیز همانجا ۶۸۳ - نیز همانجا دانشگاه پنجاب (۴۸۵۷ spi/v1 ۱۱۵ D) - نیز دیال سنگه ترست ۶۸۳ - نیز دانشگاه ، شیرانی ۱۱۸۵ / ۴۲۳۸ - نیز همانجا دانشگاه پنجاب WM ۹ spi/v1 ۲۶۱۳ . نیز همانجا دانشگاه ، شیرانی ۴۰۳ / ۳۴۰۸ - نیز همانجا دیال سنگه ۷۱۴ .

شیخوپورہ : گوجرانوالہ ، نوشهره ، کتابخانه هاشمی - نیز همانجا حافظ آباد ، چشتی گولروی ، محمد رفیق .

سیالکوٹ : بدوملهی ، کتابخانه فخر الاطباء

سرگودھا : بهلوال ، مدرسه علوم المرتضی ، مفتی محمد رفیق ۵۳۳ ص نیز همانجا ۵۱۶ صفحه .

مجدداً یادآوری می کند که در این مقال تنها نسخه های خطی مربوط به یکی از آثار کاشفی در شبه قاره به عنوان نمونه ذکر گردید و تقریباً از تمام حدود

بچهل اثر او حتی گاه بیشتر از آنچه درباره کتاب لب لباب معنوی مذکور افتاد، نسخه خطی در شبه قاره موجود است.

کوتاه سخن اینکه شهرت و آوازه واعظ کاشفی سبزواری از مرزهای ایران بسیار فراتر رفته و باتوجه به کثرت نسخه های خطی آثار او در سراسر شبه قاره هند و پاکستان که به بعضی از آنها به عنوان نمونه اشارت رفت، کاملاً روشن می گردد که کاشفی حضوری معنوی و ملموس و نفوذی انکار ناپذیر و محسوس و فراگیر در روزگار خود و پس از خود در میان مردم جهان داشته چندانکه تا اقصی نقاط شبه قاره بزرگ هند و پاکستان فرا پیش رفته است. تا بدانجا که نسخه های آثار او را همچون کاغذ زر برده اند و دست نویسها برداشته اند و همچنین نسبت به ترجمه آنها به زبانهای رایج در آن دیار سعی بلیغ و استقبال شایانی کرده اند که به بعضی از آنها نیز اشارت رفت. شکی نیست که این فراگیری آثار او و نیز ترجمه های آنها آنها در زمینه های متنوعی که کاشفی در آنها تبخّر داشته، همه و همه دلایل استواری بر مقبولیت او در میان توده های مردم جهان و نیز مقام و منزلت او در میان مشتاقانش تواند بود.

نگارنده این سطور با اعتراف به این واقعیت که تاکنون کاری در خور درباره کاشفی انجام نگرفته به دانشگاه آزاد سبزواری که این ابتکار ارزشمند را برای برگزاری چنین سمیناری درباره کاشفی به انجام رسانیده پیشنهاد می کند تشکیل کمیته ای برای تصحیح و چاپ و انتشار مجموعه آثار کاشفی را در دستور کار معاونت پژوهشی دانشگاه قرار دهد تا پس از طی تشریفات اداری و صدور مصوبات لازم در این خصوص اقدام کند. باشد که اندکی از حق بزرگی را که کاشفی بر گردن همشهریهای خود دارد، گزارده آید.

منابع و پانوشتها

۱- لب لباب مثنوی، با مقدمه استاد سعید نفیسی، از انتشارات بنگاه مطبوعاتی افشاری ج دوم ۱۳۶۲ ص ۱۹.

۲- بعضی تاریخ وفات کاشفی را سال ۹۰۶ دانسته اند ولی درست نیست چه او در سال ۹۰۸ هنوز زنده بوده و کتاب مشهور روضة الشهداء را در همین سال به نام میرزا مرشد الدین عبداللّه بنوه دختری سلطان حسین بایقرا تألیف کرده و نیز در سال ۹۰۷ مخزن الانشاء و صحیفه شاهی را ترتیب داده است.

- ۳ - سلطان حسین اثری به نام مجالس العشاق و نیز اشعاری به فارسی و ترکی دارد (ر. ک: حبیب السیر ج ۴ چ خیام ص ۱۱۰ تا ۱۱۳).
- ۴ - شادروان استاد سعید نفیسی تعداد آثار او را سی و هفت مجلد دانسته است (ر. ک لب لباب مثنوی با مقدمه استاد سعید نفیسی ، بنگاه مطبوعاتی افشاری چ دوم ۱۳۶۲ ص ۸ تا ۱۰).
- ۵ - انوار سهیلی ، مؤسسه انتشارات امیر کبیر چ سوم سال ۱۳۶۲ ص ۸
- ۶ - یادآوری می کند که منتخب انوار سهیلی به سال ۱۸۲۱ میلادی در ۵۹ صفحه در لندن انتشار یافته و بار دیگر در سال ۱۸۲۷ در ۱۰۲ صفحه همانجا به چاپ رسیده و کلیات انوار سهیلی به تصحیح کی نیل پولف اوزلی چاپ هاتفرد در سال ۱۸۵۱ در ۵۴۷ صفحه به چاپ رسیده است. ر. ک مقدمه انوار سهیلی (شماره ۵ همین فهرست) صفحه ۳.
- ۷ - ر. ک : مقاله نگارنده این سطور تحت عنوان : « شعر در تفسیر » مجله سروش سال نوزدهم شماره ۸۳۰ ، فروردین ۱۳۷۶.
- ۸ - این تفسیر ارزشمند هم اکنون با مقابله ، چند نسخه و تصحیح انتقادی و شرح و توضیحات و تعلیقات لازم به عنوان پایان نامه تحصیلی وسیله یکی از دانشجویان دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی به راهنمایی نگارنده این سطور در دست تحقیق و بررسی است .
- ۹ - تفسیر عزیزی یا فتح العزیز از شاه عبدالعزیز دهلوی (م ۱۲۳۹ هـ) فرزند شاه ولی الله دهلوی است و این تفسیر تنها سوره فاتحه و سوره بقره تا آیه ۱۸۴ و سوره تبارک الذی و عم را شامل می گردد.
- ۱۰ - ر. ک : مأخذ شماره یک ص ۱۷.
- ۱۱ - همانجا ص ۲۶۹.
- ۱۲ - ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی ، تألیف اختر راهی از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۶۵ ش.
- ۱۳ - تاریخ ادبیات در ایران ج ۴ دکتر ذبیح الله صفا ، انتشارات فردوسی چ دوم ۱۳۶۳ تهران.
- ۱۴ - فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ، تألیف احمد منزوی از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

آیات قرآنی دربارهٔ نبی امّی (ص) و بازتاب آن در شعر مولوی و فارسیگویان دیگر

اشاره

حیات معنوی بشر محتاج نور هدایت است، بهترین سرچشمهٔ آن کتاب الهی است که بر قلب مطهر نبی امّی (ص) نازل شد. قرآن مجید مقرر فرمود: از حکم خدا و رسول (ص) او فرمان برید که مشمول رحمت و لطف خدا شوید. اطاعت مستلزم محبت خدا و پیغمبر اکرم (ص) و جزا و صلهٔ آن آمرزندگی است. حُبّ نبی (ص) سیلی است برای رستگاری مسلمانان چنانکه حق تعالی فرمود: «قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا و من اتبعني». واژه امّی در کلام الهی یکبار و الامی دوبار آمده، و دارای معانی متعدّد است. از میان پیروان ملت حنیف ابراهیمی حضرت نبی امّی برخاسته. گمراهی را از مردم دور کرد و برای آنان کلام الهی تلاوت نمود سپس همان پیغام الهی را به همهٔ بشریت رسانید که دارای پرتو حکمت الهیه بوده چنانکه مولانا می گوید:

حکمتی کز طمع زاید و ز خیال
حکمت دینا فزاید ظن و شک
حکمتی بی فیض نور ذوالجلال
حکمتی دینی برد فوق فلک
نبی امّی در حقیقت یکی از صفات عالیّهٔ آنحضرت است و سوی
یک اُمت «امیه» مبعوث شدند و ظلمت و جهل آنان را زدوده است، مولانا
چه خوش گفته است:

مصطفی (ص) را وعده کرد الطاف حق
من ترا اندر دو عالم رافعم
گر بمیری تو، نه میرد این سبق
طاغیان را از حدیث دافعم
صدای علامه اقبال در این زمینه طنین می اندازد:
از پیام مصطفی (ص) آگاه شو
فارغ از ارباب دون الله شو

ای بی خبر بکوش که صاحب نظر شوی
دست از من وجود چه مردان ره شوی
گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد
از پای تا سرت همه نور خدا شود
بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
تا رهرو نباشی کی راهبر شوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
بالله کز آفتاب فلک ، خوبتر شوی
در راه ذوالجلال چو بی پا و سرشوی
در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

برای نشو و نمای این جسم مادی ، نور و هوا و غذا لازم است ، تا اینکه زندگی ادامه یابد . همین طور حیات معنوی نیز محتاج نور هدایت است و بهتر از کتاب الهی درین دنیا کدام کتاب وجود دارد؟ لاریب درین راهنمایی است که بر قلب مطهر « نبی اُمّی » حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد . (در طول ۲۳ سال) و قرآن اعلام نمود . بزرگوار است آن پاک خداوندی که قرآن را بر بنده خاص خود نازل فرمود^۱ (۱) کدام نبی ؟ که اگر نبود این افلاک بوجود نمی آمد!

عالم ز مولدش زینت تازه یافت عرش از مقدمش قدر و اندازه یافت

« نبی اُمّی » تحفه شایانی است که خدای ازلی و ابدی برای انسان درین دنیای دنی فرستاده. آن گل سرسبد آفرینش کائنات که دنیا را از عطر علم و معرفت معطر ساخت. من در تمجید و تحمید آن هستی که اشرف کائنات است ، شافع روز عرصات هست چه عرض کنم که نه توانائی طلاق زبان دارم نه قلم و نه زبانم قوت بیان و نه استاد ازل آن کلمات را عیان کرده که مقام ارفع و منبع آنحضرت «ص» را برملا بیان کند. دانشمندان درین راه سرگشته و حیران مانده اند.

عرفی مشتاب، این راه نعت است نه صحرا آهسته، که راه بردم ، تیغ است قدم را
هشدار که نتوان بیک آهنگ سرودن مدح شه کونین و مدیح کی وجم را^۲

۱ - قرآن : سوره مبارکه فرقان ۱ : ۲۵ الجز و ۱۸ ترجمه فارسی حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای

- کتابفروشی و چاپخانه عبدالرحیم علمی، سال چاپ ندارد ، ص ۳۵۹.

۲ - کلیات عرفی شیرازی بکوشش غلام حسین جواهری. صفحه ۱۰ چاپخانه علمی.

الحمد لله که من مدح کی و جم « (آنهایی که نام شان فانی است) نمی کنم فقط اسیر محبت محمد و آلش هستم که معلمان کبیر که به ذریعه وحی و الهام الهی، از حقایق آفاق و انفس آگاه شده اند. برای همین قرآن دستور داده « اطیعوا الله و اطیعوا الرسول لعلکم ترحمون » از حکم خدا و رسول او فرمان برید! باشد که مشمول رحمت و لطف خدا شوید « این حکم خداوندیست که در مورد این، آیات متعددی در قرآن آمده است و قادر مطلق این مفهوم را بطور واضح بیان کرده است که اگر اطاعت نبی نکردید خدا را مهربان و آمرزگار نخواهید یافت « بگو فرمان خدا و رسول را اطاعت کنید : و اگر از آنان روی گردانید همانا کافران را هرگز خدا دوست نخواهد داشت « نیز فرموده « بگو اگر شما چنین هستید که دوستی می دارید خدا، پس پیروی کنید « مرا » تا دوست بدارد شما را خدا و پیامرزد برای تان گناه تان را و خدا است آمرزنده و مهربان.^۲

سبحان الله ! برای جلب اطاعت و محبت خداوند قدوس چه ترکیب زیبا را بکار برده است ازینکه اطاعت و محبت لازم و ملزوم است و اگر کسی این مرحله را بنحو احسن طی نموده جزا و صله آن غیر از آمرزندگی و محبت خدا نیست ، خدا می داند که جذبه محبت، جذبه اختیاری است اما از اتباع و پیروی نبی این جذبه پیدا می شود که لذت جاویدانی خواهد داشت. و جوهر معرفت خدا در قلب عبد که مانند صدف است ، پیدا می شود:

از محبت دردها صافی شود	وز محبت دردها شافی شود
از محبت خارها گل می شود	وز محبت سرکه ها مل می شود
از محبت نار نوری می شود	وز محبت دیو، حوری می شود
از محبت سقم صحت می شود	از محبت قهر رحمت می شود
از محبت مرده زنده می شود	وز محبت شاه بنده می شود

برای دریافت چنین محبت آن دائم و قائم و حی و قیوم ، احد و صمد، رب عرش و فرش، ارض و سما ، ضرورت رهبری برای بشر لازم

۱ - سورة مبارکه آل عمران ۱۳۲ : ۳ ، ص ۶۶ ترجمه مهدی الهی قمشه ای چاپ اعتماد ۱۳۷۰

سازمان حج و اوقات و امور خیریه

۲ - سورة المبارکه آل عمران ۳۰ : ۳

دانست تا اینکه او راه حیات خود را روشن سازد پس خداوند کریم «نبی امّی» را اول از صفات جمال و کمال الهیه آراسته فرمود و از هر عیب و نقص پاک گردانیده از جهل و ظلمت منزّه کرده بعنوان یک عالم و آگاه ترین و ذکی ترین و حکیم ترین فرد درین دنیا فرستاده و چون هدف عالیه وی رساندن پیغام الهی بوده خداوند او را بر نقطه اعلی رسانیده ! و این صدای لاهوتی در کائنات بطور گواهی طنین کرد:

علمه شدید القوی ذومرة افاستوی وهو بالافق الاعلی ، ثم دنی فتدلی فکان قاب * قوسین او ادنی^۱ و آن رسول در افق اعلای کمال بود آنگاه نزدیک آمد و بر او (به وحی حق) نازل گردید بدان نزدیکی که با او بقدر دو کمان یا نزدیکتر از آن شد «سورة النجم واقعاً قصیده ای است که خود خداوند کریم در مدح «نبی امّی» سروده است . پس برای ملت بیضا جز اتباع و حب محمدی ، راه نجات نیست راه محبت نبی، سبیلی است برای رستگاری مسلمانان که خود حق تعالی فرمود قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی^۲»

اما شگفت آور اینست که ملت بیضا این سبیل را فراموش و گم کرده است . ملتی که وارث «لاله» بوده .
برای همین اقبال گفت:

بمصطفی برسان خویش را که دین همه اوست ،
و گله مند است که ملت منلمه نه جلال لاله دارد و نه جمال حب مصطفی «ص»

اما حقیقت این است که در خاکسترش هنوز گرمی وجود دارد . همین است که اگر دشمنان دین محمد «ص» ، اهانت نبی امّی کنند یک هو آن خاکستر بصورت آتش مبدل می گردد و به خواست خدا وجود دشمنان دین را لابلای مرگ ابد خواهد رسانید . و یکروز دین «نبی امّی» هر گوشه کائنات را منور خواهد ساخت انشاء الله!

مدتی بود ، آرزوئی داشتم ، پیرامون «نبی امّی» بویژه کلمه «امّی» که فرنگیان و دشمنان اسلام از ترجمه لفظی این واژه سوء استفاده کرده اند . مطلبی بنویسم . این واژه «امّی» برای ملت بیضا بخصوص در این محیط و

۱ - سورة المبارکه النجم ■ - ۹ : ۵۳ - ترجمه قمشه ای ، ص ۵۲۶

۲ - سورة المبارکه یوسف : ۱۰۸ - جزو ۱۳ - سورة ۱۲ - ترجمه همان ، ص ۲۴۸

وضع حاضر، قابل بحث و بررسی است. مسئله ای است که گروهی در مورد معنی اختلاف نظر دارند و بعضی از مفسران سترگ نیز غفلت ورزیده اند و معنی را بیان کرده اند که تصور اهانت در فکر پیدا می کند. خواستم در رد آن آنچه که عقیده راسخ بنده است آن را روی قرطاس بیاورم.

مدتی این مثنوی تاخیر شد. مهلتی بایست تا خون شیر شد

حق اینست که بعلت حساس بودن این موضوع تردیدی داشتم، ثانیاً بی بضاعتی و کم مائگی همیشه می ترسانید و این خیال هم دامنگیر بوده که انیس تهینس نه لگ جائ آبگینون کو

مقطع میر انیس اردو سرای معروف ترجمه: انیس آبگینه ها ضربه نه بیندا اما بر آستان ماه مبارک ربیع الاول، جسارتی نموده، دل به دریا زدم و این مطلب را می نویسم.

اهل علم می دانند که « نبی » از نباء یعنی خبر است، خبر یعنی آگاهی، علم! گوئی هر نبی صاحب علم است. صاحب فرهنگ ابراهیمی (شرفنامه منیری) پیرامون آن می نویسد « نبی: بالکسر یا یاء فارسی قرآن مجید و نوی نیز گویند.

میان عالمان داری همان قدر که دارد بر نبی سبع المثانی
نبی را بسان نبی خوانده ز حکمش گهی رو نگردانده

بیش ازین پیرامون معانی نبی شرح نمی دهم که ما تا آنجا که معنی لغوی و معنوی واژه « امی » است به بحث و بررسی می پردازیم.

۱- ر.ک شرفنامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی، ج ۲ گرد آوری ابراهیم قوام فاروقی مقابله نسخ، تصحیح، مقدمه و تعلیقات (سرکار خانم دکتر حکیمه دبیران، ج ۲؛ ص ۱۰۵۱). سرکار خانم دکتر حکیمه دبیران، دانش پژوه معروف، سخنور، نعت گو، دو جلد فرهنگ را به این حقیر در کنگره حسن در تهران هدیه کردند. و یک نعت بسیار دلپذیر ایشان در کنگره شنیدم سپاسگزارم - پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران ۱۳۸۶.

« امی: ! »

این واژه در کلام الهی یکبار و اَلَامی دو بار آمده است^۱ که بعداً شرح خواهیم داد.

این لغت دارای معانی متعدّد است. در قدیم یهودیان کلمه اُمّی را برای اقوام غیر بکار می بردند و امیون جمع « امی » است بمعنی (مادری) نسبت به ام و بعضی مادر زاد از حیث بی سوادی است که در سوره بقره آمده است. زیرا خواندن و نوشتن کسبی است و در آیه فوق الذکر درباره یهودی ها بکار رفته است زیرا اکثریت یهودی ها به علت بی سوادی قادر به درک کتاب دینی خود نبوده اند، فقط توسط دیگران داستانهای راجع بمذهب خود شنیده اند. چنانچه خداوند در قرآن ذکر کرده است « و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و ان هم الا یظنون » و بعضی از آنان امی هستند. و کتاب را جز آرزوهای نمی دانند و آنچه می دانند راه گمان است^۲ و صمصام الملک ترجمه تحت اللفظی قسمت اخیر آیه را چنین کرده اند. «و نیستند ایشان مگر آن که گمان می برند» در نظر داشته باشیم که اینجا این واژه بطور طنز لطیف برای یهودیان آمده است. یهودیان که منکر نبوت حضرت ختمی مرتبت (ص) بودند باوجود این که در کتب مقدس آنها ذکر محمد (ص) آمده است و علت لیج بازی اینها بخاطر حسادت بود که چرا نبی آخر الزمان از بنی اسرائیل نیست؟^۳

در حقیقت این کلمه چنانکه قبلاً ذکر کردیم در قرآن در مقامات مختلف با معانی مختلف آمده است ما اینجا یکی یکی را برای سالکان جویای حق تقدیم می کنیم. مثلاً در آیه زیر می فرماید. «قل للذین اوتوا الكتاب والامیین اسلمتم» و بگو با اهل کتاب و با امییان (آنها که دارای علم کتاب آسمانی نیستند) آیا چون حق پدیدار شود ایمان آرید؟^۴ جای

۱ - ر.ک. قرآن مجید و فهارس القرآن بکوشش محمود رامیار، ص ۶۷۱ الناشر مؤسسة امیر کبیر

چاپ و صحافی شرکت سهامی افست تهران - اسفند ۱۳۴۵ سورة المبارکه مائده ۱۱۶ : ۵ و ۱۵۸

و ۱۵۷ : ۷ (سوره مبارک الاعراف صفحه ۱۷۱)

۲ - سوره مبارک بقره ۷۸ : ۲ ترجمه زین العابدین راهنما : ج ۱، ص ۱۳۳.

۳ - ر.ک تفهیم القرآن اردو، سید ابوالاعلی مودودی ج ۵، ص ۶ - ۴۸۵ (حاشیه)

۴ - سورة مبارک آل عمران ۲۰ : ۳ ترجمه فارسی حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای، ص ۴۱

دیگر این واژه ، برای یهودیان آمده است «ذالک بانهم قالو لیس علینا فی الامین» یعنی آنها تا به آن اندازه نادرستند اگر یک دینار به آنها امانت دهی رد نکنند جز آنکه بر مطالبه آن سختگیری کنی ازین رو که گویند برای ما پیروان کتاب تورات به هر وسیله خوردن مال غیر اهل تورات گناهی ندارد.^۱

نصرت جبین طارق (پاکستانی) پیرامون این واژه^۲ در سخنرانی خود که در کنگره بین المللی سیرت در مقاله ای که بزبان اردو ارائه کرده بود و منتشر شده میگوید که امی که از ام است و برای مادر بکار برده می شود یعنی کسی که مرجع و مرکز است برای اولاد خود و چون هستی مادر برای فرزندان دارای نقطه مرکزیت هست. آنها در نخست ذات وی جمع می شوند (بصورت ذریّت) و سپس آنها (ذرات) بصورت رحم و بعد بصورت فرزندان ، بصورت نوه و نتیجه مثل شاخهای سرسبز و شاداب درخت سر پیرون می کشند و این طور شعبه های خانواده و قبائل را به وجود می آورند. بعضی ها می گویند که اعراب نیز به سبب نداشتن قدرت خواندن و نوشتن «امی» خوانده می شوند . و نیز اینکه رسول اکرم (ص) برای مردم امّی است و امی لقب شده . مولانا مودودی در ضمن شرح در تفسیر امی می نویسد که این واژه در حقیقت هم معنی کلمه عبرانی «گوئیم» است و بزبان انگلیسی ترجمه در بائبل Gentile شده و بمعنی غیر اسرائیلی و غیر یهودیان است. اما واژه گوئیم عبرانی برای اقوام بکار برده می شد اما یهودیان در ابتداء آن را برای اقوام غیر و سپس آن را برای همه غیر یهودی مختص کردند منظور آنها این بود که آنهایی که غیر یهودی هستند همه بی سواد ، ناشایسته ، نجس و ذلیل هستند. گوئی از حیث تحقیر بدتر از کلمه و واژه Barliarieau یونانی شده^۳ چنانچه برای آنها محال بود که Gentile را بعنوان نبی و پیشوا قبول کنند و قرآن همان کلمه و اصطلاح آنها را در آیه قبلی که اشارت رفته بکار برده است (۲۰ : ۳) و گفته که اگر اتباع آن نبی امّی کردید شامل رحمت می شوید . اما علامه محمدحسین طباطبائی

۱ - سوره مبارک آل عمران ، ۳۰۷۵ همان ، ص ۵۹.

۲ - ر.ک. مقالات سیرة النبی صلی الله علیه وآله وسلم کنگره زنان ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۰ (اردو) ص

۲۲، شعبه تحقیق و مراجع وزارت مذهبی امور دولت پاکستان - اسلام آباد

۳ - تفهیم القرآن - مولانا مودودی ج ۵ ، ص ۷ - ۴۸۶ و نیز برای شرح بیشتری تفهیم القرآن

مودودی ج ۱ ، حاشیه آل عمران ، ص ۲۶۶

رضوان الله درین آیه عقیده دارند که مراد از امیین مشرکین اند^۱ و نیز برای «امی» توضیح کردند که در « لغت کسی را می گویند که نتواند بخواند و بنویسد ».

در سورة جمعه آیه دیگری به چشم می خورد که واژه امیین دارد «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم... اوست خدائی که میان مردم بی کتاب عرب امی پیغمبری بزرگوار از همان مردم خودشان برانگیخت (ترجمه آیتی) و همین مفهوم در سورة آل عمران آمده است. «لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم... خدا بر مومنان منت گذاشت که رسولی که از خودشان در میان آنان برانگیخت^۲

و در سورة الاعراف نه فقط تمجید نبی امی است بلکه خداوند قدوس ذکر پیروانش نیز نموده که در انجیل و تورات مکتوب است «الذین يتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة والانجیل یامرهم بالمعروف وینہم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبیت و یضع عنهم اصرهم واذل و الاغلل الی کانت علیهم فالذین آمنو به و عزروه ونصروه والتبعو النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون»^۳

آن کسان که رسول نبی امی را پیروی می کنند آن کس که نام او را نزد خودشان در تورات و انجیل نوشته می یابند، آنها را به کار پسندیده می فرماید و از کار ناپسند باز می دارد و بر ایشان پاکیزه ها را حلال می کند و ناپاکی ها را بر آنها حرام می کند و بارهای گران آنها را و زنجیرهای (عهد) را که بر ایشان بوده فرو می نهد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را بزرگ داشتند و یاریش کردند و از نوری که با او فرستاده شد پیروی کردند آنها رستگارند.

والحق اسامی اتباع کننده نبی امی در کتب آسمانی مانند تورات و انجیل موجود است.

۱ - ر.ک. المیزان فارسی ج ۳، ص ۲۳۲ ترجمه استاد عبدالکریم فیروزی - بنیاد علمی و

فکری علامه طباطبائی مرکز نشر فرهنگی رجاء

۲ - سورة مبارک آل عمران ۱۶۴ : ۳ ترجمه آیتی، ص ۷۱

۳ - سورة مبارک الاعراف ۱۵۷ - ۷ ترجمه راهنما ج ۱، ص ۶۳۸

سبحان الله! خداوند ودود چه اختیار مطلق به نبی خود درین آیه عطا فرموده است نمی گوید که من حلال میکنم بلکه گفته است او حلال می کند اما اشیاء طیب را و خبیث را نیز او حرام می کند. پس عشق و محبت چنین نبی بالاتر از حد باشد و ادب و احترام، عزت و وقار برتر از زمان و مکان باشد، بگفته اقبال:

کی محمد (ص) سـ وفا تونـ تو هم تیرـ هین یه جهان چیز هـ کیا لوح و قلم تیرـ هین

ترجمه: با محمد «ص» وفا کردی ما از آن توایم، این جهان چه هست لوح و قلم از آن توست

همین محبت هدف دین مبین اسلام است و شاید در هر مذهب و ملت این هدف را بیان کرده اند. پس در کتاب مسیحیان در انجیل و یوحنا فصل چهارده در آیه های پانزده و شانزده آمده است: «اگر تو مرا دوست داری و احکام مرا نگهداری و من از پدر (نعوذ بالله) خواهم خواست و او تسلی دهنده ئی بشما خواهد داد که تا ابد با شما خواهد ماند و قرآن نیز تصریحاً اعلام کرده قل ان کتم تحبون الله فاتبعونی تا آخر... بگو اگر شما خدا را دوست دارید پس از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد. و گناه تان را بیامرزد و خدا آمرزنده مهربان است. بخدا سوگند همان عشق نبی در هر ذره کائنات نهان است. رومی سروده:

آتش عشق است کاندلر نی فتاد شورش عشق است اندر می فتاد
ای دواى نخوت ناموس ما ای که افلاطون و جالینوس ما

ای کاش مسلمانان حق معرفت نبی امی را بشناسند که ولی و مطاع ما هستند که و الحق اشعه تابناک تعلیمات محمدی دلها را تزکیه می بخشد یعنی تعلیماتی که بنده را به نقطه کمال می رساند و با یک ضربه محکم جهل و ظلمت و سایر صفات خبیثه را می زداید. اما برای آن اخلاص عمل

لازم است و خداوند حکیم همین نکته را در سورة جمعه و بقره با^۱ شرح و بسط بیان کرده است که ذکر آن رفته .

نبی امی ما چه مقام بلند در علم و حکمت دارد برای مردم پیایی آیتها تلاوت می کند ، تزکیه نفس که توأم با حکمت است فراهم می سازد، حکمت الهیه را در انسان متجلی می کند . گوئی بکه دعای حضرت ابراهیم علیه السلام با ظهور مادی مستجاب گردیده . هنگامیکه با پسر خود حضرت اسماعیل دیوارهای خانه خدا بر می افراشتند و عرض می کردند ای پروردگار این خدمت ما را قبول کنید این توئی که دعاهای ما را قبول می کند « ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا أمة مسلمة لک و اربنا مناسکنا و تب علینا انک انت توأب الرحیم ربنا و ابعت فیهم رسولا منهم یتلو علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم ».

«پروردگارا دل ما را تسلیم فرمان خود گردان و فرزندان ما را هم به تسلیم و رضای خود بدار و راه پرستش و طاعت را بما بنما و بر ما (وظیفه بندگی) سهل و آسان گیر که تنها توئی بخشاینده و مهربان، پروردگار فرزندان ما را شایسته آن گردان که از میان آنان رسولی برانگیزی که بر مردم تلاوت آیات تو کنند و آنان را علم کتاب و حکمت بیاموزد و روانشان را از هر نادانی و زشتی پاک و منزّه سازد توئی که در همه عالم هرگاه خواهی بر آن قدرت و علم کامل داری »^۲ دعا مستجاب شد و نعمت لا زوال به مومنین عطا گردید، مومنینی که پیرو ملت حنیف ابراهیمی و پرستار توحید، که هیچ گاه نزدیک شرک نرفتند بت ها را نه پرستیدند (یعنی اجداد حضرت ختمی مرتبت) و از درمیان آنها یک نبی امی برخاسته و بندها و درهای توهم و گمراهی را که مردم آن دوره داشتند همه را دور کرده آնهائی را که میل و گرایش به اسلام و شریعت محمدی داشتند نیز لیاقت و شایستگی فرا گیری آیات داشتند. و قابل تزکیه بودند. برای آنها کلام الهی را تلاوت فرمود. سپس این پیغام الهی را به سراسر بشریت رسانیدند. همین هدف غایی

۱ - منظور آیت اولی سورة جمعه (۶۲ و ۱۲۹ آیت سورة بقره است .

۲ - سورة المبارکه بقره ۱۲۹ - ۱۲۶ : ۲ ترجمه مهدی الهی قمشه ای ، ص ۲۰ سازمان حج و

اوقاف امور خیریه سال ۱۳۷۰

رسالت و نبوت که تحت پرتو علم حکمت الهی به بشریت برسانند. حکمی که نظیری ندارد. مولوی آنرا چنین توضیح می دهد:

حکمتی بی فیض نور ذوالجلال
حکمت دینی برد فوق فلک
راه آن باشد که پیش آید شهی
نی به مخزنها و لشکر شه شود
همچو عز ملک دین احمدی
گشته دور از ملک او عین الکمال

حکمتی کز طمع زاید و ز خیال
حکمت دنیا فزاید ظن و شک
فکر آن باشد که بگشاید رهی
شاه آن باشد که از خود شاه بود
تا بماند شاهی او سرمدی
تا قیامت نیست شرعش را زوال

اما متأسفانه بعضی از محققان و مفسران فقط بخاطر این که خود را محقق بی طرفانه ثابت کنند و یا غفلتاً پیرامون ترجمه امی توجه به مقام کریمانه رسالت مآب نداشتند و ترجمه و معانی بیان کردند که در زمره بی ادبی می شمیریم اینکه شاید انبیاء و اولیاء و ائمه را همچو خود پنداشتند اگرچه عقیدت بی پناه نیز از تحریر آنها هویدا است اما باید این نکته در نظر داشته باشند که ذات اقدس ختمی مرتبت با غرایز بشری بالاتر است. چنانچه رومی میگوید:

اولیاء را همچو خود پنداشتند
ما و ایشان بسته خوابیم و خور
درمیان فرقی بود بی منتهی
زین یکی سرگین شد ز آن مشک ناب
این یکی خالی و آن پُر از شکر
آن خورد گردد همه نور خدا
و آن خورد زاید همه نور احد

همسری با انبیاء برداشتند
گفت اینک ما بشر اینان بشر
این ندانستند ایشان از عمی
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب
هر دو خوردند از یک آبخوار
این خورد، گردد پلید، از او جدا
این خورد زاید همه بخل و حسد

خداوند بزرگ و برتر حب و احترام آنحضرت را بطور واضح در موارد متعددی در کلام خود روشن فرموده است. که قبلاً اشارت رفته - و حقیقت امر اینست که مقام و منزلت رسول اکرم (ص) مسلمانان در نزد خداوند قدوس بی حد و حصر است، خود مسلمانان واقعی و مخلص که

پیرامون این نبی امی هستند دارای مقام والائی هستند که ذکر آنها در کتب مقدس آمده است . قرآن چنین گوید الذین يتبعون الرسول النبى الامى الذى يجدونه مكتوباً عندهم فى التوراة والانجيل... جائى که خداوند على الاعلى مى فرماید آن کسان که رسول الهی را پیروی می کنند. آنکس که نام او را نزد خودشان در تورات و انجیل نوشته می یابند»

اینجا ما برای آنهاییکه جویای حق هستند بنگارش در می آریم که ذکر ظهور نبی آنجا یعنی در کتاب های آسمانی آنها کجا آمده است .

استثناء باب ۱۸ آیت از ۱۵ - ۱۹

متی باب ۲۱ آیت از ۳۳ - ۴۶

یوحنا باب ۱ آیت از ۱۹ تا ۲۱

یوحنا باب ۱۴ آیت از ۱۵ تا ۱۷ - ۲۵ - ۳۰

یوحنا باب ۱۵ آیت ۲۶ - ۲۵

یوحنا باب ۱۶ آیت ۷ - ۱۵

باوجود این یک فهرست طولانی است که بعضی از دانشمندان و مفسران در ضمن ترجمه «امی» آداب احترام رسالت را ملحوظ خاطر نداشتند و یا غفلتاً سهواً فقط ترجمه لفظی اکتفاء کردند باوجود اینکه آنها در علم تفسیر مرتبه و نام بلند دارند. اگرچه باصطلاح خطای بزرگان گرفتن خطا است اما چه کنم بقول اقبال «میی تولا تند است»

چنانچه فقط به اسم آن بزرگان نشاندهی می کنم دانشمندانی مانند ابن کثیر ، مولانا شاه رفیع الدین دهلوی، مولانا اشرف تھانوی ، شمس العلما دکتر نذیر احمد وغیره . اما محمد احمد رضا خان بریلوی با احتیاط و ادب درین مورد ترجمه کرده اند.

وهی هـ جس نـ ان پرهون مین نبیون مین سـ ایک نبی بهیجا»

و در حاشیه چنین نگاشته اند که ترجمه فارسی همچنین است

«نبی امی» در حقیقت یکی از صفات عالیہ آنحضرت (ص) است و

در ضمن شرح می فرماید ازین که آنحضرت (ص) سوی یک امت «امیه» مبعوث شدند پس لقب «امی» یافتند. در کتاب «شعیاء» آمده است که خداوند می فرماید «که من از درمیان «امیان» «امی» را خواهم فرستاد و

۱ - کنز الایمان فی ترجمه القرآن مفتی احمد رضا خان بریلوی تفسیر مولانا سید محمد نعیم الدین

قبوت بر روی او تمام خواهم کرد. و در ضمن دومین علت نوشته اند که بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم چون در «ام القری» یعنی مکه مکرمه بوده لذا امی لقب خوانده می شوند و سومین علت اینست که آنحضرت «ص» از هیچ کتاب دنیوی درس نخواندند و نه از هیچ استاد غیر از استاد ازل درسی گرفتند بجز خدای علیم و خیر نه هیچ گاه نوشتند ازین جهت بوده که بسبب غایت علوم ربانی بوسیله وحی نیازی هم نداشتند و نه حاجتی بوده که از کتب استاد دنیوی چیزی بخوانند غیر از کتاب الهی

آن کتاب زنده قرآن حکیم حکمت او لا یزال است و قدیم^۱

علاوه بر این «خط» یک صنعتی است که از ذهن صادر می شود و ذهنیه خوانده می شود که قسمت جسمانی است و جسم را فنا است اما کلام ربانی فانی نیست کلام الهی است که حی و قیوم است و کسی که قلم اعلی زیر فرمانش باشد هیچ گاه حاجت کتاب خواندن ندارد. ازین است که به حکم خداوندی از کتابت امتناع فرمودند، ماهر و چیره بودن بر علوم یک اعجاز بزرگی است. و این امرهم مسلم است که ایشان کتاب را از رموز علم کتابت راهنمود می فرمودند و نیز اهل حرفه را علم حرفه تعلیم می کردند و حقیقت اینست که خداوند تعالی ایشان را از هر کمال دنیوی و اخروی مزین فرموده خلق فرمودند و اکمل و اجمل لقب یافتند.

به عکس، دکتر نذیر احمد ضمن ترجمه سوره جمعه^۲، واژه امیین به ناخوانده عرب ترجمه کرد و سردیوک پکتال و عبدالله یوسف علی در ترجمه انگلیسی واژه Unlettered به کار برده اند.

گمان می برم این مترجمین که قرآن را به زبان اردو یا انگلیسی ترجمه کردند و دچار لغزش غیر اغماض شدند که در آن یک ذره هم اهانت پیدا می شود. شاید آنها آیاتی که در ضمن تعظیم و توقیر نبی «ص» در کلام الله مجید آمده است یا مدنظر نداشته اند و یا توجه به آن نکردند.

اینک پیرامون «ام القری» که مکه معظمه است کمی به شرح می پردازیم. این در حقیقت موطن بنی اسرائیل بوده و فرزندان حضرت اسماعیل علیه

۱ - مثنوی رموز بیخودی اقبال، کلیات اقبال فارسی چاپ لاهور ص ۱۲۱، ۱۲۷۳م.

۲ - رک حاشیه ۷ در ضمن شرح واژه امی در سوره جمعه آیت ۲، ص ۶۵۸

السلام آنجا بسر می بردند که در نتیجه دعای حضرت ابراهیم علیه السلام آباد شده بود و اولاد حضرت اسماعیل که اهل علم بودند و به این نسبت مفتخر بودند و خود را «امی» معرفی می کردند. اما یهودیان که همیشه بآنها عداوت داشتند آنها را بطور طنز و حقارت Gentile می گفتند که ذکر آن رفته است.

آری! نبی «امی» ما آگاه ترین فرد کائنات هستند که سراسر احکام شریعه امر و نهی حکمت و دانائی را بما ابلاغ فرمودند و عقاید و آراء دینی را محکم و استوار کردند و بدون شک این تابش آیات الهی و تعلیمات «نبی امی» بوده که تاریکی ظلمت و جهالت عرب را زدوده است. برای همین اقبال گفته:

از پیام مصطفی آگاه شو فارغ از ارباب دون الله شو^۲

پس لازم و ضروری است که ما مسلمانان احترام و اکرام نبی اکرم (ص) را مراعات کنیم تا دیگران جرأت توهین و اهانت رسول نکنند. مولوی برای رسول اکرم «ص» چه خوب گفتند:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق	گر بمیری تو، نه میری این سبق
من ترا اندر دو عالم رافعم	طاغیان را از حدیث دافعم
کس نه تاند پیش و کم کردن درو	تو که از من حافظی دیگر مجو
رونقت را روز افزون می کنم	نام تو بر زر و نقره می زنم

اگر ملت بیضا مقام واقعی نبی «امی» را بشناسد که شاهد جمال و کمال را مشاهده کرده و به نقطه «افق اعلی»^۳ رسیده، تمام عقده های مسلمانان حل خواهد شد.

۱- ر.ک مجله فیض الاسلام (اردو) - مقاله بعنوان «نبی امی قرآن کی روشنی میں (نبی امی در

آئینه قرآن) دسمبر ۲۰۰۵ / ذیقعدہ ۱۴۲۶، ص ۱۸

۲- مثنوی رموز بیخودی اقبال، ص ۱۶۱

۳- اشاره به آیه قرآن مجید در سوره النجم

در دو عالم غیب و ظاهر اوست دوست
دوستی اصل باید کرد و بس
دوستی دیگر چه ایجاد کرده است؟
اصل داری فرع گو هرگز مباش

خداوند رحیم عشق و محبت، تعظیم و تکریم، ادب و احترام، نصرت و توفیر را ازین جهت واجب قرار داده تا بنده او به نقطه کمال برسد و دو صفت الهیه در مسلمانان متجلی گردد. یکی همان عزت و احترام و دوم حکمت لا زوال! حکمتی که بانور ذوالجلال و الاکرام توأم است. باور کنید! حکمت دنیا فانی است غیر از وسوسه و ظن و فتنه و فساد و مکر و دسیسه دیگر چه ایجاد کرده است؟

غیر از اینکه شرق و غرب در اقیانوس ضلالت و گمراهی غرق کرده

است

حکمتی کز طمع زاید از خیال
حکمت دنیا فزاید ظن و شک
حکمت آن باشد که بگشاید رهی
شاه آن باشد که از خود شاه بود
تا پماند شاهی او سرمدی
تا قیامت زیست شد عشق را زوال
حکمتی بی فیض نور ذوالجلال
حکمت دین برد بر فوق فلک
راه آن باشد که پیش آید شهی
نی ز مخزن ها و لشکر شه شود
همچو عز ملک دین احمدی
گشته دور از ملک او عین الکمال

گفتگو طولانی شده، شاید «دزد درون دل بوده» یا من از ذوق حضوری طول دادم داستانی را!

اگر فقط داستانی می بود فقط در دو حرف بیان می کردم و راه اختصار می پیمودم اما موضوع تعظیم و کرامت پیمبر است که اگر صفات وی را بیان کنیم شاید هفت اقیانوس را بطور جوهر و اشجار دنیا را به طور قلم سازم و وصف او بیان کنم باز هم قلم عاجز و حیران می ماند.

به طور نتیجه فقط ترجمه آیت قرآن را به طور دلیل می نویسم «خدا بر اهل ایمان منت گذاشته است که رسولی از خودشان در میان آنها برانگیخت که بر آنها آیات را تلاوت می کند و نفوس شان را از هر نقص و

آلایش پاک گرداند و آنها را احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد محمد (ص) باسواد بود که آیات را می خواند.

ای خدای ذوالجلال والاکرام ، بحق نبی امی (ص) و اولاد مطهر وی، در ملت بیضا حب و اتفاق و یگانگی ایجاد کن! ای خداوند متعال آنها را از هرگونه شر و فتنه و خصومت دشمنان، مصئون نگهدار. از لغزش روحی و اخلاق نکوهیده در حفظ و امان پناه دهید. و از عجب و خود پسندی و نخوت و تکبر دور نگهدارید و یک لحظه هم ما را در اختیار نفس خودمان نگذارید و لغزشهایی که از ما سرزد شده بحق محمد «ص» و آل اطهار عفو فرمائید!

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و ما علینا الا البلاغ.

منابع و مأخذ:

- ۱ - قرآن مجید با ترجمه حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای ، چاپخانه عبدالرحیم علمی تهران بی تا
- ۲ - قرآن مجید با ترجمه حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای، چاپ اعتماد، تهران ۱۳۷۰.
- ۳ - قرآن مجید و فهارس القرآن ، به کوشش محمود رامیار مؤسسه امیر کبیر، تهران ۱۳۴۵.
- ۴ - قرآن مجید با ترجمه زین العابدین رهنما ج - ۱
- ۵ - تفهیم القرآن (اردو) سید ابوالاعلی مودودی ، ج ۵
- ۶ - المیزان علامه طباطبایی ، ترجمه عبدالکریم نیر بروجرودی ، مرکز نشر فرهنگی رجاء تهران
- ۷ - مقالات سیره النبی « ص » کنگره زنان (اردو) ، اسلام آباد ، ۱۴۱۱ هـ . ق .
- ۸ - کلیات عرفی شیرازی بکوشش غلام حسین جواهری ، چاپخانه علمی ، تهران
- ۹ - شرفنامه منیری (فرهنگ ابراهیمی) ابراهیم قوام فاروقی ، به تصحیح دکتر حکیمه دبیران ، تهران ۱۳۸۶
- ۱۰ - کلیات اقبال (فارسی) مثنوی رموز بیخودی ، لاهور ۱۹۷۳م
- ۱۱ - مثنوی معنوی مولانا ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۹۷۴ - ۱۹۷۸م.

درون‌مایه و محتوای ضرب‌المثل‌های فارسی

چکیده:

محتوای مثل‌ها، زندگی است. هرچه در زندگی انسان وجود دارد، در مثل‌ها هم هست. زندگی بشر ابعاد مختلف فردی و اجتماعی، دینی و ملی، اخلاقی، اقتصادی و ... دارد. در مثل‌ها هم همین ابعاد دیده می‌شود. از این‌روست که مثل‌ها آینه‌ی زندگی بشر است. برای بررسی دقیق محتوای امثال آن‌ها را از جهات زیر بررسی و ذیل هر بخش نیز به جزئیات هر موضوع اشاره می‌کنیم. اما تحلیل محتوای مثل‌ها کاری بزرگ، لازم و دیگرست:

- ۱- مسائل اخلاقی ، ۲- مسائل اجتماعی ، ۳- مسائل دینی و مذهبی ،
- ۴- مسائل اقتصادی ، ۵- مسائل ملی و میهنی ، ۶- مسائل آموزشی ،
- ۷- مسائل سیاسی و تاریخی ، ۸- مسائل دیگر

هدف مقاله نشان دادن وسعت دامنه محتوایی امثال فارسی است. این مقاله می‌تواند منظری به امثال فارسی باشد تا زمینه مطالعات بعدی را از ابعاد مختلف مطرح شده در این مقاله بر روی محققان بگشاید.

کلید واژه‌ها: ضرب‌المثل ، درون‌مایه ، موضوع ، محتوا

مقدمه

مطالعه‌ی ضرب‌المثل‌های هر ملت به خوبی می‌تواند خلیات، عادات خوب و بد، فکر و اندیشه، حساسیت‌ها و یا علایق مردمان را نشان دهد. ضرب‌المثل‌ها نشان‌دهنده رفتارهای بهنجار و نابهنجار و ارزش‌ها و ضد ارزش‌های اجتماعی هستند که مردم آن‌ها را پذیرفته و یا رد کرده‌اند؛ از این حیث امثال و حکم بیش از ادب مکتوب و شعر و نثر تجلی‌گاه اندیشه‌های اجتماعی است چه آن که شعر و ادبیات نویسندگانی مشخص

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس ، تهران

و معلوم دارد، اما ضرب المثل‌ها از بطن جامعه درآمده و سینه به سینه گشته تا به ما رسیده است. مثل‌ها گوینده‌ی مشخصی ندارد و همه‌ی مردم طی تاریخ آن‌ها را صیقل داده‌اند؛ پس آینه‌ی تمام نمای جامعه و تاریخ یک ملت است.

محمد طیب عثمان (۱۳۷۱: ۷۰-۷۱) در مورد کارکردهای اجتماعی امثال می‌نویسد: «ضرب المثل‌ها از نظر کارکرد اجتماعی مانند عرف جامعه، بیانگر رفتار بهنجار و ارزش‌های اجتماعی هستند که مردم آن‌ها را پذیرفته‌اند. با وجود این، ضرب المثل‌ها، قوانین اجتماعی به شمار نمی‌روند. ضرب المثل‌ها صرفاً بیانگر کنش‌های رفتاری و ارزش‌های اجتماعی خاص مورد قبول جامعه‌اند؛ از این رو، ضرب المثل با توجه به مفهومی که دارد می‌تواند اثر ضرب المثل دیگر را خنثی کند، ضرب المثل‌های هر جامعه در عمل، رفتارهای بهنجار آن را نشان می‌دهد و معرف جهان‌بینی و بینش هر جامعه‌اند.»

مثل‌ها سیره‌ی عملی مردمان است و روش زندگی را به آنان می‌آموزد. مثل‌ها به ما می‌آموزند که «وظیفه‌ی ما در اجتماع چیست، چگونه باید ناملایمات را تحمل کنیم و در رویارویی با ناکسان و فرومایگان و ابلهان چه روشی پیش گیریم، چگونه از اعمال زشت پرهیزیم، چسان به صفات نیک بگرویم، در کجا جانب احتیاط را رعایت کنیم و چه کنیم که به دام نیفتیم و در کجا باید روشی معقول و مقبول در پیش گیریم تا پشیمان و سرافکنده نشویم، زیان صفات زشت و کردار ناپسند چیست و راه عافیت و سلامت کدام است.» (شکورزاده، ۱۳۸۲: هفت)

ضرب المثل‌ها جز آن که آینه‌ی زندگی امروز است، انعکاس‌دهنده و سند معتبر فرهنگ عقاید، اندیشه‌ها و باورهای گذشتگان نیز هست. مطالعه‌ی مثل‌ها به ما نشان می‌دهد که پدران و نیاکان ما چگونه فکر می‌کرده‌اند و ما را با روحیات آنان آشنا می‌سازد. از میان انبوه امثال می‌توانیم اساسی‌ترین مفاهیم فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی را استخراج و استنباط کنیم. طبیعی است که نسل آینده با اتکا به چنین ذخیره‌ی فرهنگی می‌تواند به سنت‌های پسندیده تاسی جوید و آن‌ها را پیش روی خود قرار دهد و سنت‌ها و هنجارهای منفی را از مدار زندگی خارج سازد. از این حیث مطالعه‌ی مردم‌شناسانه و جامعه‌شناختی و تاریخی امثال برای محققان این رشته‌ها، روشن‌کننده‌ی بسیاری از حقایق خواهد بود؛ زیرا سال‌ها باید

از عمر مثلی بگذرد تا آن که بر زبان مردم جاری شود و بسیاری از کهن را می یابیم که امروزه نیز جاری است، این نکته مبین این واقعیت است که بسیاری از عادات و خلیات امروز مردم ما، شبیه به عادات و رسوم قرن ها پیش است و این نکته در مطالعات مردم شناسی و جامعه شناسی قابل تأمل و توجه است که ریشه ی برخی خلیات تاریخی است.

بسیاری از مثل ها بازگوکننده ی حقایق فرهنگی و روشنگر نقاط کور تاریخ و فرهنگ ماست. حقایقی که نه در کتب تاریخی به آن ها می رسیم و نه در جایی دیگر می یابیم.

مثل ها حکمت های تجربی مردم هستند و همان نقشی را در کلام و گفتار مردم بازی می کنند که فلسفه در اندیشه های خواص. تفاوت ایتن حکمت با فلسفه در معنی مصطلح آن است که «در فلسفه مفاهیم کلی و انتزاعی را به مصادیق جزئی و عینی بدل می کند و از طریق تبدیل معقول به محسوس، به راحتی شنوندگان را مجاب و مدعیان را تسلیم می کند؛ چنان که در خود همین مثل ها آمده است: الامثال خیر المقال، الامثال للقلوب كالمرآة اللعیون، المثل لایستل عنه، در مثل مناقشه نیست.» (امین پور، ۱۳۸۰: ۲۳۴)

با کاوشی در واژگان امثال درمی یابیم تمامی این واژگان برگرفته از تمامی ابعاد زندگی مردم است اعم از خوراک، پوشاک، معماری، داد و ستد، ابزار و وسایل، حیوانات و گیاهان اطراف، تیپ ها و طبقات اجتماعی. مثل ها از این حیث بازتابی از زندگی مردم هستند. از یک سو تمامی زندگی به شکلی زنده و پُر جاذبه با تمام قیل و قال و هیاهویش را می توان در مثل ها یافت و از سوی دیگر تمامی قوانین و قواعد اجتماعی و اخلاقی و دینی به شکلی ساده از زبان مثل ها روایت می شوند تا قابل فهم همگان باشند. این قوانین در ظرف مثل ها ریخته می شود و با تجربیات ملموس و محسوس خود مردم گره می خورد و از این روست که بسیار پذیرفتنی و اقناع کننده می شود.

تعریف مثل: در فرهنگ معین (۱۳۴۳: ذیل مثل) مثل در معانی: مانند و نظیر، داستان و قصه و حکایت، داستان مشهور، عبرت، پند و اندرز آمده است.

در فارسی به طور خاص به این کلمه «داستان» یا «دستان» می گویند و احمد بهمنیار (بهمنیاری، ۱۳۸۱) نام مجموعه امثال خود را «داستان نامه بهمنیاری» گذارده است. در فارسی، داستان به معنی حکایت و افسانه نیز

آمده است. در شاهنامه و آثار ادبی دیگر ده‌ها بیت وجود دارد که «داستان» و «داستان زدن» در معنی مثل آوردن آمده است. یکی داستان زد بر این شهریار که دشمن مدار ارچه خُرد است خوار

(شاهنامه، ژول مول، ۱۱۱۶، ۱۱۲۳)

همچنین در کتاب زیب سخن (نشاط، ۱۳۴۲: ۱۸۳) اشاره شده است که در قدیم به مثل «نیوشه» می‌گفته‌اند. در فارسی این کلمه به «عون»، «سان»، «حال» و «صفت» نیز ترجمه شده است. «میدی در کشف‌الاسرار این کلمات را در معنی مثل به کار برده است.» (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۱۱۱-۱۱۲)

بنابر پژوهش علی اصغر حکمت (۱۳۶۱: ۱۱۸) این واژه هشتاد بار و در پنج معنی در قرآن کریم به کار رفته است: حکایات تمثیلی؛ داستان‌های تاریخی؛ محل تأمل و عبرت؛ تشبیه؛ صفت؛ نمونه‌ی کامل.

مؤلف لسان‌العرب (ابن منظور، ۱۳۰۸: ۲۱) «مَثَل» و «مثل» را در لغت به یک معنی و در مفهوم «شبه» و «شبهه» آورده است. با این تفاوت که «مَثَل» تشابه در معانی معقول و «مثل» تشابه در اشخاص و معانی محسوس است (ابن‌الجوزی ۱۹۸۷، ۱۸)

در میان منابع عربی، میدانی (۱۹۷۳: ۶) اولین بار چند تعریف از مثل می‌آورد و تعریف خود را نیز ارائه می‌دهد. از میان مثل‌نگاران ایرانی بهمنیار (۱۳۸۴) اولین بارشش تعریف از مثل‌نگاران را تنها ذکر می‌کند و تعریف خود را نیز ارائه می‌دهد که تاکنون جزء جامع‌ترین تعاریف محسوب می‌شود.

حاصل تمامی تعاریف را می‌توان در این تعریف دید:

«مثل جمله‌ای است کوتاه، مشهور و گاه آهنگین، حاوی اندرزها، مضامین حکیمانه و تجربیات قومی مشتمل بر تشبیه، استعاره یا کنایه که به دلیل روانی الفاظ، روشنی معنا، سادگی، شمول و کلیت در میان مردم شهرت و رواج یافته و با تغییر یا بدون تغییر آن را به کار می‌برند.»

درون‌مایه و محتوای ضرب‌المثل‌های فارسی: برای بررسی دقیق محتوای امثال فارسی آن‌ها را از جهات زیر بررسی و ذیل هر بخش نیز به جزئیات هر موضوع اشاره می‌کنیم:

۱. مسائل اخلاقی ، ۲. مسائل اجتماعی، ۳. مسائل دینی و مذهبی، ۴. مسائل اقتصادی ، ۵. مسائل ملی و میهنی ، ۶. مسائل آموزشی ، ۷. مسائل سیاسی و تاریخی ، ۸. مسائل دیگر

۱. مسائل اخلاقی: یکی از شاخص های مهم مثل که در تمامی تعاریف بر آن تأکید شده است؛ جنبه های پند و اندرزی و محتوای اخلاقی و تعلیمی ضرب المثل هاست. شاید همین خصیصه علت پیدایش مثل ها در اعصار گذشته بوده است. در هیچ مثلی نیست که نکته، قاعده اخلاقی، حکمت و اندرزی دیده نشود.

اگر صدها موضوع اخلاقی نهفته در مثل ها به روش اخلاق نگاران و منطبق با تعالیم علمای اخلاق، فصل بندی شود، کتابی سترگ ، کامل و ارزشمند از بایدها و نبایدهای اخلاقی فراهم می گردد که مهر تأیید روزگاران ، پیران ، پدران و بزرگان بر آن خورده است. این حکمت های تجربه شده و آزموده ، معتدل کنندهی اخلاق جامعه است.

از میان صدها موضوع و هزاران مثل اخلاقی ، تنها به تعدادی اندک بسنده می کنیم تا بخشی از محتوای اخلاقی امثال را نشان داده باشیم:

عفو و بخشش: از بزرگان عفو است و از کوچکان خطا (عوام) در عفو لذتی است که در انتقام نیست (دهخدا)

صبر: آتش مردان به صبر پخته می شود (افغانی) به صبر از غوره حلوا می توان پخت (بهمنیاری)

امانت داری: اسب امانتی را باید یک لنگی سوار شد (شکورزاده) دزد هم به امانت خیانت نمی کند (شکورزاده)

رازداری: جز راست نباید گفت، هر راز نشاید گفت (شکورزاده) زبان پاسبان سر است (دهخدا)

بلندپروازی: مورچه که اجلش برسد پر درمی آورد (شیرازی) هنوز سوار خر نشده، لنگ می جرو نه (گلبافی)

اتحاد و اتفاق: آتش از آتش گل می کند (دهخدا) یک دست صدا نداده (شکورزاده)

اعتدال و میانه روی: آهسته برو پیوسته برو (دهخدا) اندازه نکو دار که اندازه نکوست (شکورزاده)

چنان که دیدیم در مثل‌ها اغلب مشی میانه‌روی و اعتدال پیشنهاد می‌شود. آموزه‌ها یا جنبه‌ی مثبت دارند و به آن‌ها توصیه می‌شود؛ مثل سخاوتمندی، امانت‌داری، آبروداری، رعایت نوبت، اتحاد، خودکفایی، مساوات، عدالت، عبرت‌گیری، شکر نعمت، صبر و بردباری، پرهیزگاری و یا صفات مذموم و ناپسند و منفی است که از آن‌ها نهی می‌شود؛ مثل: دروغ، تکبر، فتنه‌جویی، نیرنگ، مفت‌خوری، شکم‌بارگی، بدقولی، تقلب، تبلی، تبعیض، تجاهل، تملق، خیانت، قدرشناسی و ده‌ها صفت دیگر.

در برخی مثل‌ها نیز گاه صفتی مثبت تلقی شده و گاه منفی که با توجه به شرایط یا تجربه و موقعیت خاص جهت‌گیری مثل روشن می‌شود مثل شراکت که دو جنبه‌ی آن دیده می‌شود:

شراکت منفی:

آشپز که دو تا شد آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک. (دهخدا)
دیگ شراکتی هیچ‌گاه جوش نمی‌آید. (شکورزاده)
ماما که دو تا شد سر بچه کج درمی‌آید. (بهمنیاری)

شراکت مثبت:

کار با همکار پیش می‌رود (عوام)

این چشم به آن چشم روشنایی می‌دهد. (بیرجندی)

دست، دست را می‌شوید، هر دو دست روی را (دهخدا)

معلوم است که گاه صفتی به دلیل بدعمل کردن یکی از طرفین یا شرایط نامناسب و یا هر دلیل دیگر نتایج خوبی را به دنبال نداشته است و این تجربه‌ی تلخ مثل شده است؛ ولی هیچ‌گاه نافی آن عمل نیست؛ بنابراین در مثل‌ها همواره درباره برخی صفات دو نوع نگرش و جهت‌گیری دیده می‌شود.

۲. مسائل اجتماعی: پس از مسائل اخلاقی، طرح مسائل اجتماعی بیشترین حجم مثل‌ها را به خود اختصاص داده است. مسائل اجتماعی تنوع و گوناگونی فراوانی دارد.

۱-۲. خانواده: مثل‌های فراوانی درباره‌ی خانواده وجود دارد. رکن خانواده زن است. اغلب ضرب‌المثل‌ها از زبان مردان و خطاب به زن است و در اندکی زنان، مردان را مخاطب قرار می‌دهند. یک مثل کرمانی است که می‌گوید: «مردان خوبشان برای توی دیگ خوبند و بدشان برای زیر دیگ» این مثل ساخته‌ی زنان است در برابر انبوه مثل‌های مرد ساخته. نمی‌دانیم چرا مثل‌هایی که زنان برای مردان ساخته‌اند رواج نیافته‌اند، شاید

«دلایل آن عدم ارتباط زنان، بی سواد نگاه داشتن آنان، حاکمیت مردان و نظیر آن باشد. زن اغلب در مثل ها چهره ای منفی دارد: بی وفا، زبان دار، یک دنده، نادان، ناقص العقل است: «زن یک دنده اش کم است»، «از زن سلیطه، سگ درنده و دیوار شکسته باید حذر کرد»، «زن خوبش هم بد است». معلوم است که این مثل ها برای معبودی زن ساخته شده است که دارای چنین صفاتی بوده اند؛ در عوض مثل هایی است که جایگاه زن خوب را روشن می سازد: «هرکس که زن ندارد، آرام تن ندارد»، «زن رئیس خانه است»، «زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشاه» (سعدی) «زن و مرد در کنار هم چرخ زندگی را می چرخانند» اساس زندگی ایرانی در تمامی مناطق چنین بوده است: «زن کاری، مرد کاری، تا بگرده روزگاری»، حتی دعوای آنان چاشنی زندگی و مثل باران بهاری است: «زن و شوهر دعوا کنند، ابلهان باور کنند»، «دعوای زن با مرد و باران بهاری دوام ندارد»، «دعوای زن و شوهری نمک زندگی است».

در مورد زن نگرفتن یا پشیمانی پس از ازدواج، مثل ها برابری می کند: «زن بگیر تا جانت را بگیرد» در مقابل «سر پی همسر می گردد».

همین زن وقتی در نقش مادری ظاهر می شود بسیار مهربان، دلسوز، سرشار از عشق و عاطفه است:

«مادر عاشق بی عار است»، «بهشت زیر پای مادران است». حلال کردن مادر آن قدر مهم است که: «اگر مادر حلال نکند، خاک قبول نمی کند» (بیرجندی).

و از این روست که: «حق مادر نگاه داشتن بهتر از حج کردن است» (دهخدا) و «حق مادر همان حق خداست» (آذری).

و اما پدر از هر جهت انتقال دهنده صفات به فرزندان است: «آنچه پدر ریخته فرزند جمع می کند» (آذری) یا: «پسر اگر به پدر نبرد اجاق کور است» (بختیاری) اما اغلب پدر را نمی دانند و: «تا پدر نشوی قدر پدر ندانی» (تاجیکی)، «دعای پدر مثل آه مادر کارساز است»، «از دعای پدر و آه مادر بترس» (افغانی) پدر مهربان است و لسی: «زجر استاد به ز مهر پدر است» (افغانی) البته مهر بی اندازه پدر نیز زیان بار است چه آن که: «عزیز پدر و مادر یا پهن زن می شود یا مهتر» (شکورزاده) پدرسالاری و نفی نقش مادر در برخی امثال دیده می شود: «اصلم پدر

است که مادرم رهگذر است» (کرمانی) نقش پدری بسیار حساس و سخت و پُرمشقت است چنان که معروف است: «سگ بشو، پدر مشو» (کرمانی) پدر و مادر این چنین سرشار از محبت، و فرزند بی وفا: «پدر و مادر به اولاد بسته‌اند، اولاد به سگ» (دهخدا)

اعضای دور و نزدیک خانواده از پدر، پسر، فرزندان، دختر، داماد، مادرشوهر، برادر، عمو، دایی، خاله، عمه، پدربزرگ، مادربزرگ، همگی احکامی جداگانه دارند؛ برای مثل داماد همواره منفور است. روابط داماد و مادرزن تیره است، داماد موجودی زائد و سربار است: «شاخ گاوی بدتر از داماد نیست» این مثل از زبان داماد خطاب به مادرزن است: «مادرزن خرم کرده، تو بره بر سرم کرده» در این صورت حق دارد که بگوید: «خُر خُر مرگ مادرزن از چه‌چهره‌ی بلبل بهتر است.»

وضع مادرشوهر و عروس بهتر از داماد و مادرزن نیست. از نظر عروس «مادرشوهر عقرب زیر فرش است» در عوض مادرشوهر گله‌مند است که: «عروس آوردیم که بشود راحت جان، شد بلای جان» روابط باجناق‌ها در مثل‌های فارسی متأسفانه بسیار تیره و تار است چنان که معروف است «ده تا باجناق را در باغی شغال کور خورد و هیچ کدام خبردار نشدند» و جدیدترین مثل آن که «ژیان ماشین نمی‌شه، باجناق فامیل» اما برادران اغلب پشت هم و جدایی‌ناپذیرند: «برادر با برادر پشت می‌گیرد درخت با درخت رشد»، «جنگ برادران هم اختلاف زودگذر و دوستانه است»، «برادران جنگ کنند ابلهان باور کنند»، «برادر برای روز تنگی و فقر یاور برادرست»، «اگر برادر خوب بود، خدا هم برادر می‌داشت»، ولی «برادران به نداری هم راضی می‌شوند اما به مرگ هم راضی نیستند» حتی «برادری از غصه‌ی برادری صد من نمک خورد و مُرد» این‌ها احکام برادران تنی بودند اما برادران ناتنی چندان روابط گرمی ندارند: «برادری که از مادرم نیست، انگار همسایه‌ام است» خواهران هم از برادران امید دارند چنان که: «دختر اگر تاج طلا بر سرش باشد، باز هم انتظار کمک از برادرش دارد» پشت دختر به برادر است و «دختر بی‌برادر هار می‌شود، پسر بی‌برادر خوار» روابط برادری و خواهری چنان نزدیک است که حتی «خواهر در عرق پای برادر شریک است» (پیرجندی) البته گاه «یک خواهر خوب بهتر از صد برادر دیوانه است» (الیگودرزی)

اما میان خواهران اغلب ناسازگاری است: «هفت برادر با پیراهنی زندگی می کنند اما دو خواهر با پیراهنی نمی سازند» (کرمانجی)

خواهرزن از دید شوهرخواهر شیرین مثل عسل و نان زیر کباب است. از مرگ عیالش هم غصه ای ندارد چون «کسی غصه ای مرگ زن را می خورد که خواهرزن نداشته باشد» (شکورزاده) اما وضع خواهرشوهر در مقابل خواهرزن به گونه ای دیگر است: «خواهرزن لقمه بزن، خواهرشوهر دیگ را بشوی» (بیرجندی) خواهر شوهر و مادرشوهر همواره از نظر عروس منفورند: «مادرشوهر ماره، بچه اش مارمولک، خواهرشوهر خار، بچه اش خارخاسک» (شکورزاده) روابط مادرشوهر و عروس در مثل ها بدتر است از آنچه که تصور می رود: مادرشوهر مار دو سر و عقرب زیر فرش است.

«خاک عروس را از در خانه مادرشوهر برداشته اند» (شاهرودی) از این رو سیرجانی ها مثل می زنند که: «خوش به حال عروسی که مادرشوهر ندارد.» تا آن جا که آرزوی مرگ او را دارند: «مادرشوهر مرد به کام عروس شد» (کندلوسی) اما در عوض پدرشوهر بسیار محبوب و هوادار عروس است: «جان دلم پدرشوهر، اگر گذاشت مادرشوهر» (کرمانی)

اما عمه همواره دلسوز برادرزاده است: «اگر تو مادری من عمه هستم» (دهخدا) گاه عروس عمه شدن خوب است: «هر که عروس عمه شد، سرخ و سفید و پنبه شد» (کاشانی) و گاه بد: «هر که عروس عمه است، دائم به رویش طعنه است» (بختیاری) و عمه گلایه مند که: «عمه را می خواهند برای دوخت و دوز، اگر نه چه عمه و چه گوز» (سیرجانی)

خاله هم مثل عمه محبوب است حتی: «بچه ای حلال زاده یا به خاله اش می رود یا به خالوش» (تهرانی) خاله هم مثل عمه گلایه مند است که او را فقط برای روز بد و ناخوشی می خواهند: «تا آه و ناله، دنبال خاله، وقت ساز و نقاره خاله خبر ندازه» (مازندرانی)

دایی برای خواهرزاده محل اتکا است و روابط و مناسبات خوبی دارند و اصلاً «بچه هفت رگش به دایی می رود» (سوادکوهی) حتی «فرزند حلال زاده از دایی ارث می برد» (مازندرانی) ولی هشدار به آنان که می خواهند عروس دایی شوند: «هر کس عروس دایی شد، مثل استخوان ماهی شد» (کاشانی)

عمو محبوب تر از دایی است: «دایی دور است و عمو نزدیک» یا «دایی خالی، عمو والی» (خوزستانی) ولی: «نه عمو بابا می شه و نه عمه

ننه» (زرقانی) فقط گاهی گفته می شود که : «الولد الچموش یشبہ بہ عموش!» (شکورزاده)

اما تفاوت عمو و دایی: «با دایی به باغ برو، با عمو به کوه» (آذری) ولی هیچ کس نباید تنها متکی به این دو باشد که: «هرکس در انتظار دایی و عمو باشد، غروب بی نان و شب بی دوغ است.» (کردی)

اما پسران و دختران عمه و عمو و خاله و دایی احکامی جداگانه دارند؛ پسر خاله شدن با کسی نشان رفاقت و صمیمیت است؛ چنان که می گویند: «فلانی پسر خاله ی خداست» (نامه داستان) یا «چای دوّم را نخورده پسر خاله می شه» (تهرانی) اما «دختری که مادرش از او تعریف کند، برای پسر خاله خوب است» «عقد پسر عمو و دختر عمو را در آسمان ها بسته اند» (شکورزاده) و تکلیف آن ها روشن است.

۲-۲. مشاغل اجتماعی: یکی از جلوه های اجتماعی مثل ها اشاره به مشاغل اجتماعی، پیشه ها و کار و کردار پیشه وران و خلیقات آن ها است، ضمن آن که همواره نام بردن از شغلی اشاره ی مستقیم به آن شغل ندارد و شغل جنبه ی استعاری دارد؛ مثلاً «آشپز که دو تا شد آش یا شور می شود یا بی نمک» امری کلی است که می توان به جای آن بتا، نجّار، قصّاب و... گذارد و از خود شغل اطلاعات اندکی می یابیم.

مطالعه ی این امثال این موضوع را به اثبات می رساند.

دلاک: دلاک ها که بیکار می شوند سر هم را می تراشند / کچل شدم که منت دلاک را نکشم.

قصّاب: بز غم جان و قصّاب را غم پیه / گوشت رانم را می خورم منت قصّاب را نمی کشم.

نجّار: خدا نجّار نیست، اما در و تخته را خوب با هم می اندازد. / کار بوزینه نیست نجّاری

طیب: این که می دهی به طیب بده به بیمار / طیب مهربان از دیده ی بیمار می افتد.

آشپز: آشپز که دو تا شد، آش یا شور می شود یا بی نمک. / هر آشپزی یک آشی می پزد.

نانوا: نان را بده به نانوا یک نان هم بالاش / نانوا ی بی نان، قصّاب بی کارد.

بقال: موش و گربه که با هم بسازند، حساب بقال پاک است. / هیچ بقالی نمی گوید ماست من ترش است.

چاه کن : چاه کن ته چاه است.

نقاش : نقاش نقش آخر بهتر کشد ز اول / نقش بی خامه ی نقاش که دید.

معلم : چوب معلم گله، هر کسی نخوره خله.

داروغه : اسب داروغه جو نمی خورد. / دزد را داروغه ی شهر می کنند.

خیاط : اگر سوزن خیاط گم نمی شد، روزی یک قبا (صد دست لباس)

می دوخت.

کفّاش : کفّاش همیشه پابرهنه است.

مرده شور : ما مرده شوریم با بهشت و جهنم مرده کاری نداریم.

چاروادار : چاروادار قمی است، خرش را دو سره بار می کند. / وای به

وقتی که چاروادار راهدار شود.

معمار : خشت اول چون نهد معمار کج، تا ثریا می رود دیوار کج

کوزه گر : کوزه گر از کوزه شکسته آب می خورد.

آسیابان : آسیابان از گرسنگی مُرد گفتند: نان بیخ گلویش گیر کرد.

راهدار : هر راهی به دست راهداری سپرده است.

پینه دوز : سگ داند و پینه دوز در انبان چیست؟

ساربان : اگر علی ساربان است می داند شتر را کجا بخواباند.

کدخدا : با کدخدا بساز، ده را بتاز. / نانی از خانه کد خدا درآمد، سگش

هم دنبالش.

چوپان : اگر چوپان بخواهد از بز تر هم شیر می دوشد. / گرگ که به گله

می زند، چوپان شاشش می گیرد.

کله پز : کله پز کارش را می کند، کل بچه روزه را گم می کند. / کله پز

ورمی شکند، دکان رنگ می کند.

نعلبند : در شهری که نعلبند دندان ساز باشد، پالان دوز هم خیاط است.

پالان دوز : پالان دوز جای سوزن خود را نگه می دارد.

ماما : ماما که دو تا شد، سر بچه کج درمی آید. / از ماما تا مرده شور، از

قبرستان تا گورستان

نوکر : آقا نوکری داشت، نوکر او چاکری داشت. / نوکر باب شش ماه

چاق است، شش ماه لاغر

اونستا : اوستای تنبل شاگرد غیرتی را دوست دارد.

پنبه زن : اوستای پنبه زن، پنبهات را بز، هر چه دیدی دم زن.

مُلا: به هر نویسنده مُلا نمی گویند.

آهنگر: هر کس دماغش را سیاه کند آهنگر نمی شود.

زغال فروش: سیاه هستم، زغال فروش نیستم.

عطار: دشمنی عطار، بهتر از دوستی آهنگر است.

سوزن گر: از سوزن گر آهن نباید خرید.

چلنگر: صد تا بز نه چلنگر، یکی بز نه آهنگر.

حمال: از گرانباری غباری بر دل حمال نیست.

طَبال: آدم سفیه یا کشتی گیر می شود یا در دسته ی شاه حسینی طَبال

جالب آن که در بعضی از مشاغل حکومتی می توان کاملاً اوضاع سیاسی و اجتماعی را ترسیم کرد مشاغل مثل داروغگی، قضاوت، اگر مجموعه مثل های مربوط به چنین مشاغلی را کنار هم بگذاریم می توانیم به روشنی ببینیم که چگونه این مشاغل نزد مردم منفور بوده اند و تا چه اندازه در مثل ها از آن ها به بدی یاد می شود؛ برای نمونه چند مثل درباره ی قاضیان می خوانیم و قبلاً خوب است بدانیم بیشترین تعداد مثل در میان مشاغل مربوط به قاضیان است. قاضیان در این مثل ها رشوه خوار، خسیس، فاسد، نادان و در مجموع مذموم هستند و البته این نوع نگرش به عملکرد بد قاضیان باز می گردد؛ از جمله:

از قانون ترس از قاضی بترس. / از خانه ی قاضی یک نان در آمد، سگش هم دنبالش بود. / اگر خر نمی بود قاضی نمی شد. / این دیگر سهم حضرت قاضی است. / شراب مفت را قاضی هم می خورد. / قاضی از اهل بخیه است. / قاضی به رشوت راضی. / قوادی به از قاضیگری. / من راضی تو راضی، گور پدر قاضی. / همه کس دندان از ترشی کُند شود و قاضی را از شیرینی. / یک التفات قاضی بهتر از صد دفاع یکی از نکات قابل توجه در مطالعه ی امثال بالا بودن جنبه های انتقادی و اجتماعی امثال است. هر چه موقعیت و منصب تیپ ها حساس تر می شود، درجه ی انتقادی مثل ها نیز بالاتر می رود.

۲-۳. تیپ های اجتماعی: هر یک از تیپ های اجتماعی در مثل ها کار و کردار خود را دارند. مطالعه ی این تیپ های اجتماعی نشان دهنده ی نوع نگاه و نگرش کلی جامعه نسبت به آن ها و عملکردشان در اجتماع است. البته صفاتی که می آید نگرش غالب مثل ها است والا در مورد هر یک از تیپ ها صفات ضد آن هم وجود دارد.

جوانان: جویای نام، آرزومند، بی تجربه، پرنیرو، عاشق پیشه
جوان را مفرست به زن گرفتن، پیر را مفرست به خر خریدن
روستائیان: حریص، نادان، پررو، کم ظرفیت
سلام روستایی بی طمع نیست. / روستایی اگر سرش از طلا باشد کونش از
نقره است.

پادشاهان: مغرور، ظالم، راحت طلب
ده درویش در گلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند. / دزد نگرفته
پادشاه است.

گدایان: طماع، سمج، شکمبار، پراولاد
گدا تا نان در سفره دارد خوابش نمی برد. / اگر گدا بر تخت شاهی هم
نشیند باز هم گداست.

درویشان: سبکبار، مهمان نواز، ساده زیست، منیع الطبع، قانع
آسوده درویش که ندارد بز و میش / درویش صفت باش و کلاه تتری دار
زنان: بی وفا، لجوج، زیاده خواه، زبان دار، یاور مرد، وجود ضروری زندگی
زن یک دنده اش کم است. / از زن زبان دار و سگ هار بترس. / زن خوب
وزیر مرد است.

دانشمندان، پارسایان، عالمان: دانا، کم گو، محترم، کم تجربه، بی عمل
پیش دانشمند چه می روی؟ پیش کار افتاده رو. / خطای عالم، خطای عالم
است.

غلامان، کنیزان، نوکران: راحت طلب، مسئولیت ناپذیر، مطیع، چاپلوس،
مقلد، خسیس

من نوکر سلطانم نه نوکر بادمجان. / ارباب مالش می رود، نوکر جانش.
توانگران، بزرگان: قدرتمند، متکبر

هر که را زر در ترازوست، زور در بازوست. / ثروت زیاد چشم را کور می کند.
زیرکان: حاضر جواب، چرب زبان، زرنگ، زودفهم، پنهان کار
آدم هوشیار از یک اشاره ی چشم می فهمد.

دیوانگان: شانس دار، بهانه جو، زودباور، بی تشخیص، بی تفاوت، بی ظرفیت
آدم دیوانه را دنگی بس است و شیشه ی خانه را سنگی. / ابله گفت و
دیوانه باور کرد. / برای دیوانه چه عزا، چه عروسی
دزدان: طمعکار، چابک و مهارت، زبان باز، عادت به دزدی، ترسو

از قبرستان بگذرد یک مرده کم می شود. / خانه‌ی دزد همیشه خالی است.
ابلهان و نادانان: موقع ناشناس، پریشان گو، پرگو، زودباور
 از ابله جز کار ابلهانه برنخیزد. / جواب ابلهان خاموشی است. / صحبت
 ابلهان چو دیگ تھی است.

کودکان: نادان، بی تشخیص، صادق، بهانه جو

سخن راست را باید از بچه پرسید. / بچه هست و نیست سرش نمی شود.
 با پیر گوشت نخور با بچه گندم بریان.

۴-۲. **آداب و رسوم اجتماعی:** برخی مثل‌ها به طور صریح و
 غیر صریح به آداب و رسوم مردم اشاره دارد. برخی از آداب و رسوم
 اکنون از میان رفته‌اند، اما آثار آن‌ها را می توان از لای امثال، اشعار،
 افسانه‌ها و موارد دیگر فرهنگ مردم جست. مثل‌ها به دلیل ماندگاری
 توانسته‌اند برخی از این آداب و رسوم اجتماعی را برای ما حفظ کنند. از
 سویی چنان که در بخش ریشه‌های امثال می بینیم ممکن است درک معنی،
 مضمون و فهم برخی از امثال بسته به دانستن آداب و رسوم اجتماعی باشد
 که اکنون منسوخ شده است.

به اعتقاد صادق هدایت: «اصطلاحات و امثال و رمزه‌های لغات
 رابطه‌ی مخصوصی با روحیه عوام دارد. به نظر می آید که عوام برای بیان
 شاهدات و احساسات خودشان احتیاجی به اشتقاق لغت و تتبع منطقی آن
 ندارند و آن چه را که در نتیجه مشاهده احساس می کنند با اولین تشبیهی
 که به نظرشان می رسد بیان می نمایند.» (هدایت، ۱۳۸۱: ۹۱) در امثال فارسی
 در چندین جا به وجود آداب و رسوم خاص هر منطقه اشاره شده است؛
 از جمله «هرگوسفند را پشمش هر ملک (وطن) را رسمش» (افغانی) یا
 «شهری و رسمی» (اصفهانی)

برخی از این آداب و رسوم عبارت اند از:

تعارف: به دست پس می زند، با پا پیش می کشد. (شکورزاده) تعارف شاه
 عبدالعظیمی راه ضررش بسته است.

شیربها: از شیربهای دختر و خون پدر کسی سیر نمی شود (هزاره‌ای)

تعزیه: عروس به هوس، تعزیه به عوض (شکورزاده)

قربانی کردن: خر قربانی نمی شود، اما پولش خیلی بهتر (شاملو)

سخن مردم دیوانه سر به سر فال است (شکورزاده)

مشتلق دادن : استخوان را توی کثافت بزن و مشتلق بده به خبرچین (ابریشمی)

شب چهل : هم خنده و سور و سرور، هم هفته و چله و زیارت اهل قبور (شکورزاده)

خلعت : خلعت زیبا به از خلعت دیا (دهخدا) هر خلعتی براقی دارد (لری)
نذر : روغن ریخته را نذر امامزاده می کند (دهخدا) نذر می کنم واسه ی سرم، خودم می خورم و پسر (شاملو)

ختنه سوران : همه ختنه سوران ها سر پسر قاضی بود (ابریشمی)

باران خواهی : از دعای گربه سیاه (کوره) باران نمی آید (دهخدا)

چله، زایمان : مثل گربه زایمان کرده، چله می زند (ابریشمی)

رونما، جهیزینه : جهیزیه خوبی آورده، رونما هم می خواهد (گیلکی)

حجله : گربه را باید شب اول دم حجله کشت (شکورزاده)

بخت که برگردد، عروس در حجله نر گردد (دهخدا)

عروس که گرسنه می شود، آش دم حجله یادش می آید (بختیاری)

چاووشی : هر کس به زیارت می رود تو چاووش خوان او باش (مازندرانی)

فاتحه خوانی : سر قبرم نرین فاتحه خوانی نخواستیم (شکورزاده)

فاتحه را بالای سر مرده می خوانند (شهری)

چهارشنبه : چهارشنبه یکی پول پیدا می کند، یکی گم می کند.

۲-۵. قوانین و قواعد اجتماعی : مثل ها حاوی برخی از قوانین

اجتماعی است که برگرفته از عرف آن جامعه است و در هیچ کتابی یا

منبعی نوشته نشده است. این قوانین از طریق ضرب المثل ها از نسلی به

نسل دیگر منتقل می شود؛ مثل: بر دیوانه حرجی نیست.

۳. مسائل دینی و مذهبی : مسائل دینی بازتابی گسترده در مثل ها

دارد. معارف دینی و مسائل مذهبی اعم از مفاهیم اصطلاحات، آداب،

اعمال، ایام مذهبی، اماکن دینی، اشخاص مقدس، آیات و احادیث به دلیل

آمیختگی شدید دین و مذهب با زندگی مردم ایران، در مثل ها نمودار

است. مطالعه این دسته از امثال جهت گیری مردم را نسبت به مفاهیم و

مسائل دینی به خوبی نشان می دهد.

ادیان از آغاز تاکنون همواره در هویت بخشی مدنی و اجتماعی به بشر نقش مثبت و مؤثری داشته اند. «اگر این مدعا پذیرفتنی باشد که ادیان در تمدن سازی تأثیر قابل توجه داشته اند، مفروض آن این است که در بین عناصر فرهنگ ساز بشری، دین نقش تعیین کننده و بسیار قوی را بر عهده دارد و به تعبیری، فرهنگ دینی می تواند حیات بخش، توسعه آفرین و تمدن ساز باشد» (منصورنژاد، ۱۳۸۵: ۱۴)

مسائل دینی در چهار حوزه ی کلی قابل بررسی است:

۱-۳. **تأثیر آیات قرآن بر امثال فارسی**، قرآن مهم ترین کتاب مسلمانان است که تبیین کننده ی زندگی مادی و معنوی آنان است. این کتاب آسمانی بر تمامی ابعاد زندگی مسلمانان تأثیر گذارده است. کلمه ی قرآن ۸۷ بار در مثل ها به کار رفته است که گاه مراد خود قرآن و یا جنبه ی تقدسی آن است:

مدعی که برای مدعی (آدم) قرآن نمی خواند (عوام)
مگر قرآن هفده منی تمام کرده ای؟ (بهمنیاری)

هرچه در قرآن قاف (کاف) است در آن (قبای او) شکاف است (شکورزاده)
آیات قرآن کریم به چند طریق در مثل های فارسی بازتاب یافته اند:
الف) استفاده از عین آیه به عنوان مثل: گاه عین آیه یا بخشی از یک آیه را مردم در مواجهه با شرایط خاص به کار می برند. کاربرد آیات قرآن یا بخشی از آن در میان سطوح مختلف یکسان نیست. افراد آشنا به معارف دینی، تحصیل کردگان و دانشمندان به نسبت مردم کم سواد به این آیات بیشتر تمثل می جویند:

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ مؤمنون / ۱۴

کاربرد: تمجید از زیبایی کسی، شگفتی از زیبایی چیزی یا کسی، به طنز در مورد افراد زشت به کار می رود.

«تن و بدنی داشت که انسان از تماشای آن سیر نمی شد. گره بازو و پهنای سینه و عضلات برآمده تماماً حکایت از یک نفر پهلوان حسابی می کرد. بی اختیار گفتم: فتبارک الله احسن الخالقین. (جمال زاده، ۱۳۴۵: ۴۲/۲)

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، اولئك الْمُقَرَّبُونَ واقعه / ۱۱-۱۰

کاربرد: در مورد رعایت حق تقدم افراد زود آمده

«صبح بسیار زود دروازه شهر را گشود. صلاهی حضور شهریاری را دستور داد. هر یک به مضمون السابقون، السابقون اولئك المقربون در شرفیابی

حضور محمدشاه برخاسته سبقت بر یکدیگر گرفتند.» (رضافلی میرزا، ۱۳۴۶: ۱۴)

معادل فارسی: آسیاب به نوبت

ب) آوردن معنی و مضمون آیه در مثل : گاه به طور مستقیم یا غیرمستقیم مثلی برگرفته یا ترجمه از آیه ای از قرآن کریم است: عیسی به دین خود، موسی به دین خود (دهخدا) آیه: لکم دینکم ولی دین کافرون/۶

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو (بهمنیاری) آیه: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ زلزال/۷ و ۸

اجل که رسید گو به هندوستان باش (شکورزاده)

آیه: اینما تکنونوا یدر لکم الموت نساء/ ۷۸

پ) استفاده از واژگان، تعابیر و ترکیبات قرآنی : گروهی دیگر از مثل ها به طور مستقیم به خود آیه اشاره ای ندارد، بلکه از برخی اصطلاحات و تعابیر و واژگان قرآنی استفاده شده است. گاه این اصطلاح و ترکیب به طور مستقیم با معنی قرآنی ارتباط دارد مثل: «نصف لی، نصف لک و الله خیر الراضین» و گاه هیچ ارتباطی ندارد. صرفاً برای طنز و یا جور شدن قافیه از آن ها استفاده شده است؛ مثل: «آلم تر کیف، این تکه نان برای تو حیف»

«تو کلت» سرش را گرفته و «علی الله» دُمش را (بهمنیاری)

برگرفته از عبارت «تو کلت علی الله» که در آیات متعددی آمده است؛ از جمله: هود/۵۶

از ترس جهنم به مار غاشیه پناه می برد. (دهخدا)

غاشیه نام سوره ای از قرآن و اشاره به آیه یک از آن سوره است: هل اتیک حدیث الغاشیه

غاشیه نام روز رستاخیز است و به اعتبار مارهای جهنم نزد عوام به نام ماری شهرت یافته است.

جا به جا کنعبد، جا به جا کنستعین (بهمنیاری)

آیه: ایاک نعبد و ایاک نستعین فاتحه/۵

ظریفی از دانشمندی پرسید: علت تکرار لفظ ایاک نعبد و ایاک نستعین چیست، در حالی که خداوند می‌توانست بگوید: ایاک نعبد و نستعین. دانشمند جواب داد: در این صورت معنی‌اش این بود که عبادت و استعانت همیشه با هم‌اند در حالی که گاه خداوند را عبادت می‌کنیم بدون قصد استعانت؛ جا به جا کنعبد جا به جا کنستعین» (ذوالفقاری، ۱۳۸۴: ۳۶۸)

قل هو الله احد، با خُرد و مُردش کفواً احد (شکورزاده) در مورد نماز سرسری و کار ناقص

نه این و نه اون و یمنعون الماعون (شکورزاده)

آیه: و یمنعون الماعون ماعون / ۱۷۷

۲-۱-۳. احادیث: اول ما خلق اللهش خراب است (دهخدا) (اشاره به حدیث نبوی اول، خلق الله العقل)

مؤمن آینه‌ی مؤمن است (دهخدا) (ترجمه حدیث المؤمن مرآت المؤمن) وقت گرفتن نادعلی هستند، وقت پس دادن مظهرالعجایب (ابریشمی) (اشاره به حدیث نادعلیاً مظهرالعجایب)

۲-۳. مفاهیم و اصطلاحات مربوط به آداب، اعمال و شعائر دینی: این اصطلاحات به چند شکل در مثل‌ها بازتاب داشته‌اند؛ بخشی از این اصطلاحات و مفاهیم به شیوه و چگونگی اجرای آن‌ها اشاره دارد چنان‌که درباره ارث بر ارزشمندی خلالت، حق بودن آن و لزوم گرفتن آن ولو مشتی خاک تأیید شده است. همچنین بر نکته‌های ظریف اخلاقی پیرامون تقسیم ارث و میراث چون رعایت حق برادری، تقدم دیگران بر خود، کسب هنر به جای چشم دوختن به میراث پدر و نظایر آن نیز در مثل‌ها آمده است. گروهی از این اصطلاحات و مفاهیم در معنی عام و استعاره‌ی کلمه کاربرد می‌یابند؛ مثلاً اغلب موارد بسم‌الله کنایه از آغاز کار است مثل «اول بسم‌الله و غلط» نکته‌ی جالب توجه در برخی مثل‌های این گروه به خصوص مثل‌ها پیرامون عمامه، ریش، منبر، تسبیح و چادر وجود جنبه‌ی انتقادی نسبت به سوء استفاده، استفاده ابزاری از دین، ریاکاری و بدفهمی از این گونه مفاهیم و اصطلاحات را نشان می‌دهند. از این نظر امثال بازتاب برداشت‌های نادرست از دین در هر دوره است. مطالعه‌ی این دسته از مثل‌ها نشان می‌دهد چگونه گروهی سودجو و فرصت‌طلب با مفاهیم و آداب و دستورات و شعائر دینی چه می‌کنند.

مَثَل «واجب را رها کرده عقب مستحب می گردد» انتقاد از آنان است که امور ضروری زندگی را ترک گفته و به دنبال امور غیر ضروری و غیر لازم هستند. همچنین مثل «این مال من، این مال منبر، این هم برای ننه قبر» انتقاد از روضه خوان هایی است که تمام سعی آنها کسب مال آن هم تمام حقوق است نه هدایت مردم. چه آن که منبر همان سهم روضه خوان و ننه قبر نیز همسر وی است. چنین مثل هایی معیاری هستند برای دریافت این نکته که مردم یا گروهی خاص از مردم، عملکردشان نسبت به دین چگونه است. آنچه مردم از هدایت واقعی دینی شان دور می سازد، همین انحراف از هنجارهای دینی بر اثر سوءاستفاده یا بدفهمی از دین است که گروهی را سرخورده و دین گریز می سازد.

ارث، میراث : ارثیه را تقسیم کن ولی بگذار اول برادرت سهم خودش را بردارد. (دهگان)

استخاره : استخاره دل آدم است (شکورزاده)

ایمان : سلیمون بی ایمون، یه من آرد و نیم من نون (شکورزاده)

بت، بت پرستی، بتخانه : بت پرسیدن به از مردم پرست (دهگان)

برکت : از تو حرکت از خدا برکت (بهمنیاری)

شفا : دیدار خلیل، شفای علیل است (شکورزاده)

گناه : هزار گناه پنهان، به از ثواب آشکار (دهگان)

پیغمبر : هیچ پیغمبری تو قبیله ی خودش قرب نداره (شکورزاده)

توکل : توکل کن که یابی رستگاری (هبله رودی)

تسبیح : تسبیح هزار دانه بر دست میبچ (باباافضل)

توبه : اگر گربه توبه کند، گوشت دیزی سالم می ماند (شکورزاده)

دعا : آدم جُنُب دعایش مستجاب نمی شود (شکورزاده)

چادر : نه به اون چادر نمازت، نه به این پاچین وازت (شهری)

روزه : رفتیم روزه را از سر واکنیم، نماز هم به گردنمان افتاد (دهگان)

زکات : مال دزدی زکات ندارد (دهگان)

سلام کردن : سلام مستحب است و علیک واجب (دهگان)

شکر گفتن : شکر بنده بگو تا شکر خدا گفته باشی (دهگان)

مسلمان : مسلمانی رحم است و مروت (امینی)

اسلام : نان نان سنگک، دیزی دیزی آبگوشت، دین دین اسلام (شاملو)

مهریه : مهریه، پول نداده است (دهگان)
 نذر : کدام سگی است که دور نذری جمع نشود (شهری)
 زیارت : هم خنده و سور و سرور، هم هفته و چله و زیارت اهل قبور
 (شکورزاده)

دین : اگر دین ندارید لا اقل آزاده باشید (دهگان)

نماز : نمازخوان باش، قبله راست است (دهگان)

اذان : هر اذان گویی بلال نمی شود (دهگان)

حج : هم حج است و هم حاجت (دهگان)

حرام : حرام خوردن و شلغم (دهگان)

حلال : نان حلال، آب زلال، بی دردسر بی قیل و قال (شکورزاده)

خدا : چوب خدا صدا ندارد، هر کس بخورد دوا ندارد (شکورزاده)

خیر و شر : خیر و شر برادرند، برابر نیستند (بهمنیاری)

ذکر : ذکر ذاکر حفظ جان ذاکر است (هبله رودی)

رشوه : قاضی به رشوت راضی (هبله رودی)

کافر : کافر همه را به دین (کیش) خود پندارد (دهخدا)

معصوم : ما چهارده معصوم بیشتر نداریم (دهگان)

واجب : ترک واجب کرده مستحب به جا می آورد (بهمنیاری)

نافله : فریضه که آمد نافله برخاست (دهخدا)

قبله : تو نمازخوان باش قبله راست است (گیلکی)

وضو : وضو گرفتن در زمستان نصف نماز خواندن است

معراج : محمد به معراج بلند است نه به عمامه (افغانی)

حاجی : حاجی حاجی مکه (دهگان)

منبر : می بخور منبر بسوزان بنده آزاری نکن (شکورزاده)

عمامه : زهد در عمامه و در ریش نیست هر که گوید یا علی درویش
 نیست (دهگان)

مستحب : سلام مستحب است جوابش واجب (شکورزاده)

مسجد : توی محله‌ی جهودها دنبال مسجد می گردد (دهگان)

کعبه، مکه : حاجی حاجی را در مکه بیند (هبله رودی)

بهشت : بهشت هفتاد در داره (دهگان)

جهنم، دوزخ : از عقرب جهنم به مار غاشیه پناه می برد

مدینه : مدینه گفتم و کردی کبابم (بهمنیاری)

- ۳-۳. نام‌ها : عزرائیل : اسم عزرائیل بد دررفته (شکورزاده)
شیطان : آدم بیکار ... برای شیطان درست می‌کند (کرمانی)
جن : جن اگر شیطان عجله کرد یک چشمش را کور کرد (دهگان)
فرشته : قبا سفید فرشته، انگور میوه‌ی بهشته، فرش تخت است و کفش
بخت (دهخدا)
بلال : از اشهد فصیح به است اشهد بلال (دهخدا)
نوح : صبر ایوب عمر نوح می‌خواهد (بهمنیاری)
عیسی : خر عیسی گرش به مکه برند، چون بیاید هنوز خر باشد (سعدی)
فرشته : قبا سفید فرشته، انگور میوه‌ی بهشته، فرش تخت است و کفش
بخت (دهخدا)
عزرائیل : اسم عزرائیل بد دررفته (شکورزاده)
خضر : خواستم خضر را بینم خرس را دیدم (شکورزاده)
داود : کر کجا نغمه‌ی داود کجا (شکورزاده)
موسی : از عبادت نتوان الله شد، می‌توان موسی کلام الله شد (شهرضایی)
یوسف : از دوازده فرزند یعقوب یکیش یوسف شد (شکورزاده)
یعقوب : از دوازده فرزند یعقوب یکیش یوسف شد (شکورزاده)
ابابیل : ابابیل حیوان بی‌آزاریست، اما باید از کرم های لب جو (باغچه)
پرسید (عوام)
ابراهیم : گل از خار است و ابراهیم از آزر (سعدی)
بخت النصر : مثل بخت النصر (دهخدا)
ایوب : ایوب گفت : «صبر کردم» جواب شنید : «همان صبر هم که بهت
داد که بکنی ؟» (تهرانی)
اصحاب کهف : سگ اصحاب کهف را چخ نباید گفت و گربه‌ی ابوهریره
را پشت نباید کرد (شکورزاده)
زکریا : اگر اره‌ی زکریا هم بر سرش باشد کارش را می‌کند (مازندرانی)
فرعون : خدایی که فرعون باشد، پس پشگل غلطان هم بنده‌اش است (گیلکی)
هابیل و قابیل : قابیل هابیل را با بیل گشت یا میل ؟ (شکورزاده)
نمرود : بلایی به سرت می‌آورم که نمرود به سر خودش نیاورده بود (تمثیل)
یونس : قرص خورشید در سیاهی شد یونس اندر دهان ماهی شد
(سعدی)

عوج بن عُنُق : ثانی اثین عوج بن عُنُق است (هبله رودی)
 ۳-۴. مسائل مذهبی : محرم : محرم آمد و ماه عزا شد (دهگان)
 شمر : هم اسب شمر را نعل می کند و هم مشک حضرت عباس را می دوزد
 (شکورزاده)

تعزیه : خود کشته و خود تعزیه می داری (مثمر)
 سنی : شاه می داند که شیروانی سنی است (دهخدا)
 شیعہ : مثل سنی کنر و مثل شیعہ کشمیر (هزاره ای)
 سید : سید که پیر می شود پیغمبر می شود (دهگان)
 مهر : توی شهر سنی ها مهر نماز نمی خرنند (شهری)
 روضه : اگر بد روضه خواندم گریه نکن (شاملو)
 امام زاده : امام زاده است و همین یک قندیل (شکورزاده)
 علی (ع) : از علی آموز اخلاص عمل (مولوی)

امام حسین (ع) : به حسن گریه کنم یا به حسین یا به رضا (اصفہانی)
 امام جعفر صادق (ع) : امام جعفر صادق پشت دروازه ایستاده (دهخدا)
 امام رضا : گوسفند امام رضا را تا صبح نمی چراند (دهگان)
 فاطمه : آب مهریه حضرت فاطمه است

امام زین العابدین (ع) : مثل امام زین العابدین بیمار است (دهگان)
 کربلا : مشدی رفت و کربلایی شد، پس آمد و عجب بلایی شد (شکورزاده)
 کوفه : آه آه از صبح کوفه، وای وای از صبح شام شام (بهمنیاری)
 زینب : نه به آن دازیه و ذنب زدنت، نه به آن زینب و کلثوم شدنت (دهخدا)
 ۴. مسائل اقتصادی : مثل ها روش درست زندگی مادی و چگونگی
 اداره زندگی را آموزش می دهند. درباره ی نحوه خرج کردن می خوانیم:
 چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن

پول در آوردن آسان است، خرج کردنش مشکل
 دخل آب روان است و خرج آسیای گردان
 خرج با دخل برابر هنر است اما گاه توصیه به خرج کردن می شود نه خرج
 بی رویه بلکه دوری از صفت خساست: هر طور خرج کنی خدا همان طور
 می رساند.

درباره خرید و فروش و کسب و کار توصیه هایی دقیق و معجزه آسا در
 مثل هاست:

کاسب باید پاشکسته باشد

«هرچه خریدی یافتی، هرچه فروختی باختی»

پول کاسبی برکت دارد

کسب کن پس تکیه بر جبار کن (مولوی)

کسب بازو قوت جان و تن است.

درباره طلبکاری و بدهکاری نکته‌هایی دقیق است مثل این که:

بدهکار اگر لنگه کفشش را هم به طرفت انداخت بردار

بدهکار اگر عوض طلبت روغن داد ظرف نداری در کلاهت بریز

بدهکار اگر سنگ هم به سرت زد، سنگ را بگیر و از دست مده

قرض داری در پاره‌ای از مثل‌ها نهی شده است:

قرض کمر مرد را می‌شکند

قرض کردن به لرز کردنش نمی‌ارزد

در پاره‌ای مثل‌ها به آن توصیه شده است: قرض مقراض محبت است، قرض

را امروز بده فردا بگیر، از چه کس باید قرض گرفت؟ پاسخ در این مثل

است: از نوکیسه قرض نکن، وقتی کردی خرج نکن، درباره کسب و کار

معامله با افراد دستورات بسیار سودمندی است: ای برادر با سه کس سودا

مکن، لاتکلم، مال جدم، ورمه، با کسی که دفترش یک ورقی است معامله

نکن، آدم خوش معامله شریک مال مردم است، بدمعامله دوبار می‌دهد.

۵. مسائل ملی و میهنی: شاخص‌ترین و مهم‌ترین مؤلفه‌های هویتی را

هویت ملی و ارزش‌های ملی‌گرایانه تشکیل می‌دهد. ملت‌هایی از هویت

فردی و اجتماعی عمیقی برخوردارند که سابقه تمدنی طولانی‌تری دارند و

ایران بنا بر کاوش‌های باستان‌شناسی از جمله اقوام تمدن‌ساز بوده است.

مردمانی که در قالب ایل‌های کوچنده یا یکجانشین تمدن‌های بزرگی را به

وجود آوردند، در کنار فعالیت‌های اقتصادی به تولید فرهنگ نیز پرداختند.

گوناگونی زبان، لهجه، گویش، آداب و رسوم، باورها و عقاید فرهنگ و

ادب شفاهی در میان خرده فرهنگ‌های ایرانی تبار در سرزمین بزرگ و

تاریخی ایران و کنونی گویای این مدعاست. (ذوالفقاری، ۱۳۶۸)

ایرانیان همواره در معرض هجوم و مهاجرت اقوام دیگر بوده و در

طول تاریخ اسطوره‌ای و حماسی خود غیرت‌ها و رشادت‌ها از خود نشان

داده‌اند که در متون حماسی و اسطوره‌ای ایران انعکاس آن‌ها را به خوبی

می‌توان دید و دریافت.

در بررسی مثل‌های ایرانی از زاویه مسائل ملی چهار شاخص را در نظر می‌گیریم:

۱-۵. وطن قومی و نژادی و وطن اقلیمی؛

۲-۵. اسطوره‌ها و قهرمانان ایرانی؛

۳-۵. جشن‌های ملی

۴-۵. اقوام و ادیان ایرانی.

۱-۵. **وطن** : مفهوم وطن، میهن، سرزمین، وطن‌دوستی، دوری از وطن، دل‌بستگی به وطن، ترک وطن، مردن در وطن، دفاع از وطن و یاد وطن در امثال زیادی انعکاس یافته است:

وطن از دست مده آب بقا در وطن است (شکورزاده)

به شهر خود است آدمی شهریار (شکورزاده)

گدایی در وطن به پادشاهی در ولایت‌های دیگر می‌ارزد (شکورزاده)

اگر شاهی بمیرد از وطن دور به خواری برندش جانب‌گور (بهمنیاری)
تعلق خاطر آدمی به زادگاه، شهر و روستای خود، مقدمه‌ی وطن‌دوستی و تعلقات ملی و میهنی خواهد بود. در مثل‌های فارسی شهرهای ایران بازتاب گسترده‌ای یافته‌اند.

مثل‌های مربوط به شهرهای ایران بالغ بر ۴۰۰ مثل می‌شود که در در مجموع مفاهیم زیر در آن‌ها دیده می‌شود.

الف) توصیف و تعریف ستایش و ویژگی‌های مثبت، آب و هوایی، مردم، خلیات، مکان‌ها، خوردنی‌ها، پوشاک ...

ب) ذم و نکوهش مسائل منفی چون آب و هوا، مردم، خلیات، مکان، خوردنی، پوشاک ...

به عبارتی درون‌مایه این گونه مثل‌ها را مدح و ذم مسائل زیر تشکیل می‌دهد:

الف) خلیات و روحیات و اخلاق عمومی مردم

ب) مسائل طبیعی و آب و هوایی و مضاف و منسوب به شهرها

پ) سوغات و پوشاک و دیدنی‌ها

تهران : این جا تهران است و گرز رستم گرو نان (بهمنیاری)

اصفهان : اصفهان نصف جهان (شکورزاده)

قم : از حلیم قم و شوربای کاشان واماندیم (عوام)

کاشان : دیگ کاشان و چغندر ابرقو (زرقانی)

قزوین : رو که نیست، سنگ‌پای قزوین است (شکورزاده)

- کنگاور: صوفی و دزد کنگاور (کرمانشاهی)
سناوه: بیماری به سناوه، درمان به بدخشان (ابریشمی)
یزد: حساب ماست پندان یزد را می کند (هبله رودی)
شیراز: شیرازی شیرین گفتار، بانمک است خوش گفتار (شیرازی)
سمنان: انار سمنان و شعر سلمان در هیچ جا نیست (شکورزاده)
همدانی: یارم همدانی و خودم هیچ دانی یارب چه کند هیچ مدان با همدانی (شکورزاده)
گیلان: این رنگ گلیم ما به گیلان کردند (مرصادالعباد)
مشهد: کسی که از مشهد آمده نخود نمی خورد (درگزی)
کرمان: آن قدر بنشینم به آرمان تا بختم بیاید از کرمان (شاهرودی)
ساری: نان دادم به آمل، نان استدم به ساری (شکورزاده)
بابل: همیشه رود بابل خیک عسل همراه نمی آورد (امینی)
مازندران: در مازندران هم شغال به این زردی پیدا نمی شود (شکورزاده)
زنجان: خر یا کره می دهد یا راه زنجان می رود (بهمنیاری)
تبریز: اربابا بار بگشا ز اشتران شهر تبریز است و کوی دلبران (شهری)
بندرعباس: ثل دعوای کسبه ی بندرعباس (شاملو)
اردبیل: ردبیل تان را هم دیدیم (بهمنیاری)
دامغان: امغان را باد خراب می کند و سپینان را دروغ (سمنانی)
جاجرود: شاه از جاجرود می آید کار ما درست می شود (بهمنیاری)
جوشقان: نه که خدای جوشقان نه عامل زواره ام (دهخدا)
خراسان: بی علت قمی، بی مکر خراسانی (هبله رودی)
خرم آباد: اگر کور بودی چرا توی چاه خرم آباد نیفتادی و روی گندم ما افتادی (بهمنیاری)
خوزستان: گل به بوستان می برد و شکر به خوزستان (شکورزاده)
دماوند: انگور دماوند مویز نداره (دماوندی)
رودبار: انار از بم خوردم، انگور از جویبار، کباب بره شیرمست رودبار (جیزفتی)
بم: بادنجان بم آفت نداره
سیستان: اگر سیستان دور است میدانش نزدیک است (بهمنیاری)
شیروان: شاه می داند که شیروانی سنی است (دهخدا)

طالقان : هندوانه لاهیجان را شکستند، دیدند طالقانی در آن است (گیلکی)
 خلخالی : نباشد خلخال کی می کند خانهات را گلکاری (گیلکی)
 طالش : گیلان چهار آفت دارد: آتش، دارش، خارش، طالش (گیلکی)
 گلپایگان : حالا دیگر گلپایگان آن طرف خوانسار افتاد (بختیاری)
 لاهیجان : لاهیجانی داشت غرق می شد داد می زد کف دریا صاف است (گیلکی)

۲-۵. جشن های ایرانی : آداب و رسوم و جشن ها بخشی از هویت فرهنگی و ملی فردی و اجتماعی است که حیات انسان ها را هدفمند، جهت دار و معناساز می کند. آداب و جشن های ایرانی مشترک میان تمام اقوام ایرانی علی رغم تنوع و تفاوت های آن عامل وحدت بخش میان خرده-فرهنگ ها است.

مطالعه در اغلب مراسم و جشن های آئینی ایرانیان نشان می دهد اغلب جنبه ی شادی آفرینی و نشاط پایکوبی دارد که نوروز نمومه کامل آن است. جشن های ایرانی بازتاب گسترده ای در مثل ها یافته اند که گاه این اشاره به طور صریح به خود آداب و رسوم است و گاه در معنی استعاری استفاده می شوند:

عید نوروز: پیراهن بعد از عید برای گل منار خوب است (شکورزاده)

سیزده به در: اگر تو سیزده نوروزی، من سیزده صفرم (شکورزاده)

چهارشنبه سوری: از خر (دیوانه) می پرسند چهارشنبه سوری کی است (بهمنیاری)

یلدا، شب چله: شب چله به فتوای زمانه، بیاید خورد قدری هندوانه (ابریشمی)

۳-۵. اسطوره ها و قهرمانان ایرانی : اسطوره ها به تثبیت مفاهیم موجود

در عوالم درونی و بیرونی جامعه می پردازند و بازتاب آن در فرهنگ مردم خصوصاً مثل ها حکم زنده کردن آمال و آرزوهای آنان را دارد.

افراسیاب: جنگش را رستم کرد، کشته اش را افراسیاب داد (شکورزاده)

بهمن: سواری درآمد که من بهمنم درخت کدو را از ریشه گنم (فرهنگنامه)

رستم: این جا تهران است گرز رستم گرو نان (تهرانی)

زال: اگر نواده زالی، بی ارزشی چون بی پولی (شکورزاده)

اسفندیار: نام بهمن برنیامد تا نمرود اسفندیار (بهمنیاری)

سیاوش: خون سیاوش است هر سال به جوش آید (نامه داستان)

سهراب : نوشدارو پس از مرگ سهراب (دهخدا)

کاوه : من آنم که ضحاک را کاوه کشت (شکورزاده)

ضحاک : از ضحاک صفاک‌تر است (نامه داستان)

تهمتن : جایی که میوه نیست، چغندر تهمتن است (شکورزاده)

بیژن : سر بیژن را از چاه بیرون آورده‌ای (امینی)

رخش : رستم را هم رخس رستم کشد (مرصادالعباد)

دیو : مثل دیو سفید (دهخدا)

۴-۵. اقوام و اقلیت‌های دینی ایرانی : ایران کشوری است با قومیت‌ها و خرده فرهنگ‌های متعدد که این پاره‌فرهنگ‌ها سازنده هویت ملی و ایرانی هستند. این اقوام در طول تاریخ با مسالمت کنار یکدیگر زیسته و حافظ ملی بوده‌اند. این اقوام همواره در ساخت فرهنگ مادی و معنوی ایرانی سهیم و شریک بوده‌اند و در شکل‌گیری آن نقش مؤثری داشته‌اند. در مثل‌های فارسی این اقوام حضور داشته و تصویری از خلیات، زندگی و منش آن‌ها را نشان می‌دهد:

لُر : هرچه لُر می‌گوید، از دل پُر می‌گوید (شکورزاده)

تُرک : جواب تُرکی به تُرکی (دهخدا)

یهودی : نان یهودی را بخور توی خانه‌ی گبر بخواب (شکورزاده)

ارمنی : هم پرهیز ارمنی را می‌خورد و هم، روزه مسلمانی را (آذری)

کولی : کولی کولی را دید چماقش را دزدید (دهخدا)

عرب : نه شیر شتر، نه دیدار عرب (دهخدا)

کرد : کرد را اگر راه دهند با چارقش می‌آید (دهخدا)

بلوچ : جوهر بلوچ غیرت است (زاهدانی)

ترکمن : ترکمن پولدار شود زن می‌گیرد، قات زمین می‌خرد (ترکمنی)

تاجیک : تاجیک که نفهمید به چنگال گرگ افتاد (هزاره‌ای)

۶. مسائل آموزشی : آموزش چه در معنای گسترده‌ی آن شامل مسائل اخلاقی و تربیتی و چه در معنی اخص آن صرف یاددهی و یادگیری در مثل‌ها بازتابی گسترده دارد که چون در بخش اخلاق جنبه‌های تربیتی بیان شده تنها در این جا مفهوم خاص آموزشی را در نظر می‌گیریم و به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم: این مثل‌ها به ضرورت آموزش، زمان مناسب آن، املاي نوشته پیست است.

بیست مال خداست، نوزده مال هلم.
کسی که در چهل سالگی تنبور می آموزد در گور استاد خواهد شد.
خر پیر تعلیم بر نمی دارد.

به مکتب نرفته نمی شود استاد شد.

آدم بی سواد کور است.

ز گهواره تا گور دانش بجوی.

۷. مسائل سیاسی و تاریخی: برخی مثل ها به واقعه ای تاریخی اشاره دارد. مثل «به امید باش تا قائم مقام از باغ درآید» به واقعه قتل مقام فراهانی به امر محمدشاه قاجار اشاره دارد. داستان مثل «انگار سر اشپختر را آورده» به واقعه ی جالب و تاریخی اشاره دارد: ر.ک: کتاب کوچه، ج ۱، ص ۷۲۶ به نقل از داستان های امثال، ص ۵۷۵

ممکن است چنین مثل هایی به مکانی خاص اشاره داشته باشد مثل: اشاره از جاجرود می آید و کارها درست می شود «که اشاره دارد به دورانی که ناصرالدین شاه برای شکار و تفریح اغلب به جاجرود می رفت. غیبت شاه، بهانه ای برای درباریان بود تا به فرصت سوزی و دفع الوقت، ارباب رجوع را معطل بگذارند و اصلاح امور را به بازگشت شاه از جاجرود محول کنند. از آن پس این مثل را برای توجیه کردن و یا در پاسخ هر شکایتی به استهزا بیان می کنند.

همچنین این ریشه های تاریخی ممکن است به حوادث تاریخی اشاره داشته باشد؛ مثل مثل های «مجاهد روز شنبه»، «به مشروطه اش رسید»، که هر دو به وقایع دوران مشروطه اشاره دارند.

(ر.ک: روزنامه آژنگ هوایی، شماره ۱۷۳، سال هشتم، ص ۸ به نقل از ریشه های تاریخی امثال و حکم، ج ۲، ص ۹۵۹).

یکی از فواید و محسنات مثل نگاری نیز همین فواید تاریخی است که مثلی باعث می شود واقعه ی تاریخی زنده و ماندگار شود. شاید بتوان از این حیث امثال را یکی از منابع تاریخ نگاری دانست. چنان که علامه دهخدا بر این عقیده است که یکی از منابع تاریخ، امثال است (دهخدا، ص بیست و یک) از طرفی تاریخ و عوامل تاریخی گاه فقط زمینه ای برای انتقال فکر و اندیشه اصلی می باشد.

در مورد زمینه های تاریخی امثال خ - کوراغلی می نویسد:

«احتمال می رود بیشتر این مثل ها و تمثیل ها، در میان مردم تحصیل کرده که با تاریخ آشنایی داشته اند. به وجود آمده و بعداً در میان قشرهای وسیع مردم انتشار و رواج یافته باشند.» (انجوی، ۵۶)

۸. مسائل دیگر: در این بخش مسائل دیگری که در امثال بیشترین حضور و تأثیر را داشته اند به قرار زیر می آوریم:

۸-۱. اسباب منزل و اشیا: لوازم زندگی و اسباب و اثاثیه پیرامون افراد مهم ترین کلیدواژه هایی است که چه در معنی استعاره و چه حقیقتی کاربرد وسیعی دارند. تنها به بخشی از این اشیا و مثل های آنها اشاره می کنیم تا نحوه بکارگیری آنها در امثال معلوم شود:

جارو: جارو که کوتاه می شود می گذارندش کنار مستراح.

چراغ: اول شب می کشد مفلس چراغ خانه را.

آفتابه: هر آفتابه ای را نمی شود محرم خود کرد.

سماور: سماور طلایی نه قند داره نه چایی.

کوزه: آب انبار شلوغ کوزه بسیار می شکند.

کاسه: آتش پر روغن باشد، کاسه اش چوبی باشد.

نمد: از این نمد چه کلاهی برایش دوخته.

آدم کچل همیشه شانه همراه دارد.

دیگ: دیگ به دیگ می گوید روت سیاه..

پول: اسب در میدان، پولم در کیسه ان شاء الله ندارد.

قلیان: از قلیان چاق کردن فقط پُف نمش را بلد است.

سینلی: خانه ی خرس و سینی مسی؟

کندو: موش سر کندوی گندم خود را عبدالغفور می خواند.

۸-۲. پوشاک: دامن: جامه ندارم دامن از کجا آرم

تنبان: آدم بی تنبان خواب تنبان می بیند.

کلاه: آدم کم رو همیشه سرش بی کلاه است.

کفش: آدم زرنگ سالی دو جفت کفش پاره می کند.

چادر: از بی چادری در خانه ماند.

گیوه: آدم گیوه گشاد یا منجم می شود یا شاعر.

عرقچین: کون کج و کمرچین، سر کل و عرقچین؟

شال: از صنار آتش طاقه شال ترمه در نمی آید.

عبا: ملایی به عبا و دستار نیست.

جوراب: آن که چارقش را یافته جورابش را می‌یابد.

۳-۸. خوراک: کشک: آتش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته.

آتش: آتش این جا، لواش این جا، کجا بروم بهتر از این جا.

دوغ: آمدم در خانه‌ات ماستم ندادی، پشت سرم دوغ فرستادی.

شیره: انگور بدزد شیره کن، خرجی راه مکه کن.

ماست: از تو گاو داشتن از ما ماست فروختن.

حلیم: از حلیم خوری چیزی که دارد دو انگشت.

شوربا: از حلیم قم و شوربای کاشان افتادیم.

دیزی: اگر گربه توبه کند، گوشت دیزی سالم می‌ماند.

شیرینی: نه مرده بد دیدیم، نه شیرینی تلخ.

آجیل: آحیل و انار و هندوانه، بدبخت منم در این میانه.

۴-۸. حیوانات: نکته جالب توجه در تعاریف امثال این است که برخی

مثل را «تنها از زبان حیوانات و اشیای بی‌جان سخن گفتن» مثل می‌دانند

چنان که در رسائل اخوان‌الصفاء می‌خوانیم:

«حکما هنگامی که قصد تبلیغ و موعظه دارند، آن را به طریق ضرب امثال به

زبان حیوانات و آنچه را جان نیست، می‌گویند، نظیر آنچه در کلیله و دمنه و

کتاب‌هایی مانند آن وجود دارد.» (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۱۱۱-۱۱۵)

دکتر زرین‌کوب (۱۳۷۰: ۳۴۰-۳۴۵) نیز چنین حکایت‌هایی را با

عنوان مثل و مثل حیوانات یاد می‌کند. که برای تفصیل موضوع می‌توان به

کتاب «حکایت‌های حیوانات» (تقوی، ۱۳۷۶: ۸۰ به بعد) مراجعه کرد.

مطالعه امثال نشان می‌دهد که تعداد زیادی از مثل‌ها، بر اساس

رفتار، کردار و خوی حیوانات ساخته شده‌اند و این رفتارها استعاره‌ای

برای نشان دادن همان حالات نزد برخی مردمان است که مشابهتی با طرز

رفتار آن حیوانات دارند مثلاً وفاداری سگ را مثل می‌زنند تا ناسپاسی

شخصی را نشان دهند:

سگ نمک‌شناس به از آدم ناسپاس

وفاداری را از سگ باید آموخت.

رفتارهای مثبت سگ از جمله فرمان‌بری و بردباری و تحمل و رفتارهای

منفی آن همچون لگدپرانی و نادانی همواره مثل و استعاره برای مردمانی با

این صفات بوده است:

مخدا خر را دید، شاخش نداد (برای آدم‌های بی ظرفیت)
خر همان خر است افسارش (پالانش) عوض شده.

۵-۸ آب و هوا: از برخی مثل‌ها می‌توان به وضعیت آب و هوا، انواع آب و هوا، عکس‌العمل انسان با انواع آب و هوا، چگونگی آب و هوای منطقه‌ای خاص پی برد.

آب و هوا از آن‌جایی که با زندگی مردم ارتباط مستقیم می‌یابد، بازتابی گسترده در امثال یافته است این امثال عمیقاً اندیشه و نگرش آن‌ها را نسبت به مسائل آب و هوایی نشان می‌دهد که اغلب با واقعیت‌های علمی انطباق کامل دارد و در برخی موارد نیز با خرافه‌ها و باورهای عامیانه آمیخته شده است.

هواشناسی: از باد بهار بهره بردار، از باد خزان خود را نگه دار.
عروسی مادر شغال است.

شنبه اگر هوا نریزد، دیو از درّه گریزد.

کولاک زمستان نشان برف است، کولاک بهار نشان شر.

یک بهار تر بهتر از صد پدر و مادر.

شنبه اگر هوا نریزد، دیو از درّه گریزد.

با بادبزن داخل شو و با لحاف بیرون برو.

هر کجا باد، آن‌جا بر باد (دهخدا)

آبان ماه را بارانکی، دی ماه را برفکی، فروردین ماه روز بیار شب پیار (شکورزاده)

بعد از چهل روز آمدیم رخت بشوریم باران آمد. (شکورزاده)

همیشه باد گل سرخ نمی‌آورد. (امینی)

باران بهار سر خر پیارد، دُم خر خبر ندارد. (بهمنیاری)

روز بهار هفت بار نهار (دهخدا)

گاه مثل‌های آب و هوایی به وضعیت آب و هوایی منطقه‌ای خاص اشاره دارد مثل:

ابر از فارس، باران از کهکیلویه.

آباد باش خلخال، باد سرد می‌خواهد، باد گرم بلند می‌شود.

مثل بهار شوشتر.

دامغان را باد خراب می‌کند، سمنان را دروغ.

۵-۸. مسائل بهداشتی و پزشکی: توصیه‌های بهداشتی و پزشکی و ارائه اطلاعات دارویی و گیاه درمانی از طریق امثال همواره نقش مهمی در سلامت جسمی و روحی مردم گذاشته است. در مثل‌ها گاه برخی توصیه‌های پزشکی با خرافه‌ها درمی‌آمیزند ولی اغلب مبنای علمی و اثبات شده دارند. توصیه‌هایی مربوط به رعایت بهداشت: شب جمعه پیاز خام مگیر، ورنه دل‌ها شود از تو سیر.

گل بوی خوش دهد و زکام هم آورد

کم بخور، دارو نخور

عقل سالم در بدن سالم است.

سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌پیچند.

دارو را باید در تندرستی خورد.

ترشی نخورده زکام شده‌ایم.

دندانی که درد می‌کند را باید کشید. (شکورزاده)

مثل‌هایی در مورد خواص خوراکی‌ها و داروهای گیاهی و

چگونگی درمان: عسل و خربزه با هم نمی‌سازند. (بهمنیاری)

خربزه خوردی باید پای لرزش هم بنشینی (دهخدا)

شربت بیمار، آب است (دهخدا)

بواسیر و حماقت را همه دارند. (ابریشمی)

ماهی و ماست، عزرائیل می‌گوید: «باز هم تقصیر ماست!» (بهمنیاری)

چاره عقرب‌زده روغن عقرب بود (ابریشمی)

پشت دست را ماچ کن، که سرخچه نشوی.

حنا می‌خری، ریش رنگ بگیرد، آویشن بگیر گوزت بند بگیرد.

درباره‌ی بیماری و بیمار و بیمارداری: درد به خروار می‌آید، به

مثقال می‌رود.

مریض از شب می‌ترسد، بدهکار از روز.

خواب بیمار صحت ندارد.

آدم بیمار باشد، بیماردار نباشد.

بیماری آسانتر از بیمارداری است.

به سرماخورده لرزیدن میاموز.

منابع : مآخذ :

- ابریشمی، احمد، (۱۳۷۰)، فرهنگ نوین مثل های رایج در کرمان، تهران، انتشارات زیور.
- (۱۳۷۶) مثل شناسی و مثل نگاری، تهران، زیور.
- ابن قیم الجوزی، (۱۹۸۱) الامثال فی القرآن الکریم، سعید محمد نمر الخطیب، بیروت، دارالمعرفه.
- امین پور، قیصر، (۱۳۸۱) سنت و نوآوری در فرهنگ عامه ایران، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، تهران، سال نهم، ش ۳۲، بهار ۱۳۸۱، ص ۲۳۳-۲۴۸.
- امینی، امیرقلی، (۱۳۵۰-۱۳۵۳)، فرهنگ عوام، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- ایزدپناه، حمید، (۱۳۶۲)، داستان ها و زبانزدهای لری، تهران، بنیاد نیشابور.
- بدیع یعقوب، امیل، (۱۹۹۵، ۱۴۱۵) موسوعه امثال عرب، بیروت، الطبعه الاولى، دارالجلیل.
- بهمنیار، احمد، (۱۳۸۱)، داستان نامه بهمنیاری، چاپ سوم، تهران، انتشارات دان.
- پارسا، احمد، (۱۳۸۴) «مثل ها از نگاهی نو»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، پاییز، ۱۳۸۴، ش ۷۵، ۱۳۸۴.
- پاینده، محمود، (۱۳۷۴)، فرهنگ مثل ها و اصطلاحات گیل و دیلم، تهران، سروش.
- پورنامداریان، تقی، (۱۳۶۸) رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی، تهران، علمی و فرهنگی.
- حافظ، شمس الدین، (۱۳۸۰) دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، زوار.
- حسینی، علی اکبر، (۱۳۷۸) نامه داستان، به کوشش رحیم چاوش اکبری، تهران، زوار.
- حکمت، علی اصغر، (۱۳۶۱) امثال قرآن، تهران، بنیاد قرآن، چاپ دوم.
- حییم، سلیمان، (۱۳۳۴) امثال فارسی انگلیسی، کتاب فروشی یهودا بروخیم.
- خاوری، محمد جواد، (۱۳۸۰)، امثال و حکم مردم هزاره، مشهد، انتشارات عرفان.
- خدیش، حسین، (۱۳۷۸)، فرهنگ مردم شیراز، بنیاد فارس شناسی.
- خضرائی، امین، (۱۳۸۲)، فرهنگ نامه امثال و حکم ایرانی، شیراز، نوید شیراز.
- دبیرسیاقی، سید محمد، (۱۳۶۴)، گزیده امثال و حکم دهخدا، تهران، تیرازه.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۶۳)، امثال و حکم، تهران، امیرکبیر.
- دهگان، بهمن، (۱۳۸۳)، فرهنگ جامع ضرب المثل های فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ذوالفقاری، حسن، (۱۳۸۶) بررسی ساختار ارسال مثل، پژوهش های ادبی، سال ۱۵، شماره ۱۵، بهار ۱۳۸۶، ص ۳۱-۵۲.
- (۱۳۸۶) هویت ملی و دینی در ضرب المثل های فارسی، سال هشتم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۶، شماره ۲۷، ۳۰-۵۳.

----- (۱۳۸۶) بازتاب قرآن کریم در مثل‌های فارسی، مجله انجمن زبان و ادبیات عرب، سال دوم، شماره ۶

----- (۱۳۸۴) داستان‌های امثال، تهران، مازیار.

زلهایم، رودلف، (۱۳۸۱) امثال کهن عربی، ترجمه احمد شفیع‌ها، تهران، نشر دانشگاهی
 سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۶۸)، گلستان، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
 شاملو، احمد، (۱۳۵۷-۱۳۷۲)، کتاب کوچه، (۱۱ جلد)، تهران، انتشارات مازیار.
 شبستری، شیخ محمود، (۱۳۶۱)، گلشن راز، به اهتمام صابر کرمانی، تهران، طهوری.
 شکورزاده، ابراهیم (۱۳۸۲)، دوازده هزار مثل فارسی، انتشارات آستان قدس رضوی.
 شهرانی، عنایت‌الله، (۱۳۸۲)، ضرب‌المثل‌های دری افغانستان، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
 شهری، جعفر، (۱۳۷۰)، قند و نمک، تهران، اسماعیلیان.
 عثمان، محمد طیب، (۱۳۷۱) راهنمای گردآوری سنت‌های شفاهی، ترجمه عطاالله رهبر، تهران، آناهیتا

عیوقی، بدرالسادات، (۱۳۷۶)، فرهنگ ضرب‌المثل‌ها و باورهای مردم اصفهان، تهران، شهید.
 فاضلوف، ملاجان، (۱۹۵۴)، ضرب‌المثل‌های تاجیکی، دوشنبه.
 فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۶۵) شاهنامه، به تصحیح ژول مول، تهران، کتاب‌های جیبی
 کوتنایی، محمدجوادیان و دیگران، (۱۳۸۰)، ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌های مازندران، تهران، اشاره.

گرو سین، هادی، (۱۳۷۰)، واژه‌نامه همدانی، همدان، انتشارات مسلم.
 معین، محمد، (۱۳۶۰) فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران
 منصورنژاد، محمدف (۱۳۸۵)، دین و هویت، تهران، انتشارات تمدن ایرانی.
 مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۶۹)، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، م تهران، ولی.
 نشاط، محمود، (۱۳۴۲-۱۳۴۶)، زیب سخن (۲ جلد)، تهران، [بی نا].
 هبله‌رودی، محمدعلی، (۱۳۲۴)، مجمع‌الامثال، ویراسته صادق کیا، تهران، فرهنگ و هنر.
 ----- (۱۳۴۰)، جامع‌التمثیل، تهران، علمی.

عطار و غرب اندیشی

چکیده:

در خصوص غرب اندیشی کسانی که از ژورنالیسم اطلاعاتی کسب کرده اند معمولاً از آل احمد آغاز میکنند و آنهایی که مطالعه وسیع تر دارند غالباً از امیر کبیر و دارالفنون، ولی حقیقت این است که غرب اندیشی در ایران کم و بیش از همان نخستین سده های اسلامی وجود داشته است که با اندکی ژرف بینی و بانگاہی گسترده تر می توان نشانه های آن را نه تنها در عطار که چهره شاخصی دارد بلکه در محمد غزالی (م ۵۰۵ هـ) نیز یافت. او مخالف سرسخت یونان گرایی یعنی غرب گرایی آن زمان است. عناصر غرب گرایی در آثار غزالی و سنایی و خاقانی در این گفتار مورد توجه قرار گرفته اما موضوع اصلی نیز عطار نیشابوری است که به زبان شعر در داستان شیخ صنعان می گوید که نباید فریب ظاهر غرب را خورد. عطار در این تراژدی در واقع هویت انسان شرقی را جستجو می کند. اما انسان شرقی در حال حاضر شرق را با معیارهای غربی ارزیابی می کند که عطار در داستان شیخ صنعان چنین روش را نکوهش کرده است.

منظومه ۶۱۰۰ بیتی منطق الطیر اثر پُرآوازه فرید الدین عطار شاعر و عارف بزرگ نیمه دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری تاکنون از منظرهای مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته که در مجموع مبین گستردگی دیدگاه سراینده در این اثر ستایش انگیز است.

یکی از چشم اندازهای این منظومه که می تواند برای غرب اندیشان درخور تأمل باشد، داستان شیخ صنعان است. این داستان را باید نمونه گزیده ئی در تطور تاریخ غرب اندیشی به شمار آورد. اگر «اندیشیدن» را به معنای کامل آن در نظر آوریم که پیمناکی و هراسیدن

را نیز شامل می شود^۱، احساسی است که همه شرقیان اندیشمند که پای بند به سنتها و فرهنگ و زبان و آداب و رسوم و به طور کلی هویت ملی خویش هستند، در ارتباط با غرب در دل دارند. این همان احوالی است که در داستان شیخ صنعان نیز بروز می کند؛ داستانی که به صورت استطراد در منطق الطیر آمده و سابقه‌ئی کهن در ادب اسلامی دارد که قدیم ترین آن حکایت شخصی به نام «ابن سقا» است.

آنها که اطلاعات خود را در خصوص غرب اندیشی از ژورنالیسم گرفته اند معمولاً از آل احمد آغاز می کنند و کسانی که مطالعه بی وسیع تر دارند غالباً از امیر کبیر و دارالفنون، ولی حقیقت این است که غرب اندیشی در ایران کم و بیش از همان نخستین سده های اسلامی وجود داشته است که با اندکی ژرف بینی و با نگاهی گسترده تر می توان نشانه های آن را نه تنها در عطار که از این حیث چهره ئی شاخص دارد، بلکه در محمد غزالی متوفی به سال ۵۰۵ هجری نیز یافت. او مخالف سرسخت یونان گرایی یعنی غرب گرایی آن زمان است. به عقیده وی چنین گرایشی تهدیدی برای مبانی فرهنگ و عقاید و سنتهای دینی از طریق فلسفه بوده است. از همین رو در تهافت الفلاسفه و همچنین در المنقذ من الضلال به فلسفه (= تفکر وارداتی غرب) می تازد و ابن سینا و فارابی را که تلاش در ترویج و پرورش این فرهنگ داشته اند مورد انتقاد قرار می دهد؛ بخصوص فارابی را که سعی در تلفیق آراء افلاطون و ارسطو داشته و هر دو سعی می نمودند تا آن را با عقاید اسلامی در آمیزند. شیوه ئی که چند قرن پیش از آنان، اگوستین در افلاتونی کردن آئین مسیح به کار گرفت و بعدها آکوئیناس برای ارسطوئی ساختن مسیحیت. نگاهی را که غزالی به چنین شیوه ئی دارد، همان است که به تعبیر امروزیان باید آن را غرب ستیزی نامید. اگر نظر شایگان را در کتاب آسیا در برابر غرب بپذیریم که

۱ - برای مثال حافظ می گوید:

که مرد راه بیندیشد از نشیب و فراز

ز مشکلات طریقت عنان میبچ ای دل

و سعدی:

عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

ملحد گرسنه و خانه خالی و طعام

تو مپندار که از پیل دمان اندیشد

نشنه سوخته در چشمه روشن چو رسید

«وقتی مبلغی دینی برای اثبات آیات قرآنی و نوگرایی آن، از مارکس و فروید مدد می‌جوید، نماز با ورزش سوئدی قیاس می‌شود تا بدیع جلوه کند و روزه تا حد رژیم غذایی تنزل داده می‌شود، معنائی جز در افتادن به مبتذلترین صورت غربزدگی ندارد. بنابراین فارابی و ابن سینا را که در پی تطابق اندیشه های یونانی و اسلامی بوده اند از منظر غزالی باید غرب زده به شمار آورد، چنان که اقبال نیز فارابی را از همین زاویه مورد انتقاد قرار می‌دهد.

باحمله ثی که امام محمد غزالی به فلسفه بخصوص تفکرات حاصل از فلسفه غرب آورد، نسب شد تا یک قرن فلسفه نتواند کمر راست کند تا آن ابن رشد با نگارش تهافت التهافت از اندلس به فریاد انکار بر آمده از غرب رسید.

ولی غرب اندیشی غزالی به همین جا پایان نمی‌گیرد. او، چنانکه اشاره شد، داستانی در تحفة الملوك دارد از شخصی به نام عبدالرزاق صنعان که عطار تراژدی شیخ صنعان خود را از او وام گرفته و به صورتی جذاب و تازه به نظم کشیده. این داستان فقط یک فرق با شیخ صنعان در منطق الطیر دارد، و آن این است که عبدالرزاق پیامبر را در خواب می‌بیند که از وی می‌پرسد: «در سرزمین کفر چه می‌کنی؟» عبدالرزاق به جای جواب، همین سوال را از ایشان می‌پرسد. از این جا تفاوت میان غزالی زاهد و عطار عارف یا به طور کلی تفاوت میان زاهد و عارف نمایان می‌شود.

پاسخ پیامبر به عبدالرزاق این است که «آمده ام تا مومنی ره گم کرده را به راه اصلی باز گردانم.» شیخ صنعان از این جمله کنایت آمیز تکانی می‌خورد و بیدار می‌شود و پس از توبه دست از دختر ترسا می‌شویند و از غرب یعنی روم، رو به شرق یعنی کعبه می‌آورد و خود را به سرچشمه نور می‌رساند. به این ترتیب غزالی را باید نخستین کسی دانست که به طور ضمنی می‌گوید: «در غرب خبری نیست.»

دلزدگی از تأثیر اندیشه های غرب تا عطار از میان نمی‌رود و اندیشمندان ایرانی با این جریان ناسخته که از طریق اندیشه ها و مکاتب فلسفی راه می‌گشود، مقابله می‌کنند.

یکی از بزرگترین چهره هائی که پس از غزالی از هجوم فرهنگ غرب و یونان زدگی سخن می‌گوید محدود سنایی، پسر آدم، پایه ریز

منظومه عرفانی در ادب فارسی است که پیروان فرهنگ یونانی و یونان مآبی را در ارتباط با شریعت و سنت به باد انتقاد می گیرد. در قصیده ئی می گوید :

تا کی از کاهل نمازی، ای حکیم زشت خوی !
عقل نبود فلسفه خواندن ز بهر کاملی
همچو دونان . اعتقاد اهل یونان داشتن
عقل چبود ، جان نبی خواه و نبی خوان داشتن

مقصود سنائی از « خواندن فلسفه » گرایش به تفکرات وارداتی غرب یا به عبارت دیگر یونان تابی است ، زیرا گرایش او را به فلسفه اسلامی در آثارش به وضوح می توان دید ، چندان که در سیر العباد که معراج نامه اوست ، به خلاف اردوایرافنامه ، الغفران ، کمدی الاهی و جاوید نامه ، عقل را راهنمای خود قرار داده و با پدید آوردن چنین زمینه ئی از روح طبیعی و حیوانی ، نفس عاقله ، عقل مستفاد ، مراتب انسانی ، نفس کلی ، عقل کلی و دیگر مفاهیم فلسفه اسلامی بر بنیاد فرهنگ خودی سخن می گوید تا به قول خود « گرد لامانی » نگردد:

شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دین
چه سستی دیدی از سنت که رفتی سوی بی دینان
که محرومند از این عشرت هوس گویان یونانی
چه تقصیر آمد از آنان که گشتی گرد لامانی

از این انتقادات ، خواه پذیرفتنی یا ناپذیرفتنی ، یک معنا بر می آید و آن هراسی است که در پس پشت آنها از غرب زدگی یا به عبارت دیگر در وحشت از لطمه خوردن به فرهنگ خودی احساس می شود.
پس از سنائی ، نامبردار ترین چهره در این حوزه ، خاقانی است که فلسفه را علم تعطیل ، و فیلسوف را که مروج اندیشه های « غیر » است کافر و گمراه می خواند ، او توصیه می کند که فلسفه را باید از محیط تعلیم و تربیت دور داشت :

علم تعطیل مشنوید از غیر
فلسفه در سخن میامیزید
سر توحید را خلل منهید
وانگهی نام آن جدل منهید

قلس در کیسه عمل منهد
لوح ادبار در بغل منهد

نقد هر فلسفی کم از فلسفی است
مشتی اطفال نو تعلیم را

جریان غرب اندیشی بعد از عطار نیز به راه خود ادامه می دهد که نمونه های آن در بسیاری از شاعران و اندیشمندان ایرانی از سهروردی گرفته تا هادی سبزواری قابل ردیابی است. اما عطار اولین کسی است که به زبان شعر در تراژدی شیخ صنعان صراحتاً می گوید که نباید فریب ظاهر غرب را خورد. شیخ خواب می بیند که بتی را سجده می کند. برای تعبیر خواب با چهار صد مرید خود روانه روم یعنی غرب می شود. دختری ترسا را از پنجره عمارتی بلند می بیند. در اینجا قابل تأمل است که عطار نماد فرهنگ غرب را در بنائی رفیع جای می دهد، این رفعت ظاهری بی گمان کنایتی است از ظاهر بینی شیخی که نماینده ذهن جمعی شرق است، یعنی همان سطحی نگری که امروز نیز بر بسیاری از شرقیان حاکم است و به جای آن که به توصیه اندیشمندانی امثال عطار در پی تقویت فرهنگ خویش و احیاء و بازسازی آن بر آیند هلاک تخریب بناهای بلند هستند. شیخ نیز در یکی از بناهای رفیع آن زمان ماه طلعتی را به چشم سر و نه به چشم سر می بیند، دختری چندان فریبنده که :

اوفتاده در چه او سرنگون

صد هزاران دل چو یوسف غرق خون

هشدارها و نصیحتهای مریدان فایده ئی نمی بخشد و شیخ معتکف کعبه از اوج عشق لاهوتی به حسیض شیفگی ناسوتی فرو افتد. یکماه بر در دلداری می نشیند تا شاید او به رحم آید. دختر ترسا (= نماد غرب) از این وضعیت سوء استفاده می کند و می خواهد که ایمان (هویت) شیخ را از میان بردارد. از این رو پیشنهاداتی که مغایر فرهنگ و باورهای شیخ است، به او می نماید. شیخ خود باخته همه را می پذیرد و پس از نوشیدن می (= پذیرش فرهنگ غرب) دست از مسلمانی می شوید، در حال مستی می خواهد با یار در آویزد، اما نماد غرب زیرکتر از آن است که ذهن جمعی شرق می پندارد. دخترک به او تکلیف ترسائی می کند، یعنی که شیخ بر هویت خود خط بطلان بکشد. شیخ از خود رمیده می پذیرد :

ولی باز به مقصود نمی رسد. دخترک ثروت او را طلب می کند و از وی زر می خواهد ولی شیخ آه در بساط ندارد. بنابر این تن به حقارت دیگری می دهد و برای آن که نظر دختر تأمین شود یک سال برایش به رایگان خوکبانی می کند:

رفت پیر کعبه و شیخ کبار خوک وانی کرد سالی اختیار
در نهاد هر کسی صد خوک هست خوک باید سوخت ، یا زنار بست

وحشت بزرگتر زمانی آغاز می شود که مریدان شیخ هم به پیروی از او می خواهند ترسا شوند و در روم بمانند ولی او آنان را به موطنشان باز می گرداند. وقتی مریدان به مکه باز می گردند، یکی از آنان که هنگام عزیمت شیخ در مکه نبود از ماجرا با خبر می شود ملامتشان می کند که چرا شیخ را به حال خود رها نمودند. از این رو همراه دیگران به روم باز می گردد. جملگی چهل شب به زاری و نذبه می پردازند. پیامبر در چهلمین شب بر مرید دلسوخته ظاهر می شود و مژده می دهد که شیخ از راه رفته باز خواهد گشت. چنین نیز می شود و شیخ به خطای خویش پی می برد:

کفر برخاست از ره و ایمان نشست بت پرست روم شد یزدان پرست

شیخ دوباره دلش به نور ایمان روشن می شود ، جامه فرهنگ غیر از تن بیرون می کند و قبای فرهنگ خودی می پوشد.
سپس دختر ترسا شبی به خواب می بیند که آفتاب (=نماد شرق) به او می گوید که از پی عاشق روانه شود ، روش او را دنبال کند تا به سر چشمه نور دست یابد، دختر سراسیمه بر می خیزد و خود را به شیخ می رساند تا به آئین او زندگی کند.

عطار در این تراژدی بسیار قابل تأمل در واقع هویت انسانی شرقی را جستجو می کند و با کنار هم نهادن دو نماد از دو فرهنگ متفاوت که یکی شرقی و دیگری غربی است جذابیت فرهنگ خودی را به خواننده می نمایاند و به او یادآور می شود که غرب چیزی جز نقش و نگار نیست و پیروزی نهائی از آن فرهنگی است که بنیانی مرصوص دارد.

سخن نهائی عطار از ذکر این داستان چیزی جز این نیست و هدف او در نهایت اثبات ضمنی حقانیت فرهنگی است که ریشه در شرق دارد. اما این شرق به خلاف آنچه می پندارند شرق جغرافیائی نیست، بلکه شرقی است که سرچشمه نور است یا به تعبیر غزالی مشکات انوار است و به گفته سهروردی جائی است که حکمت اشراق از آن سر برآورده، چنان که غرب نیز الزاماً غرب جغرافیائی نیست، بلکه غربتی است غربی و دنیائی عاری از معنویت و روحانیت که هواجس نفسانی و تمنیات مادی بر آن حکم فرماست.

با یک بررسی تفسیری در آثار نویسندگان بزرگ غرب نظیر آندره آید، هرمان هسه، توماس مان، گوته، کیسر لینگ^۱، کربن، یونسکو، ماسینیون، شیمل، ولتر، امرسون، روسو و بسیاری دیگر می توان به این نتیجه رسید که مقصود شان از شرق نه شرق جغرافیائی بلکه شرقی است که اول بار عطار آن را در شیخ صنعان به تصویر کشیده؛ یعنی رسیدن آدمی به عالی ترین مرتبه سلوک که نور مطلق است. به عقیده عطار نیل به نور الانوار که لامکان است با نردبان عشق میسر می شود، ولی زمانی که بدانجا می رسد دیگر نیازی بدان ندارد. عشق زمینی برای رسیدن روشنائی شرق و رهیدن از ظلمت غرب فقط وسیله است. بی عشق نمی توان این راه را پی سپرد، اما پس از پی سپردن، عشقی عظیم جای عشق پیشین را می گیرد:

محتاج به دانه ی زمین نیست مرغی که به بام لامکان رفت

از این زمان است که سالک می تواند پیروزمندانه بانگ «انا الحق» بردارد. این بانگی است که عطار آن را نه تنها در غرب نمی شنید، بلکه تا یک قرن پس از حلاج نیز کسی جرأت اظهار آن را در شرق نداشت. نخستین کسی که پس از حلاج بی هیچ هراسی آن را مطرح می سازد عطار است که با بیانی متهورانه می گوید:

هر که از وی نزد انا الحق سر او بود از قبیله ی کفار

^۱ - Count Keyserling (۱۸۸۰ - ۱۹۴۶م) فیلسوف و ادیب آلمانی.

بنابراین منطق الطیر، شرح انا الحق است. وقت آنست که به اندیشمندان خود نگاهی عمیقتر بیندازیم. این کمترین گامی است که می توان برای امثال عطار برداشت نه آن که دیدگاه متعالی او در شیخ صنعان بر اساس معیارهای روانکاوی فروید تفسیر شود. چنین تفسیروهائی یعنی نا آگاهی از فرهنگ خودی و دور افتادن از هویت شرقی. تمامی منطق الطیر را می توان تفسیر و توجیه اناالحق دانست. انسان آرمانی عطار به جایی می رسد که می تواند دعوی خدای گونه بودن کند. این طریقی است که عطار نزدیک به ده قرن پیش به انسان شرقی می نمایاند، ولی متأسفانه آن که امروز در جهان می تواند دعوی خدای گونه بودن کند انسان شرقی نیست، زیرا بی آن که خود بیافریند پیوسته چشم به دشت غرب دارد و اندوهبارتر این که اندیشه های بر آمده از شرق را با معیار های غربی ارزیابی می کند؛ روشی که شرق را به جایی نخواهد رساند. روشی که عطار آن را در شیخ صنعان نکوهش می کند.

پیشرفت زبان فارسی در استان سرحد (پاکستان)

چکیده:

سبب گسترش تحقیقات لغوی و دستوری و بلاغی و ادبی در شبه قاره هند و پاکستان علاقه مردم این خطه بوده است به زبان فارسی که روزگاری مهمترین زبان فرهنگی آسیا بوده است.

زبان فارسی در شبه قاره در دربار و ادارات و دفاتر دولتی رسمیت پیدا کرده بود که در نتیجه آن علوم و فنون نیز به آن زبان نوشته می شد. سلاطین بزرگ اسلامی تا حد زیادی از رجال سیف و قلم ایران استفاده می کردند و بدین وسیله در نشر زبان فارسی کوشیده اند.

نه تنها مسلمانان بلکه غیر مسلمانان نیز فارسی را فرا گرفتند چنانکه مرهته ها زبان فارسی را زبان اداری خود قرار دادند و در پنجاب سیکها فارسی را درجه زبان رسمی و سلطنتی بخشیدند و حتی انگلیسیها برای نیل به هدف مخصوص تجاری و سیاسی خودشان فرا گرفتن زبان فارسی را در شبه قاره اجباری قرار دادند؛ لرد وارن هستنجر برای این کار مدرسه ای در کلکته بنا نهاد.

در دو قرن گذشته نفوذ پیگانگان در شبه قاره، فرهنگ و ادب فارسی را از زندگی سیاسی اجتماعی این سرزمین زدوده و زبان آنان را جایگزین فارسی نموده است. و می بینیم که زبان فارسی در این سرزمین از مقام خود سقوط کرده است. و این دوره را باید بنام دوره انحطاط فارسی یاد نمود.

ولی بعد از حمله شوروی به افغانستان جمعیت قابل ملاحظه ای افغانها به پاکستان مهاجرت کردند که همه آنان زبان دری (فارسی) بلد بودند. چون مردم محلی مجبور بودند که با آنان بزبان فارسی تکلم کنند این امر باعث گردید که مردم ایالت سرحد از نو بزبان فارسی آشنا شده و این زبان باردیگر در این سرزمین رونق شگفت آوری بدست آورد. چون اینجانب در شهر پيشاور زندگی می کنم و بعنوان استادیار زبان فارسی در

دانشگاه و دوستدار این زبان روند و تحول کنونی در این مورد را بخوبی درک می‌کنم.

هنگامیکه بعد از یک دوره طولانی هفده ساله از تهران به کشورم برگشتم و در شهر پشاور سکونت گزیدم چیزی که مرا خیلی متعجب ساخت شیوع زبان فارسی بود و بیشتر مردم براحتهی بزبان فارسی حرف می‌زدند. این چیزی بود که بدون شک بعنوان یک معلم زبان فارسی برایم جالب بود. از این رو در صدد شدم بینم چه عواملی باعث گردیده که زبان فارسی در پاکستان بویژه در ایالت سرحد روند سریعتری بخود گرفته و میان توده‌های مردم رونق فوق العاده‌ای بدست آورده است. بدین سبب در فکر افتادم مقاله‌ای تحت عنوان « پیشرفت زبان فارسی در ایالت سرحد پاکستان » به سلک تحریر در بیاورم.

درباره نفوذ زبان فارسی در کشورهای همجوار علی‌الخصوص شبه قاره سخن بسیار است. همین قدر می‌توان گفت که یک پیوند بسیار کهن قلبی و معنوی ایران و شبه قاره را به یکدیگر مربوط کرده است، و حاصل آن فرهنگ مشترک علائق ادبی و معنوی و ارتباط دائمی این دو کشور در طول قرنهای متمادی بوده است. باتوجه جزئی به مکاتبات پنجاه / شصت سال قبل روشن می‌شود که در کلیه مدارس و مکتب‌ها و خانه‌ها شبه قاره بویژه متعلق به مسلمین زبان فارسی تدریس می‌شد و تعلیم علوم دینی و اخلاقی و فلسفه و منطق در مدارس نیز بزبان فارسی صورت می‌گرفت و تدریس شاهنامه فردوسی و مثنوی مولانا روم و گلستان و بوستان سعدی در برنامه‌های مدارس اجباری بود. بسیاری از پادشاهان و فرمانروایان هند بزبان فارسی شعر سروده‌اند و شاعران بزرگ در هند بزبان فارسی چامه سرائی کرده‌اند. و بسیاری از کاخها و مساجد و مدارس و بناهای آنها و قلع‌های هند الواح و کتیبه‌ها بزبان فارسی نوشته شده که بسیاری از آنها تا هنوز پابرجاست. چنانکه هم اکنون نیز معمول است و بزبان فارسی نوشته می‌شود. پس نفوذ زبان و ادبیات فارسی در این منطقه رگ و ریشه کهن دارد (۱)

پانددیت جواهر لعل نهرو رهبر فقید هند بحق می‌گفت ایران و شبه قاره هند و پاکستان دارای یک فرهنگ اند و بنابر این باید دارای روابط محکمی نیز می‌باشند و همین وحدت و اشتراک فرهنگی است که سبب استوارترین دوستی‌ها در طول تاریخ بین ایران و کشورهای شبه قاره شده است

بطوریکه همواره بهترین دوستان ایران نیز مردم شبه قاره بوده اند و هستند. چه در حالی که خاک ما در طی قرون بارها از شمال و شمال شرق و غرب و جنوب به وسیله قبایل زرد پوست و اعراب و همسایگان شمالی مورد تاخت و تاز قرار گرفته است تاریخ هیچگاه تجاوزی از جانب هند و پاکستان به ایران ثبت نکرده است. از این رو بسط و گسترش روابط فرهنگی و سیاسی و علمی و اقتصادی ایران و شبه قاره برای ما سودمند و حیاتی است بخصوص که آن خطه ارجمند یکی از بزرگترین پایگاههای زبان و شعر و عرفان و تاریخ ایران بوده است. همه می دانیم اکبر شاه و اورنگ زیب و شاهجهان و جانشینان درباریان او به فارسی سخن می رانده اند. در صورتیکه در دربار اصفهان پادشاهان و پارسی گویان را از خود می رانده اند و در نتیجه شاعران ایرانی بواسطه بی توجهی صفویان به شعر و ادب به شبه قاره مهاجرت می کرده اند و به همین سبب شمار سخنوران پارسی گوی هند و پاکستان و تعداد پژوهشگران زبان پارسی در این خطه روز بروز بیشتر شده بود. در نتیجه نظم و نثر و فرهنگ نویسی و تذکره نگاری و دستور پژوهشی و تاریخ پردازی و بلاغت نویسی و تدوین آثار عرفانی و علمی، فرهنگی دیگر در این سرزمین به وضع حیرت انگیزی رشد کرده است و این پژوهشها سرمایه معنوی برای ایرانیان شده است.

سبب گسترش تحقیقات لغوی و دستوری و بلاغی و ادبی در شبه قاره و پاکستان علاقه مردم این خطه بوده است به زبان فارسی که روزگاری مهمترین زبان فرهنگی آسیا بوده است و در ایران و هند و آسیای مرکزی قفقاز و عثمانی بعنوان زبان رسمی به آن تکلم می شده است (۲)

زبان فارسی در شبه قاره زبان عموم مردم نبوده است و چون فاتحین وارد آن سرزمین شده بودند در دربار و ادارات و دفاتر دولتی رسمیت پیدا کرده بود که در نتیجه آن علوم و فنون نیز به این زبان نوشته می شد و هر کسی می خواست در نظر دولتمردان مقام و منزلتی داشته باشد به فراگیری فارسی می پرداخت بدین سبب مردم بومی شبه قاره مجبور بودند که به فارسی سخن بگویند تا حوایج شان تأمین شود و در نتیجه می بینیم کسانی که هیچ رابطه ذهنی و فکری با زبان فارسی نداشتند نیز مجبور بودند برای منفعت اقتصادی و بدست آوردن امتیازات اداری و مراجعه به دفاتر دولتی این زبان را یاد بگیرند و از آن بهره برداری نمایند و فقط تا حدی با ادبیات

و قواعد فارسی سروکار داشته باشند که بر اساس آن بتوانند کارهای خود را راه بیاندازند.

چنانکه زمانیکه فارسی وارد جوامع شبه قاره شد و همینطوریکه این زبان جوامع آن دربار را تحت تأثیر خود در آورد زبان فارسی نیز در آنجا آنها را پذیرفت بویژه زبانهای شبه قاره کلمات و اصطلاحات جدیدی را به فارسی اهدا کرده (۳).

زبان فارسی در واقع مظهر بخشی از تاریخ درخشان مردم شبه قاره و پاکستان است که بنابر استعداد ذاتی و درونی خود آن را آنچنان تحت تأثیر قرار داد که به نظر می رسد اصلاً زائیده آن آب و خاک می باشد. از طرفی چون زبان رسمی بوده توجه خاص اقشار مختلف آن سرزمین پهناور به فارسی امری طبیعی بوده و فراگیری آن نیز پیشرفت مهم و ضروری تلقی شده است (۴).

سلاطین بزرگ اسلامی تا حد زیادی از رجال سیف و قلم ایران استفاده می کردند و بدین وسیله در نشر زبان فارسی کوشیدند. ظهیر الدین بابر مؤسس خاندان مغول گورکائی زبان فارسی را بخوبی می دانست و به فارسی شعر می سرود و جانشینان او مثل همایون و اکبر و جهانگیر و شاهجهان و اورنگ زیب نیز نویسنده و شاعر دوست و سرپرست زبان فارسی بوده اند و صلات بی مانندی که به شعرا و ارباب علم و هنر می دادند. آنها را از ایران بسوی شبه قاره سوق می داد.

نه تنها مسلمانان بلکه غیرمسلمانان نیز زبان فارسی را فرا گرفتند. چنانکه مرهته ها زبان فارسی را زبان اداری خود قرار دادند و در پنجاب سیکها فارسی را درجه زبان رسمی و سلطنتی بخشیدند و حتی انگلیسیها برای نیل به هدف مخصوص تجاری و سیاسی خودشان فرا گرفتن زبان فارسی را در شبه قاره اجباری قرار دادند. لردوارن هستنگز برای این کار مدرسه ای در کلکته بنا نهاد. (۵)

نظریات مختلف درباره ورود فارسی به شبه قاره هند و پاکستان :

از سوی مشرق ایران همواره با هندوستان همسایه بوده با آن رابطه نزدیک داشته است. در زمان ساسانیان این رابطه بیش از همیشه بوده است و نه تنها رابطه بازرگانی در میان بوده بلکه در موارد بسیار به اصطلاح امروز روابط معنوی و فرهنگی هم برقرار بوده است.

تاریخ شاهد است که شریعت پاک اسلام همراه با زبان و فرهنگ فارسی از راه ایران به این سرزمین وارد شده و باعث گردیده است که در شبه قاره ملتی جداگانه، آزاد و مستقل به وجود آید. سابقه پیوند ما با زبان فارسی به یک هزار سال می رسد. به قول سعید نفیسی تا دوره سامانی قدمت دارد ولی دکتر نبی بخش قاضی سابقه این رابطه را تا دورتر هم می برد.

استان سند با مملکت و ملت بزرگ ایران بستگی سیاسی و روابط فرهنگی از زمان قدیم دارد آن وقت همه پاکستان امروزی بنام سرزمین سند معروف بود.

تذکره لباب الالباب عوفی که قدیمی ترین تذکره شعرای فارسی به شمار می رود در سال ۶۱۸ هجری قمری به عهد ناصر الدین قباچه، در استان سند تألیف گردید. زبان فارسی در استان سند و حتی تا آغاز حکومت انگلیسیها زبان رسمی و رائج بود و بسیاری از کتب تاریخی، مذهبی و ادبی به همین زبان نوشته می شد. تقریباً یک هزار از شعرای سندی به زبان فارسی شعر می سرودند. تحقیق و کاوشهایی که اخیراً در نواحی شمالی در نوار مرزی پاکستان و افغانستان به عمل آمده و کتیبه هایی که کشف شده موید این نظر است.

کوشانها اقوامی بودند که در قرون بسیار قدیم و قبل از اسلام در دره فرغانه زندگی می کردند بعدها این قوم از کوههای هندوکش گذشته و از طریق تخارستان و خراسان قدیم بدرة خیبر راه یافته و در سرزمین پاکستان امروزی مستقر شدند.

دکتر رضا زاده شفق در تاریخ ادبیات ایران درباره ترویج زبان فارسی در شبه قاره که مسلمانان را در آن سهم می داند، پارسیان را نیز ذکر می کند که در قرن دوم و سوم هجری از ایران هجرت نموده و در هندوستان مستقر شده بودند و شاید این قوم اولین دسته از مردمانی باشند که زبان فارسی و فرهنگ و تمدن ایرانی را به پاکستان آورده اند.

زبان فارسی با فتوحات مسلمین در هند و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام در آن دیار انتشار یافت و بعداً با تأسیس سلطنت مغول به اوج رسید. ولی تعداد پارسیان هجرت کننده این قدر قليل بود که اصلاً نمی توانستند در ترویج زبان فارسی در شبه قاره زیاد موثر باشند بلکه آنها خودشان بزودی زبان خویش را فراموش کرده زبان گجراتی را برگزیدند (۶)

این نظریه هم وجود دارد که چون بلوچستان و سند هر دو استان قبل از اسلام نیز از لحاظ سیاسی و فرهنگی تحت نفوذ ایران بودند لذا زبان فارسی از طریق این دو استان به این دیار وارد شد. همچنین بعد از حمله محمد بن قاسم در سند اثرات ایرانی منتشر شدند زیرا که در لشکر او فارسی زبانان موجود بودند.

پیشینه فارسی در ایالت سرحد

زبان پشتو جزو دسته شرقی شاخه زبانهای ایران است که فارسی مهمترین آنهاست و این شاخه از خانواده هند و اروپائی می باشند (۷)
دکتر مرتضی جعفری استاد دانشگاه پشاور در یک مقاله تحقیقی خود چنین می نویسد « حدود چهار هزار سال قبل هنگامیکه آریانها در جستجوی غذا از آسیای میانه بشکل گروه ها تا چند سال یکی بعد از دیگری از وطن اصلی خود مهاجرت کردند در دو گروه تقسیم شدند. گروهی بسوی ایران عزیمت کرد و گروه دیگری از راه تنگه خیبر (ایالت سرحد شمال غربی) وارد شبه قاره هند شد. همچنین زبانی که با آن تکلم می کردند با برقراری روابط با مردم بومی بالاخره بشکل پشتو در آمد. در ایران زبان آریائها در نتیجه نزدیک شدن با زبانهای دیگر آن دیار به شکل فارسی در آمد. از این نظر هر دو زبان با هم قرابت دارند و همچنین دارای رابطه قدیمی می باشند. از نظر جغرافیایی این خطه تا صدها سال جزو ایران بوده و حکام ایرانی در اینجا تعیین می شدند. این (۸) یک واقعیت است که مردم ایالت سرحد شمال غربی پاکستان از دیر باز با زبان فارسی آشنائی و بستگی دارند. آثار بجای مانده زبان فارسی که به شکل نامها و اسامی جاها و بازارها در شهر پشاور به چشم می خورد، هنوز هم پابرجاست.

ایالت سرحد در شمال غرب پاکستان در عرض جغرافیایی ۳۱ الی ۳۷ و طول جغرافیایی ۶۹ الی ۷۴ واقع است. (۹)

دره های این ایالت که معروفترین آن دره خیبر است آسیای مرکزی و آسیای غربی را به آسیای جنوبی متصل می کند (۱۰)

از نظر جغرافیایی، تاریخی، مذهبی و فرهنگی ایالت سرحد و ایران هزارها سال در یک رشته ناگسستگی با یکدیگر پیوند دارند و این پیوند بر زبان و ادب و فرهنگ و تمدن ایالت سرحد اثراتی گذاشته است که محو نخواهد شد. همچنانکه از هزارها سال پیش تاکنون امواج و وقایع گوناگون

فیز نتوانسته است آن را نابود سازد و می بینیم که زبان ایرانیان یعنی فارسی با زبان پشتو آشناتر و نزدیکتر می باشد و همچنین پشتو تأثیر شاعران زبان فارسی را بیشتر در خود دارد.

همانگونه که گفته شد از نظر تاریخی از دیرباز پشتونها با ملت ایران روابط گسترده ای داشته اند و پشتونها در بیشتر شئون زندگیشان تأثیر پذیرفته اند که در لغات و دلیل کافی کلمات زیر می باشد و امروز هم در زبان پشتو بدون هیچ نوع تغییر بکار برده می شوند.

لغات و کلمات

انار ، آسمان ، آشنا ، باران ، باغ ، بت ، بخت ، بد ، بلبل ، پلاوه (پلو) ، پیناز ، تندر ، تنگ ، تنور ، جامه ، چنگ ، چاره ، چمن ، خوار ، خوددار ، خوراک ، خوشبو ، خوشحال ، خونخوار ، خوی ، خیار ، خیال ، خیانت ، دارو ، داغدار ، دلال ، دالان ، دانه ، درخواست ، درگاه ، دروغ ، دره ، دستور ، دغاباز ، دلچسب ، دم ، دوست ، دهقان ، ذره ، روزی ، رعب ، رنگ ، زاری ، زرگر ، زلزله ، زنگ ، ساده ، سحر ، سر ، سیخ ، شمع ، قسم ، کار ، کباب ، کیند ، گل ، مار ، مرکز ، میخ ، میدان ، میز و غیره (۱۱)

مردم ایالت سرحد که بنام پشتون یا پختون و افغان یا پتان خوانده می شوند به زبان پشتو تکلم می کنند . ولی زبان فارسی در اقشار مختلف مردم جایگاه خاصی دارد علاقه مردم این منطقه بزبان فارسی در حدی بود که شعرای معروف پشتو زبان ، آن را زبان علم و ادب دانسته و به آموزش و تدریس آن دست زدند. نامهای شعرای برجسته پشتو زبان که بزبان فارسی شعر سروده اند به قرار ذیل می باشد (۱۲)

- ۱ - خوشحال خان ختک ، ۲ - اشرف خان هجری ، ۳ - عبدالقادر خان ختک ، ۴ - معزالله مهمنده ، ۵ - مصری خان گلیگانی ، ۶ - قاسم علی خان آفریدی ، ۷ - میان نعیم ، ۸ - صفی الله ، ۹ - ارباب عبدالرحیم ، ۱۰ - خان بهادر محمد زمان ختک ، ۱۱ - دوست محمد خان کامل ، ۱۲ - شاکر ، ۱۳ - فقیر محمد معروف به راجا بابا ، ۱۴ - کامگار خان ختک ، ۱۵ - سید احمد ادیب پیشاوری ، ۱۶ - محمد علی غریب ، ۱۷ - حمید الله حمید ، ۱۸ - میرزا دلاور خان بیدل ، ۱۹ - سید جگر کاظمی ، ۲۰ - قاضی محمد عمر قضا روحی ، ۲۱ - جعفر علی جعفری ، ۲۲ - سید سکندره شاه رعنا

کازمی ، ۲۳ - میر ولی الله میر ، ۲۴ - حافظ عبدالرشید خان برگ ،
 ۲۵ - سید محمد شاه برق ، ۲۶ - ناصر الملک ناصر ، ۲۷ - عطاء الله خان
 عطا ، ۲۸ - عبدالرب نشتر ، ۲۹ - ملک ناصر علی خان ناصر ، ۳۰ - خواجه
 عنایت الله خان لطفی ، ۳۱ - سید ضیاء جعفری ، ۳۲ - حکیم عبد المالک
 مجاهد ، ۳۳ - عبدالحلیم اثر افغانی ، ۳۴ - میرزا رضا حسین همدانی ،
 ۳۵ - مولانا محمد نور کمال حزین ، ۳۶ - سید حسین شاه فدا ، ۳۷ - محمد
 اسرائیل مہجور ، ۳۸ - سید افضل حسین اطهر ، ۳۹ - عبدالرشید صوفی ،
 ۴۰ - غلام نصیر چلاسی ، ۴۱ - محمد ارشاد ، ۴۲ - ارشاد احمد شاکر
 اعوان ، ۴۳ - امیر حمزہ خان شینواری (۱۳)

زبان فارسی در پاکستان بویژه در ایالت سرحد در بیست سال اخیر:

بزرگترین عاملی که در این مورد بطور طبیعی سهم بسزائی داشته،
 مهاجرت میلیونها نفر افغانی بوده است. افغانیها چرا دست به مهاجرت زدند؟
 موقعیت استراتژیکی افغانستان برای کشورهای بزرگ دارای اهمیت فراوانی
 بوده و می باشد. شوروی که آرزوی دیرینه برای رسیدن به آبهای گرم خلیج
 عمان و دریای عربستان داشت بنظرش تحقق این امر از راه افغانستان ممکن
 بود و به همین خاطر به افغانستان حمله برد و این کشور را تحت سلطه خود
 درآورد. مردم افغانستان مسلمانان ساده دل و مبارزی هستند و جهت دفاع از
 اسلام همواره برای جهاد آمادگی دارند. لذا آماده پیکار علیه استکبار
 کمونیستی شدند. در نتیجه میلیونها نفر افغانی به کشورهای ایران و پاکستان
 و سایر نقاط جهان مهاجرت کردند. بعد از یازده سال مبارزه سرسختانه ،
 شوروی شکست خورد ، مجبور به عقب نشینی شد و تصور می شد که
 مهاجرین افغانی به کشورشان برگردند، ولی این امر تحقق نیافت چرا؟
 چون منابع زیر زمینی افغانستان باندازه ای زیاد است که یک چهره
 افسانه ای بخود گرفته است و ابر قدرت دیگر که آمریکای جنایتکار می باشد
 سعی کرد که از موقعیت دگرگون آن کشور سوء استفاده کند و برای خود
 در آنجا پایگاهی بوجود آورد تا در آینده ثروتهای مادی آن سرزمین را به
 غارت ببرند. برای پیاده کردن نقشه های شوم خود آمریکا تقصیر عملیات
 تروریستی را به عهده دولت طالبان افغانستان گذاشت چون اینها به اصطلاح
 آمریکا به تروریستی عرب نژاد بنام اسامه لادن را پناه داده بودند و آمریکا،
 افغانستان را پایگاه تربیتی تروریستها تلقی می کرد. افغانستان را به این بهانه

«بمباران کرد و دولت طالبات را از پای در آورد. در پاسخ مردم افغانستان بار دیگر دست به جنگ چریکی زدند. در نتیجه وخامت اوضاع، برگشت مهاجرین افغانی به کشورشان به تعویق افتاد.

وقتیکه مهاجرین افغانی به پاکستان آمدند جمعیت خود شهر پشاور از نصف میلیون بیشتر نبوده ولی تعداد مهاجرین افغانی که در شهر پشاور سکونت گزیدند بیشتر از یک و نیم میلیون بودند که اکثر شان زبان فارسی می دانستند. مردم محلی مجبور بودند که با آنان بزبان فارسی تکلم کنند. این امر باعث گردید که مردم ایالت سرحد از نو به زبان فارسی آشنا شوند و این زبان بار دیگر در این سرزمین رونق قابل ملاحظه ای پیدا کند.

این هم خیلی شگفت آور است که نه فقط در ایالت سرحد بلکه در هر جای پاکستان که برادران و خواهران افغانی زندگی می کنند پاکستانیها فارسی یاد گرفتند.

سال گذشته پسر عمویم با خانواده اش به شهر کراچی رفته بودند بعد از گذراندن یک سال برگشتند. من به خانه شان رفتم دیدم بچه هایشان در حیاط با بچه های دیگر مشغول بازی بودند و داشتند به زبان فارسی حرف می زدند. خیلی تعجب کردم و پرسیدم که فارسی را از کجا یاد گرفته اید گفتند که در کراچی همسایه مان مهاجر افغانی بود ما از آنها فارسی یاد گرفتیم. پرسیدم اینجا که شما با بچه های محلی دارید صحبت می کنید مگر اینها فارسی بلد هستند، چطور حرفهای شما را متوجه می شوند؟ در پاسخ گفتند: بلی! اینها هم بلد هستند. چون حدوداً پانزده سال است که برادران و خواهران افغانی در این دهکده زندگی می کنند و در کشتزارهای ده کار می کنند. ما بچه های محلی از اینان فارسی یاد گرفتیم. گروه، بچه ها که حدود پانزده نفر بودند همه فارسی بلد بودند.

این پیشرفت سریع فارسی که در مدت کوتاهی در همه جای پاکستان بویژه ایالت سرحد شمال غربی پاکستان دیده می شود، نمایانگر این واقعیت است که زبان فارسی در مقابل زبانهای دیگر سهل و آسانتر است.

زمانیکه در تهران بودم در ساختمانی که زندگی می کردیم، ساختمان چهار طبقه ای بود و شانزده آپارتمان داشت کسانی که آنجا می نشستند همه خارجی بودند. مثلاً (بنگالی، پنجابی، هندی، سندی، بلوچی، پشتو زبان) بچه های همه در حیاط یا بیرون در کوچه با هم بازی می کردند البته همه شان زبان

اردو بلد بودند باز هم بزبان فارسی حرف می زدند پرسیدم بچه ها ! چرا به اردو حرف نمی زنید ؟ گفتند فارسی برای ما سهل تر تمام می شود.

روزی در پیشاور در رکشا (تاکسی سواری سه چرخه) سوار شدم وقتی پول می دادم راننده به من گفت « بفرمائید مهمان ما باشید » خیلی تعجب کردم. این جا تهران است یا پیشاور؟ گفتم آقا شما کجائی هستید؟ گفت من از شهرک «بنو» حوالی پیشاور هستم گفتم فارسی را از کجا یاد گرفتی؟ گفت نزد ما یک کمپ خیلی بزرگ مهاجرین افغانی وجود دارد که جمعیتش شصت هزار نفر برآورد می شود. من از بچگی با بچه های آنان بازی می کردم و قشنگ زبان فارسی را یاد گرفتم. بعد از من با تعجب سوال کرد که شما فارسی را از کجا یاد گرفتی ؟ گفتم : سالهای متمادی در ایران بودم. ما اگر به سالهای قبل از ۱۹۷۸ - ۷۹ برگردیم می بینیم که زبان فارسی در این سرزمین تا پایین ترین درجه سقوط کرده بود و آن دوره را باید بنام دوره انحطاط فارسی یاد نمود چون در دو قرن گذشته نفوذ بیگانگان فرهنگ و ادب فارسی را از زندگی سیاسی اجتماعی این سرزمین زدوده و زبان خودشان را جایگزین فارسی نمودند و زبان فارسی در بین عموم مردم فقط در کتابها (مثلاً گلستان و بوستان ، مثنوی مولانا، دیوان حافظ و شاهنامه فردوسی) محدود بود.

وقتی که بنده در مدرسه درس می خواندم لغات فارسی برای ما خیلی بیگانه بنظر می رسید. معلم زبان اردو کلمات و لغات مشکل را نشان می داد، زیرش خط می کشید و می گفت این را ازبر کنید. وقتی فارسی یاد گرفتم متوجه شدم که این لغات خط کشیده شده لغات فارسی و عربی بوده. یک روز در دانشکده مشغول درس خواندن بودیم معلم پرسید اگر از کلمه «قسم» حرف « ق » حذف کنیم چه می ماند؟ گفتیم « سم » پرسید سم چه معنی دارد؟ چون نمی دانستیم گفتیم ، خیر - معلم گفت « سم » معنی اش « زهر » است. این لغت ریشه اش عربی است. اما وقتی ایران رفتم متوجه شدم که لغت مزبور در زبان روزمره معمول و مستعمل است. مثلاً بچه مسموم شده ، خانه را سمپاشی کنید ، داروهای سمی را جایی نگذارید که بچه ها دست نزنند و غیره.

ولی در حال حاضر عموم مردم در این کشور با زبان فارسی طوری آشنائی پیدا کرده اند که زبان فارسی این جا مبدل به زبان کوچه و خیابان شده است.

عامل دیگری که موجب شد مردم این روزها به فارسی روی آورند. در اداره جات مختلف ملل متحد مانند (UNICEF, UNHCR, UNESCO, WFO) و غیره و دیگر نمایندگیهای دولتی و غیردولتی که برای مهاجرین کار می کنند ، کسانی را استخدام می کنند که فارسی انگلیسی و پشتو بلد باشند. چون اینها مزد و حقوق خیلی خوب می دهند لذا مردم با جدیت کامل دنبال یاد گرفتن زبان فارسی شده اند.

سومین عاملی که مردم را وادار به یاد گرفتن زبان فارسی می کند استقلال کشورهای آسیای میانه (مانند تاجیکستان ، ازبکستان ، ترکمنستان ، آذربایجان و غیره) از شوروی سابق است چون آنجا هم زبان فارسی رایج است ، وقتی مردم پاکستان برای تجارت و سیاحت به کشورهای فوق مسافرت می کنند زبان فارسی خیلی بدرشان می خورد. لذا مردم بیاد گرفتن زبان فارسی روی می آوردند.

چهارمین عاملی که به روند گسترش زبان فارسی در این ایالت کمک کرده مسئولین خانه فرهنگ جمهوری اسلامی در پشاور می باشند. حقیقتی که باید در نظر داشته باشیم این است که زبان اردو زبان ملی پاکستان است و چون زبان اردو شامل ۶۵ در صد کلمات و لغات فارسی است لذا زبان اردو بدون یاد گرفتن زبان فارسی بکمال نمی رسد. به همین خاطر بخش اردوی دانشگاه پشاور کلاس های درس فارسی را در بخش مزبور اجرا نموده که این برای پیشبرد زبان فارسی یک اقدام بسیار خوب تلقی می شود.

همچنین بخش فارسی دانشگاه پشاور با کمک خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پشاور امسال یک واحد (سه ماهه) درس زبان فارسی ترتیب داده بود که حدوداً صد نفر در آن ثبت نام کردند که بیشترشان استادان بخشهای گوناگون دانشگاه پشاور بودند که این برنامه با موفقیت کامل به پایان رسید و انشاء الله که این کاوشها در آینده افزونتر خواهد شد.

مراجع و مآخذ:

- ۱ - انشاء نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان از دکتر نصرت جهان ختک، استادیار بخش فارسی دانشگاه پیشاور، ص ۱۸
- ۲ - تقریظات دکتر خسرو فرشیدورد، دستور نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان از دکتر شفقت جهان ختک، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی تهران - ایران، چاپ اول ۱۳۷۶
- ۳ - انشاء نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان از دکتر نصرت جهان ختک استادیار بخش فارسی دانشگاه پیشاور، ص ۱۱۷
- ۴ - مقدمه دستور نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان از دکتر شفقت جهان ختک، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی تهران، چاپ اول ۱۳۷۶
- ۵ - گذشته و حال زبان فارسی در پاکستان از دکتر نسرین اختر دانشکده اوریتال لاهور مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادیش، ص ۹۵ و ۹۶ (مجموعه سخنرانیهای سومین سمینار زبان فارسی، ۱۳۶۵، تهران - ایران)
- ۶ - همان مآخذ، ص ۹۲، ۹۳، ۹۴
- ۷ - شعر فارسی در ایالت سرحد شمالی غربی پاکستان از دکتر غزن خان ختک، ص ۱۳، سال ۱۳۶۵
- ۸ - سب گل، مقاله دکتر جعفری، اثرات ایران بر ایالت سرحد (بازبان اردو)، ص ۲۷، سال ۱۹۷۱ میلادی
- ۹ - جغرافیای پاکستان - قریشی - آکسفورد یونیورسٹی پریس کراچی، ص ۱۵۰، ۱۹۷۷ م.
- ۱۰ - سالنامه پاکستان ۱۹۸۴ م (Pakistan Year Book 1984) وزارت اطلاعات و نشریات پاکستان اسلام آباد، ص ۲۸۹.
- ۱۱ - شعر فارسی در ایالت سرحد شمال غربی پاکستان از دکتر غزن خان ختک، سال ۱۳۶۵، ص ۳۰ و ۳۲.
- ۱۲ - همان مآخذ، ص ۱
- ۱۳ - همان مآخذ، ص ۳۸

دکتر ابراهیم خدایار^۱
غلام کریم اف^۲

فهرست کتاب‌های چاپ سنگی بیدل دهلوی در ماوراءالنهر - ازبکستان

چکیده:

پس از آنکه شهرت بیدل دهلوی و سبک نویسندگی و شاعری وی در ابتدای قرن سیزدهم هجری قمری در ماوراءالنهر پیچید و نویسندگان و شاعران این منطقه پیروی از بیدل را در شعر و نثر برای اثبات توانایی خود در عرصه ادبیات آغاز کردند، جریان بیدل‌گرایی در این منطقه با تقلید از فرم و اندیشه این شاعر بزرگ رواج گرفت و پس از خروج از دایره خواص و ورود به مدارس و مکاتب این شهرها، به یکی از دل‌مشغولی‌های هر روزینه عوام نیز تبدیل شد. در این مقاله، پس از یک مقدمه در علل اقبال مردم به آثار و افکار بیدل در آسیای میانه، تحلیل اجتماعی و وابستگی طبقاتی خطاطان، تدوین‌گران و ناشران، به نقش این آثار در حفظ هویت فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی، در دوران آغازین حضور امپراتوری روسیه در منطقه اشاره خواهد شد. در پایان، فهرست ۵۴ نسخه چاپی آثار بیدل در طول ۳۴ سال فعالیت چاپخانه‌های سنگی این منطقه (۱۳۰۱ - ۱۳۳۵ ق/ ۱۸۸۳ - ۱۹۱۶ م) به طور خلاصه معرفی می‌شود. واژه‌های کلیدی: ادبیات تاجیک، ماوراءالنهر قرن نوزدهم و بیستم، بیدل دهلوی، ازبکستان، نسخه‌های چاپ سنگی.

مقدمه:

میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی (۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ ق/ ۱۶۴۴ - ۱۷۲۰ م) در طول قرون گذشته یکی از معروف‌ترین شاعران فارسی‌گوی در آسیای میانه بود. ترتیب صدها نسخه خطی از آثار این شاعر در ماوراءالنهر، نشان از اهمیت این شاعر و متفکر در شکل‌دهی به ذوق و اندیشه مردم این منطقه

۱ - استادیار دانشگاه تربیت مدرس، تهران.

۲ - کارمند علمی انستیتوی ابوریحان بیرونی تاشکند.

دارد. در مخزن انستیتوی ابوریحان بیرونی تاشکند نسخ خطی متعددی از آثار بیدل نگه‌داری می‌شود؛ از جمله ۲۹۳ نسخه از دیوان بیدل، ۳۸ نسخه از چهار عنصر، ۱۸ نسخه از رقعات، ۲۷ نسخه از طلسم حیرت، ۱۹ نسخه از طور معرفت (سیر هرات)، ۱۳ نسخه از عرفان، ۱۶ نسخه از قصاید فیوض، ۴۹ نسخه از محیط اعظم (میخانه یا ساقی‌نامه)، ۵۷ نسخه از نکات و ... در کتاب فهرست دست‌نویس‌های عرفانی محفوظ در مؤسسه شرقشناسی فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان، قرون ۱۸-۱۹م (بیرونی) فهرست شده است.^۱

در اواخر قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم میلادی در شهرهای آسیای میانه از جمله خیوه، بخارا، سمرقند و تاشکند آثار بیدل، اغلب دیوان او، در چاپخانه‌های مختلف چاپ شده است. هرچند هدف اصلی از چاپ این کتاب‌ها تجارت بود، نباید از گسترش فرهنگ اسلامی و عرفانی و تقویت پیوندهای مردمان این منطقه با خط و زبان فارسی از یک سو و تقویت روابط آنان با دیگر فارسی‌زبانان حوزه تمدن ایرانی در مناطقی از قبیل افغانستان، هندوستان و مسلمانان ترک‌زبان روسیه در تاتارستان غافل بود، چراکه بیدل یکی از پُرخوانده‌ترین شاعران فارسی‌گوی در آسیای میانه به شمار می‌رفت؛ آثارش در مکتب‌ها نیز (مدارس ابتدایی امروز) به عنوان مواد درسی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گرفت و این جدا از محافل بیدل‌خوانی متعددی بود که در سطح مدارس (مراکز عالی و دانشگاه‌های امروز) در بین خواص؛ و در چهارسوق‌ها، نانوائی‌ها و بازارها در بین عوام، در طول دو قرن گذشته رایج بود و موجب گردآمدن دوستداران بیدل، از سراسر شهرهای مناطق یادشده، در محافل بیدل‌خوانی می‌شد.

بررسی دیوان‌های شاعران و نویسندگان تاجیک و ازبک‌زبان این منطقه به‌خوبی از تأثیر بیدل بر آن‌ها حکایت دارد. گزارش محققان و تذکره‌نویسان از زندگی لایه‌های مختلف طبقات اجتماعی مردم، سویی دیگر این تأثیرها را آشکار می‌کند.^۲ نگاهی به شناسنامه این کتاب‌ها و

۱. Hand list of Sufi Manuscripts (18th- 20th Centuries), in the holdings of the Oriental Institute Academy of Science, Republic of Uzbekistan (Biruni), pp. 100-147.

۲ - در این باره نک: کلیات عینی، ۱۱۵/۱۱-۱۱۷؛ نمونه ادبیات تاجیک، ۲۸۹؛ غریبه‌های آشنا،

۱۱۱-۱۲۵؛ تحفة خصلت، ۴-۵، ۵۹-۶۱.

تحلیل مقدمه‌ها، مؤخرها و حواشی آن‌ها، نکات جالب‌توجهی را از منظر نقد جامعه‌شناختی فراوی خواننده قرار می‌دهد:

۱. هیچ طبقه خاصی از تأثیر بیدل در این منطقه برکنار نبوده است. ناشران و خوش‌نویسان آثار بیدل در طبقه‌های زیر قابل بررسی هستند:

۱-۱. صاحبان امارت و حاکمان. اولین چاپ آثار بیدل به یاری وزیر دربار امارت خیوه در سال ۱۳۰۱ق به چاپ رسیده است.

۱-۲. طبقه سادات و تاجران علوم دینی در نشر و گسترش آثار بیدل نقش داشته‌اند. دیوان بیدل در سال ۱۳۲۲ق در سمرقند به سعی و اهتمام محمد صالح خواجه بخاری، تاجر کتب علوم شرعیه، به چاپ رسیده و این امر، یکی از مهم‌ترین دلایل تقویت پیوند مردم با دین و عرفان به وسیله چاپ این کتاب‌ها بوده است.

۱-۳. از آنجا که دانش‌آموزان و طلبه‌های مکاتب و آسیای میانه پس از خواندن اشعار حافظ، به خواندن آثار بیدل اهتمام می‌ورزیدند، نقش مفتی‌ها، قاضی‌ها، میرزایان، عالمان و مدرسان علوم ادبی و دینی در انتشار آثار بیدل بیشتر از بقیه بود. بخش اعظم آثار بیدل از سوی همین طبقه دست‌نویس می‌شد و یا به چاپ می‌رسید تا در مقام کتاب‌های درسی در رشد فکری مخاطبان مؤثر واقع شود.

۱-۴. شناسنامه کتاب‌ها، اغلب به زبان فارسی نوشته شده است؛ اما در چند مورد شناسنامه ازبکی نیز دیده می‌شود. در موارد دیگری نیز مجوزهای چاپ کتاب به خط و زبان روسی وجود دارد. این مسئله به شروع اعمال سانسور از سوی روسیه در چاپ کتاب در این منطقه مربوط می‌شود؛ امری که با پیروزی انقلاب کمونیستی در سال ۱۹۱۷م با شدت تمام ادامه یافت و در سال‌های بعد با خشم و غضب بیشتری پیگیری شد و نه تنها هیچ کتابی به خط فارسی چاپ نشد، بلکه در دهه چهارم قرن بیستم، در زمان استالین، به کشتار روشنفکران به بهانه‌های واهی از جمله مطالعه آثار کلاسیک فارسی انجامید و در نهایت بسیاری از همین کتاب‌های چاپ شده در کوره‌های آتش سوزانده شدند.

۱-۵. نقش تاجران کتاب از شهرهای سمرقند، بخارا، تاشکند، خوقند و خجند در چاپ و انتشار آثار بیدل قابل توجه است. در شناسنامه تعداد

چشمگیری از این کتاب‌ها، القابی نظیر عمده تجار و زیاده تبحار دیده می‌شود.

۱-۶. پیگیری نام خوش‌نویسان شهرهای بزرگ آسیای میانه در میان این آثار، می‌تواند یکی از مهم‌ترین منابع تهیه مواد خام برای علاقه‌مندان مطالعات تاریخ اجتماعی و فرهنگی این منطقه باشد. در این آثار نام خوش‌نویسان بزرگی همچون اوتب شاشی، شاه اسلام شاشی، ملا آرتوق، عبدالمومن دروازی، محمد شاه‌مراد تاشکندی و ... دیده می‌شود.

۱-۷. در حاشیه یکی از همین آثار، رباعیات خیام و شرح حال وی دیده می‌شود. شماره ۳۳ این فهرست دیوان بیدل مع رباعیات عمر خیام فی الحاشیه که در تاشکند و به اهتمام قاضی این شهر، غلام رسول، منتشر شده، در این دسته قرار می‌گیرد. این اثر برای پیگیری شهرت خیام در آسیای میانه و تهیه کتاب‌شناسی این حکیم و شاعر ایرانی نیز بسیار مهم است.

۲. بر اساس این تحقیق، نخستین بار که دیوان بیدل مع نکات، اشارات و محیط اعظم در سال ۱۳۰۱ ق/ ۱۸۸۳ م در چاپخانه سنگی دولتی خیوه به چاپ رسید تا سال ۱۳۳۵ ق/ ۱۹۱۶ م که آخرین چاپ سنگی بیدل با خط فارسی در چاپخانه غلامیه تاشکند با نام دیوان بیدل به اهتمام حاجی عبدالرئوف بن عبدالنبی به زیور طبع آراسته شد، جمعاً حدود ۵۴ بار دیوان بیدل و منتخبات وی در چهار شهر بزرگ آسیای میانه به چاپ رسید که سهم تاشکند از این تعداد بیشتر از بقیه شهرها بود. در طول این سال‌ها - حدود ۳۴ سال - آثار بیدل در شهرهای خیوه، یک بار؛ سمرقند، سه بار؛ بخارا، پنج بار؛ و تاشکند، چهل و پنج بار، به چاپ رسیده است. ما در این مقاله معرفی کوتاهی از ۵۴ چاپ آثار بیدل در آسیای میانه را معرفی خواهیم کرد. این کار نقش مثبتی در بیدل‌شناسی در حوزه تمدنی ایران و آسیای میانه و تهیه کتاب‌شناسی وی خواهد داشت.

فهرست چاپ‌های سنگی آثار بیدل که در ماوراءالنهر به شکل چاپ سنگی انجام پذیرفته، بر اساس دو مخزن تهیه شده است:

۱. مخزن کتاب‌های چاپ سنگی انستیتوی شرق‌شناسی ابوریحان بیرونی، فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان که در این فهرست از آن با نام «بیرونی» یاد می‌شود.

۲. مخزن حمید سلیمان که در فهرست از آن با نام «حمید سلیمان» ذکر می‌شود. درخور توجه است که قبلاً در ازبکستان انستیتوی نسخ خطی ای به

نام حمید سلیمان وجود داشت که اخیراً قریب به اکثر کتب خطی آن به انستیتوی ابوریحان بیرونی منتقل شد و مخزن آن به طور جداگانه در ساختمان همین مؤسسه محفوظ است و شمارهای جداگانه‌ای دارد. چاپ‌های آثار بیدل را که در مخزن حمید سلیمان نگه‌داری می‌شوند، مستوره خیرالله یوا، کارمند علمی انستیتوی ابوریحان بیرونی تنظیم کرده است.

۱. دیوان بیدل مع نکات، اشارات، محیط اعظم بیرونی: ۸۷۲۴، ۱۰۳۶۶، ۱۰۳۶۷، ۱۰۳۶۸، به اعانت جناب علیجاه... مقرب حضرت سلطانی، دولت‌خواه دودمان خاقانی، المسمی به محمد مراد و الملقب به دیوان‌پیگی در مطبعه خورشیدمطلع دارالخلاقه خیوق به سعی و اهتمام بنده درگاه حضرت سبحانی ابراهیم ایشان. ۳۴۰ ص، اندازه ۲۰×۳۳؛ در صفحه ۳۴۰: سنه ۱۳۰۱ ق.

۲. دیوان بیدل بیرونی: ۱۰۹۰۷، به اهتمام شرکت خیریه جدید در شهر سمرقند در مطبع تیموروف طبع شد، ۱۶۸ صفحه، اندازه: ۱۳×۲۵، از ۲ تا ۱۵۷ غزلیات، از ۱۵۸ تا ۱۶۸ رباعیات، در ص ۱۶۸: راقم عبدالغفور، سنه ۱۳۰۱ ق.

۳. دیوان بیدل بیرونی: ۱۰۹۰۹، ۴۳۸۲، در ولایت سمرقند فردوس مانند در مطبعه تیموروف طبع گردید، ۱۶۲ صفحه؛ اندازه: ۱۵×۲۴، از ۲ تا ۱۵۳ غزلیات از ۱۵۳ تا ۱۶۲ رباعیات، در صفحه ۱۶۲: به اختتام انجامید به دستگیری میرزا عبدالواحد بخاری به سعی و اهتمام سیادت نسبت محمد صالح خواجه بخاری تاجر کتب علوم شرعیه فی سنه ۱۳۲۲ ق.

۴. کتاب غزلیات بیرونی: ۴۳۸۳، حمید سلیمان ۶۱۵۴، در ولایت سمرقند در مطبعه تیموروف طبع گردید. ۱۳۲۵ ق/ ۱۹۰۷ م، ۱۴۴ صفحه؛ ۱۲×۲۱ از ۲ تا ۱۴۴ غزلیات.

۵. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۸۲، ۱۰۹۱، به فرمایش ملا عبدالحکیم و ملا عبدالرحمن در مطبع سلیمانف و گزرُف در سمرقند رونق طبع یافت. ۱۴۴ صفحه؛ اندازه: ۱۴×۲۴، از ۲ تا ۱۱۶ غزلیات؛ از ۱۱۷ تا ۱۴۴ رباعیات، در صفحه ۱۴۴: سنه ۱۳۲۹ ق پنجم شوال به قلم میرزا سید عبدالسلام مخدوم بن ملا سید عبدالحمید مفتی ولد ملا سید عبدالله مدرس کابل اتمام پذیرفت.

۶. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۸۱، به اهتمام ملا محمدی مخدوم در مطبع کاگان بخارای شریف طبع پذیرفت، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه ۱۵×۲۴، از ۲ تا ۹۷ غزلیات؛ از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات. در صفحه ۱۲۰: سنه ۱۳۲۶ ق.

۷. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۲۸، در بخارای شریف در چاپخانه کاگان، ۳۶۸ صفحه؛ اندازه: ۱۸ × ۲۷، از ۲ تا ۳۵۷ غزلیات؛ از ۳۵۸ تا ۳۶۸ رباعیات، در صفحه ۳۶۸: سنه ۱۳۲۷ ق. بیدالحقیر میرزا داود خواجه.

۸. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۸۰، ۱۰۵۷۷، در مطبع کاگان دارالسلطنه فاخره بخارای شریف مطبوع گردید، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۱۳ × ۲۲، از ۲ تا ۹۸ غزلیات؛ از ۹۸ تا ۱۲۰ رباعیات، در صفحه ۱۲۰: الحمد لله تمام شد نسخه شریف به کلک احقر العباد عبدالمومن شاه دروازی سنه ۱۳۲۸ ق.

۹. دیوان بیدل مع قصائد فیوض بیرونی: ۴۳۲۹، در بلده فاخره بخارای شریف در مطبع لوین طبع گردید. سنه ۱۳۳۰ ق، ۱۶۰ صفحه؛ اندازه ۱۶ × ۲۷، قصائد فیوض در حاشیه کتاب نوشته شده است.

۱۰. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۷۹، ۱۸۶۳۶، در مطبع بخارا مطبوع گردید (سال چاپ معلوم نیست)، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۱۴ × ۲۲، از ۲ تا ۱۱۱ غزلیات؛ از ۱۱۱ تا ۱۲۰ رباعیات.

در صفحه ۱۲۰: الراقم عبدالمنان حاجی بن عبد الوهاب المرحوم.

۱۱. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۶۴، حمید سلیمان ۵۴۲۴، به اهتمام حاجی عبدالرؤف بن عبد النبی در شهر تاشکند در مطبع پورصوف، ۱۶۸ صفحه؛ اندازه: ۱۴ × ۲۴، از ۲ تا ۱۴۵ غزلیات؛ از ۱۴۵ تا ۱۶۸ رباعیات، در صفحه ۱۶۸: العبد المذنب محمد شاهمراد.

۱۲. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۳۹، ۱۲۵۲۰، ۲۰۷۵۰، به اهتمام حاجی عبدالرؤف بن عبد النبی شهر تاشکند پورصوف نینک باصمه خانه سیده، ۱۶۸ صفحه؛ اندازه: ۱۸ × ۲۸، تفاوت این چاپ از شماره قبل در این است که اندازه اش بزرگ تر و در حاشیه کتاب نیز اشعار بیدل نوشته شده است.

۱۳. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۶۵، به اهتمام حاجی عبدالرؤف در شهر تاشکند در مطبعه غلامیه، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۱۴ × ۲۴، از ۲ تا ۱۰۴ غزلیات؛ از ۱۰۴ تا ۱۱۹ رباعیات، در صفحه ۱۲۰: الراقم شاه اسلام الشاشی سنه ۱۳۲۶ ق.

۱۴. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۴۱، ۲۰۷۳۵، حمید سلیمان ۷۹۸، در شهر تاشکند در مطبع پورصوف به اهتمام حاجی عبدالرؤف طبع گردید، ۱۲۸ صفحه؛ اندازه: ۱۸ × ۲۸، از ۲ تا ۱۲۰ غزلیات؛ از ۱۲۱ تا ۱۲۸ رباعیات، در صفحه ۱۲۸: سنه ۱۳۳۰ ق.

۱۵. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۴۰، ۱۰۹۰۳، به اہتمام حاجی عبدالرؤف بن عبدالنبی در شہر تاشکند در مطبع غلامی (سال چاپ معلوم نیست)، ۱۲۸ صفحہ؛ اندازہ: ۱۷ × ۲۶، از ۲ تا ۱۲۳ غزلیات؛ از ۱۲۳ تا ۱۲۸ رباعیات.

۱۶. دیوان بیدل بیرونی: ۱۰۵۷۵، ۱۰۹۰۸، حمید سلیمان ۳۷۵۶، بہ اہتمام شرکت خیرہ جدیدہ در بلدہ تاشکند طبع شد، ۱۶۸ صفحہ؛ اندازہ: ۱۳ × ۲۴، از ۲ تا ۱۵۷ غزلیات؛ از ۱۵۸ تا ۱۶۸ رباعیات.

۱۷. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۳۰، ۹۰۵۴، حمید سلیمان ۱۵۳۳، بہ اہتمام شرکت جدیدہ در تاشکند بہ حلیہ طبع آراستہ شد، ۱۹۲ صفحہ؛ اندازہ: ۱۸ × ۲۷، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحہ ۱۹۲:

سنہ ۱۳۱۹ ق.

۱۸. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۲۷، ۱۴۵۰۱، حمید سلیمان ۳۷۵۷، در بلدہ تاشکند بہ اہتمام شرکت خیرہ جدیدہ در چاپخانہ پادشاهی لباس طبع در برکشید، ۱۹۲ صفحہ؛ اندازہ: ۱۸ × ۲۸، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحہ ۱۹۲: سنہ ۱۳۲۱ ق اثر کلک نجم‌الدین خواجہ الخوقندی.

۱۹. دیوان بیدل بیرونی: ۱۸۵۶۷، بہ اہتمام شرکت جدیدہ در تاشکند طبع شد، ۱۹۲ صفحہ؛ اندازہ: ۱۶ × ۲۳، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحہ ۱۹۲: سنہ ۱۳۱۴ ق.

۲۰. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۵۴، بہ اہتمام ملا فاضل آخوند خوقندی ابن ملا عبداللہ آخوند با اجازت معارف نظارت جلیلہ پتیربورخ در سنہ ۱۳۱۵ ق مطابق سنہ ۱۸۹۳ م. در شہر تاشکند در مطبع لاختین بہ طبع مزین گردید، ۱۶۲ صفحہ؛ اندازہ: ۱۵ × ۲۵، رباعیات در حواشی صفحات ۱۶۲-۱۵۸، در صفحہ ۱۶۲: تمام شد غزلیات میرزا عبدالقادر بیدل با ہمراہی رباعیات در حاشیہ در بیست و دوم شہر شوال در سنہ ۱۳۱۵ ہجری مطابق بیست ششم آوریل در سنہ ۱۸۹۳ عیسوی در روز دوشنبہ.

۲۱. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۳۳، ۱۰۹۰۴، ۱۱۹۱۶، حمید سلیمان ۳۸۹۷، بہ اہتمام خیرالحاج ملا عبدالملک حاجی ولد عبدالنبی در شہر تاشکند در مطبع فتوحوف ۲۲۸ صفحہ؛ اندازہ: ۱۸ × ۲۸، از ۲ تا ۲۲۶ غزلیات (۴۱۱ غزل) ۲۲۷-۲۲۸ رباعیات، در صفحہ ۲۲۸ سنہ ۱۳۱۳ ق.

۲۲. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۴۴، بہ اہتمام اصغر خواجہ ابن سعادت خواجہ ایشان در ولایت تاشکند در مطبع بریدینباخ طبع شد، ۱۹۲ صفحہ؛

اندازه: ۲۶ × ۱۷، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحه ۱۹۲: سنه ۱۳۱۴ ق.

۲۳. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۴۵، حمید سلیمان ۶۵۷۲، به اهتمام ملا اکمل-خان ابن ملا اسلام خان مرحوم مطبوع گردید. در شهر تاشکند در مطبعه ایلین، ۱۶۸ صفحه؛ اندازه: ۲۴ × ۱۴، از ۲ تا ۱۵۷ غزلیات؛ از ۱۵۸ تا ۱۶۸ رباعیات.

۲۴. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۴۶، حمید سلیمان ۵۳۷۱، به اهتمام سید اکبر خواجه بن سید عمر قاری در شهر تاشکند در چاپخانه ایلین طبع شد، ۱۵۶ صفحه؛ اندازه: ۲۴ × ۱۴، از ۲ تا ۱۴۵ غزلیات، از ۱۴۵ تا ۱۵۶ رباعیات، در صفحه ۱۵۶: سنه ۱۳۲۳ ق. کتبه المذنب شاه اسلام.

۲۵. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۵۶، به فرمایش ملا سید احمد خواجه سلیمان خواجه اوغلی در ولایت تاشکند در چاپخانه غلامی طبع شد، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۲۴ × ۱۴، از ۲ تا ۹۷ غزلیات؛ از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات، در صفحه ۱۲۰: به قلم ملا آرتوق.

۲۶. دیوان بیدل بیرونی: ۱۵۷۳۵، حمید سلیمان ۳۲۳۴، به اهتمام ملا محمد زفریک محمد اوغلی در سنه ۱۳۲۶ ق. در شهر تاشکند در مطبع پورصوف طبع شد، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۲۳ × ۱۴، از ۲ تا ۹۸ غزلیات؛ از ۹۸ تا ۱۲۰ رباعیات، در صفحه ۱۲۰: سنه ۱۳۲۶ ق.

۲۷. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۵۲، ۱۰۹۰۶، به سعی و اهتمام و خراجات زبده تجار ملا میرزا احمد بن میرزا کریم حاجب مرحوم تاشکندی در سنه ۱۳۳۱ ق در ولایت تاشکند در مطبع آریا به زیور طبع آراسته شد، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۲۳ × ۱۳، از ۲ تا ۹۷ غزلیات؛ از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات، در صفحه ۱۲۰: سنه ۱۳۳۱ ق. کتبه الفقیر کمترین خوشنویسان ملا عبدالغفور ملقب به اوتب بن رسول محمد شاشی.

۲۸. دیوان بیدل بیرونی: ۱۰۹۰۵، حمید سلیمان ۵۴۰۶، به فرمایش عمده التجار کتب ملا میرزا احمد بن میرزا کریم مرحوم در مطبع نامی گرامی طبع شد، ۹۶ صفحه؛ اندازه: ۲۲ × ۱۳، از ۲ تا ۷۳ غزلیات؛ از ۷۳ تا ۹۶ رباعیات، در صفحه ۹۶: سنه ۱۳۳۳ ق.

۲۹. کتاب غزلیات مع قصائد فیوض بیرونی: ۴۳۴۲، به اهتمام میرزا احمد بن میرزا کریم در شهر تاشکند، ۱۰۸ صفحه؛ اندازه: ۲۷ × ۱۷، از ۲ تا ۱۰۸ غزلیات؛ در حواشی صفحات ۱۰۲-۱۰۸ قصائد فیوض، در صفحه ۱۰۸: سنه ۱۳۳۳ هجری ۱۹۱۵ عیسوی.

۳۰. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۴۸، به اهتمام ملا غلام رسول خواجه بن محمد رسول خواجه در تاشکند در مطبع بریدینباخ مطبوع گردید، نوشته روسی: در سال ۱۸۹۳ م. از سانسور واقع در سن پترزبورگ اجازه چاپ گرفته شده است، ۱۹۲ صفحه؛ اندازه: ۲۳ × ۱۴، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات.
۳۱. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۴۷، به اهتمام ملا غلام رسول خواجه بن محمد رسول خواجه در شهر تاشکند در مطبع بریدینباخ طبع شد، نوشته به زبان روسی: در سال ۱۸۹۶ م. از سانسور واقع در سن پترزبورگ اجازه چاپ گرفته شده است، ۱۹۲ صفحه؛ اندازه: ۲۵ × ۱۵، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات.
۳۲. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۳۱، ۱۵۰۳۳، ۱۵۴۵۹، حمید سلیمان ۱۰۵۳- به اهتمام غلام رسول خواجه بن محمد رسول خواجه در ولایت تاشکند در چاپخانه پورصوف طبع شد، ۱۲۷ صفحه؛ اندازه: ۲۸ × ۱۷، از ۲ تا ۱۲۱ غزلیات؛ از ۱۲۱ تا ۱۲۸ رباعیات، در صفحه: ۱۲۸: تمت الكتاب بعون الملك الوهاب سنة ۱۳۲۵ ق. محمد شاهمراد العبد المذنب.
۳۳. دیوان بیدل مع رباعیات عمر خیام فی الحاشیه بیرونی: ۴۳۴۹، ۴۳۵۰، حمید سلیمان ۲۰۰، به اهتمام قاضی ولایت تاشکند غلام رسول خواجه بن محمد رسول خواجه در تاشکند چاپ شد، ۱۴۷ صفحه؛ اندازه: ۲۴ × ۱۴، از ۲ تا ۱۳۷ غزلیات؛ از ۱۴۷ تا ۱۴۷ رباعیات، در حواشی صفحات ۲-۸ شرح حال حکیم عمر خیام و در حواشی صفحات ۹-۱۳۷ رباعیات حکیم عمر خیام دیده می شود.
۳۴. کتاب غزلیات مع قصائد فیوض بیرونی: ۴۳۳۴، ۱۴۸۶۰، به سعی و اهتمام و خراجات زبده تجار ملاتیمور خواجه بن حاجی محمد خواجه خجندی در ولایت تاشکند در مطبع غلامی طبع شد. ۱۴۴، صفحه؛ اندازه: ۲۸ × ۱۸، از ۲ تا ۱۴۴؛ غزلیات، در حواشی صفحات ۱۴۲-۱۴۴ قصائد فیوض، صفحه ۱۴۴: سنة ۱۳۳۳ هجری ۱۹۱۵ م.
۳۵. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۵۳، به فرمایش ملا تیمور خواجه بن حاجی محمد خواجه خجندی در ولایت تاشکند در چاپخانه غلامی به حلیه طبع رسید، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۲۴ × ۱۴، از ۲ تا ۹۷ غزلیات، از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات. (بی تا).
۳۶. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۵۱، ۱۴۹۷۰، حمید سلیمان ۶۸۴۶، به حسب فرمایش ملا غلام حسن مخدوم در بلدة تاشکند در مطبع غلامی

طبع گردید، ۱۱۹ صفحه؛ اندازه ۲۴ × ۱۴، از ۲ تا ۱۰۴ غزلیات، از ۱۰۴ تا ۱۱۹ رباعیات، در صفحه ۱۱۹: سنه ۱۳۲۷ ق. المنشی شاه اسلام.

۳۷. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۴۳، در بلدة تاشکند به اهتمام یعقوب خواجه صحاف ابن پادشاه خواجه صحاف در چاپخانه ایلین طبع شد، ۱۹۲ صفحه؛ اندازه ۲۶ × ۱۷، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحه ۱۹۲: سنه ۱۳۱۸ ق.

۳۸. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۳۸، ۱۲۷۹۷، حمید سلیمان ۳۱۲۴، به اهتمام یعقوب خواجه ایشان در سنه ۱۳۲۴ ق در تاشکند در مطبع پورصوف طبع شد، ۱۳۶ صفحه؛ اندازه: ۲۸ × ۱۸، از ۲ تا ۱۲۱ غزلیات؛ از ۱۲۲ تا ۱۳۶ رباعیات، در صفحه ۱۳۶: کاتب ملا شاه اسلام شاشی.

۳۹. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۵۵، ۱۵۷۴۷، حمید سلیمان ۷۵۷، به اهتمام ملا محمد ناصح مخدوم بن ملا علی داملا در ولایت تاشکند در چاپخانه غلامی به حلیه طبع مقبول جهان شد، ۱۲۰ صفحه؛ اندازه: ۲۲ × ۱۳، از ۲ تا ۹۷ غزلیات؛ از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات، در صفحه ۱۲۰: سنه ۱۳۳۳ ق. به قلم خاکسار کتاب یوسف تاشکندی نو قلمی جلابی.

۴۰. غزلیات بیدل مع قصائد فیوض در حاشیه بیرونی: ۴۳۳۲، ۱۱۹۷۲، ۱۲۵۱۸، ۱۲۵۹۷، ۱۳۷۷۸، ۱۵۴۵۸، ۱۸۹۷۵، حمید سلیمان ۳۰۴، به سعی و اهتمام و خراجات زبده تجار ملا عبدالقادر بای ملا عبدالعظیم بای ابنین قاری عبدالرحیم بای تاشکندی در ولایت تاشکند در مطبع پورصوف طبع شد، ۱۶۰ صفحه؛ اندازه: ۲۶ × ۱۷، از ۲ تا ۱۶۰ غزلیات؛ در حواشی صفحات ۱۵۲-۱۵۷ قصاید فیوض، در صفحه ۱۶۰: الفقیر المذنب محمد شاهمراد، ۱۳۳۰ ق.

۴۱. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۵۷، ۱۵۷۴۶، حمید سلیمان ۴۶۹۷، به اهتمام راقم و به خراجات ملا عبدالقادر بای و ملا عبدالعظیم بای ابنین قاری عبدالرحیم بای تاشکندی در بلدة تاشکند در چاپخانه پورصوف طبع شد. سنه ۱۳۳۲ ق، ۱۹۲ صفحه؛ اندازه: ۲۲ × ۱۳، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحه ۱۹۲: عبدالعظیم المذنب محمد شاهمراد.

۴۲. دیوان بیدل مع نکات بیرونی: ۴۳۳۷، حمید سلیمان ۶۶۷۶، این نسخه منتخبه دیوان میرزا عبدالقادر بیدل مع نکات در حاشیه به اهتمام رحیم خواجه ایشان ابن علی خواجه ایشان با اجازت معارف نظارت جلیله دارالسلطنه پتیربرخ در سنه ۱۳۰۹ هجری در ۱۸۹۲ عیسوی در شهر

- تاشکند در مطبع لاخنین طبع شد، ۲۱۶ صفحہ؛ اندازہ: ۱۸ × ۲۸، از ۲ تا ۲۱۰ غزلیات؛ از ۲۱۰ تا ۲۱۶ رباعیات، در حاشیہ صفحات ۲۱۲-۲۱۶.
۴۳. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۵۸، ۹۴۰۵، ۱۴۳۴۲، حمید سلیمان ۴۷۵، در ولایت تاشکند در مطبع لاخنین طبع گردید، ۲۲۷ صفحہ؛ اندازہ: ۱۳ × ۲۳، از ۲ تا ۲۱۷ غزلیات؛ از ۲۱۷ تا ۲۲۷ رباعیات، صفحہ ۲۲۷: سنہ ۱۳۱۱ ق ۲۰ محرم من ید فقیر شاہمراد (نام ناشر معلوم نیست).
۴۴. دیوان بیدل بیرونی: ۱۰۵۶، حمید سلیمان ۶۴۸۷، بہ اہتمام راقم در بلدہ تاشکند در مطبع برایدینباخ لباس الطباع در برکشید، ۱۹۲ صفحہ؛ اندازہ: ۱۲ × ۲۲، از ۲ تا ۱۸۱ غزلیات؛ از ۱۸۲ تا ۱۹۲ رباعیات، در صفحہ ۱۹۲: سنہ ۱۳۱۶ ق.
۴۵. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۶۱، حمید سلیمان ۵۹۵۴، در ۳ نوامبر سال ۱۹۰۰ عیسوی از سانسور واقع در سن پترزبورگ برای چاپ اجازہ گرفتہ شد. چاپخانہ ایلین در تاشکند، ۱۴۴ صفحہ؛ اندازہ: ۱۴ × ۲۳، از ۲ تا ۱۳۲ غزلیات؛ از ۱۳۲ تا ۱۴۴ رباعیات، در صفحہ ۱۴۴: الراجی شاہاسلام.
۴۶. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۶۲، در ولایت تاشکند در چاپخانہ پورصوف بہ زیور طبع آراستہ گردید، ۱۶۸ صفحہ؛ اندازہ: ۱۴ × ۲۴، از ۲ تا ۱۵۷ غزلیات؛ از ۱۵۸ تا ۱۶۸ رباعیات، در صفحہ ۱۶۸: سنہ ۱۳۱۹ ق.
۴۷. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۳۶، حمید سلیمان ۴۹۶۱، در تاشکند در مطبع پورصوف سنہ ۱۳۲۱ ق. ۱۴۴ صفحہ؛ اندازہ: ۱۸ × ۳۸، از ۲ تا ۱۳۰ غزلیات؛ از ۱۳۰ تا ۱۴۴ رباعیات، در صفحہ ۱۴۴: عبدالمنذب محمد شاہمراد.
۴۸. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۶۰، ۹۹۹۹، ۱۶۱۳۸، حمید سلمیان ۵۴۱۹، در ولایت تاشکند در مطبع غلامیہ طبع شد، ۱۱۸ صفحہ؛ اندازہ: ۱۳ × ۲۳، از ۲ تا ۱۰۴ غزلیات؛ از ۱۰۴ تا ۱۱۸ رباعیات، صفحہ ۱۱۸: سنہ ۱۳۲۸ ق. من ید فقیر ملا اوتب شاشی.
۴۹. دیوان بیدل بیرونی: ۴۳۵۹، ۱۴۳۲۲، در ولایت تاشکند در مطبع غلامی طبع گردید، ۱۲۰ صفحہ؛ اندازہ: ۱۴ × ۲۴، از ۲ تا ۹۷ غزلیات؛ از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات، در صفحہ ۱۲۰: بہ قلم ملا عبدالغفور ملقب بہ ملا اوتب رسول محمد اوغلی تاشکندی سنہ ۱۳۳۰ ق.
۵۰. دیوان بیدل مع قصائد فیوض بیرونی: ۴۳۳۵، در تاشکند در مطبع غلامی چاپ شد، ۱۲۰ صفحہ؛ اندازہ: ۱۸ × ۲۸، از ۲ تا ۱۱۴ غزلیات؛ از ۱۱۵ تا ۱۲۰ غزلیات، در حواشی صفحات ۱۲۰-۱۲۲ قصاید فیوض.

۵۱. دیوان بیدل حمید سلیمان : ۵۳۰ ، به اهتمام ملا ظهورالدین مخدوم بن ملا موسی قاری در ولایت تاشکند در چاپخانه غلامی طبع شد، ۱۲۰ صفحه؛ ۲۲ × ۱۳، از ۲ تا ۹۷ غزلیات؛ از ۹۷ تا ۱۲۰ رباعیات، در صفحه ۱۲۰ سنه ۱۳۳۳ ق.

۵۲. دیوان بیدل حمید سلیمان : ۳۴۸۷ ، به فرمایش ملا زفر بن شکور محمد تاشکندی در ولایت تاشکند در چاپخانه غلامی طبع شد، ۹۶ صفحه؛ ۲۳ × ۱۳، از ۲ تا ۷۳ غزلیات؛ از ۷۳ تا ۹۶ رباعیات، در صفحه ۹۶: کاتب میرعلی

۵۳. دیوان بیدل حمید سلیمان : ۳۹۳۶ ، در مطبعة ایلین در شهر تاشکند ۱۴۴ صفحه؛ اندازه: ۲۱ × ۱۲، از ۲ تا ۱۳۷ غزلیات؛ از ۱۳۷ تا ۱۴۴ رباعیات، در صفحه ۱۴۴: العبد المذنب محمد شاهمراد سنه ۱۳۱۹ ق.

۵۴. دیوان بیدل حمید سلیمان : ۶۲۵۲ ، به اهتمام حاجی عبدالرؤف بن عبدالنبی در تاشکند در مطبعة غلامی طبع شد، ۹۶ صفحه؛ اندازه: ۲۲ × ۱۲، از ۲ تا ۷۶ غزلیات؛ از ۷۶ تا ۹۲ رباعیات در صفحه ۹۶: سنه ۱۳۳۵ ق.

فهرست منابع :

خدایار، ابراهیم؛ غریبه‌های آشنا؛ تهران: تمدن ایرانی، ۱۳۸۴.
خصلت، سید هیبت‌الله؛ تحفة خصلت؛ به اهتمام عرفان آتاجان؛ تاشکند: نور، ۱۹۹۲ م.

عینی، صدرالدین؛ کلیات: رساله میرزا عبدالقادر بیدل؛ ج ۱۱، بخش نخست؛ دوشنبه: عرفان، ۱۹۶۴ م. (به خط سریلیک)

_____؛ نمونه ادبیات تاجیک؛ مسکو: نشریات مرکزی خلق جماهیر شوروی سوسیالیستی، ۱۹۲۶ م.

« نشر برخی آثار فارسی در هند طی نیم قرن اخیر »**

اشاره :

در حدود دو قرن و نیم است که آثار فارسی در شبه قاره مورد توجه سازمانهای انتشاراتی است. دیوان های اساتید سخن از جمله حافظ ، متون مذهبی ، موضوعات اخلاق ، تاریخ ، تذکره و لغت در ده ها شهر عمده ، توسط صدها چاپخانه به تعداد دهها هزار نسخه به چاپ رسیده است . در این مقال بیشتر توجه به نشر آثار فارسی توسط برخی پژوهشگران در هند طی نیم قرن اخیر مبذول گردیده است و آثار فارسی منظوم و منثوری که توسط دهها محقق و پژوهشگر (که اکثر آنان از میان استادان دانشگاه های هند می باشند) ، در امر ترجمه ، تصحیح ، تحشیه و مقدمه نویسی مجدانه کوشیده اند ، را معرفی نموده است.

چگونگی نشر آثار فارسی توسط برخی پژوهشگران در هند طی نیم قرن اخیر ، موضوع گفتار مورد نظر می باشد. برای آگاهی با سوابق نشر آثار فارسی در شبه قاره باید متذکر گردیم که در حدود دو قرن و نیم است که آثار فارسی در شبه قاره در دست انتشار است. اولین چاپ دیوان حافظ در ۱۲۰۰ هجری قمری صورت گرفته است. قبل از استقلال صدها چاپخانه ، هزاران اثر فارسی در موضوعات دواوین ، تذکره ، تاریخ ، لغت ، اخلاق ، متون مذهبی را به تعداد دهها هزار نسخه چاپ و منتشر کردند که برخی از متون فوق برای اولین دفعه در شبه قاره به چاپ رسیده بود. تا ربع آخر قرن بیستم

*- مدیر فصلنامه دانش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.

** - متن مقاله ششمین مجمع بین المللی استادان زبان و ادبیات فارسی ، شورای گسترش زبان و

ادبیات فارسی ، تهران ، آذر ۱۳۸۷ .

شمارگان چاپ امهات کتب اخلاق بزبان فارسی اخلاق ناصری، اخلاق جلالی و اخلاق محسنی چند برابر چاپهایی در خارج از شبه قاره بوده است. در دواوین، دیوان حافظ در گوشه و کنار شبه قاره در ده ها شهر و صدها چاپخانه از همه بیشتر به چاپ رسیده و یکی از محبوب ترین متون فارسی منظوم محسوب است.

پس از استقلال، قاضی سجادحسین استاد فارسی و عربی مدرسه عالیۀ فتح پوری دهلی کسی است که دیوان حافظ، مثنوی معنوی، بوستان و گلستان سعدی را به طور جداگانه منتشر ساخت و ترجمه کامل همه متون را نیز آورده است. در دهلی در سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۶ و در لاهور در ۱۹۸۴م دیوان حافظ تصحیح شده دکتر قاسم غنی و مترجمه قاضی سجاد تاکنون سه دفعه به چاپ خورده و خواستارانی فراوان دارد. چاپ لاهور به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و باهمکاری موسسه انتشارات اسلامی صورت گرفته است.

برگزیده شعر فارسی معاصر در ۱۹۶۳م و دیوان سراج خراسانی در ۱۹۷۲ میلادی در چاپخانه آئی.ام.ایچ دهلی بچاپ رسید. کهن ترین نسخه های خطی موجود دیوان حافظ مورخ ۸۱۳ هـ و ۸۱۸ هـ به ترتیب در ۱۴۰۹ هـ و ۱۹۹۲ م در چاپخانه اس ۱ دهلی به چاپ رسید.

مثنوی بوعلی شاه قلندر در ۱۳۸۳ هـ ق در اندیا لیتو پریس در دهلی احیا شد. شایسته تذکر است که علامه اقبال باوصف ارادت به شخص مولانا در سرودن صنف مثنوی به فرم مثنوی حضرت بوعلی شاه قلندر توجه داشته است. مکاتیب سنایی در ۱۹۶۳ م توسط هندوستان پرنٹنگ ورکس رام پور، جامع الاشیا در ۱۹۵۰ م توسط لوزی پریس مدراس که در حال حاضر چنایی نامیده می شود، و شرح احوال و سبک اشعار بابا فغانی شیرازی که رساله دکتري خانم دکتر رضیه اکبر حسن (مرحومه) در دانشگاه تهران بود توسط نیشنل فائن پریس حیدرآباد دکن در ۱۹۷۴م چاپ و منتشر گردید. کتاب مثنی سراج الدین علی خان آرزو با ترتیب و تنقیح دکتر زیحانه خاتون در ۱۹۹۲ م در کراچی منتشر گردید. از چند اثر فارسی دکتر نورالحسن

انصاری (م ۱۹۸۷م) استاد اسبق دانشگاه دهلی، مختصری از احوال و آثار امیر خسرو که بمناسبت هفتصدمین سال طوطی شکر مقال در ۱۹۷۵م منتشر گردید، تصحیح مآثر محمود شاهی از شهاب حکیم کرمانی مطبوعه ۱۹۶۹م، در دهلی، جنگ دکن اورنگ زیب عالمگیر در آخرین دهه سلطنت وی می باشند. دکتر انصاری بیشتر به امر ترجمه آثار فارسی به اردو و انگلیسی و نشر و طبع آن همت می گماشت و دارای آثار متعدد دیگر نیز می باشد.

از آثار فارسی دکتر سید بدرالحسن عابدی، شیخ محمد علی حزین از حیث قصیده سرا، احوال و افکار محمد حجازی، نفوذ زبان فارسی در زبانهای شبه قاره خاصه در اردو و صنف قصیده سرایی از عربی تا اردو را می توان نام برد. دکتر سید وحید اشرف استاد متقاعد زبان و ادب فارسی دانشگاه مدراس ساکن بروده گجرات هند مقدمه لطایف اشرفی را به فارسی منتشر ساخته و اغلب آثار وی در زمینه تراجم کتب و نشر مقاله های فارسی در مجله های دانشگاهی بوده است.

از کتابهای منتشر شده فارسی دکتر ضیاءالدین دسائی (م ۲۰۰۵م) که به عنوان کتبه شناس در اداره باستانشناسی هند و سایر سمت های عالی خدمت می کرد، شامل فهرست سکه های بطایی حاکمان مسلمان بروده چاپ ۱۹۷۰م و کتبه های اسلامی ایالت راجستھان چاپ ۱۹۷۱م می باشند. اغلب آثار پژوهشی دکتر دسائی چه به صورت کتاب و مقاله به زبان انگلیسی منتشر شده است.

دکتر سید حسن مدتها ریاست گروه آموزشی فارسی دانشگاه پتنه ایالت بیهار هند را به عهده داشت از آثار مطبوع وی به فارسی شامل تصحیح و تحشیه دیوان رکن الدین هروی معاصر خواجه حافظ (قرن هشتم) و تصحیح و تحشیه اشعار مولانا مظفر شمس بلخی (قرن نهم) می باشد. استادی از نسل بعد همان دانشگاه دکتر غلام مجتبی انصاری به تدوین فرهنگ و تصحیح متون توجه دارد. از آثار فارسی اوست: لغت جدید فارسی چاپ ۱۹۷۹م، درویش حسین واله هروی و کلیات او، حکیم شیخ حسین شیرازی و کلیات او، سید قاسم حاجی پوری و غزلهای فارسی او، دکتر کبیر

احمد جائسی دہا کتاب و مقالہ بہ اردو در زمینہ زبان و ادب فارسی تدوین و منتشر نموده، او شرح احوال و آثار دکتر ذبیح اللہ صفا را در ۱۹۸۳م در دہلی نو منتشر کرد. اثر عمدہ فارسی دکتر ہرومل سدارنگانی (م ۱۹۹۲م) کہ زادہ شہدادپور سند پاکستان و در ۱۹۴۷ م بہ دہلی منتقل گردیدہ بود، نشر متن فارسی پایان نامہ دکترای وی از دانشگاه تہران با عنوان «سخنوران فارسیگوی سند و ہند» است. وی آثار متعدد فارسی را بہ سندھی ترجمہ کردہ و منتشر ساختہ است و از این راہ در غنای زبان سندھی نقشی سبازندہ داشتہ است. از آثار فارسی دکتر عبدالودود اظہر دہلوی «تمایلات در ادبیات فارسی جدید» چاپ ۱۹۷۸م و ترجمہ فارسی رامین کتاب مقدس ہندوان در دو مجلد منتشر شدہ بہ سال ۱۹۷۲م می باشد.

دکتر سید علی حیدر نیر استاد متقاعد و اہل پتنہ دارای آثار متعدد فارسی از جملہ نشر دیوان اول امیر خسرو تحفۃ الصغر و مقدمہ دیوان دوم خسرو غرۃ الکمال و دیوان قاسم ارسلان طوسی چاپ ۱۹۶۲م می باشد. دکتر کاشی نات پاندیتا استاد دانشگاه کشمیر اثری بہ فارسی با عنوان ارمغان پارس منتخبی از شعر معاصر چاپ سرینگر بہ سال ۱۹۷۰م دارد. دکتر غلام دستگیر رشید استاد اسبق دانشگاه عثمانیہ حیدرآباد دکن با تصحیح متن دیوان غرۃ الکمال خسرو دہلوی منتشر نمود در حالیکہ دکتر متین احمد صبا اہل مظفر پور ایالت بیلار احوال و آثار میرزا معزالدین موسوی خان فطرت مشہدی را با مقدمہ و حواشی بہ چاپ رسانید. دکتر محمد امین استاد متقاعد دانشگاه کلکتہ کتابہایی بہ فارسی با عنوان گلستان عجم و شرح احوال و آثار محمد سعید قریشی ملتانی دارد. دکتر محمد مرسلین استاد متقاعد دانشکدہ ذاکر حسین در دہلی «شرح زندگانی و آثار طالب آملی» را بہ فارسی تألیف کردہ است. اثر فارسی دکتر نجمہ صدیقہ استاد دانشگاه عثمانیہ حیدرآباد دکن «ادبیات فارسی در زمان قطب شاہی» بہ چاپ رسیدہ است. از آثار فارسی دکتر نرگس جہان تاریخ ادبیات فارسی در دورہ خلجیان و مقایسہ مثنوی لیلی مجنون امیر خسرو و نظامی گنجوی می باشند. دکتر نظام الدین گوریگر استاد اسبق دانشکدہ سنت زیریر بمبی چندین اثر بہ

فارسی دارد از جمله گلدسته فارسی (دو جلد) ارمغان فارسی (دو جلد) آموزگار فارسی سه جلد همه چاپ بمبئی که هم اکنون ممبئی نامیده می شود. دیوان فارسی میر تقی میر با تدوین متن اثر آقای دکتر نیر مسعود رضوی استاد دانشگاه لکهنو می باشد. دکتر انوارالحسن رئیس اسبق بخش علوم شرقی دانشگاه لکهنو دیوان امیر خسرو را با مقدمه و حواشی در ۱۹۶۷م و وقایع نعمت خان عالی شیرازی را در ۱۹۶۹م منتشر ساخته است. از آثار فارسی دکتر اقبال حسین تصحیح کتاب تحفه سامی چاپ ۱۹۷۳م و دیوان چندرا بهان برهمن شاعر معاصر شاهجهان می باشند.

باز ده ها نفر دیگر شامل برخی از استادان طراز اول دانشگاه ها در پژوهش و نشر آثاری به فارسی اعم از کتاب و مقاله پس از استقلال سهمی شایسته داشته اند که شامل پرفسور دکتر هادی حسن (م ۱۹۶۳م) رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه اسلامی علیگر، دکتر عبدالقادر جعفری، پرفسور طلحه رضوی، دکتر ادریس احمد، دکتر شمس الدین احمد، پرفسور بهگوت سروپ، دکتر محمد تقی علی عابدی، دکتر چندر شیکهر، دکتر خورشید فاطمه حسینی، دکتر نبی هادی، دکتر اختر مهدی، دکتر شریف حسین قاسمی و دکتر یونس جعفری، و سایرین می باشند که شرح آثار فارسی منتشر شده آنان به فرصتی دیگر موکول می شود.

در ۶۱ سال اخیر پس از استقلال هند دهها موسسه پژوهشی در هند از جمله کتابخانه عمومی خدابخش پتنا، دانشگاه اسلامی علیگر، انجمن ایران کلکته، کتابخانه رضا رامپور، غالب انستیتوت دهلی، اکادمی های اقبال در شهرهای حیدرآباد دکن، و تری وندرم کرالا و سایر سازمانهای علمی آثار فارسی را بطور متون یا ترجمه و یا بدون ترجمه منتشر نموده اند که نشانگر علاقه پژوهشگران هند به زبان و ادب فارسی می باشد. باید به این نکته توجه داشت که بالغ برنود در صد استادان فارسی دانشگاه ها و دانشکده های هند که به امر تحقیق و پژوهش درباره زبان و ادبیات فارسی و نشر و چاپ آن کوشا هستند از مسلمانان آن کشور عبارتند. این امر دال بر نفوذ میراث مشترک فرهنگی ایران و کشورهای شبه قاره بر مبنای عقیده و فرهنگ مشترک

آنان با فارسی زبانان می باشد. یکی از عوامل موثر تشویق پژوهشگران فارسی دان در هند اعطای نشانها و جوایز ادبی برای مولفان و مروجان فارسی از طرف دولت مرکزی آن کشور می باشد. شایسته یادآوری است که تا یک ربع قرن پیش دولت ایران برای محققان کشورهای شبه قاره به اعطای جوایز و نشانها التفات می نمود. در پاکستان پیر حسام الدین راشدی (م ۱۹۸۲م) پرفسور محمد بساقر (م ۱۹۹۳م) استاد غلام سرور (م ۱۹۹۸م) و چندین نفر فرهیختگان زبان و ادب فارسی از دریافت کنندگان «نشان سپاس» درجه اول بوده اند. پیشنهاد می شود که دولت جمهوری اسلامی ایران این روش قدردانی را احیا نموده در گسترش و تقویت بنیه فارسی آموزی و فارسی نویسی در کشورهای شبه قاره از جمله پاکستان گام موثری بردارد. بگفته لسان الغیب:

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

منابع و مأخذ:

۱. پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، مرکز تحقیقات فارسی، دهلی نو، ۶۵ - ۱۳۶۴ هـ.ش.
۲. مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۹۹۳م.
۳. سهم نویسندگان و سخنوران شبه قاره در ادبیات فارسی مقاله نگارنده، فصلنامه دانش، شماره ۷۸ - ۷۹ پاییز و زمستان ۱۳۸۳، صص ۷۳ - ۸۴.
۴. یادداشتهای شخصی نگارنده.

سہم شعرای فارسی در نہضت استقلال خواہی پاکستان

چکیدہ :

نہضت استقلال خواہی پاکستان حقیقتی تاریخی است کہ بر افکار و آثار مردم و بالخصوص شاعران تأثیر عمیق گذاشت . در عہد سلطۂ انگلیسیان شاعران فارسی شبہ قارہ چراغ فارسی را در تندباد معاندت و مخالفت دشمنان فروزان نگاہ داشتند و میخواستند کہ آرزوی حریت و آزادی را در دل مسلمان ہند بہ وجود آورند . مولانا حالی سخن سرایی ہای خود برای اہداف ملی و میہنی ارائہ کرد و اقبال کہ روح و روان این نہضت بود راہ او را ادامہ داد . کاخ پُرشکوہ شعر ملی اقبال بر اساس فکر و سخن سرائی ملی و قومی الطاف حسین حالی بنا شدہ است . دیگر شاعران فارسی شبہ قارہ ہم از اقبال تأثیر گرفتند و عقیدہ داشتند کہ شاعر شخصی است کہ از قوت شعر، دل و ذہن مردم را برای احیای قوم آمادہ می کند و ادب برای ملت بہ معرض وجود بیاورد . لذا بیشتر آنان جہت سہیم بودن درین نہضت و سرودن اشعار ملی و میہنی و سیاسی زیر عتاب دولت انگلیسیان قرار گرفتند، رنج ہا بردند و بعضی ہا زندانی ہم شدند . این دورہ بیداری سیاسی و این نہضت با ہمکاری شاعران فارسی نیرو گرفت .

در عہد اورنگ زیب دولت اسلامی در شبہ قارہ مستحکم بود ولی پس از وفاتش (۱۷۰۷م) عدم استحکام و طوائف الملوکی در کشور اسلامی راہ یافت . پادشاہان و امرا بہ عیش کوشی مائل شدند و ملت ہای اروپایی زمینہ حکمرانی درین ناحیہ محکم کردند . پس از نہضت استقلال خواہی در ۱۸۵۷م زندگانی برای مسلمانان دشوار و تلخ بود (۱) و آنان قوم ناپسندیدہ و مورد انتقام و زیر عتاب دولت انگلیسی قرار گرفتند . استخدام آنان در ادارہ ہای

۱ - مربی گزوہ زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاه اسلامیہ ، بہاولپور

دولتی مشکل شد (۲) هنتر W.W.Hunter که در کار دولتی بنگال عضویت داشت ، در کتاب معروف خویش که به نام « مسلمانان ہندی » چاپ شدہ است . مسلمانان را در حال بسیار پست و زبون دیدہ، می نویسد.

«امر مسلم این است کہ حالا هیچ ادارہ دولتی در کلکتہ نیست کہ در آن مسلمانی بتواند پُستی را بہ دست آورد کہ از سمت دربان و نامہ رسان یا پیش خدمت بالاتر باشد» (۳)

ہندوہا ازین موقعیت استفادہ کردند و امکانات پیشرفت آنان در شبہ قارہ ہرچہ بیشتر فراہم آمد. خوش بختانہ درین وقت سرسید احمد خان (۱۸۱۷م - ۱۸۹۸م) (۴) برای حصول تعلیم انگلیسی و علوم جدید بہ مسلمانان نہضت علیگر را آغاز نمود و بہ توسط این نہضت ہدف اصلی را بہ آن ہا نشان داد.

زوال پادشاہان مغول ، استیلای انگلیسیان بہ آن سرزمین ، بیدادگری بیگانگان و دلسردی مسلمانان و نہضت استقلال خواہی حقایق تاریخی ہستند کہ بر افکار و آثار مردم و بالخصوص شاعران تاثیر عمیق گذاشتند . بدین جہت در شعر ہم تحولاتی بہ وجود آمد. زبان فارسی کہ زبان فرہنگی و دینی و درباری مسلمانان بود ، مورد بی اعتنائی قرار گرفت و زبان انگلیسی را جای گزین آن کردہ بودند (۵) ولی زبان وادب فارسی بہ آسانی مغلوب شدنی نبود و در عہد سلطۂ انگلیسیان نیز شاعران فارسی در شبہ قارہ پاک و ہند می بینیم کہ معروف ترین آنان غالب دہلوی است و علاوہ بر آن شاعران دیگر مانند حسرتی ، حسن ملتانی ، شبلی ، حالی ، گرامی و طغرائی چراغ فارسی را در توند باد معاندت و مخالفت دشمنان فروزان نگاہ داشتند (۶)

شاعران فارسی شبہ قارہ از سرودن اشعار ملی و میہنی و سیاسی زیر عتاب دولت انگلیسیان قرار گرفتند. آنان برای یک کشور جداگانہ زحمت و رنج ہا بردند و زندانی ہم شدند. در اشعار شاعرانی درین دورہ موضوعات استعمار انگلیسی و استقلال خواہی را می توان دید.

حالی: حالی (۱۸۳۷ - ۱۹۱۴م) از شاگردان غالب بود . وقتی کہ بعد از نہضت آزادی ۱۸۵۷م زندگانی مسلمانان دشوار و دگرگون بود ، حالی می خواست کہ آرزوی حریت و آزادی را در دل مسلمانان ہند بہ وجود آوردہ و آن ہا را بہ تاریخ درخشنده خود آشنا سازد. او سخنرانی ہای خود را برای اہداف ملی و میہنی ارائه کردہ و بالخصوص بہ توسط منظومہ « مدّ و جزر اسلام »

مسلمانان را از خواب گران بیدار کرد و در غزل تحولات به وجود آمد (۷)
درین شک نیست که کاخ پُرشکوه شعر ملی اقبال بر اساس فکر و سخن
سرائی ملی و قومی حالی بنا شده است (۸)

شبلی: شبلی نعمانی به سرودن شعر هم علاقه داشت (۹) ولی پژوهش و
نویسندگی به او مجال نمی داد که به سرودن شعر توجه زیادی را مبذول
دارد. اشعار ملی به زبان فارسی از مولانا شبلی، جواهر درخشان تفکرات
اسلامی است.

یاد آن گرمی هنگامه فن در شیراز و آن سلونو که اطالیه به او داشت نیاز آنکه تاراج نگاهش چه عراق چه حجاز آنکه سلجوق به خاک در او کرد نماز هند را غلغله مقدم او زهره گذار تیغ او بود که شد بادل گرمی همراه (۱۰)	یاد آن رونق و بازار هنر در بغداد قرطبه آنکه از او کسب هنر کرد فرنگ آنکه پامال خرامش چه خراسان و چه پارس آنکه دیلم به جبین داغ سجودش برداشت روم را لرزه بر اندام ز بانگ غضبش رمح او بود که تاج از سر قیصر برپود
---	---

اقبال: اقبال (۱۸۷۷م - ۱۹۳۸م) روح و روان نهضت استقلال خواهی بود.
وقتی که اقبال به اروپا رفت، شاعر محلی بود چنانکه از منظومه های نیا
شواله و ترانه هندی آشکار است ولی در اروپا نتایج وطن پرستی و نژاد
پرستی را به چشم خود ملاحظه کرد و آزرده خاطر شد و چون از اروپا
برگشت، شاعر ملی و اسلامی و جهانی شده بود (۱۱) می گوید:
شاعر اندر سینه ملت چو دل
ملتی بی شاعری انبار گل (۱۲)

آخوندزاده: میان ۱۹۲۰م - ۱۹۴۴م در بلوچستان وقت دوره بیداری سیاسی
بود و در منظر نامه ادبی روایات نوین اضافه می شد. اشعار زیر عبدالعلی
آخوند زاده (۱۸۷۲م - ۱۹۴۴م) (۱۳) ملاحظه کنید:

بیدار شوی مسلم و سرگرم عمل باش بردار همان پرده غفلت ز نظر باز از درس قدیمان بیاموز سبق را امری کی نه بخشد به کسی نفع دو عالم	پس منتظر سابقه حکم ازل باش در امر انسداد خرابی و خلل باش در عهد پسین نیز چو در قرن اول باش زان هیئت پارینه بی سود بدل باش (۱۴)
---	---

ظفر: مولانا ظفر علی خان (۱۸۷۰م - ۱۹۵۶م) (۱۵) متناوباً دوازده سال در زندان بسر برد و در نهضت های مختلفه از قبیل نهضت خلافت ، نهضت آزادی خواهی و ترک موالات شرکت نمود و عقیده داشت باید که ادب برای ملت به معرض وجود بیاید.

اشعارش اکثر دارای موضوعات سیاسی و وطنی و اجتماعی و دینی است . بطور نمونه یک غزل وی به تقلید از غزل معروف رودکی به قرار زیر است .

ساقیا برخیز و می در جام کن (۱۶)	فصل گل در بوستان آید همی
باد نوروزی وزید اندر چمن	نغمه اش عنبر فشان آید همی
مسلم از خواب گران بیدار شد	انقلاب اندر میان آید همی
باش تا برق درخشد از حجاز	غیرت حق در میان آید همی
باش تا از پرده مشرق بدر	حجت اسلامیان آید همی
کفر را غوغا بر آید از نهاد	مهدی آخر زمان آید همی
نعره الله اکبر می زنم	ناتوانان را توان آید همی

نشتور: سردار عبدالرب نشتر (۱۸۹۹ م - ۱۹۵۹ م) ۱۷ از ایام تحصیلات مائل به خدمات ادبی و اجتماعی و سیاسی بود و منتقد و سخنرانی نیز بود و در نهضت های آزادی خواهی و ملی و ادبی کشور شرکت داشت (۱۸) و مخالف سرسخت حکومت استعماری بود. وقتیکه نشتر را با دیگر رهبران استقلال خواه به زندان انداختند ، وی در زندان شعر معروف اردوی مولانا ظفر علی خان را که مطلع آن به شرح زیر است می خواند (۱۹)

گاندهی نه آج چنگ کا اعلان کردیا باطل کا پاره پاره گریبان کردیا
ترجمه : گاندهی امروز اعلام جنگ کرده است و با این اعلان گریبان باطل را پاره پاره کرده است .

همچنین زمانی که حزب مسلم برای حصول آزادی مسلمانان شبه قاره فعالیت را آغاز کرد. نشتر در ردیف سران و رهبران آن حزب قرار گرفت (۲۰)

سالک: عبدالمجید سالک (۱۸۹۴م - ۱۹۵۹م) ۲۱ به جرم نوشتن سرمقاله ای که به نظر دولت انگلیسی علیه حکومت وقت بود ، برای یک سال زندانی شد. وی در زندان نیز از فعالیت های ادیبانه دست نکشید و شعر و سخن را

ترک نکرد و عمر خود را در مجاهدیت و خدمت در راه فرهنگ و آزادی بسر برد. اندیشه های آزادی خواهی و استقلال طلبی در اشعار وی می توان دید.

که خیز و گیر صراحی به کف سبو بردوش
مگر به پیش حریفان مشو ضمیر فروش
که برد از دل رندان قرار طاقت و هوش
که از نهفته او دیگ سینه می زد جوش
بروی یار بنوشیم و بانگ نوشا نوش (۲۲)

سحر رسید و گوش دلم صدای سروش
بنوش باده ورندی کن و به عیش گزار
چو زنده ای بشنو شعر حافظ شیراز
بیانگ چنگ بگوئیم آن حکایت ها
شراب خانگی از بیم محتسب تا کی

میکش: مولانا مرتضی احمد خان میکش درانی (۱۸۹۹م - ۱۹۵۹م) (۲۳) در نهضت های استقلال طلبی و جنبش های علمی و ادبی فعالیت های فوق العاده ای نشان داد. بنابر جرم سخترانی ها وی را برای یک سال در زندان انداختند. در اشعارش اندیشه های سیاسی و وطنی و ملی را ملاحظه کنید:

ازان ز کتم آمدم به بیت وجود
هزار جهد بیاوردم و نبردم سود
حریف سوز درونم به زیر چرخ کبود (۲۴)

هزار فتنه و آشوب بود منتظرم
هزار تیر جفا خوردم و نیاسودم
بسی دویدم و جستم مگر نیافته ام

منیر: محمد اکبر منیر (متولد ۱۸۹۵م) از شاعرانی به شمار می رود که در ممالک اسلامی احوال و کوائف مسلمانان را تجزیه و تحلیل کردند و در عهد خود محکومی و پستی مسلمانان و زوال ایشان را دیدند و اسباب تجدید حیات طلب کردند. در دیدگاه منیر شاعر کسی است که از قوت شعر دل و ذهن مردم را برای احیای قوم آماده می کند.

تا باز کنی پیدا ایمان حدی خوان را
در طلعت خود بنگر صد یوسف کنعان را (۲۵)

از شمع آزادی کن محفل دل روشن
مانند زلیخایی شیدای رخ یوسف

ندیم: عطاء الله شاه ندیم بخاری (۱۸۹۳م - ۱۹۶۲م) (۲۶) یکی از فداکاران نهضت خلافت بود و سخترانی های آن دوره وی مشحون از آیات قرآنی در فضیلت هجرت و مملو از احادیث نبوی راجع به فداکاری ها در

راه اسلام و بیان دلگداز مظالم پیگانگان بر ترکان و ایرانیان و اعراب بوده است و در نتیجه این سخنرانی های آتشین صدها خانواده های مسلمان برای فداکاری در راه استقلال طلبی و اسلام خواهی آماده شدند (۲۷) چند بیت از یک غزل وی ملاحظه شود :

چه گویمت ز کمال فرنگ دشمن دین نشان دهد ز مقامی که اهریمن چه رسد
سب و شکسته و خم خالی و خرابه تباه ز دست ساقی تشنه به انجمن چه رسد
به ذره سجودی نصیب ما شده بگو ندیم که اکنون به برهن چه رسد (۲۸)

مشرقی : محمد عنایت الله خان امرتسری معروف به علامه مشرقی (۱۸۸۸م - ۱۹۶۳م) (۲۹) که با تأسیس نمودن یک حزب شبه نظامی به نام « جماعت خاکسار » (۳۰) مشهور شده ، در تاریخ سیاسی شبه قاره پاکستان و هند در اوایل قرن بیستم مقام والائی دارد. پس از پایان تحصیلات عالی از دانشگاه کامبرج در وزارت فرهنگ به کار دولتی اشتغال ورزید. ولی از وضع نامطلوب هند وقت مایوس شده ، از استخدام دولتی کناره گرفت و به جهت سهم بودن در کسب استقلال وطن، سازمان سیاسی بزرگی که بیشتر جنبه شبه نظامی داشت ، تشکیل داد. افکار انقلابی خود را در تهییج هموطنان خویش و برانگیختن آنان برای اقدام مبارزه علیه بیداد گران استعماری و همچنین برای باز گرفتن حقوق پائمال شده آنان در طی اشعار خود بیان نموده است (۳۱) یک غزل وی نقل می گردد:

مسلم خسته تن چه شد حشر بیا نمی کند راه زمین نمی زند عزم سما نمی کند
شیشه و بزم و جام می شخه شکست پی به پی چیست که تو به نشکند، طرفه خطا نمی کند
عشوه گری که دز زمن طرح افکند از چمن دل به گلی نمی دهد یاد صبا نمی کند
مرد غیور کش به بر خفت عروس سلطنت صحبت غیرتش زلزله را نمی کند
مرد خدا که کوه را کرد چوکاه هستیش خوف خدنگ می کند، خوف خدا نمی کند
محمل شاهد شهی شد ز نظر بسی نهان وین عجبی فراق مست شور و عزا نمی کند
شه نظری به نیم جو ملک فرنگ می فروخت خوف فرنگ می کند شرم شما نمی کند
قول و عمل به مشرقی هر دو خلاف غیرتند این ز رعایت بتی وان زریا نمی کند (۳۲)

ہادی: یک غزل ملی از ہادی مچہلی شہری (۱۸۹۰م - ۱۹۶۳م) (۳۳) بہ عنوان مثال درج می شود :

<p>با تمنا بر خور ■ از سعی بر خوردار باش فطرت ہرگز نگوید نقش بر دیوار باش پول خود را حفظ کن با دست و رنجت یار باش با خودانت بی خود و بادیگران ہشیار باش از نیاکان خودت عمدہ ترین آثار باش خنجر بران شو و شمشیر جوہردار باش بگذر از تاریکی غم مطلع انوار باش با تجارت سردر آور منعم و زر دار باش پرتو نور تجدد را علم بردار باش (۳۴)</p>	<p>دیدہ غفلت گشا با خویشتن ہشیار باش دست و پارا زن بہ دنیای عمل از راہ جہد در حریم سینہ حسی از غم ملت بگیر جام ملیت بکش پنهان ز چشم زخم غیر تا بہ کی پامال مانی همچو نقش پا بہ خاک آلت چوبین چرا باشی بہ دست کودکان خانہ دل را بہ خورشید تجدد بر فروز حرف زن از راہ آہن صحبت از طیارہ کن دیو استبدادیت را کن فراری از جہان</p>
---	--

قمر: در اشعار ملک محی الدین قمر قمرازی کشمیری (۱۸۹۴م - ۱۹۶۳م) شور و ہیجان افکار آزادی خواہانہ را می توان آشکار دید. اشعار وی در دوران نہضت استقلال خواہی در روزنامہ و مجلہ ہا مانند الہلال (کلکتہ) ہمدرد (دہلی) و زمیندار (لاہور) منتشر می شد. در روزنامہ «زمیندار» منظومات ملی بر صفحہ اول بہ حروف جلی چاپ می شد کہ ترجمان افکار و احساسات استقلال خواہان و میهن پرستی است (۳۵) او می گوید :

از ما میرس باعث آہ و فغان ما ناگفتنی است قصہ ما، داستان ما

تبسم: محمد رمضان تبسم قریشی (۱۸۹۹م - ۱۹۷۳م) (۳۷) در سال ۱۹۱۹م در ارتش استخدام شد ولی چون حزب جمعیت العلماء ہند فتوی داد کہ استخدام در ارتش دولت استعماری بریتانیا حرام است، در سال ۱۹۲۱م از ارتش مستعفی شد و بہ نہضت ہای آزادی خواہی و نہضت خلافت پیوست و بہ خدمت ملک و ملت پرداخت (۳۸)

چند بیت از یک غزل وی ملاحظہ کنید :

<p>در دلم دردیست لب را جرات اظہار نیست رہبر خود کردہ ام چون من جنون خویش را ساغر عشقش بنوشد بی خطر در بزم او</p>	<p>این متاع بی بہا شرمندہ گفتار نیست در نگاہم ہیچ منزل، منزل دشوار نیست بندہ انوار جانان، بندہ اغیار نیست (۳۹)</p>
--	--

عطا : عطاء اللہ خان عطا (۱۸۹۸م - ۱۹۹۱م) (۴۰) از ۱۹۲۵م رئیس انجمن ترقی اسلام بود و در نهضت استقلال خواهی همکاری و تشریک مساعی کرد و در حزب مسلم لیگ فعالیت‌های فوق العاده نشان داد. اشعارش مشتمل بر بیان احساسات استقلال خواهی و موضوعات اجتماعی و وطنی است مانند:

بلبلان را درون کنج قفس زاغ‌ها را به باغ می بینم
بلبلان را به چشم خار عطا گل به منقار زاغ می بینم (۴۱)

قومیکه همه دارد جانباز ندارد جانباز که جان بازد و جانباز ندارد
در زمره اقوام جهان نیست شمارش و ندر نگه خویش هم اعزاز ندارد (۴۲)

این فکر نو شاعران فارسی، نهضت استقلال خواهی پاکستان را تقویت می بخشید. اقبال به رهبری و قیادت قائداعظم بسیار اهمیت می داد و در نامه ای که به تاریخ ۲۸ مه ۱۹۳۷م برای جناح فرستاده است، می نویسد: «در شرایط حساس کنونی، مسلمانان هند امیدوارند که به نوعی شما راهی برای نجات از این مشکلات پیدا خواهید کرد» (۴۳) ایمان جناح به دانائی و فراست سیاسی اقبال کمتر از ایمان اقبال به او نبود بالاخره در نتیجه اندیشه بلند و اشعار وی شبه قاره هند طبق طرح اقبال به دو کشور مستقل تجزیه گردید.

سبط حسن رضوی در «فارسی گویان پاکستان» می نویسد: تحولاتی که بر اثر نهضت آزادی خواهی در صد سال اخیر در شبه قاره پدید آمد، تاثیر عمیق در اندیشه شاعران و گویندگان آن سامان نهاد و در نتیجه، تغییرات قابل ملاحظه ای در شیوه گفتار و پندار آنان به وجود آورد (۴۴) به علت این تغییرات اگر شیوه اشعار فارسی گویان امروز را «سبک پاکستانی» بنا میم نی جا نیست.

مآخذ و پانوشت‌ها

۱ - رضوی، سجاد باقر، قائداعظم محمد علی جناح، معمار پاکستان، لاهور، ص ۱۰۲؛

M.A. Aziz, A History of Pakistan, 1979, Lahore, P.98

2 - W.W. Hunter, Indian Muslims, Lahore, 1924, pp 128-129

3 - Aziz Beg, Jinnah and His Times, Islamabad, 1986, p-77

زیدی ، شمیم محمود ، قائداعظم محمد علی جناح نابغہ عصر ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، قائداعظم اکادمی ، اسلام آباد ، ۲۰۰۵م ، ص ۷

4 - Stanley Wolpert, Jinnah of Pakistan. New York, 1984, p.19; M.A.Aziz, A History of Pakistan, p-108

۵ - ہاشمی ، سید ، تاریخ مسلمانان پاکستان و بھارت ، کراچی ، ۱۹۵۳م ، ص ۳۴۳ ؛ نقوی ؛ علی رضا ، شعرا ک - تذکرہ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند ، ج ۵ مرتبہ فیاض محمود ، وزیر الحسن عابدی ، پنجاب یونیورسٹی ، لاہور ، ۱۹۷۲م ، ص ۵۴۱

۶ - رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی ، ۱۹۷۴م ، ص ۳۳

۷ - رضوی ، وقار احمد ، تاریخ جدید اردو غزل ، نیشنل بک فاؤنڈیشن ، کراچی ، ۱۹۸۸م ، ص ۱۸۵

۸ - انصاری ، اختر ، غزل اور درس غزل ، انجمن ترقی اردو علیگرہ ، یونین پریس ، دہلی ، ۱۹۵۹م ، ص ۱۳

۹ - ولی الرحمن شاہ ، ادبیات عربی ، فارسی ، سنسکرت ، ہندی ، انگریزی ، رسالہ ندیم گیا (۱۹۳۱م - ۱۹۴۹م) - انتخاب ، خدابخش اورینٹل پبلک لائبریری ، پتنہ ، ۱۹۹۹م ، ص ۱۳۰

۱۰ - مہر النساء ایم خان ، مولانا شبلی و شعر فارسی ، مجلہ دانش ، شمارہ ۸۵ ، ۸۴ ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۲۰۰۶م ، ص ۲۲۸

۱۱ - رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۱۶۴

۱۲ - علامہ اقبال ، جاوید نامہ ، کلیات ، ص ۲۹۴

۱۳ - کوثر ، انعام الحق ، شعر فارسی در بلوچستان ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی ، ۱۹۷۵م ، صص ۱۳۱ - ۱۳۲

۱۴ - شرافت عباس ، بلوچستان مین فارسی شاعری ک - پچاس سال ، کوڑک پبلشرز ، کویتہ ، ۱۹۹۰ ، ص ۲۲

۱۵ - عبدالرشید ، خواجہ ، تذکرہ شعرای پنجاب ، اقبال اکادمی لاہور ، ۱۹۶۸م ، ص ۲۲۶

۱۶ - ظفر علی خان ، مولانا ، بھارستان ، اردو اکیدمی ، پنجاب ، ۱۹۳۷م ، صص ۳۳۴ ، ۳۳۵

۱۷ - صدیقی ، اقبال احمد ، قائداعظم اور انکے سیاسی رفقاء ، ج ۱ ، کراچی ، ۱۹۹۰م ، ص ۲۲۰

۱۸ - فارغ بخاری ، ادبیات سرحد ، ج ۳ ، پشاور ، ۱۹۵۵م ، ص ۳۱۳

- ۱۹ - فارغ بخاری ، باچاخان ، پشاور ، ۱۹۵۷م ، ص ۱۲۸ .
- ۲۰ - ختک ، غزن خان ، میر ، شعر فارسی در ایالت سرحد شمال غربی پاکستان ، پایان نامہ برای دکتری دانشگاه تہران ، ۶۵ - ۱۳۶۴ هـ ش ، ص ۲۰۴ .
- ۲۱ - سالک ، عبدالمجید ، یاران کهن ، لاہور ، ۱۹۵۵م ، ص ۱۴۱ .
- ۲۲ - رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۳۱۰ .
- ۲۳ - ہمو ، همان ، ص ۳۱۱ .
- ۲۴ - ہمو ، همان ، ص ۳۱۳ .
- ۲۵ - ظہور الدین احمد ، پاکستان میں فارسی ادب ، ج ۶ ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۲۰۰۵م ، ص ۴۷ .
- ۲۶ - ندیم ، عطاء اللہ شاہ بخاری ، سواطع الالہام ، ملتان ، ۱۹۵۵م ، ص ۲۹ .
- ۲۷ - رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۳۱۸ .
- ۲۸ - ندیم ، عطاء اللہ شاہ بخاری ، سواطع الالہام .
- ۳۰ - رک : مضطر ، ا. دی ، خاکسار تحریک اور آزادی ہند ، دستاویزات ، قومی ادارہ برای تحقیق تاریخ و ثقافت ، اسلام آباد ، ۱۹۸۵م .
- ۳۱ - رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۳۳۳ .
- ۳۲ - ہمو ، همان ، ص ۳۳۴ .
- ۳۳ - عبدالوحید ، جدید شعرائی اردو ، فیروز سنز ، لاہور ، ۱۹۶۹م ، ص ۵۲۰ .
- ۳۴ - رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، صص ۳۲۹ - ۳۳۰ .
- ۳۵ - ہمو ، همان ، ص ۳۴۷ .
- ۳۶ - ہمو ، همان ، ص ۳۴۸ .
- ۳۷ - مجلہ شاہین ، ج ۱ ، شمارہ ۱ ، دانشکدہ زمیندار ، گجرات ، ۱۹۶۵م ، ص ۳۴ .
- ۳۸ - ظہور الدین احمد ، پاکستان میں فارسی ادب ، ج ۶ ، ص ۶۰ .
- ۳۹ - تبسم ، رمضان قریشی ، خمخانہ دل ، گجرات ، ۱۹۷۳م ، ص ۱۲۸ .
- ۴۰ - عطاء ، عطاء اللہ خان ، کلیات عطا ، ج ۱ ، پشاور ، ۱۹۸۲م ، صص ۷ - ۸ .
- ۴۱ - ہمو ، همان .
- ۴۲ - ہمو ، همان .
- ۴۳ - زیدی ، شمیم محمود ، قائد اعظم محمد علی جناح : تابغہ عصر ، ص ۲۵ .
- ۴۴ - رضوی ، سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۱۷۹ .

اندیشه و اندیشمندان (۲)

ویژہ علامہ اقبال

دکتر ایوب مرادی^۱

سارا چالاک^۲

وحدت مسلمین از دیدگاه علامه اقبال لاهوری

چکیده:

وحدت مسلمین همواره به عنوان یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های اهل اندیشه در میان مسلمانان، مطرح بوده است و بسیاری از عالمان و روشنفکران دینی این مقوله را مطمح نظر خود داشته‌اند. علامه اقبال لاهوری به عنوان یکی از اصلی‌ترین میراث‌داران تفکرات وحدت‌طلبانه جمال‌الدین اسدآبادی، در آثار خود بیشترین توجه را به این مقوله داشته است. در این مقاله سعی شده، این مقوله به صورت تمام و کمال در آثار این روشنفکر مسلمان مورد کنکاش و مذاقه قرار گیرد.

کلمات کلیدی:

وحدت، اقبال لاهوری، پیامبر، قرآن، کعبه، شریعت،

مقدمه:

محمد اقبال لاهوری شاعر و متفکر مسلمان شبه قاره در نهم نوامبر ۱۸۷۷م در شهر سیالکوت پنجاب زاده شد. دوران کودکی و نوجوانی خود را در زادگاهش به فراگیری زبانهای فارسی و عربی در مدارس قدیمه و اصول و مبادی علوم جدید در مدرسه مبلغان مسیحی سپری کرد. پس از گذراندن دوران متوسطه در سال ۱۸۹۵ به لاهور رفت و در دانشکده دولتی آن شهر به ادامه تحصیل مشغول شد و در این دوران با ادبیات انگلیسی و ادبیات جدید اروپایی آشنایی کامل حاصل کرد.

در اوایل سده بیستم با درگیر شدن در جریانات سیاسی زمان و کوششهای مسلمانان برای تجدید حیات ملی و حفاظت از حقوق خود در

^۱ - عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور مرکز بیجار.

^۲ - دانشجوی دکتری دانشگاه علامه طباطبائی - تهران.

برابر اکثریت هندو مذهب به سرودن شعرهای سیاسی و اجتماعی روی آورد اقبال در این دوران تحت تأثیر افکار سر سید احمدخان از سران نهضت علیگر قرار داشت. این جریان، جوانان را به فراگیری علوم و فنون جدید فرامی خواند. یکی دیگر از کسانی که در این دوران بر تکوین شخصیت اقبال تأثیر گذاشت مولوی نذیر احمد دهلوی بود. بسیاری از اندیشه‌های اقبال مخصوصاً نظریه خودی و تسخیر فطرت، از مبانی فلسفه اوست.

اقبال در ۱۹۰۵م به اروپا سفر کرد و در انگلستان و آلمان به تحصیل پرداخت. اقبال در طی سالیانی که در اروپا بود، و پس از آن در پی مطالعه اوضاع اجتماعی هند، کشمکشهای درونی آن و توطئه‌های استعمارگران به این نتیجه رسیده بود که همزیستی مسلمانان با هندوان در کشوری واحد، عاقبت به سلطه اکثریت هندو مذهب خواهد انجامید. بنابراین، بهتر آن خواهد بود که هر چه زودتر مسلمانان هند خود را از اکثریت هندو مذهب جدا کنند و به پیروی از اصل توحید اسلامی به جامعه بزرگ مسلمانان جهان پیوندند این جریان فکری و سیاسی که با اشاعه افکار جمال‌الدین اسدآبادی و آرمان تشکیل یک خلافت جهانی اسلامی آغاز شده بود در میان توده‌های مسلمان هند طرفداران بسیار داشت اقبال در سراسر منظومه رموز بیخودی که در سال ۱۹۱۸م انتشار یافت به تفصیل به این موضوع پرداخته است. بیخودی در این رساله به معنی عرفانی آن نیست بلکه در این جا به معنای یکی شدن فرد و جامعه است، بدین سان است که خودی فرد در جامعه اضمحلال می‌یابد و فرد به جاودانگی دست می‌یابد.

مواضع او در این منظومه و سایر آثارش که راهگشای ملت مسلمین در آن دوران بوده است اگر امروز نیز مورد بازکاوی و احیای دوباره واقع شود می‌تواند الگوی مسلمانان در بازیابی هویت دینی و حصول اتحاد و انسجام اسلامی باشد. از همین روست که راقم سطور بر آن شد تا در طی این مقاله، مقوله فوق‌الذکر را مورد مطالعه و بازکاوی قرار دهد.

وحدت در دیدگاه اقبال لاهوری:

اقبال در ابتدای کتاب رموز بیخودی که به بیان دیدگاههای وی در باب مقوله اتحاد مسلمین و عناصر تأثیرگذار در این باب اختصاص دارد، در زمینه ارتباط فرد با جامعه و مزایای اضمحلال خودی فرد در جامعه مواردی را ذکر کرده است:

فرد را ربط جماعت رحمت است جوهر او را کمال از ملت است
تا توانی با جماعت یار باش رونق هنگامه احرار باش
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۲۱)

سپس در تبیین این مطلب به حدیثی از پیامبر اشاره میکند:
حرز جان کن گفته خیرالبشر هست شیطان از جماعت دورتر
(همانجا)

مزیت‌های پیوستن فرد به جامعه از نظر اقبال شامل موارد زیر است:

۱. فرد زمانی هویت پیدا می‌کند که به جمع پیوسته باشد:

فرد می‌گیرد ز ملت احترام

(همانجا)

از سوی دیگر اساس ملت را نیز افراد می‌داند:

ملت از افراد می‌یابد نظام

(همانجا)

۲. پیشرفت و کمال فرد بسته به حضورش در جمع دارد:

فرد تا اندر جماعت گم شود قطره وسعت طلب قلم شود
در دلش ذوق نمو از ملت است احتساب کار او از ملت است

(همانجا)

فردی که در جمع محو شود آینه‌دار آینده و گذشته می‌گردد. از این طریق فرد ابدیت پیدا می‌کند. اقبال در باب فردی که فردیت خود را در جمعیت مضمحل کرده است این گونه می‌گوید:

مایه‌دار سیرت دیرینه او رفته و آینده را آینه او
وصل استقبال و ماضی ذات او چون ابد لا انتها اوقات او

(همانجا)

۳. زبان مشترک قوم باعث کمال فرد می‌گردد:

در زبان قوم گویا می‌شود بر ره اسلاف پویا می‌شود
پخته‌تر از گرمی صحبت شود تا به معنی فرد هم ملت شود

(همانجا)

۴. انسان تنها هیچگاه نمی‌تواند برای خود مقصدی تعریف کند چه رسد به اینکه درصدد رسیدن به آن مقصد باشد، این بودن در جماعت است که امور او را انضباط می‌بخشد:

فرد تنها از مقاصد غافل است قوتش آشفته‌گی را مایل است
 قوم با ضبط آشنا گرداندش نرم رو مثل صبا گرداندش
 (کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۲۲)

۵. اقبال موانع و محدودیتهای حاصل از پیوستن فرد به جامعه را نیز بند،
 به شمار نمی‌آورد بلکه وسیله‌ای می‌داند برای آزادی:

پا به گل مانند شمشادش کند دست و پا بندد که آزادش کند
 چون اسیر حلقه آیین شود آهوی رم خوی او مشکین شود
 (همانجا)

وی در تمثیلی انسان جدا مانده از جامعه را اینگونه به تصویر می‌کشد:
 برگ سبزی کز نهال خویش ریخت از بهاران بار امیدش گسیخت
 هر که آب از زمزم ملت نخورد شعله‌های نغمه در عودش فسرد
 (همانجا)

همچنین اقبال معتقد است که در ضمیر همه انسانها جوهری
 گرانبهاست که میل مفرط پیوستن به جامعه را دارد و نه تنها این گوهر از
 محدودیتهای حاصل از زیستن با جامعه گریزان نیست بلکه به گونه‌ای شیفته
 این محدودیتهاست:

جوهر نورست اندر خاک تو یک شعاعش جلوۀ ادراک تو
 عیشت از عیشش غم تو از غمش زنده‌ای از انقلاب هر دمش
 واحدست و بر نمی‌تابد دوئی من ز تاب او من استم تو تویی
 خویش‌دار ■ خویش‌باز و خویش‌ساز نازها می‌پرورد اندر نیاز
 فطرتش آزاد و هم زنجیری است جزو او را قوت کل‌گیری است
 چون ز خلوت خویش را بیرون دهد پای در هنگامۀ جلوت نهد
 نقش‌گیر اندر دلش او می‌شود من ز هم می‌ریزد و تو می‌شود
 جبر، قطع اختیارش می‌کند از محبت مایه‌دارش می‌کند
 (همانجا)

پس از این مقدمه، که در باب مزایای پیوستن فرد به جامعه است،
 حال موضوع اصلی رو می‌نماید که همانا تعریف ملت و الزامات آن است:
 اقبال در جاویدنامه ملت را اینگونه تعریف می‌کند:

چيست ملت ای که گویی لا اله با هزاران چشم بودن یک نگاه
(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۵۵۲)

از این تعریف می توان این گونه نتیجه گرفت که ملت زمانی هویت
و قابلیت تعریف و تحدید می یابد که مقدمه وحدت در میان اجزای خود را
حاصل کرده باشد پس به همان اندازه که فرد نیازمند جمع است جامعه نیز
بدون افراد فاقد هویت است:

روح ملت را وجود از انجمن روح ملت نیست محتاج بدن
(همانجا)

ملت از یک رنگی دلهاستی روشن از یک جلوه این سیناستی
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۲۶)

کثرت هم مدعا وحدت شود پخته چون وحدت شود ملت شود
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۳۱)

اقبال از طرح این مبحث اینگونه نتیجه می گیرد که اساس حیات ملت
وابسته به وحدت یا به تعبیر وی توحید میان تک تک اجزای آن ملت است:

ملت از یکرنگی دلهاستی قوم را اندیشه ها باید یکی
روشن از یک جلوه این سیناستی در ضمیرش مدعا باید یکی
جذبہ باید در سرشت او یکی هم عیار خوب و زشت او یکی
گر نباشد سوز حق در ساز فکر نیست ممکن اینچنین انداز فکر
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۲۶)

در همین جاست که اقبال باب مجادله را با کسانی که ملاک اساسی
در تعریف ملت را بر پایه اشتراک وطن و نسب می نهند می گشاید و به آنان
می تازد:

ما مسلمانیم و اولاد خلیل با وطن وابسته تقدیر امم
از اینکم گیر اگر خواهی دلیل اصل ملت در وطن دیدن که چه
بر نسب نازان شدن نادانی است بر نسب بنیاد تعمیر امم
باد و آب و گل پرستیدن که چه حکم او اندر تن و تن فانی است
(همانجا)

آنچنان قطع اخوت کرده اند بر وطن تعمیر ملت کرده اند
تا وطن را شمع محفل ساختند نوع انسان را قبائل ساختند

جنتی جستند در بئس القرار
این شجر، جنت ز عالم برده است
مردمی اندر جهان افسانه شد
روح از تن رفت و هفت اندام ماند
تا سیاست مسند مذهب گرفت
تا احلوا قومهم دارالبوار
تلخی پیکار بار آورده است
آدمی از آدمی بیگانه شد
آدمیت گم شد و اقوام ماند
این شجر در گلشن مغرب گرفت
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۴۱)

البته دلیل اصلی این موضع‌گیری موقعیت خاص جامعه مسلمانان در هند بود اقبال بر این باور بود که اگر این گروه به جهت تعصبات میهنی و قومی ارتباط خود را با امت جهانی اسلام بگسلد دیری نخواهد گذشت که تحت سلطه اکثریت هندو مذهب قرار خواهد گرفت. از همین روی بود که وی در صدد القای این اعتقاد بود که هم‌وطن و هم‌نسب بودن دلیل و انگیزه اصلی برای هم ملت بودن نیست بلکه عنصر اصلی پیوند میان افراد یک ملت، اعتقاد به خدای مشترک و ایمان به کیش واحد است.

ملت ما را اساس دیگر است
حاضریم و دل به غایب بسته‌ایم
رشته این قوم مثل انجم است
تیر خوش پیکان یک کیشیم ما
مدعای ما، مال ما یکیست
ما ز نعمتهای او اخوان شدیم
این اساس اندر دل ما مضمحل است
پس ز بند این و آن وارسته‌ایم
چون نگه هم از نگاه ما گم است
یک‌نما، یک‌بین، یک‌اندیشیم ما
طرز و انداز خیال ما یکیست
یک‌زبان ■ یک‌دل ■ یک‌جان شدیم
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۲۶)

عشق در جان و نسب در پیکر است
عشق‌ورزی از نسب باید گذشت
نور حق را کس نجوید زاد و بود
هر که پا در بند اقلیم و جد است
رشته عشق از نسب محکم‌تر است
هم ز ایران و عرب باید گذشت
خلعت حق را چه حاجت تار و پود
بی‌خبر از لم یلد لم یولد است
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۷۱)

البته وی نه تنها بطور کامل منکر عنصر وطن در شکل‌گیری ملت نیست بلکه ملتی را صاحب شوکت و قدرت می‌داند که به خوبی توانسته‌اند در وجود خود این دو محور را با هم درآمیزند:

در ضمیر ملت گیتی شکن دیده‌ام آویزش دین و وطن
(کلیات اقبال، جاویدنامه، ۴۵۳)

اما در برابر ملاک قرار گرفتن اصل و نسب به شدت موضع‌گیری
می‌کند:

قوم تو از رنگ و خون بالاتر است
قطره آب وضوی قنبری
فارغ از باب و ام و اعمام باش
قیمت یک اسودش صد احمر است
در بها برتر ز خون قیصری
همچو سلمان، زاده اسلام باش
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۷۰)

ملت ما شأن ابراهیمی است
گر نسب را جزو ملت کرده‌ای
شهد ما ایمان ابراهیمی است
رخنه در کار اخوت کرده‌ای
(همانجا)

نیست از روم و عرب پیوند ما
نیست پابند نسب پیوند ما
(همانجا)

اقبال تا بدان پایه به تأثیر اعتقاد واحد در شکل‌گیری ملیت معتقد
است که می‌گوید نه تنها دین واحد ملت ساز است بلکه کفر واحد نیز باعث
ایجاد ملت واحد می‌گردد:

گر ز جمعیت حیات ملت است
کفر هم سرمایه جمعیت است
(کلیات اقبال، اسرار بیخودی، ۱۰۴)

حال که از وحدت به عنوان اصل و هویت ملت یاد شد کدام عوامل
باعث ایجاد این وحدت می‌گردد و چه موانعی از شکل‌گیری آن جلوگیری
می‌کند.

همانگونه که پیش از این در تعریف ملت بدان اشاره رفت یکی از
ملاکهای اصلی تعریف ملیت، دین واحد است:

گر نباشد سوز حق در ساز فکر
ما مسلمانیم و اولاد خلیل
تیر خوش پیکان یک کیشیم ما
زنده هر کثرت ز بند وحدت است
نیست ممکن اینچنین انداز فکر
از ایکم گیر اگر خواهی دلیل
یک‌نما، یک‌بین، یک‌اندیشیم ما
وحدت مسلم ز دین فطرت است
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۲۶)

علامه اقبال عناصر اصلی دین که باعث ایجاد وحدت میان اجزای ملت می‌گردد را این گونه بر می‌شمارد:

۱. پیامبر (ص):

از رسالت صد هزار ما یک است
آنکه شأن اوست یهدی من یرید
حلقه ملت محیط افزاستی
ما ز حکم نسبت او ملتیم
از میان بحر او خیزیم ما
قوت قلب و جگر گردد نبی ص
قلب مؤمن را کتابش قوت است
از رسالت هم‌نوا گشتیم ما
کثرت هم‌مدعا وحدت شود

قوم را سرمایه قوت از او

نیست از روم و عرب پیوند ما
دل به محبوب حجازی بسته‌ایم
رشته ما یک تولایش بس است
مستی او تا به خون ما دوید
عشق او سرمایه جمعیت است
امت او مثل او نور حق است

۲.

قرآن: از نظر اقبال قرآن عامل دیگریست از عناصر دینی که باعث وحدت میان ملت اسلام است:

از یک آیینی مسلمان زنده است

مؤمنان را تیغ با قرآن بس است

پیگر ملت ز قرآن زنده است

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۴۷)

تربت ما را همین سامان بس است

(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۵۲۸)

ز قرآن پیش خود آئینہ آویز

دگر گون گشتہ ای از خویش بگریز

(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ۶۴۹)

او معتقد است عامل خواری و خذلان مسلمانان دور افتادن از قرآن است:

شکوه سنج گردش دوران شدی

خوار از مہجوری قرآن شدی

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۷۲)

کس نداند عالم قرآن کجاست

ز ورق ما خاکیان بی نا خداست

(کلیات اقبال، جاویدنامہ، ۴۵۷)

از چنین مردان چه امید بھی

سینہ ہا از گرمی قرآن تھی

(کلیات اقبال، جاوید نامہ، ۵۵۸)

اقبال اگر چه قرآن را عامل وحدت آفرین در میان مسلمین می داند اما

از سوی دیگر از بی توجهی به این کتاب آسمانی گلہ کرده و می گوید: حتی

کافران و بت پرستان نیز، برای بتہای ساختہ دست خود، ارزش و احترام

قائلند اما مسلمانان تنها بہ صورت قرآن اکتفا کردہ اند:

دو گامی رفتی و از پا فتادی

در صد فتنہ را بر خود گشادی

تو قرآن را سر طاقی نہادی

برہمن از بتان طاق خود آراست

(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ۶۵۹)

۳. شریعت: شریعت در تعریف عرفا، بہ مسائل ظاہری و اعمال پیروی

دین، نظیر نماز، روزہ، خمس و زکات و امثال آن اطلاق می شود، در

اصطلاح عبارت است از امور دینی کہ حضرت عزت عز شأنہ جہت

بندگان بہ لسان پیغمبر تعیین فرمودہ از اقوال و اعمال و احکام کہ

متابعت آن سبب انتظام امور معاش و معاد باشد و موجب حصول

کمالات گردد. قشیری می گوید: شریعت امر بہ التزام عبودیت است و

حقیقت مشاہدہ ربوبیت و ہر شریعتی کہ مؤید بہ حقیقت نباشد

غیر مقبول است و ہر حقیقتی کہ مقید بہ شریعت نباشد غیر محصول

است. اقبال در باب تأثیر شریعت در وحدت مسلمین می گوید:

ہستی ما با ابد ہمدم شود

تا نہ این وحدت ز دست ما رود

بر رسول ما رسالت ختم کرد

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۳۱)

روح چون رفت از صوم و صلاه

فرد ناهموار و ملت بی نظام

(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۵۵۸)

علم حق غیر از شریعت هیچ نیست
فرد را شرع است و مرقعات یقین
ملت از آیین حق گیرد نظام
قدرت اندر علم او پیدااستی
با تو گویم سرّ اسلام است شرع

اصل سنت جز محبت هیچ نیست
پخته‌تر از وی مقامات یقین
از نظام محکمی خیزد دوام
هم عصا و هم ید بیضااستی
شرع آغاز است و انجام است شرع
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۴۷-۱۴۸)

هست دین مصطفی دین حیات شرع او تفسیر آیین حیات

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۴۸)

از شریعت احسن‌التقویم شو
پس طریقت چیست ای والا صفات

وارث ایمان ابراهیم شو
شرع را دیدن به اعماق حیات

(کلیات اقبال، پس چه باید کرد ای اقوام شرق، ۵۸۲)

۴. **خانه کعبه:** اقبال می‌گوید هر ملتی برای ادامه حیات خود نیازمند یک مرکز محسوس است و این مرکز محسوس در میان ملت مسلمین خانه کعبه است:

همچنان آئین میلاد امم
حلقه را مرکز چو جان در پیکر است
قوم را ربط و نظام از مرکزی
رازدار و راز ما بیت‌الحرام
تازه‌رو بستان ما از شب‌نمش

زندگی بر مرکزی آید به هم
خط او در نقطه او مضمّن است
روزگارش را دوام از مرکزی
سوز ما هم ساز ما بیت‌الحرم
مزرع ما آبگیر از زمزمش
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۵۲)

حلقه ملت محیط افزاستی

مرکز او وادی بطحااستی

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۳۱)

اقبال برای محسوس کردن نظر خود سرگذشت قوم مؤمنی را متذکر می‌شود که به جهت از دست دادن مرکزیت دچار تفرقه و چنددستگی شدند: در جهان جان امم جمعیت است در نگر سرّ حرم جمعیت است عبرتی ای مسلم روشن ضمیر از مآل امت موسی بگیر

داد چون آن قوم مرکز را ز دست رشته جمعیت ملت شکست
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۵۳)

از سواد کعبه چون آهو رمید شد پریشان برگ گل چون بوی خویش
ای امین حکمت ام‌الکتاب ای ز خود رم کرده باز آ سوی خویش
وحدت گمگشته خود بازیاب
(کلیات اقبال، اسرار خودی، ۱۰۹)

۵. داشتن امام و ولی: اقبال در اشعار خود نداشتن امام را عامل بی‌نظامی امور ملت می‌داند:

هنوز این چرخ نیلی کج خرام است هنوز این کاروان دور از مقام است
ز کار بی‌نظام او چه گویم تو می‌دانی که ملت بی‌امام است
(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ۶۳۳)

همانگونه که در این ابیات آمده است اقبال اعتقاد دارد که نداشتن امام و پیشوا باعث از هم گسیختن نظام ملت است و در پی این بی‌نظامی است که نظام عالم نیز به هم خورده است. وی همچنین معتقد است که ولی امر مسلمین می‌باید محبوب آنان نیز باشد و قوم امام خویش را محبوب و معشوق دل خود نیز بدانند:

شب پیش خدا بگریستم زار مسلمانان چرا زارند و خوارند
ندا آمد نمی‌دانی که این قوم دلی دارند و محبوبی ندارند
(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ۶۳۶)

۶. توجه به تاریخ و سرگذشت قوم: در نگاه اقبال لاهوری زمانی یک ملت یا فرد می‌تواند هویت خود را بشناسد که از تاریخ و فرهنگ خود آگاهی داشته باشد:

فرد چون پیوند ایامش گسیخت قوم روشن از سواد سرگذشت
سرگذشت او گر از یادش رود نسخه بود تو را ای هوشمند
ربط ایام است ما را پیرهن چیست تاریخ ای ز خود بیگانه‌ای
این تو را از خویشتن آگه کند
شانه ادراک او دندان ریخت خودشناس آمد ز یاد سرگذشت
باز اندر تیستی گم می‌شود ربط ایام آمده شیرازه بند
سوزنش حفظ روایات کهن داستانی قصه‌ای افسانه‌ای
آشنای کار و مرد ره کند

روح را سرمایه تاب است این
ضبط کن تاریخ را پاینده شو
دوش را پیوند با امروز کن
مشکن از خواهی حیات لازوال

جسم ملت را چو اعصاب است این
از نفسهای رمیده زنده شو
زندگی را مرغ دست‌آموز کن
رشته ماضی ز استقبال و حال

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۶۱-۱۶۲)

اقبال تا بدانجا در این زمینه طریق مبالغه پیش می‌گیرد که می‌گوید در دورانی که جامعه از نظر فکری دچار انحطاط شده است دست به دامان عقاید و تفکرات گذشتگان شدن و تقلید صرف از آنان می‌تواند راه بهروزی ملت را هموار کند:

مضمحل گردد چو تقویم حیات
راه آبا رو که این جمعیت است
در خزان ای بی‌نصیب از برگ و بار
بحر گم کردی زبان اندیش باش

ملت از تقلید می‌گیرد حیات
معنی تقلید ضبط ملت است
از شجر مگسل به امید بهار
حافظ جوی کم آب خویش باش

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۴۶)

سپس برای روشن‌تر کردن مطلب سرگذشت بنی اسرائیل را متذکر می‌شود:

پیکرت دارد اگر جان بصیر
گرم و سرد روزگار او نگر
پنجه گردون چو انگورش فشرد
از نوای آتشینش رفت سوز

عبرت از احوال اسراییل گیر
سختی جان نزار او نگر
یادگار موسی و هارون نمرد
لیکن اندر سینه دم دارد هنوز

جز به راه رفتگان محمل نیست
(همانجا)

تکیه بر عقل و دانش در جامعه‌ای که راه انحطاط را می‌پوید نه تنها باعث فلاح نیست بلکه باعث نایودی ملت می‌گردد:

اجتهاد اندر زمان انحطاط
عقل آبایت هوس‌فرسوده نیست
قوم را بر هم می‌پیچد بساط
فکرشان ریسد همی باریک‌تر

کار پاکان از غرض آلوده نیست
ورع‌شان با مصطفی نزدیک‌تر

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۴۷)

۷. **جهاد:** یکی دیگر از عوامل دینی که باعث نظام ملت و ایجاد وحدت در میان مسلمانان است، جهاد در راه حق است:

مؤمنان را تیغ با قرآن بس است

تربت ما را ہمین سامان بس است

(کلیات اقبال، جاوید نامہ، ۵۲۸)

مرد مؤمن را عزیز این نکته رس

چیست جز قرآن و شمشیر و فرس

(کلیات اقبال، جاوید نامہ، ۵۶۱)

اقبال نماز و روزہ را بدون جہاد بی معنی و بی فایدہ می داند:

تا جہاد و حج نماید از واجبات رقت جان از پیکر صوم و صلاہ

(کلیات اقبال، جاوید نامہ، ۵۵۸)

اقبال معتقد است خواری و خذلان دامنگیر عثمانیان و ہندیان بہ

جہت دوری از جہاد و شجاعت یا بہ تعبیر وی کراری است:

می شناسی معنی کرار چیست این مقامی از مقامات علی است

امتان را در جہان بی ثبات نیست ممکن جز بہ کراری حیات

سرگذشت آل عثمان را نگر از فریب غریبان خونین جگر

تا ز کراری نصیبی داشتند در جہان دیگر علم افراشتند

مسلم ہندی چرا میدان گذاشت ہمت او بوی کراری نداشت

(کلیات اقبال، مثنوی مسافر، ۶۱۴)

البتہ اقبال جہاد را تنها زمانی مجاز می داند کہ در راہ بہ پنا داشتن

حق و سنن اسلام باشد:

صلح شر گردد چو مقصود است غیر گر نہ گردد حق ز تیغ ما بلند

ہر کہ خنجر بہر غیراللہ کشید گر خدا باشد غرض، جنگ است خیر

جنگ باشد قوم را نا ارجمند تیغ او در سینہ ما آرمید

(کلیات اقبال، اسرار خودی، ۱۰۶)

جنگ شاہان جہان غارتگری است

جنگ مؤمن سنت پیغمبری است

(کلیات اقبال، جاوید نامہ، ۵۴۷)

تیغ بہر عزت دین است و بس

مقصد او حفظ آیین است و بس

(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۳۸)

در نگاہ اقبال مقاتلہ تنها زمانی معنی و ارزش پیدا می کند کہ در راہ

خدا و با ہدف کسب عزت و اعتلا برای دین باشد از سوی دیگر لشکر

اسلام را بہ رعایت موازین مبارزہ جوانمردانہ دعوت می کند و طی تمثیلی بہ

آنان گوشزد می نماید کہ اگر در روز جنگ دشمن بہ پشت گرمی مصالحہ،

ایمن نشسته باشد نباید مورد تجاوز واقع شود:

روز هیجا لشکر اعدا اگر
گیرد آسان روزگار خویش را
تا نگیرد باز کار او نظام
بر گمان صلح گردد بی خطر
بشکند حصن و حصار خویش را
تاختن بر کشورش آمد حرام
(کلیات اقبال، رموز بیخودی، ۱۴۸)

از سوی دیگر به مؤمنان هشدار می دهد که در برابر هجوم غرب
همواره آماده باشند:

لاله این چمن آلوده رنگ است هنوز
سپهر از دست مینداز که جنگ است هنوز
فتنه ای را که دو صد فتنه به آغوشش بود
دختری هست که در مهد فرنگ است هنوز
(کلیات اقبال، زبور عجم، ۳۳۸)

حال که عوامل ایجاد وحدت و انسجام در میان امت اسلام از دیدگاه
اقبال مطرح گردید، در پایان این نوشتار به یکی از عوامل اصلی چنددستگی
در میان ملت اسلام از نظر وی اشاره می کنیم. اقبال به شدت معتقد است
تأثیرپذیری و تقلید مسلمانان و به طور کلی ملت مشرق زمین یکی از
اصلی ترین عناصر از بین رفتن وحدت و استقلال آنان است:

ترک و ایران و عرب مست فرنگ
هر کسی را در گلو شست فرنگ
مشرق از سلطانی مغرب خراب
اشتراک از دین و ملت برده تاب
(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۴۵۴)

مسلمانی که در بند فرنگ است
دلش در دست او آسان نیاید
ز سیمایی که سودم برادر غیر
سجود بوذر و سلمان نیاید
(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ۶۲۳)

البته همانگونه که از زندگی اقبال برمی آید او به طور مطلق
دست آوردهای غرب را نفی نمی کند و هیچگاه ملت اسلام را به صورت تام
و تمام از بهره های غرب برحذر نمی دارد بلکه می گوید باید از تجارب مفید
آنان بهره جست:

گر چه دارد شیوه های رنگ رنگ
من به جز عبرت نگیرم از فرنگ
(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۴۶۰)

خرد افزود مرا علم حکیمان فرنگ
سینه افروخت مرا صحبت صاحب نظران
(کلیات اقبال، پیام مشرق، ۲۵۶)

زمانی با ارسطو آشنا باش
دمی با ساز بیکن همنوا باش

و لیکن از مقامشان گذر کن مشو گم اندر این منزل سفر کن
(کلیات اقبال، گلشن راز جدید، ۳۸۲)

اما باید این نکته را از نظر دور نداشت که فلسفه و حکمت غربیان
مختص خود آنان است و حاصلی برای ملت مشرق ندارد:

قدح خرد فروزی که فرنگ داد ما را همه آفتاب لیکن اثر سحر ندارد

(کلیات اقبال، زبور عجم، ۳۳۱)

دلیل اصلی این حقیقت نیز قائل شدن آنان به جدایی جسم از روح
است که حاصلش پیدایش عقیده جدایی دین از سیاست است که در صورت
نفوذ این اندیشه در میان ملت اسلام، باعث نابودی آنان خواهد بود، همچنان
که دولت ترکان به این بلیه مبتلا گشتند:

بدن را تا فرنگ از جان جدا کرد نگاهش ملک و دین را هم دوتا دید
کلیسا سبحة پطروس شمارد که او با حاکمی کاری ندارد
خرد را با دل خود همسفر کن یکی بر دولت ترکان نظر کن
به تقلید فرنگ از خود رمیدند میان ملک و دین ربطی ندیدند

(کلیات اقبال، گلشن راز جدید، ۳۸۲)

اقبال در جای دیگری ملت اسلام را از تقلید بی تنقید غرب باز
می دارد و به آنان متذکر می شود:

قوت دین از مقام وحدت است قوت دین از مقام وحدت است
شرق را از خود برد تقلید غرب شرق را از خود برد تقلید غرب
قوت مغرب نه از چنگ و رباب قوت مغرب نه از چنگ و رباب
نی ز سحر ساحران لاله روست نی ز سحر ساحران لاله روست
محکمی او را نه از لادینی است محکمی او را نه از لادینی است
قوت افرنگ از علم و فن است قوت افرنگ از علم و فن است
حکمت از قطع و برید جامه نیست حکمت از قطع و برید جامه نیست
علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ

(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۵۴۲)

و باز سرگذشت حکومت ترکان را به یاد مخاطب می آورد:

ترک از خود رفته و مست فرنگ زهر نوشین خورده از دست فرنگ
زانکه تریاق عراق از دست داد من چه گویم جز خدایش یار باد

بندهٔ افرنگ از ذوق نمود می‌برد از غریبان رقص و سرود
(همانجا)

دلیل این تقلید از ظاهر را هم تبلی و آسان‌طلبی‌شان می‌داند، همان
عاملی که آنان را از کسب دانش باز داشته است:

نقد جان خویش در بازد به‌لهو علم دشوار است می‌سازد به‌لهو
از تن آسانی بگیرد سهل را فطرت او در پذیرد سهل را
سهل را جستن در این دیر کهن این دلیل آنکه جان رفت از بدن

(کلیات اقبال، جاویدنامه، ۵۴۳)

در نگاه اقبال تفکر غرب بر پایهٔ معکوس جلوه دادن امور، و زشت
را در صورت زیبا و زیبا را در هیأت زشت نشان دادن، شکل گرفته است و
در این نوع از بینش رسیدن به هدف و سایل را توجیه می‌کند:

دوش رفتم به تماشای خرابات فرنگ شوخ گفتاری رندی دلم از دست پبرد
گفت این نیست کلیسا که بیابی در وی صحبت دخترک زهره‌وش و نای و سرود
این خرابات فرنگ است و ز تأثیر می‌اش آنچه مذموم شمارند، نماید محمود
نیک را و بد را بتر از روی دگر سنجیدیم چشمه‌ای داشت ترازوی نصاری و یهود
خوب زشت است اگر پنجهٔ گیرات شکست زشت خوب است اگر تاب و توان تو فزود

(کلیات اقبال، پیام مشرق، ۲۹۸)

نکته در خور دیگری که در تفکر اقبال خودنمایی می‌کند هشدار به
ملت اسلام در باب تکیه نکردن به عطایا و حاتم بخشیه‌های غرب است:

فرنگ آیین رزاقی بداند به این بخشد از او و می‌ستاند
به شیطان آنچنان روزی رساند که یزدان اندر آن حیران بماند

(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ۶۸۰)

شرع یورپ بی‌نزاع قیل و قال بَره را کردست بر گرگان حلال

(کلیات اقبال، پس چه باید کرد ای اقوام شرق، ۵۹۰)

در عوض ملل مسلمین را به تلاش و تکاپو برای کسب تکنولوژی و
دست یازیدن به اختراع و آفرینش، ترغیب می‌کند و تنها طریق سروری این
ملت‌ها را، همین تلاش و تکاپو می‌داند:

به آن ملت أناالحق سازگار است
نهان اندر جمال او جمالی
میان امتان والا مقام است
نیاساید ز کار آفرینش
پرد در وسعت گردون یگانه
مه و انجم گرفتار کمندش
که از خورش نم هر شاخسار است
که او را نه سپهر آئینه‌دار است
که آن امت دو گیتی را امام است
که خواب و خستگی بر وی حرام است
نگاه او به شاخ آشیان است
به دست اوست تقدیر زمانه
(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ۶۴۷)

درست است که اقبال مخاطبان خود را به اخذ نکات مثبت فرنگ و
به ویژه علم و تکنولوژی آنان سفارش می‌کند اما اعتقاد دارد که علم غرب
نیز در راستای نسل‌کشی و نابودی انسان است:

فرنگ آفریند هنرها شگرف
کشد گرد اندیشه پرگار مرگ
رود چون نهنگ آب دزدش به یم
نبینی که چشم جهان‌بین خور
تفنگش به کشتن چنان تیز دست
که افرشته مرگ را دم گسست
برانگیزد از قطره‌ای بحر ژرف
همه حکمت او پرستار مرگ
ز طیاره او هوا خورده بم
همی گردد از گاز او روز کور
(کلیات اقبال، پیام مشرق، ۲۴۰-۲۳۹)

از نظر اقبال یکی از مهمترین علل تفرقه و از هم پاشیدن یک ملت
غلامی و نوکر صفتی مردم آن، در برابر بیگانگان و فرنگیان است:
از غلامی بزم ملت فرد فرد این و آن با این و آن اندر نبرد

(کلیات اقبال، بندگی نامه، ۳۹۸)

و در همین جاست که اعضای ملت را به خدمت جامعه خود فرا
می‌خواند و سروری ملت را منوط به این امر می‌داند:

خدا آن ملتی را سروری داد
که تقدیرش به دست خویش بنوشت
به آن ملت سر و کاری ندارد
که دهقانانش برای دیگری کشت
(کلیات اقبال، ارمغان حجاز، ۶۴۶)

حال که در باب آفات تأثیر غربیان یا به تعبیر اقبال فرنگیان سخن به
میان آمد راه چاره و طریق دفع این بلیه در چه چیزی است و اعضای یک
ملت چگونه می‌توانند خود را از این آفت برهانند:

در گذر از جلوه‌های رنگ‌رنگ
گر ز مکر غریبان باشی خیر
چیست روباهی تلاش ساز و برگ
جز به قرآن ، ضیغمی روباهی است
خویش را دریاب از ترک فرنگ
روبهی بگذار و شیری پیش گیر
شیر مولا جوید آزادی و مرگ
فقر قرآن اصل شاهنشاهی است
(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۴۶۴)

گر چه دارد شیوه‌های رنگ‌رنگ
ای به تقلیدش اسیر آزاد شو
من به جز عبرت نگیرم از فرنگ
دامن قرآن بگیر آزاد شو
(کلیات اقبال، جاوید نامه، ۴۶۰)

بله، همانگونه که در این ابیات مشاهده می‌شود تنها راه نجات از تقلید و تأثیر فرنگ تأسی به آیات شریف قرآن است، که چون چراغی روشن، راه‌گشای امت مسلمین بوده و خواهد بود.

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱ - بقایی ماکان، محمد - سروش ، احمد - قلندر شهر عشق - سیزده خطابه و گفتمان درباره علامه اقبال - انتشارات سنایی - ۱۳۸۱
- ۲ - حسن بن احمد عثمانی، ابوعلی - فروزانفر ، بدیع الزمان - رساله قشیریه - انتشارات علمی و فرهنگی - ۱۳۸۳
- ۳ - دهخدا ، علی اکبر - لغت نامه - انتشارات دانشگاه تهران
- ۴ - ساکت ، محمدحسین - ماهتاب شام شرق ، گزاره گزینه اندیشه شناسی اقبال - میراث مکتوب - ۱۳۸۵
- ۵ - لاهوری ، اقبال - کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری - به کوشش اکبر بهداروند - انتشارات زوار - ۱۳۸۶
- ۶ - موسوی بجنوردی ، کاظم - دائرة المعارف بزرگ اسلامی - مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی - ۱۳۷۹

علامہ محمد اقبال (رح): نظریہ پرداز وحدت و انسجام اسلامی

چکیدہ

وحدت و انسجام اسلامی یکی از مهمترین دغدغہ های اندیشمندان و مصلحین جوامع اسلامی بوده است. زیرا دشمنان جهان اسلام همواره سعی نموده اند با دامن زدن به اختلافات موجود و بزرگ نمایی آن مایع از وحدت و ہمدلی مسلمانان گردیدہ و زمینہ را برای سلطہ خویش فراهم ساختہ و در صدد غارت آنها برآیند. بنابراین ما شاهد این مسالہ هستیم کہ با وجود اینکہ بیش از یک چہارم جمعیت جہان مسلمان هستند و بیشترین منابع طبیعی و انرژی جہان را در اختیار دارند تا کنون نتوانستہ اند وضعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی قابل قبولی داشتہ باشند و مادامیکہ وضعیت کنونی استمرار داشتہ باشد نمیتوان امید چندانی بہ بہبود این شرایط داشت.

یکی از مهمترین مصلحان دینی معاصر و از شیفتگان ترقی و اتحاد عالم اسلام کہ طرحی را برای اتحاد امت اسلامی ارائه نمودہ و تلاش فراوانی در این راستا داشتہ است، حکیم الامت علامہ اقبال لاهوری (رح) (۱۲۸۹-۱۳۵۷ ق/ ۱۸۷۷-۱۹۳۸ م) است. او نیز از وضعیت اسفبار مسلمین در دوران حساس زندگی خویش رنج می برد و در جستجوی راہی برای درمان ایشان بود. او در شناسایی درد های مسلمین با پیشگامان خود - سید جمال الدین اسد آبادی و محمد عبده - اشتراک نظر فراوان داشتہ است. لکن در ارائه راہ های درمان تا حدی از آنها متمایز می گردد. اقبال بہ خوبی می دانست کہ اسلام نہ ملی گرا است و نہ استعمارگر؛ بلکہ جامعہ ملی است کہ مرزهای مصنوعی و تمایزات نژادی را برای تسہیل شناسایی قبول دارد؛ نہ برای آنکہ عمق دید اعضای این جامعہ را محدود سازد. گویا ملت یا امت اسلامی در اقوام جذب نمی شود بلکہ خود می تواند کہ آنها را جذب کند.

۱ - عضو هیأت علمی گروہ زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جی سی لاهور - پاکستان

اقبال معتقد است که جامعه اسلامی در حال حاضر در برخورد با فرهنگ و تمدن غربی - که اساس حکومت آنان به بی دینی و مادی گرای است - دچار بیماری تزلزل شخصیت و از دست دادن هویت شده است. وی در اشعار و مقالات و سخنرانیهای خود پیغامی به ملل اسلامی فرستاده که برای محفوظ ماندن از استعمار سیاسی و اقتصادی و تکنولوژی کشورهای پیشرفته، اقوام جهان اسلام یک اتحاد جمعیت واحدی را بوجود آورند و بنیان زندگی و حکومتهای خود را بر قرآن استوار کنند. اقبال برای این اتحاد و انسجام اسلامی سه راه حل در کتاب خود «احیای فکر دینی در اسلام» مطرح کرده است. وی نیز بنابر اهمیت ژئوپلیتیکی تهران در منطقه، پیشنهاد داده است که در پایتخت جمهوری اسلامی ایران مرکزی مثل ژنو تأسیس شود تا امور بین المللی اتحاد اسلامی در آن مرکز حل و فصل؛ و منافع مشترک آنها تأمین شوند.

کلید واژه: اتحاد و انسجام اسلامی، علامه محمد اقبال، استعمار غرب، تهران-ایران

تعریف انسجام اسلامی همان تعریفی است که در اسلام آمده است یعنی تلاش مسلمانان در راستای عمل به اسلام و حفظ منافع اسلامی، خداوند در قرآن می فرماید: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» یعنی شما به ريسمان و دين خدا چنگ زده و به قرآن عمل کنید.

در آیات متعددی از قرآن مجید مسلمانان «امت واحده» خوانده شده اند و از آنها خواسته شده است با «اعتصام بحبل الله» متحد شده و از تفرقه پرهیزند، چرا که تفرقه عامل «فشل» و سستی آنهاست. حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در گفتار و کردار خویش به این مهم توجه وافری داشته اند، اما متأسفانه در طول تاریخ، مسلمانان به دلایل مختلف دچار تفرقه و ضعف و انحطاط شدند.

حضرت آیت الله سید علی خامنه ای، رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران، در آغاز سال ۱۳۸۶ خورشیدی، فرموده اند:

«امسال، سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی است؛ یعنی در سطح بین المللی، انسجام میان همه ی مسلمانان و روابط برادرانه ی میان آحاد امت اسلامی از مذاهب گوناگون و وحدت کلمه ی آنها، ... مسأله این است که اگر ما برای مشکلات جهان اسلام، به دنبال چاره یی هستیم، یا به تعبیر

درست تر، اگر ما برای سربلندی و عظمت و عزت اسلام و قرآن مجاهده می کنیم، این با اختلاف و درگیری بین مسلمین سازگار نیست».

حکیم الامت علامه محمد اقبال لاهوری - که به قول حضرت خامنه ای «ستاره ی بلند شرق است» - پیشگام نوزایی سده ی بیستم اسلام است. او، به دقت و با دیدی انتقادی، تجلیات معاصر تاریخ اسلام را مطالعه کرد و به این نتیجه رسید که مسلمانان با دور شدن و کنار گرفتن از اسلام کم کم رو به انحطاط گذارده اند و شکوهمندی دوباره ی آنان، تنها هنگامی برخواهد گشت که دریابند زندگی فردی و اجتماعی با اصول اسلام همگام و هماهنگ است.

جهان اسلام از نظر عرصه جغرافیایی و ژئوپلیتیکی محدوده وسیعی را از آفریقا تا آسیا و اروپای شرقی دربرمی گیرد. تمرکز اصلی کشورهای مسلمان در دو قاره آسیا و آفریقا است. البته جمعیت های مسلمان تقریباً در کل جهان مشاهده می شود. کشورهای اسلامی که بیش از ۵۰ درصد جمعیت آنها مسلمان است، از نظر مساحت حدود ۱۲۰۰۰/۰۰۰ مایل مربع یعنی بیش از ۲۰ درصد کل خشکی های جهان را به خود اختصاص می دهند و از نظر جمعیت نیز حدود ۳۰ درصد - بنابر برخی تخمین ها حدود یک میلیارد و هشتصد میلیون نفر - از کل جمعیت جهان را دارا هستند. همچنین برخی از کشورهای جهان نیز دارای اقلیت قابل توجهی از جمعیت های مسلمان می باشند و بدین گونه آنها نیز در ارتباط نزدیک با جهان اسلام قرار می گیرند (رک: دایره المعارف اسلامی، ذیل «اسلام»).

اما با وجود اینکه بیش از یک چهارم جمعیت جهان مسلمانند و بیشترین منابع طبیعی و انرژی جهان را در اختیار دارند تاکنون نتوانسته اند وضعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی قابل قبولی داشته باشند و مادامی که وضعیت کنونی استمرار داشته باشد نمی توان امید چندانی به بهبود این شرایط داشت.

اقبال از وضعیت اسفبار مسلمین در دوران حساس زندگی خویش رنج می برد و در جستجوی راهی برای درمان ایشان بود. او در شناسایی دردهای مسلمین با پیشگامان خود - سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبده و کواکبی - اشتراک نظر فراوان داشته است؛ لکن در ارائه راه های درمان تا حدی از آنها متمایز می گردد.

در نظر اقبال در مملکت اسلامی دین و سیاست از یکدیگر جدا نیست، بلکه تا وقتی وحدت بین مسلمانان برقرار باشد سیاست و دین یکی است و اشتراک ایمان باشکوه فراوان باقی است.

او باور دارد که اسلام نه ملیگری است و نه استعمار، بلکه جامعه‌ی ملی است که مرزهای مصنوعی و تمایزات نژادی را برای تسهیل شناسایی قبول دارد نه برای آنکه عمق دید اعضای این جامعه را محدود سازد. گویا ملت یا امت اسلامی در اقوام جذب نمی‌شود ولیکن خود می‌تواند که آنها را جذب کند (معینی، سید عبدالواحد، مقالات اقبال، ص ۲۲۱-۲۳۸؛ جاوید اقبال، افکار اقبال، ص ۱۰۲-۱۰۳).

به عقیده اقبال پاره پاره شدن اتحاد عالم اسلام دو علت دارد:

۱. بعد از دوره خلافت راشد (حک: ۶۳۲-۶۶۱ ق/ ۱۲۳۴-۱۲۶۲ م)، اساس حکومت اسلامی به جای ایمان و قرآن به موروثیت و ملوکیت بدل و تغییر شد.

۲. از قرن سیزدهم/ هیجدهم به بعد، دنیای اسلام تحت سلطه اروپائیان درآمد؛ و در حقیقت این را باید دوره زوال و انحطاط مسلمانان نامید.

در قرن مزبور، که سیاست توسعه طلبی سرمایه‌داری اروپا به ویژه انگلستان با شتاب گسترش می‌یافت و دول غربی با استفاده از دستاوردهای انقلاب علمی و صنعتی و در راستای تولید انبوه و انباشت سرمایه به رقابتهای امپریالیستی رو آورده بودند؛ بلاد اسلامی تحت تأثیر بحرانهای عمیق و ریشه‌دار خود در نهایت ضعف، عقب‌ماندگی و انحطاط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به سر می‌بردند. در تمام این سرزمین‌ها حکومت‌های مستبد و غالباً وابسته عامل غارت منابع ملی بودند و جامعه تحت فشار نیز به کام جهل و فقر و فساد فرو رفته بود. در این شرایط استعمارگران غربی در کنار تلاش گسترده برای تضعیف بیش‌تر مسلمین و تعمیق نادانیها هرجا که لازم دانسته و می‌توانستند دست به تجزیه سرزمینهای مسلمین زده، اختلافات فرقه‌ای، دینی، قومی، اجتماعی و سیاسی را گسترش داده و در مواردی آنها را به سوی جنگهای بی‌ثمر سوق می‌دادند (جاوید اقبال، افکار اقبال، ص ۱۰۵-۱۰۲).

پس از جنگ جهانی اول و به پایان رسیدن حکومت عثمانی، اقبال اولین شخصیت مسلمان بود که فریاد برآورد و اعلام کرد که دیگر تصور خلافت بین‌المللی کهنه و فرسوده شده است؛ حالا پس از تشکیل کشورهای آزاد و مستقل اسلامی، تصور خلافت قابل اجرا نیست. ناگزیر باید در راه

وحدت اسلام گام برداشت. او در این مورد با پیشرفت اتحاد و وحدت مسلمین عقیدہ داشت کہ «ہر کشور مسلمان باید روی پای خود بایستد. ہمہ کشورهای اسلامی مانند یک خانوادہ باہم متحد زندگی کنند و ہر کدام سرنوشت خویش را مستقلاً در دست خود بگیرند.» (جاوید اقبال، افکار اقبال، ص ۱۰۴-۱۰۵؛ فراقی، اقبال چند مباحث نو، ص ۶۵-۹۶).

در نظر اقبال: «اسلام نہ میهن پرستی (ناسیونالیسم - Nationalism) است نہ شاہنشاهی، بلکہ فقط نوعی حکومت از دول مشترک» وی در «بانگ درا، ص ۲۴۸» در این مورد بہ صراحت گفتہ است:

ای مسلمان ملت خویش را با اقوام مغرب مقایسہ نکن، قوم رسول ہاشمی (ص) در ترکیب از دیگران منفرد است. دیگر اقوام را انحصار پر ملک و نسب است، ولی قوم تو بر نیرو و توان مذهب استوار است:

از وطن آقای ما ہجرت نمود
بر وطن تعمیر ملت کردہ اند
نوع انسان را قبایل ساختند

عقدہ قومیت مسلم گشود
آن چنان قطع اخوت کردہ اند
تا وطن را شمع محفل ساختند

(اسرار و رموز، صص ۱۱۴-۱۱۵)

مطلب این است کہ این خاک پرستی نگذاشت کہ برادری انسانی یک نوع بماند و در گروہ ہا متفرق شد؛ اسلام از قید وطن آزاد است. مقصود اسلام ساختن جامعہ انسانی است کہ از اجتماع نژادہا و اقوام مختلف امتی را تشکیل دہد و آن امت دارای شعور ذاتی مخصوص باشد (منور، در حضور اقبال، ص ۱۵؛ منور، تصور ملت در کلام اقبال، ص ۱۴۶).

رخنہ در کار اخوت کردہ ای
بی خبر از لم یلد لم یولد است

گر نسب را جزو ملت کردہ ای
ہر کہ پا در بند اقلیم و جد است

(اسرار و رموز، صص ۱۶۲، ۱۶۴)

یگانگی و یک پا زچگی قوت ملت است. این وحدت و انسجام بر توحید و رسالت استوار می باشد. در این بارہ، علامہ اقبال می فرماید:

ساز ما را پردہ گردان لا الہ
رشتہ اش شیرازہ افکار ما
پیکر ملت ز قرآن زندہ است
آب و تابش از یم پیغمبر است

ملت بیضا تن و جان لا الہ
لا الہ سرمایہ اسرار ما
از یک آئینی مسلمان زندہ است
طینت پاک مسلمان گوہر است

(اسرار و رموز، صص ۱۲۵، ۱۳۳)

اقبال در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» می فرمایند:

«امروز مسلمانان در تمام جهان گسترده اند اما هر کجا که باشند روش و خوی و خصلت، آداب و رسوم، سنجش خیر و شر آنها یا جوامع غیر اسلامی فرق دارد. شک نیست که مذهب مسیحیت پیش از اسلام برای بنی نوع انسان پیام مساوات داده بود، ولی اهل روم استعداد درک درستی از این پیام نداشتند (برای آگاهی بیشتر رک: داوود راهبر، عناصر روحانی کلچر، صص ۹۰-۱۶۸). اما این سعادت نصیب اسلام شد که بنی نوع بشر را از بند قیود زبان و رنگ و نژاد و وطن رها ساخته و همه را باهم برادر و برابر سازد. (The Reconstruction of Religious Thought in Islam, p-141).

به گفته مارس گاد فرای دی ممبیز (Maurice Gaudfroy De Mumbnes):

«اگرچه با اختلاف زمان و مکان در اقوام مسلمان تحولاتی رخ داده است، اما آداب و افعال، رسوم و اعمال مشترک آنها همیشه باعث تجدید حیات آنها گشته است. در جوامع مسلمانان اگرچه به سبب ثروت یا منصب، طبقات بوجود آمد، ولی احساس برابری و مساوات باقی ماند. باوصف این، در آهنگ و روش های مشترک آنان به نحوه اعجاب انگیز جلوه گر شد». (Muslim Institutions, p-159, 199).

خود اقبال این موضوع را چنین مطرح کرده است:

چیست ملت ای که گویی لا اله
 اهل حق را حجت و دعوی یکی است
 با هزاران چشم بودن یک نگه!
 خیمه های ما جدا دلها یکی است
 (جاوید نامه ص ۱۹۲)

پرفسور آربری (A.J. Arberry) در پیشگفتی بر ترجمه ای انگلیسی اش از رموز بی خودی می نویسد: «اقبال در رموز بی خودی، موضوع فرا ملّیتی و جهانی بودن اسلام را بیان می دارد. او در این مرحله از زندگی اش هنوز با عزمی استوار درباره ای امکان برپایی خلافتی تجدید نظر شده می اندیشید که حکومت یگانه ای خدایی سیصد میلیون از مسلمانان جهان را فراهم آورد». (Arberry A.J., The Mysteries of selflessness, p-XII)

پرفسور براؤن (E.G.Brown) در باز بینی اش از ترجمه انگلیسی نیکلسون از اسرار خودی بر آن است که: «... این به هیچ رو یک فلسفه ی غربی نیست، بلکه یک فلسفه ی پان اسلامیم که طرح شده است تا دردهای سکون گرایی، خود فرونشانی و وحدت وجود را، که از نگاه سراینده، مکتب مردانه و پهلوانانه ی پیشین پیامبر اسلام را از مردانگی انداخته است درمان بخشد».

(E. G. Brown, Secrets of the Self, A Review, p-146)

سید عبدالواحد معینی بہ ہنگام بیان وابستگی اقبال بہ سید جمال الدین اسدآبادی و معنای پان اسلامیسم می نویسد:

«یکی از اندیشه مندان مسلمان معاصر کہ پیش از ہر کسی وام دار سید جمال است و در نیمہ ی دوم سده ی نوزدہم شکفت و کوشید تا پیام و پایگاہ علمی و نوزایی سیاسی را در جہان اسلام سقوط یافتہ جامہ ی عمل پوشاند اقبال بود» (سید عبدالواحد معینی، مقالات اقبال، لاہور، ۱۹۶۳، ص ۱۴۳).

اقبال سخت باور داشت کہ اگر قرار باشد امت های مسلمان در جہان رقابتی کنونی زندہ بمانند بایستی در پی راہ و روشی باشند کہ بتوانند آنها را همچون یک پارچہ و یگانہ بہ یک دیگر پیوند دہد. اقبال در سخنرانی کوتاہی کہ بہ سال ۱۳۲۹ ق / ۱۹۱۱ م، در ہمایش آموزش و پرورش اسلامی ایراد کرد چنین گفت: «برخی از خردہ گیران بی مہر بہ ہنگام تعبیر و تفسیر شعر ہایم بہ من برچسپ ہوادار و پشتیبان پان اسلامیک زدہ اند. من خودم آشکار ادعا می کنم کہ یک پان اسلامیت ام و بر آنم کہ امت ما آیندہ ی شکوہمندی دارد». (سید عبدالواحد معینی، مقالات اقبال، لاہور، ۱۹۶۳، ص ۱۴۳).

اقبال در یک سخنرانی دیگر ہمین نکتہ را چنین شرح دادہ است:

«اسلام از ہمگی قید و بندہای مادی بیزار و رہاست و ملیت خود را بر پایہ ی تصویری سراسر مجرد می گذارد، کہ در عمل ہوادار تکامل شخصیت ہا تجسم یافتہ است. اصل زیست آن بہ شخصیت و نبوغ ویژہای بستگی ندارد. اسلام در سرشت خود، ہمیشگی و ہمہ جایی است».

(Thoughts and Reflections of Iqbal, p-377)

در تصور اقبال «ملت» و «اتحاد و انسجام اسلامی» یک معنا است او اشارہ می کند: «بینش اسلامی دربارہ ی ملت گرایی از دیگر ملت ہا جداست ناسیونالیسم یا ملیت گرایی بر پایہ ی وحدت زبان ہا، یک پارچگی سرزمین ہا، یا ہمبستگی های اقتصادی نیست. ما بہ یک خانوادہ وابستہ ایم کہ اعتقاد مشترک دربارہ ی آشکار سازی های این جہان و آداب و رسوم تاریخی است کہ ہمہ با ہم در آن شریکیم». (محمد اقبال، ملت بیضا پر ایک عمرانی نظر، مقالات اقبال، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ فراقی، اقبال چند مباحث نو، ص ۶۵-۹۶)

اقبال در مقدمہ ی پیام مشرق بہ مردم مشرق زمین بہ ویژہ اقوام مشرق اسلام چنین توصیه می کند:

«شرق و بہ خصوص مشرق اسلامی چشمش را پس از خواب سنگین قرنہا باز کردہ است. اما ملل مشرق باید این نکتہ را بدانند کہ زندگی

نمی‌تواند انقلابی در پیرامون خود بوجود بیاورد مگر اینکه انقلاب در درون خودش باشد و هیچ دنیای نوی نمی‌تواند وجود خارجی پیدا کند مگر اینکه وجودش نخست در قلب انسانها صورت بندد. این قانون قطعی فطرت که قرآن کریم آنرا با کلمات روشن و بلیغ «انَّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم» بیان فرموده است شامل هر دو جنبه فردی و اجتماعی زندگی می‌باشد و من در آثار فارسی خود سعی کردم همین حقیقت را در نظر داشته باشم. امروز در جهان و خاصه در کشورهای شرقی هر کوششی که نقطه نظر افراد و اقوام را از مرزهای جغرافیایی بالا برده، در ایشان سیرت درست و نیرومند انسانی را تجدید یا تولید می‌نماید، محترم است» (اقبال، مقدمه پیام مشرق، ص ۱۳۵-۱۳۶).

شعر اقبال نیز پُر است از تصورات اتحاد و وحدت اسلامی، در شعر «نیایش» در اسرار خودی، اقبال با شور و گرمی پیش خداوند گلایه می‌کند که جامعه‌ی او با از دست دادن یگانگی، دشواری‌های غیر قابل حلی برای خود آفریده است و مسلمانان ناامیدانه در سراسر جهان پخش شده‌اند. او دعا می‌کند که خداوند آنان را از راه رشته‌های اعتماد و دوستی دو جانبه یگانه یک پارچه سازد:

رشته‌ی وحدت چو قوم از دست داد	صد گره بر روی کار ما فتاد
ما پریشان در جهان چون اختریم	همدم و بیگانه از یک دیگریم
باز این اوراق را شیرازه کن	باز آیین محبت را تازه کن

(اسرار و رموز، ص ۸۷)

اقبال بیمناک بود که وابستگی‌های محلی میان مسلمانان چندان بر خورد و دشمنی پدید آورده است که هیچ گاه نتوانند در جنبشی مشترک بر ضد دشمن مشترک خویش به هم پیوندند. او به خوبی از این حقیقت آگاه بود و گواهی روشن و پویا از تاریخ اسلام داشت که به هم پیوستن همه‌ی امت‌های مسلمان جهان یک دولت فرا ملیتی، در شرایط کنونی یک ناممکن بود. اما این شرایط به هیچ رو نمی‌توانست از گونه‌ای یگانگی که بتواند به هنگام نیاز به برداشتن بندهای محلی آنان را برای خدمت به جنبش انسجام اسلامی آماده کند، جلوگیری باشد (فراقی تحسین، جهات اقبال، ص ۷۰-۸۹). اقبال ادعا می‌کرد که مسلمانان بایستی بکوشند تا از این برچسب‌های سرزمینی فراتر روند:

تو اگر داری تمیز خوب و زشت دل نبندی با کلوخ و سنگ ■ خشت

چیست دین؟ برخاستن از روی خاک تا ز خود آگاه گردد جان پاک
(جاوید نامہ، ص ۶۷)

در ارمغان حجاز، اقبال دیداری تخیلی با هیأت مشورتی شیطان و مشاورانش ترتیب داده است که در آن بحثی در پیرامون آیندهی جامعهی اسلامی میان شیطان و مشاوران او در گرفته است. شیطان، که تنها هدف و خواسته اش انحراف مسلمان و باز داشتن آنان از راه و روش زندگانی اسلامی در این جهان است، با گفتن این سخن که بهترین چیز این خواهد بود که ببیند مسلمانان پیوسته در زیر یوغ بیگانه بمانند و این جهان را به دیگر ملت ها واگذارند، از این گفتگو بهره گیری می کند. مسلمانان باید چندان سرگرم پی گیری هایی بیهوده و ناسودمند شوند که از هدف راستین زندگی نادان بمانند. شیطان از باز پیداری جامعهی مسلمان بیمناک است (ارمغان حجاز، اردو، ص ۸-۲۰)

حرز جان کن گفته ی خیر البشر (ص) هست شیطان از جماعت دورتر
کوشش های اقبال در این راستا قرار گرفت تا شیطان را دروغ زده نشان دهد و برای مسلمانان جایگاه راستین شان را در جهان فرا خواند. اقبال در سخنرانی خود به حقیقت و شأن اسلام چنین اشاره می کند:

«یک درس از تاریخ مسلمانان آموخته ام: در لحظه های حساس تاریخشان، این اسلام است که مسلمانان را نجات داده است و نه وارونه ی آن. اگر امروز به اسلام چشم دوخته اید و جویای الهام از تصورات همیشه زنده ای که در آن تجسم یافته است می باشید، تنها نیروی پراکنده ی خود را فراهم آورید؛ هبستگی گم شده ی خود را فرا دست آرید و با آن خویش را از نابودی کلی رهایی بخشید».

(Thoughts and Reflections of Iqbal, P-194)

اقبال در خطبات انگلیسی که در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» جمع آوری شده اند، سه راه حل برای اتحاد و انسجام جهان اسلام ارائه کرده است:

۱. همه کشورهای اسلامی تحت یک رهبری باشند. یا
۲. تشکیل یک فدراسیون Federation (کنفدراسیون Confederation) از تمام کشورهای مسلمان دهند. یا
۳. کلیه کشورهای اسلامی که بطور مستقل می باشند در پیمان های دست جمعی، علمی فرهنگی، اقتصادی، و نظامی هم پیمان و با یکدیگر اشتراک مساعی داشته باشند. به نظر می رسد که سومین راه حل بیشتر به حقیقت نزدیکتر

است. بنابراین اصول، تمام کشورهای مستقل و آزاد اسلامی را می‌توانیم به هم نزدیک کنیم.

به عقیده اقبال در عصر حاضر برای بوجود آوردن وحدت عالم اسلام این صورت قابل اجرا است. به نظر اقبال اتحاد کشورهای اسلامی در دو صورت می‌تواند شکست بخورد و از هم پاشیده شود. یک صورت این است که مسلمانان یک کشور، صرف نظر از اصول مذهبی، قوانین سیاسی، اقتصادی را قبول کنند؛ و در صورت دیگر این است که یک کشور مسلمان به کشور مسلمان دیگر حمله کند.

اقبال در کتاب معروف خود «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» پیغامی به ملل جهان شرق فرستاده است:

سپاه تازه برانگیزم از ولایت عشق که در حرم خطری از بغاوت خرد است
مراد از ولایت عشق و مملکت عشق آن عالمی است که در آن امنیت، برابری انسانی، عدل و تساوی اقتصادی حکم فرما باشد؛ و مراد از حرم سرزمین تمیز و پاکیزه یا جهان اسلام است؛ و مراد از خرد (عقل و دانش) کشورهای مرفعی که اساس فکر آنها بر مادیت و بی‌دینی است. اقبال معتقد است که جامعه اسلامی در حال حاضر در برخورد با فرهنگ و تمدن غربی دچار بیماری تزلزل شخصیت و از دست دادن هویت شده است؛ لذا تحت تأثیر کشورهای مرفعی پیشرفته - که اساس حکومت آنان بر بی‌دینی و مادی‌گرایی است - نشوند؛ بلکه بنیان زندگی خود را بر قرآن استوار کنند:

گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن	نیست ممکن جز به قرآن زیستن
زندگی در صدف خویش گهر ساختن است	در دل شعله فرو رفتن و نگذاختن است
مذهب زنده دلان خواب پریشانی است	از همین خاک جهان دگری ساختن است
قوت دین در مقام وحدت است	وحدت از مشهود گردد ملت است
قوم را اندیشه‌ها باید یکی	در ضمیرش مدعا باید یکی
	(رموز بی‌خودی، ص ۶۳)

اقبال باور و یقین داشت که آهسته آهسته، اتحاد عالم اسلام به شکل یک حقیقت سیاسی و جغرافیایی بالاخره به منصه ظهور خواهد رسید:

جهانگیری به خاک ما سرشتند	امامت در جبین ما نوشتند
درون خویش بنگر آن جهان را	که تخمش در دل فاروق کشتند
	(ارمغان حجاز، ص ۸۰)

اقبال این احساس را ہم داشت کہ برای محفوظ ماندن از استعمار سیاسی و اقتصادی و تکنولوژی کشورهای پیشرفته غربی، اقوام جهان اسلامی باید یک مرکز اتحاد جمعیت واحدی را بہ وجود آورند؛ و بنابر اہمیت ژئوپلتیکی تہران در منطقہ، اقبال پیشنهاد کردہ است کہ در پایتخت جمہوری اسلامی ایران، مرکزی مثل ژنو تاسیس شود تا امور بین المللی اتحاد جهان اسلامی در آن مرکز حل و فصل شوند؛ و منافع مشترک آنها در آنجا تأمین شوند:

تہران ہوگز عالم مشرق کا جنیوا شاید کرہ ارض کی تقدیر بدل جائے
(= تہران گر شود ژنوی جهان شرق؛ شاید عوض شود سرنوشت کرۂ زمین).
خدا کند قرن بیست و یکم، قرنی اتحاد و انسجام جهان اسلامی باشد قرنی کہ در آن متفکران، راہبران و سیاستمداران و حکمرانان جوامع اسلامی برای درمان دردها و خروج از بحران ہر یک بہ فراخور ادراک اجتماعی و سیاسی، مذہبی و دینی، پایگاہ فکری، پیوندہای حکومتی، مناسبات فرهنگی و نیز براساس زاویۂ نگارش و درجۂ فہم دردها و میزان وارسی و معرفت بر مشکلات و اولویت بندی آنها، راہحلہای خاص را نہ تنها پیشنهاد کنند؛ بلکہ از آن راستا باعث ہم پارچگی و اتحاد و یگانگی بین جهان اسلام شوند.

کتابشناسی اردو - فارسی:

- اقبال لاہوری محمد، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمۂ فارسی احمد آرام، مؤسسہ فرهنگی منطقہ ای، تہران، ۱۳۴۶
- سیر فلسفہ در ایران، ترجمہ فارسی امیرحسین آریان پور، امیرکبیر، چاپ چہارم، تہران، ۱۳۵۸
- کلیات اشعار فارسی، با مقدمہ احمد سروش، سنائی، تہران، ۱۳۴۳.
- اسرار و رموز، کلیات اشعار فارسی، احمد سروش، سنائی، تہران، ۱۳۴۳.
- پیام مشرق، کلیات اشعار فارسی، احمد سروش، سنائی، تہران، ۱۳۴۳.
- جاوید نامہ، کلیات اشعار فارسی، احمد سروش، سنائی، تہران، ۱۳۴۳.
- پس چہ باید کرد ای اقوام شرق، کلیات اشعار فارسی، تہران، ۱۳۴۳.
- مثنوی مسافر، کلیات اشعار فارسی، احمد سروش، سنائی، تہران، ۱۳۴۳.
- ارمغان حجاز، کلیات اشعار فارسی، احمد سروش، سنائی، تہران، ۱۳۴۳.
- بانگ درا، کلیات اقبال اردو، اقبال آکادمی پاکستان، لاہور، ۲۰۰۰م
- ارمغان حجاز، کلیات اقبال اردو، اقبال آکادمی پاکستان، لاہور، ۲۰۰۰م

_____، مکتوبات اقبال، بہ کوشش سید نذیر نیازی، اقبال آکادمی، کراچی
علامہ محمد اقبال: تقریریں، تحریریں اور بیانات، ترجمہ: اقبال احمد صدیقی، اقبال
آکادمی پاکستان، لاہور، ۱۹۹۹م

اکرام سید محمد اکرم، اقبال و جہان فارسی، دانشگاه پنجاب، لاہور، ۱۹۹۹م.
جاوید اقبال، افکار اقبال (تشریحات جاوید) اقبال آکادمی پاکستان، لاہور، ۱۹۹۴م.
رہبر داؤد، عناصر روحانی فرهنگ، سنگ میل پبلی کیشنز، لاہور، ۲۰۰۱م.
فراقی، تحسین، اقبال، چند نو مباحث، اقبال آکادمی پاکستان، لاہور، ۱۹۹۷م.
_____، جہات اقبال، بزم اقبال، لاہور، ۱۹۹۳م.

منور، میرزا محمد، ایقان اقبال، اقبال آکادمی پاکستان، لاہور، ۱۹۸۹م.
معینی، سید عبدالواحد، مقالات اقبال، لاہور، ۱۹۶۳م.

Latin Books:

- 1 - A.J. Arberry, The Mysteries of selflessness, London, 1953.
- 2 - B.A. Dar, Letters and Writings of Iqbal, Iqbal Academy Pakistan, Karachi, 1967.
- 3 - E. G. Brown, Secrets of the Self, A Review; Journal of the Royal Asiatic Society, London, 1921.
- 4 - Encyclopaedia Of Islam, "Islam".
- 5 - Iqbal Muhammad, Stray Reflection, Ed. by Dr. Javed Iqbal, Iqbal Academy Pakistan, Lahore, 1994.
- 6 - Iqbal Muhammad, The reconstruction of Religious Thought in Islam, Iqbal Academy Pakistan, Lahore, 1994.
- 7 - Iqbal Muhammad, Thoughts and Reflections, Iqbal Academy, Lahore.
- 8 - Maurice Gaudfroy De Mumbnes, Muslim Institutions,
- 9 - Shervani, Latif Ahmed, Speeches, Writings and Statements of Iqbal, Iqbal Academy, Pakistan, Lahore, 1977.

ایران و ایران‌شناسی در شعر اقبال و خوشحال

چکیده:

توجه علامه اقبال به فرهنگ و متفکران ایرانی و انتخاب زبان فارسی به منظور بیان احساسات درخور مطالعه عمیق و دقیق می باشد. همچنین ذوق خوشحال خان با تأثیر فرهنگ و هنر ادبیات توامان است. خوشحال بعد از مطالعه دواوین شاعران فارسی و کتابهای معروف منشور فارسی، نکته های مورد پسند خود را به شعر پشتو منعکس ساخته. وی فارسیگو هم بوده اما از حیث کمیت، شعر فارسی او محدود است. متفکران، نویسندگان و شاعرانی که اقبال و خوشحال از آنان الهام گرفته اند شامل حافظ، مولوی، عطار، منصور حلاج، ابوعلی سینا و دهها شخصیت دیگر می باشند. در این مقاله اییاتی از اقبال به فارسی و از خوشحال به پشتو دارای مضامین مشترک به طور نمونه اقتباس گردیده است.

سرزمین ایران، سرزمین فرهنگ و هنر است. و در هر زمان این ملت غیور برای حفظ کردن فرهنگ و هنرش از هیچ گونه فداکاری و ستیزه کاری دریغ نکرده، به همین علت امروز هم ایران کشوری است که دارای فرهنگ و هنر و ادبیات پُر افتخار است. بگفته ی فردوسی که «هنر نزد ایرانیان است و بس» ما می بینیم که نه فقط ادبیات زبان فارسی و زبانهای دیگر شبه قاره، از ایران و ادبیاتش اثر گرفته بلکه زیر تأثیر فرهنگ ایرانی نیز رفته است و از شخصیات و اماکن ایران استفاده کرده است. در شعر خوشحال و اقبال هم این نکته را بکثرت می توانیم ملاحظه کنیم. بلکه بسیار توانا و سرگرم دیده می شود. بگفته ی آقای حقیقت،

توجه و علاقه ی علامه اقبال لاهوری به ایران و ایرانی یا بهتر بگوییم به فرهنگ ایرانی و متفکران ایرانی و اینکه زبان فارسی را به منظور بیان احساسات ژرف دینی و سیاسی و فرهنگی و ملی خود انتخاب کرده است؛ درخور مطالعه عمیق و دقیق و دارای کمال اهمیت می باشد.

علاوه بر اینها ، وی دو کتاب شعر خود را یکی به نام « زبور عجم » و دیگری بنام « گلشن راز » شیخ محمود شبستری عارف مشهور ایرانی زیسته ، در قرن هفتم و هشتم هجری ، نام گذاری نموده ، در آنها از افکار عارفانه و حکیمانه ی ایرانیان به تفصیل سخن رانده است (۱)

و همچنین مطالعه و ذوق خوشحال خان نیز خالی از تأثیر فرهنگ و هنر ادبیات ایران نیست. چون این نکته بخوبی روشن شده است که خوشحال بعد از مطالعه ی دواوین شعرای فارسی و کتابهای معروف نثر فارسی ، نکته های را که در آنجا مورد پسند او گشته اند بزبان پشتو بیان نموده و بطور نمونه به فارسی نیز شعر سروده است ؛ تا بعد از خوانندگانش بفهمند که خوشحال از زبان و علم و ادب فارسی بهره ور بود. او از کتابهای فارسی مورد استفاده اش را در اشعارش ذکر می کند. درباره ی « اخلاق ناصری » می گوید :

که اخلاق ناصری په یاد او وایی په اخلاق کنبی به نښه نشی بد اخلاق (۲)
ترجمه : اگر اخلاق ناصری را ازبر بکند / بد اخلاق، خوش اخلاق نخواهد شد.

خوشحال « کليلة و دمنه » را هم مطالعه کرده بود و بعد از او به تعریف تفکر خودش پرداخته و می گوید :

کليلة دمنه به خوگری را شه گوره چی خه در می درته توی کره له کلامه (۳)
ترجمه : تا کی کليلة دمنه را نگاه میکنی / بیا بین که چی در از کلامم ریخته ام.

و موضوعاتی را که از ادبیات فارسی گرفته و مثل همان به پشتو بیان نموده، اینجا فقط دو بیت را می آوریم. در یکی ، از این بیت معروف حافظ الهام گرفته است.

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را (۴)

بخارا بخنیم هغه یم په دیدن دیوه خال (۵)

ترجمه : من کسی هستم که بخارا را / برای دیدن یک خال خواهم بخشید.
پرتوی قصه ای از مثنوی مولوی ، که روباه در خم رنگ می افتد، را در بیتی از خوشحال می بینیم که می گوید :

که گیر په خم کنبی رنگ شو په داخه شی

خوبیا هم هغه کیدر دیب په شیم کنبی (۶)

ترجمہ : اگر روباه در خم رنگ بیفتد چنی فرقی می کند / باز ہم در شیم همان روباه خواهد ماند.

عجیب این است کہ خوشحال خان با ہر قوم و قبیلہ ای را کہ با او آشنایی داشتہ یا یافتہ است ، ہجو کردہ و اقوامی را جاہای تعریف کردہ و جاہای نکوہش ، ولی قومی کہ از خوشحال دربارہ ی او فقط تعریف و توصیف می بینیم ، ایرانی است . مثل این کہ می گوید :

تورانی خو جنجال دی د پر خاش
ایرانی د آشنایی دی د وفادی
درو غزن سو گند خوارہ بہتان تراش
دا خلقت د مروت دی و د معاش (۷)

ترجمہ : تورانی اہل جنجال و پرخاش اند / دروغگو ، قسم خور و بہتان تراش اند / ایرنی اہل دوستی و اہل وفا ہستند / این ملت اہل مروت و اہل معاش است.

« اقبال ایران را ندیدہ بود ولی ہموارہ آرزو داشت کہ بہ این کشور مسافرت کند و با ایرانیان ہوشمند و علاقہ مند بہ فرہنگ و ادبیات ملاقات نماید... غزل معروف (پیام اقبال) کہ بہ عنوان جوانانی ایرانی سرودہ است ، مهمترین و عالی ترین مدرک دلہستگی و علاقہ ی عمیق علامہ اقبال لاهوری بہ ایران و ایرانی است » (۸)

بدنیست اگر اینجا آن : بیت شیرین او را ، کہ دلیل دور اندیشی او و یک گونه پیشین گوینی دربارہ ی رہبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (رہ) ہم است ، بیاوریم کہ می گوید :

می رسد مردی کہ زنجیر غلامان بشکند
دیدہ ام از روزن دیوار زندان شما (۹)

اقبال در قطعہ ای شعرش بعنوان « جمعیت اقوام مشرق » ہمہ ی امیدواری را بہ زانو شدن تہران وابستہ می کند و می گوید :

پانی بھی مسخر ہ ہوا بھی ہ مسخر
دیکھا ہ ملوکیت افرنگ ن جو خواب
کیا ہو جو نگاہ فلک پیر بدل جائے
ممكن ہ کہ اس خواب کی تعبیر بدل جائے
تہران ہو گر عالم مشرق کا جنیوا
شاید کرہ ی ارض کی تقدیر بدل جائے (۱۰)

ترجمہ :

کرد افرنگی مسخر آب را هم باد را خواب استعمار خود دیده است چشم باختر
لیک باشد گردش چشم فلک بی اعتبار نیک خواهد بود تعبیرش خلاف انتظار
بود کہ تغیری کند تقدیر شوم روزگار (۱۱)

اقبال احساسات روحانی اش را ، کہ وابستگی بہ ایرانی دارد . و باوجود ندیدن شهرهای ایران ، علاقہ ی خودش را با آن بیان می کند و در «اسرار خودی » می گوید :

شاعری زین مثنوی مقصود نیست ہندی یم از پارسی بیگانه ام
حسن انداز بیان از من مجو گرچہ ہندی در عذوبت شکر است
فکر من از جلوہ اش مسحور گشت پارسی از رفعت اندیشہ ام
خرده بر مینا مگیر ای ہوشمند بت پرستی بت گری مقصود نیست
ماہ نو باشم تھی پیمانہ ام خوانسار و اصفہان از من مجو
طرز گفتار دری شیرین تر است خامہ ی من شاخ نخل طور گشت
درخورد با فطرت اندیشہ ام دل بہ ذوق خرده ی مینا ببند (۱۲)

اقبال با این عشق و علاقہ ی کہ بہ فارس و فارسی داشت ، افتخار می کرد و خودش را آخرین کسی کہ بہ فارسی این گونه علاقہ مند باشد ؛ تصور می کرد ، کہ واقعیت ہم داشت . او می گوید :

برہمن زادہ ای رمز آشنای روم و تبریز است (۱۳)

یا این بیت اردو کہ می گوید :

یون داد سخن مجھ کو دیتہ ہین عراق و فارس

یہ کافر ہندی ہ ب تیغ و سنان خونریز (۱۴)

ترجمہ : اہل عراق و فارس بہ من داد سخن می دهند / کہ این کافر ہندی بی تیغ و سنان ، خونریز است .

در اشعار خوشحال خان و اقبال ما ذکر شخصیات با عظمت ایران را بکثرت می بینیم . کہ امر طبیعی است . یعنی باید اثر آنها در شعر این متفکرین شرق زمین دیدہ می شد . از اشعار اقبال کہ بسیار زیاد مثالها می توانیم بیاوریم ولی خوشحال ہم کم نیاورده است .

مولوی که پیر اقبال است و همه جا او را به عنوان « پیر رومی » معرفی کرده است همین طور عطار و سنایی و حافظ و جامی را هم ذکر کرده. بعضی از شخصیات را در اشعار خوشحال هم می بینیم. مثل که درباره ی حکیم سنایی در ترجمه ی « نام حق » می گوید :

که خبر به دیر دانش به دانایی یم به داکار گیتی هم پیر و دسنایی یم (۱۵)
ترجمه : این که من دانش و آگاهی بسیار دارم / بر اساس پیروی سنایی است.

مثل خوشحال اقبال هم از اثر فارسی به هیچ وجه انکار نمی کند، بلکه اعتراف می کند که :

کشته ی انداز ملا جامی یم نظم و نثر او علاج خامیم (۱۶)
اقبال در مثنوی « مسافر » زیر عنوان « سفر به غزنی و زیارت مزار حکیم سنائی » در قصیده اش بیت های بسیاری را آورده است ولی اینجا یک چند را بطور نمونه ملاحظه می فرمایید.

مرغزار شیرمردان کهن	آه غزنی آن حریم علم و فن
از نوای او دل مردان قوی	خفته در خاکش حکیم غزنوی
ترک جوش رومی از ذکرش تمام	آن حکیم غیب، آن صاحب مقام
هر دو را سرمایه از ذوق حضور	من ز پیدا، او ز پنهان در سرور
او ز حق گوید من از مردان حق	هر دو را از حکمت قرآن سبق
تا متاع ناله ی اندوختن (۱۷)	در فضای مرقد او سوختن

از اقبال درباره ی عارف نامی و شاعر بزرگ و صاحب آثار منشور و منظوم عرفانی، شیخ فرید الدین عطار هم بیت های دلکش و پر معنی در دست داریم، که می گوید :

کلفت هین غلامون پر اسرار شهنشاهی	جب عشق سکھاتا ه آداب خود آگاهی
کچه هاتهنه نهین آتابی آه سحر گاهی (۱۸)	عطار هو رومی هو رازی هو غزالی هو
ترجمه : وقتی عشق آداب خود آگاهی را یاد می دهد / آن وقت بر غلامها هم اسرار شهنشاهی افشا می شوند / عطار باشد رومی و رازی یا غزالی / بدون آه سحر گاهی هیچ در دست نمی آید.	

و در بیت دیگر می گوید :

ذره گشت و آفتاب انبار کرد / خرمن از صد رومی و عطار کرد (۱۹)

در بیت های اقبال از شخصیت های بزرگ عرفانی و ادبی ایران اسم برده شده است . که از یک جانب افشا کننده ی آرمانهای دل اقبال اند و از جانب دیگر بر عظمت آنها دلالت می کند . همچنین از خوشحال خان هم داریم که درباره ی عطار و دیگران سروده است . او می گوید :

چی عاشقا نو د حق دیدار لیده / موسی په و نه منصور په دار لیده
جلوه ی و کره په با یزید کنبی / په تیری توری به مخ عطار لیده (۲۰)

ترجمه : وقتی عاشقان دیدار حق را می خواستند / موسی بر درخت و منصور بر دار دیده شد / جلوه ی کرد در بایزید / و با شمشیر تیز عطار دیده شد. (یعنی به شهادت رسیدند)

اقبال مردی بود که همیشه از اهل ریا و ملای درباری دوری می جست و عشق و علاقه اش با رسول خدا و اصحاب اهل بیت و اولیا الله بود. در بیت های او از اولیای سرزمین پُر معنی ایران هم ذکر آمده است . مثل که در این دو بیت می بینیم .

اسی کشمکش مین گزرین میری زندگی کی راتین

کبھی سوز و ساز رومی کبھی پیچ و تاب رازی (۲۱)

ترجمه : شبهای زندگی ام در همین کشمکش بسر شد / گاهی سوز و ساز رومی گاهی پیچ و تاب رازی .

در این بیت اقبال آرزوی بزرگش را؛ که مسلمان دوباره به طرف همان عظمت و شکوه واقعی دیرینه اش باید برگردد. بیان کرده و می گوید :

عجب نهین که مسلمان کو پهر عطا کردین / شکوه سنجر و فقر جنید و بسطامی (۲۲)

ترجمه : عجب نیست که دوباره به مسلمان ببخشد / شکوه سنجر و فقر جنید و بسطامی را.

از عارف نامی ایران که در قرن چهارم با صدای « انا الحق » یک غلغله ای را برپا کرد و مثل همیشه ملأهای درباری و مفتیان فتوی فروش

«توانستند او را تحمل و درک کنند ، بالاخر به دار کشیدند: از خوشحال خان
درباره ی او بیهوشی و عمیقی داریم که اینجا چندی را ذکر می کنیم.
راز ئی ولی بنکار و نه چی په دار شو د منصور سزا په داوه لا بتره (۲۳)

ترجمه : چرا راز را فاش می کرد خوب شد که بردار شد / سزای منصور
بد تری ازین بود. همین نکته را از اقبال به لحن دیگر می شنویم که می گوید :

منصور کو هوا لب گویا پیام موت اب کیا کسی ک عشق کا دعوا کرئ کوئی (۲۴)

ترجمه : برای منصور لب گویایی ، پیام مرگ گشت / دیگر چگونه
کسی ادعای عشق خواهد کرد. نزد خوشحال خان تا وقتی که کافر محبت
نشوی، اهل شریعت واقعی نمی توان شد. او می گوید :

که منصور غوندی کافر د محبت شی ته به هاله مستقیم په شریعت شی (۲۵)

ترجمه : تا وقتی مثل منصور کافر محبت نشوی / نمی توانی بر راه
شریعت مستقیم شوی.

شعرای شرق زمین ، همیشه خودشان را به قبیله ی منصور وابسته
کرده اند ، و مثل منصور نکته ی بردار شدن و رازهای پنهانی را فاش کردن
در اشعار آنها بکثرت دیده می شود. خوشحال به همین نکته اشاره دارد.

منصور چی مست ووله هغه جامه جرعه ئی را غه زما تر کامه
منصور په دار شو زه به لاخه شم بکه راز می ورشی تر خاص و عامه (۲۶)

ترجمه : از جامی که منصور مست شده بود / تا کام من هم جرعه ی
رسید / منصور از او به دار شد با من چی خواهد شد / اگر رازم تا همه عام
و خاص برسد.

اقبال هم درباره ی منصور بیت های را سروده است که اینجا بطور
نمونه از آنها چند را ذکر می کنیم. او در جاوید نامه زیر عنوان « فلک
مشتري » همراه با ارواح دیگر شخصیتها، با روح منصور هم ملاقات داشته
است. که در « نوای حلاج » می گوید :

ز خاک خویش طلب آتشی که پیدا نیست تجلی دگری در خور تقاضا نیست
نظر بخویش چنان بسته ام که جلوه ی دوست جهان گرفت و مرا فرصت تماشا نیست
به ملک جم ندهم مصرعه ای نظیری را کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست ،
اگر چه عقل فسون پیشه لشکری انگيخت تو دل گرفته نباشی که عقل تنها نیست (۲۷)

و در جای دیگر وقتی «زنده رود» یعنی اقبال مشککش را با ارواح بزرگ در میان می‌گذارد و می‌گوید :

از مقام مومنان دوری چرا؟
یعنی از فردوس مهجوری چرا؟ (۲۸)
در جوابش از زبان حلاج؛ یک بحث طولانی را می‌آورد که ما فقط به چند بیت اکتفا می‌کنیم.

مرد آزادی که داند خوب و زشت	می‌نگنجد روح او اندر بهشت
جنت ملا می و حور و غلام	جنت آزادگان سبز دوام
جنت ملا خور و خواب و سرود	جنت عاشق تماشای وجود
حشر ملا شق قبر و بانگ صور	عشق شور انگیز خود صبح نشور (۲۹)

و این گونه ، این سلسله ی سوال و جواب بین زنده رود و حلاج ادامه دارد.
بعد از تکرار بسیار منصور می‌گوید :

با مقامی در نمی‌سازیم و بس	ما سراپا ذوق پروازیم و بس
هر زمان دیدن تپیدن کار ماست	بی پرو بالی پریدن کار ماست (۳۰)
و جای دیگر درباره ی منصور در تایید نعره ی انا الحق او آورده است که :	
بجام نو کهن می از سبو ریز	فروغ خویش را بر کاخ و کوریز
اگر خواهی ثمر از شاخ منصور	به دل لا غالب الا الله فرو ریز (۳۱)

ابو علی سینا یکی از حکما و فیلسوفان جهان که باعث افتخار سرزمین ایران گشته است و اقبال ، درباره ی فلسفه ی او نظر هم داده است. او در اشعارش نیز از ابو علی سینا ذکر کرده و همین شیوه را در اشعار خوشحال خان هم می‌بینیم. هر دو شاعر ، با این که عظمت و مقام او را می‌ستایند در راه عشق او را نیز ناچار و کم مایه می‌یابند. خوشحال خان در یک بیت ، اشاره به عظمت و شخصیت معجزانه ی رسول خدا (ص) با این لحن کرده است :

عاقبت مرید د شرعی و امی شو که خبری بو علی کری عندلیب (۳۲)

ترجمه : عاقبت مرید امی شریعت شد / اگرچه بو علی مثل عندلیب سخن می‌گفت .

همین راه عشق را که خوشحال در برابر عقل، برتر و بلندتر دانسته است ، در تفکر اقبال هم می‌یابیم ، که بو علی را در برابر مولوی چنین بیان می‌کند :

بو علی اندر غبار ناکه گم
این فروتر رفت تا گوهر رسید

دست رومی پرده ی محمل گرفت
آن به گردابی چو خس منزل گرفت (۳۳)

و در مثنوی «مسافر» از روح حکیم سنایی، درباره ی ابو علی سینا می گوید :

دین مجو اندر کتب ای بی خبر
بو علی داننده ی آب و گل است

علم و حکمت از کتب، دین از نظر
بی خبر از خستگی های دل است (۳۴)

از خوشحال خان بیت دیگری هم درباره ی ابو علی سینا داریم، که می گوید :

په خالی کیسه به نه رسی تر کامه
خه حاصل که بو علی شی په قصور (۳۵)

ترجمه : با کیسه ی خالی هیچ وقت به کام رسیده نمی شود / اگرچه
در قصه ها بو علی هم شوی.

وقتی ذکر شخصیت‌های نامی ایران زمین، می آید، با ذکر مبارک اهل
عرفان و علم و دانش و همچنین پادشاهان ایرانی نیز بر می خوریم، که نشان
دهنده ی باخبر بودن ایشان از عظمت و بزرگی ایران بزرگ است و علاقه مندی
با این سرزمین را به اثبات می رساند.

دیوانهای ایشان شاهد است که در هر موضوع از جوان مردی و
عظمت و همت، سخن رانده اند. در این مبحث نیز همین نکته ها را می توانیم
ملاحظه کنیم. و جالب این که هم پادشاهان قبل از اسلام و هم بعد از اسلام
را ذکر کرده اند. و سعی کرده اند که درس عبرت به ما بدهند، مثل که
خوشحال خان گفته است :

د جمشید و سکندر فلک پری نشوی
پری به نزدی همیشه کلاه د چا (۳۶)

ترجمه : (وقتی) کلاه جمشید و اسکندر را فلک نه بخشید / کلاه
هیچ کس را نخواهد گذاشت. یا این بیت که :

په دولت کنبی په حشمت کنبی که سنجرشی یا تغرل شی
یوه نخپنه را بنکاره کره له سنجره له تغرله (۳۷)

ترجمه : اگر در عظمت و حشمت مثل سنجر یا تغرل هم شوی (بی فایده است ، زیرا) از سنجر و تغرل هم هیچ اثری باقی نماند.

همین نشان بی ثباتی دنیا ، و جاه و جلال و حشمت را ، اقبال هم مثل خوشحال خان با آوردن مثال پادشاهان ایرانی بیان نموده.

چون پر گاه که در رهگذر باد افتاد رفت اسکندر و دارا و قباد و خسرو (۳۸)
با این قطعه شعر از اقبال ، که همان مطلب خوشحال را به ما عرضه می کند و می گوید :

سکندر رفت و شمشیر و علم رفت خراج شهر گنج کان و یم رفت
امم را از شهان پاینده تر دان نمی بینی که ایران ماند و جم رفت (۳۹)

همین نکته را که ، کشور همیشه با بودن مردم و رعیت زنده و پاینده می ماند، در شعری بسیار ساده و لیکن بسیار عالی خوشحال هم می بینیم :

اولسو نه چی سند و بله و کره پادشاهان ورته سجود دکاندی اختیار (۴۰)
ترجمه : وقتی رعیت هم دست شود / پادشاهان در برابر ایشان سجدہ خواهند کرد.

خوشحال بسیاری از پادشاهان و شخصیات ایران را ، در اشعارش ذکر کرده است . در یکی از قصیده اش ، که درباره حقیقت دنیا سروده ، می گوید :

نه سکندر وو نه دارا	نه بهرام وو نه ئی گوروو
نه قبا د وو نه کسرا	نه جمشید وونه ئی جام وو
سلجوقی وو هم پیدا	سامانی په جهان هم وو
چی ئی کر لی هم غزا (۴۱)	غزنوی وو په غزنی کبنی

ترجمه : (وقتی به دنیا نگاه کردم) نه بهرام بود و نه کورش / نه اسکندر بود و نه دارا / نه جمشید بود و نه جامش / نه قباد بود نه کسرا / سامانیان هم در جهان بود / سلجوقی هم بود پیدا / غزنوی هم در غزنی بود / که کرده بود بس جنگها

« جام جم » که یکی از معروف ترین و پرکار ترین نماد شعری در شعر فارسی و اشعار دیگر زبانهای خاور زمین است حتی اهل عرفان و

سلوک ، دل عارف و سالک را جام جم گفته اند . خوشحال و اقبال از این کلمه به گونه ها و مفاهیم مختلف استفاده کرده اند که اینجا نگاهی به بیت های ایشان خواهیم انداخت. اقبال اگرچه تاج و تخت جمشید را برای همه علامت عبرت معرفی کرده است . ولی از عظمت او نیز سخن گفته است .

ایسی کوئی دنیا نہیں افلاک ک نیچے بی معرکہ ہاتھ آئے۔ جهان تخت جم و گی (۴۲)

ترجمہ : هیچ دنیایی زیر افلاک نیست / کہ بی معرکہ ، تخت جم و کی بدست آورده شود یا در بیت زیر ، کہ دوبارہ اشارہ ای بہ ہمت و جوان مردی جمشید است .

روشن ہے جام جمشید اب تک شاہی نہیں ہے۔ ب شیشہ بازی (۴۳)

ترجمہ : جام جمشید امروز ہم روشن است / زیرا شاہی بدون شیشہ بازی ممکن نیست .

یا این بیت ، کہ اقبال درد دلی را کہ برای عجم از خود رفتہ ، دارد از خدا عظمت از دست رفتہ اش را در او می خواہد .

بیار آن دولت بیدار و آن جام جهان بین را

عجم را دادہ ای ہنگامہ ی بزم جمی دیگر (۴۴)

ولی اقبال نکتہ ی عبرت آمیز و پند و اندرز را نیز در آن عظمت و بزرگی پادشاہی جمشید می بیند ، و بر حال او ، اظہار تأسف می کند : کہ در جامش کل جهان را ملاحظہ می کرد ، ولی از حقیقت خود بی خبر ماند . یعنی سخن بر می گردد بطرف همان جام جهان بین عارفانہ ای کہ ہر انسان بہ عنوان دل در سینہ دارد .

اگر دیکھا ہے اس نے سارے عالم کو تو کیا دیکھا

نظر آئی نہ کچھ اپنی حقیقت جام سے جم کو (۴۵)

ترجمہ : اگرچہ او تمام دنیا را دید ، ولی چہ دید ؟ / کہ جم ، در جامش حقیقت خود را نتوانست ببیند ، و بعد از این کہ بہ نکتہ ای اصل می رسد ، می گوید :

چون مقام عہدہ محکم شود کاسہ ی در یوزہ جام جم شود (۴۶)

یا این که :

ذره ام مهر منیر آن من است
خاک من روشن تر از جام جم است
صد سحر اندر گریبان من است
محرم از نازادهای عالم است (۴۷)

نزد خوشحال خان ، مقام درویش و گدای راه عرفان بدرجه ها
بلندتر از مقام جمشید است و جامی را که ایشان دارند ، پینا تر از جام جم
است ، به همین دلیل گفته است که

د درویش تر زره بهنه رسی دادواره
آیینہ د سکندر که جام د جم (۴۸)
ترجمه : به دل درویش هیچ یک از این دو نخواهد رسید / آیینہ اسکندری و
جام جم در بیتی از غزل دیگر می گوید :

که گدای شی د مغان په خرابات کبني
همیشه به لکه جم فراغت کبنینی (۴۹)
ترجمه : اگر بر در خرابات پیر مغان به گدایی بنشیني / مثل جم برای
همیشه راحت خواهی شد (یعنی به پادشاهی می رسی)
آیا همین نکته را در بیت های اقبال نمی بینیم ؟ او به زبان اردو می گوید :

کرم تیرا که بی جوهر نهین مین
جہان بینی میری فطرت هـ لیکن
غلام طغرل و سنجر نهین مین
کسی جمشید کا ساغر نهین مین (۵۰)

ترجمه : کرم تو است که بی جوهر نیستم / غلام طغرل و سنجر
نیستم / اگرچه جهان بینی در سرشتم است / ولی جام هیچ جمشیدی نیستم .
و این بیت ، تفکر و خودی اقبال را ، که خوشحال گونه است ،
روشنتر می سازد.

شعلہ آبی که اصلش زمزم است
نزد اقبال و خوشحال خان ، خود شناسی و خود آگاهی مقامی است
بلند تر از جم ، و پینا تر از جام او از اقبال داریم : که
با توانایی صداقت توأم است
گر گدا باشد پرستار جم است (۵۱)
گر خود آگاهی همین جام جم است (۵۲)

مربوط به همین مطلب در کلیات خوشحال ملاحظه می کنیم که یکی
از مهم ترین نمادهای ایران کهن ■ رستم ■ را آورده است . در نزد او علامت
راد مردی ، وفا و مردانگی است .

که قدم دی د وفا په لاره تینک کر
د خوشحال په یو هه داده رستمی (۵۳)

- ترجمه : اگر گامت را بر راه وفا با استحکامت نهادی / در نظر خوشحال خان همین رستمی است :
- اقبال عشق را از تخت جم بهتر می داند و بهایی را که اهل عقل برای او در نظر دارند، نزد اقبال هیچ است ، او می گوید :
- گرچه متاع عشق را ، عقل بهای کم نهد من ندهم به تخت جم ، آه جگر گداز را (۵۴)
- در بیت فارسی خوشحال همین نکته را می یابیم ولی او بجای جم نماد دیگر ایرانی را گزیده است .
- دارم متاع درد گرانیای کی دهم سودا اگر بملک فریدون کند کسی (۵۵)
- همین نماد را که خوشحال از او استفاده کرده است، در بیتی از اقبال نیز می بینیم که تقریباً بیان کننده ی مطلب خوشحال خان است
- آن فقر که بی تیغی صد کشور دل گیرد از شوکت دارا به ، از فر فریدون به (۵۶)
- عظمت و بلندی فقر و درویشی را که در ادبیات خوشحال ملاحظه فرمودید ، اقبال نیز بیان نموده است و با ذکر همان پادشاهان ایرانی ، که می گوید :
- چون بکمال می رسد فقر دلیل خسروی است مسند کیقباد را درته بوریا طلب (۵۷)
- در بیت دیگر چه نکته ی زیبایی را افشا کرده است، که تمیز دهنده ی پادشاهی واقعی و غیر واقعی است .
- قطره ی آب وضوی قنبری در بها برتر ز خون قیصری (۵۸)
- موضوع دیگری که در ادبیات فارسی و زبانهای که ادبیاتشان از فارسی اثر گرفته است ، بکثرت مورد استفاده گشته ، موضوع عشق شیرین و فرهاد است ، که بعنوانات مختلف بوجود آمده و شاهکار « خسرو و شیرین » نظامی هم بیانگر همین عشق است که در پیروی او شعرای زیادی این قصه را منظوم کرده است . ولی در اشعار پراکنده ، شاید هیچ دیوانی نباشد که خالی از این موضوع باشد. بیشتر شعرا بجای خسرو شیرین از فرهاد و شیرین سخن به میان آورده و در مجموع ، خسرو پرویز بعنوان یک رقیب و شخص خود خواه معرفی گردیده است و فرهاد یک عاشق واقعی و صادق، اقبال این نکته را با بسیار زیبایی و معنویت بیان نموده . در نظر او فرهاد بالاتر از شیرین است ، فرهادی را که او می شناسد ، مقام عشق و صداقت او ، روان هوس پرست پرویز را مجروح و مهجور می سازد. او گفته است :
- فرهاد کی خارا شکنی زنده هـ اب تک باقی نهین دنیا مین ملوکیت پرویز (۵۹)

ترجمه : خارا شکنی فرهاد هنوز هم زنده است / ولی ملوکیت پرویز در دنیا باقی نمانده است .

بیت دیگر اردوی او مبین فلسفه یک واقعیت ابدی است. او می گوید :

خرید سکت هین دنیا مین عشرت پرویز خدا کی دین هـ سرمایه غم فرهاد (۶۰)

ترجمه : در دنیا عشرت پرویزی را می توان خرید / ولی سرمایه غم فرهاد به بخشندگی خدا مربوط است . در این بیت فارسی اقبال هم همین فلسفه را می بینیم .

شعله ها از مرده خاکستر گشاد کوهکن را پایه ی پرویز داد (۶۱)

خوشحال خان در این رابطه ، با اقبال هم نظر است . او به جاویدانی عشق فرهاد اعتقاد دارد نه به سطوت حکومت پرویزی.

چی زره ژوندی لری د عشق په مینه هغه که و مری کنه نه مرینه
فرهاد که مر دیـ مجنون که مردیـ نوم به ئی هر کله په جهان وینه (۶۲)

ترجمه : کسی که دلش در عشق زنده شد / او اگر بمیرد هم نمرده است . (هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق / اگر چه فرهاد و مجنون مرده اند / ولی نام ایشان همیشه در جهان زنده خواهد ماند.

برای نشان دادن عظمت عشق خودش نیز تکیه به شیرین و فرهاد دارد.
زه فرهاد د زمانی یم ته شیرینه ددی دور (۶۳)

ترجمه : من فرهاد این زمان هستم / و توشیرین این دوران زیبایی شیرین نیز برای شعرا یک نماد حسن واقعی و معیار است . یا مقیاس است برای سنجیدن حسن معشوق ، که در بیت بالایی خوشحال هم این اشاره را ملاحظه فرمودید. از اقبال داریم. که

حسن شیرین عذر درد کوهکن نافه ای عذر صد آهوی ختن (۶۴)

یا این بیت اردو که در واقعیت به حسن ازلی اشاره دارد . ولی با کمک عشق شیرین و کوهکن سخن را قوت می دهد .

وهی اک حسن هـ لیکن نظر آتا هـ هر شـ مین

یه شیرین بهی هـ گویا بیستون بهی ، کوهکن بهی هـ (۶۵)

ترجمه : همان یک حسن است که در هر شی جلوه می کند / این هم شیرین است هم بیستون و هم کوهکن.

پرویز اگر چه یک پادشاه بود و شعرای مثل خوشحال و اقبال پادشاهان را مدح نمی کنند. ولی چون اینها کسانی بودند، حق جو و حق گو، هر جا که نکته ی مثبتی را می دیدند بر می چیدند، چون در پرویز یک چهره ی مثبتی را هم می بینند که تا حدی او را در صف عشاق جا می دهد، به همین علت گاهی نکته های مثبت را هم درباره ی او می بینیم. خوشحال می گوید:

د معشوقی نوم عاشق په جهان خوار کا د شیرینی بازار تیز د- له پرویزه (۶۶)

ترجمه: نام معشوق عاشق را در دنیا خوار می سازد / ولی گرمی بازار شیرین از پرویز است. یا این بیت خوشحال که:

له دنیا نه هیچا کام موندل نه دی- که شیرین وه که خسرو وو که فرهاد (۶۷)

ترجمه: هیچ کس از دنیا کام نبرده است / او اگر شیرین بوده و خسرو، یا فرهاد.

ولی در این بیت اشاره ی بیشتر به بی وفایی دنیا است. که دوباره یک نوع اظهار براءت از دلبستگی دنیا است. که اقبال او را به این صورت نشان زد می کند.

زمام کار اگر مزدور ک هاتھون مین هو پھر کیا

طریق کوهکن مین بهی وهی حیل- هین پرویزی (۶۸)

ترجمه: زمام کار اگر در دست کارگر هم باشد هیچ / در طریق کوهکن نیز همان حیل های پرویزی دیده می شود:

دو بیت دیگر هم در این مورد، با استفاده ی مفهوم جداگانه از این دو نابغه نقل می کنیم، که با اشاره به همان پادشاه ایرانی مطلب را می رسانند. و می گویند:

فقر بخشی با شکوه خسرو پرویز بخش یا عطا فرما خرد با فطرت روح الامین (۶۹)

اگر این فقر همراه شکوه پادشاهی نباشد، بی دوام و بی وقعت خواهد بود که از دستی بدستی دیگر می رود. و با رفتن این همه عظمت، آن کسی که سر پُر غرورش به فلک می رسد، زمین بوس می شود که خوشحال با بسیار سادگی می گوید:

لا یزاله پادشاهی که جاموندله کیخسرو به و خسروته نسیارله (۷۰)

ترجمه: اگر کسی به دست آوردن پادشاهی لایزال قادر می بود / هیچ وقت از کیخسرو به خسرو نمی رسید.

یک نکته ی دیگری را نیز در این مورد ، در بیت های هر دو شاعر می بینیم و او است عشق ؛ که گاهی از مقام عشق شیرین و فرهاد هم بالاتر پرواز می کند. اقبال می گوید :

تیشه اگر به سنگ زد این چه مقام گفتگو است

عشق بدوش می کشد این همه کهسار را (۷۱)

و از خوشحال خان در یک بیت فارسی ، این نکته را با بیان مختلف می یابیم ، که می گوید :

مجنون و ذکر لیلی ، فرهاد و یاد شیرین

در پیش شان چه خوانی صد گونه داستان را (۷۲)

در تعبیر عشق و عاشقی ، عرفا و شعرا ، پادشاهان و ملک و اقلیم را هیچ می دانند . وقتی از این سرمایه ی اصلی انسان و مایه ی واقعی حیات، سخن درمیان می آورند، با دلیل و برهان و عاطفه و احساس آنها را بیچاره تر نشان می دهند و این حقیقت را روشن می کنند ، که

بملازمان سلطان خبری دهم ز رازی که جهان توان گرفتن بنوای دلگذاری
بمتاع خود چه نازی که بشهر دردمندان دل غزنوی نه ارزد به تبسم ایازی (۷۳)

داستان محمود و ایاز هم در شعر شرق جایگاه مهمی دارد و همه جا می بینیم که ارزش و جایگاه ایاز در برابر محمود ، بلندتر و بیشتر است . اقبال هم به همین نکته اشاره داشت و خوشحال خان هم گفته است .
محبت غلام، پادشاه، پادشاه غلام کا خبر واخله له ایازه له محموده (۷۴)
ترجمه: محبت غلام را پادشاه و پادشاه را غلام می کند / این نکته را از ایاز و محمود بدان.

از نمادهای ایرانی که به عنوان شخصیتها مقامات و ... در اشعار این دو شاعر بمقدار وافر می بینیم یکی « کوه قاف » است که از شاهنامه ی فردوسی تا « عقل سرخ » سهروردی ، تصویر کشی شده است، و هنوز هم ادامه دارد . خوشحال خان از کوه قاف به این شکل سخن می گوید :

په کوه قاف کبني رهبر دورا ندید / که درومی نه به وی سختی وربانیدی
که بی رهبره په سم میدان درومی / خو خو بلا به شی په تا هزاندی (۷۵)

ترجمه: اگر در کوه قاف دنبال رهبر، بروی / هیچ مشکل نخواهد بود /
اگر بدون رهبر به دشت صاف هم راه به افتی / با بسیار بلاها روبرو می شوی
مثل که خوشحال خان هم به تمثیل شیخ اشراق پرداخته است، که
در کوه قاف با همراهی باز راه می رود. در مثنوی مسافر اقبال هم در یک
بیت از کوه قاف سخن بمیان آمده است که می گوید:

این پری ز شیشه ی اسلاف ماست / باز صیدش کن که او از قاف ماست (۷۶)
حافظ شیراز ترکان شیراز را توصیف چه کرد، که غلغله در عشاق
عالم افتاد. همه شروع کردند به تعریف و توصیف زیبایی ترکان. لذا چطور
می شود که شاعرانی مثل خوشحال و اقبال به این موضوع لب کشایی نکنند.
از ترک، کلمه ی دیگری «ترکتازی» نیز بوجود آمد، که بر می گردد به
غارت گری مغول و تیموریان. ولی در شعر رنگ دیگر گرفت. ترکتازی معشوق
بر شهر دل عاشق. یعنی خال زیبا رویان و چشمان سیاه ترکان شب خون
می زنند، بر دلهای بناده و شفاف، مثل صبح عشاق، خوشحال به زبان
شیرین دری می گوید:

خال مشک آسای تو آسایش جانم ربود

ترک چشمان تو غارت کرد پیشم هرچه بود (۷۷)
یا این بیت پشتوی او که می گوید:

چی می زره وری ما وی پاسه په آسمان / ولی ترکی په زمین را خخه یو ور (۷۸)
ترجمه: وقتی دلم را می ربود خیال کردم که از آسمان است / ولی
یک ترک روی زمین این کار را کرد.

این ربودن دل از دست ترکان در ادبیات اقبال به چشم می خورد و
به همان روش سنتی که در ابیات خوشحال و دیگر شعرای فارسی می بینیم
او می گوید:

بفارت می بری سرمایه تسبیح خوانان را / بشبخون دل زناریان ترکانه می آیی (۷۹)

و در غزلی از پیام مشرق پیتی را از اقبال می خوانیم ، که در او نیز همین شبیخونی ترکانه ذکر شده است او می گوید :

این کیست که بر دلها آورده شبیخونی صد شهر تمنا را یغما زده ترکانه (۸۰)

اگرچه بیان ترک و ترکتازی این دو شاعر به همان سبک بستنی است . ولی اینجا بحث ما موضوعات ایرانی در شعر ایشان ، و نکات قابل مقایسه را نشان زد کردن است . پیتی را که از اقبال ذکر کردیم از خوشحال هم داریم .

خوک که جهان نیسی په لشکر و هغه ترک می

گوشی حان ، دزونوپه تسخیر را غلی دیـ (۸۱)

ترجمه : دیگران با لشکریانش جهانگیری می کنند / ولی آن ترک ، تنها ، برای تسخیر دلها آمده است . چند بیت دیگر را هم مربوط به همین موضوع از خوشحال ملاحظه فرمایید.

تورو زلفو ئی په باد کره دیر سرونه د مظلومو

توری زلفی ئی په زرو نو کا همیشه ترکتازی (۸۲)

ترجمه : زلفهای سیاهش بسیار سرها را به باد داد / زلفهای سیاهش همیشه بادلها ترکتازی می کند. ولی زیبایی این بیت هم دیدنی است:

زره می لکه کوی دید د مینی په میدان کبنی

تل ئی هغه ترک ■ هی د زلفو په چوگان (۸۳)

ترجمه : دلم مثل گوی است ، در دشت صحبت / که همیشه آن ترک به چوگان زلفش او را می زند. و این بیت خوشحال ترکتازی را با مفهوم نو آشنا می سازد و همان خوشحال را معرفی می کند کسی که سروکارش با شمشیر و سپهر بود.

چی په توره ترکتازی کا هغه هرکله کامگاردی (۸۴)

ترجمه: آنان که با شمشیر ترکتازی می کنند / همیشه کامگار خواهند بود. با این همه نکاتی که از ایران و ایران پرستی ذکر کردیم ، اگر نکته ای را ، یک نمادی را که اصل شعر فارسی و ایران است ذکر نکنیم بحث ناتمام

خواهد ماند. و آن است «مغ» و «مغان» و «مغ بچه» که درد دل همه رندان میخانه ی اهل صفا را می دانند.

خوشحال خان در شعر پشتو، بسیاری از نمادها و موضوعات شعر فارسی را داخل کرده است، که بعد از او در شعرای دیگر پشتو هم دیده می شود. از پیر مغان و مغ و مغ بچه هم سخن رانده است. اقبال که خودش یکی از رندان میخانه ی شعر فارسی بود. چطور می شد از این فرصت خوب استفاده نکند. لذا می گوید:

دی مغبچه ای با من اسرار محبت گفت
آن فقر که بی تیغی صد کشور دل گیرد
در دیر مغان آبی مضمون بلند آور
در جوی روان ما بی منت طوفانی
و در بیت دیگر می گوید:

در بتخانه زدم مغ بچگانم گفتند
خوشحال خان عظمت و بلندی را که در خرابات مغان می بیند، او را بهتر از سطوت جم می داند، چو از نظر او اینجا برای همیشه یک آرامش جمشیدی خواهد بود. او می گوید:

که گدای شی دمغان په خرابات کبنی
ترجمه: اگر گدایی خرابات مغان را بیابی / مثل جم همیشه با راحتی و آرامش خواهی بود نزد او زهد و تقوی قرنهای، در برابر یک نگاه مغ بچه هیچ و پوچ است.

چی د سلوکا لو زهد، صبر و ثواب وو
ترجمه: زهد و صبر و ثواب صد ساله ام را / مغبچه در یک لحظه از دستم ربود.

در اشعار خوشحال خان ذکر وامق و عذرا، ویس و رامین، سلم و تور، جشن مهرگان، ذکر شیراز و خجند، فردوسی، انوشیروان، شاه عباس، و غیره آمده است. و در اشعار اقبال، ذکر زرتشت و مانی و مزدک، بایزید و شعرای فارسی نیز آمده است که اینجا این ابیات باهم جای مقایسه را نداشت، نتوانستیم روی آنها بحث کنیم.

یادداشتها

- ۱- ایران از دیدگاه اقبال ، ص ۶۳ : تألیف : عبدالرفیع حقیقت (رفیع) شرکت مولفان و مترجمان ایران ، چاپ اول ۱۳۶۷ تهران ،
- ۲- دیوان خوشحال ، ج ۱ ، ص ۱۴۷ ، ترتیب : پردل ختک ، اداره ثقافت سرحد ، پشاور
- ۳- همان ، همان ، ص ۶۲۵
- ۴- دیوان حافظ ، ص ۶ ، به اهتمام : جهانگیر منصور ، نشر دوران ، چاپ ششم ، ۱۳۸۰ ، تهران
- ۵- فراقنامه ، ص ۷۶ ، از : خوشحال خان ختک ، بکوشش : زلم- هیوا دمل ، پشتون کور (بن) جرمنی ۱۳۸۰
- ۶- ارمغان خوشحال ، ص ۴۲۴ ، مقدمه : سید رسول رسا ، یونیورسٹی بک ایجنسی ، پشاور ، چاپ دوم ۲۰۰۱م
- ۷- دیوان خوشحال ، ج ۱ ، ص ۱۴۱
- ۸- اقبال ستاره بلند شرق ، (ص ۶) خامنه ای ، علی آیت الله ، ترتیب دکتر سید محمد اکرم اکرام ، اقبال اکادمی پاکستان با مشارکت خانه فرهنگ ج.ا.ا.، لاهور ۱۹۹۴
- ۹- کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۱۵۴ ، مقدمه : احمد سروش ، انتشارات سنایی ، چاپ هفتم ، ۱۳۷۶
- ۱۰- کلیات اقبال (اردو) ، ص ۶۵۹ ، اقبال اکادمی پاکستان ، لاهور ، اشاعت دوم ۱۹۹۴م
- ۱۱- ضرب کلیم (ترجمه : یزدانی) ص ۱۴۱ ترجمه : دکتر خواجه حمید یزدانی ، اقبال اکادمی لاهور
- ۱۲- کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۱۰ تا ۱۱
- ۱۳- همان ، همان ، ص ۱۱۹
- ۱۴- همان (اردو) ، ص ۳۶۴
- ۱۵- ننگیال- زمانی ، ص ۱۹۰ ، از : زلم- هیوادمیل ، د افغانستان د کلتوری و دی تولنه ، جرمنی ۱۳۸۰
- ۱۶- کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۱۷
- ۱۷- کلیات اقبال (فارسی) ، صص ۴۲۱-۴۲۲
- ۱۸- همان (اردو) ، ص ۳۸۵
- ۱۹- همان (فارسی) ، ص ۱۰
- ۲۰- ارمغان خوشحال ، ص ۱۹۶
- ۲۱- کلیات اقبال (اردو) ، ص ۳۵۴
- ۲۲- همان ، همان ، ص ۲۲
- ۲۳- ارمغان خوشحال ، ص ۳۷۱
- ۲۴- کلیات اقبال (اردو) ، ص ۱۲۸
- ۲۵- ارمغان خوشحال ، ص ۶۴۳

- ۲۶ - همان ، ص ۱۵۵
 ۲۷ - کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۳۳۵
 ۲۸ - همان ، همان ، ص ۳۳۶
 ۲۹ - همان ، همان ، ص ۳۳۷
 ۳۰ - همان ، همان ، ص ۳۴۴
 ۳۱ - همان ، همان ، ص ۴۵۷
 ۳۲ - دیوان خوشحال ، ج ۱ ، ص ۵۵۲
 ۳۳ - کلیات اقبال (فارسی) ، ص
 ۳۴ - همان ، همان ، ص ۴۲۳
 ۳۵ - دیوان خوشحال ، ج ۱ ، ص ۱۹۹
 ۳۶ - ارمغان خوشحال ، ص ۳۱۷
 ۳۷ - همان ، ص ۶۳
 ۳۸ - کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۳۸۰
 ۳۹ - همان ، همان ، ص ۳۰۹
 ۴۰ - ارمغان خوشحال ، ص ۱۹
 ۴۱ - همان ، ص ۴۶
 ۴۲ - کلیات اقبال (اردو) ، ص ۶۳۹
 ۴۳ - همان ، همان ، ص ۳۹۷
 ۴۴ - همان (فارسی) ، ص ۱۲۸
 ۴۵ - همان (اردو) ، ص ۱۰۲
 ۴۶ - همان (فارسی) ، ص ۶۲
 ۴۷ - همان ، همان ، ص ■
 ۴۸ - ارمغان خوشحال ، ص ۴۴۵
 ۴۹ - همان ، ۲ ، ۶۲۰
 ۵۰ - کلیات اقبال (اردو) ، ص ۴۱۱
 ۵۱ - همان (فارسی) ، ص ۷
 ۵۲ - همان ، همان ، ص ۳۶
 ۵۳ - ارمغان خوشحال ، ص ۶۱
 ۵۴ - کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۲۴۵
 ۵۵ - ارمغان خوشحال ، ص ۸۹۷
 ۵۶ - کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۱۲۲
 ۵۷ - همان ، همان ، ص ۱۵۱
 ۵۸ - همان ، همان ، ص ۱۰۹
 ۵۹ - همان ، ص ۶۶۰

- ۶۰ - همان، همان، ص ۳۹۶
- ۶۱ - همان (فارسی)، ص ۷۱
- ۶۲ - ارمغان خوشحال، ص ۲۰۰
- ۶۳ - همان، ص ۳۷۳
- ۶۴ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۱
- ۶۵ - همان (اردو)، ص ۱۰۳
- ۶۶ - ارمغان خوشحال، ص ۳۹۸
- ۶۷ - همان، ص ۵۹۷
- ۶۸ - کلیات اقبال (اردو)، ص ۱۲۳
- ۶۹ - همان (فارسی)، ص ۱۲۳
- ۷۰ - دیوان خوشحال، ج ۱، ص ۲۳۲
- ۷۱ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۳۱
- ۷۲ - ارمغان خوشحال، ص ۷۸۶
- ۷۳ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۳۴۶
- ۷۴ - دیوان خوشحال، ج ۱، ص ۱۱۵
- ۷۵ - ارمغان خوشحال، ص ۱۲۵
- ۷۶ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۴۳۰
- ۷۷ - ارمغان خوشحال، ص ۷۹۰
- ۷۸ - همان، ص ۳۹۵
- ۷۹ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۲۵۴
- ۸۰ - همان، همان، ص ۲۵۱
- ۸۱ - ارمغان خوشحال، ص ۲۵۷
- ۸۲ - دیوان خوشحال، ج ۱، ص ۵۳۴
- ۸۳ - ارمغان خوشحال، ص ۴۶۷
- ۸۴ - دیوان خوشحال، ج ۱، ص ۵۲۴
- ۸۵ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۲۴
- ۸۶ - همان، همان، ص ۲۴۸
- ۸۷ - ارمغان خوشحال، ص ۶۲۰
- ۸۸ - فراقنامه، ص ۶۴

ادب امروز ایران

پر عقاب

پیاده شدن را می بینم. حرکت دوربین را متوقف می کنم و سپس مرکز «بعلاوه» درون چشمی را روی تو می گذارم ... و دست تکان دادنت برای راننده. او حرکت می کند... و تو باقی می مانی روی سه راه؛ در پشت نخلستان آن سوی رودخانه. حال مرددی کدام راه را انتخاب کنی! در جاده اصلی منتظر ماشین بعدی بمانی و یا... و یا راهی را در پیش گیری که مقصود من است.

زودتر تصمیمات را بگیر. تمامی زحمت امروز من بستگی به تصمیم تو دارد. از دور مشخص نیست ولی چیزی را به پشت کولت می اندازی و حرکت می کنی. از تصمیم گیریت بی نهایت خوشحالم. زحمت ماندن مرا در اینجا کمتر کردی... و اکنون تو در جاده ای آسفالتی که به خط اولتان منتهی خواهد شد به حرکت ادامه می دهی. تو به حرکت ادامه بده و من نیز از این سوی رودخانه و در بالای این دیدگاه به انتظار می نشینم، انتظاری که شاید ۲۵ دقیقه بیشتر طول نکشد و تمامی نقطه ای اوج آن در ۱۷ ثانیه آخر است.

ما می توانیم حداقل در این ۲۵ دقیقه، با صراحت با هم گفت و گو کنیم؛ با آنکه تو هرگز صحبت های مرا نخواهی شنید، ولی شاید بعد از آن ۱۷ ثانیه آخر تمامی این صحبتها به گوش تو رسانده شود چگونه؟ نمی دانم! به هر حال اعتقاد ما این سوی رودخانه ایها و در این شهر کاملاً محاصره شده این چنین است... و به هر حال تو اکنون متوجه نیستی که من به انتظار شکارت در اینجا نشسته ام... و در این محفظه تاریک، تمامی دشت، نخلستان، جاده های عبوری شما را در آن سو می بینم... و بالاخص... که در هر گامت، با دستگیری دوربین دیده بانیم تو را در هر قدم زیر کادر به علاوه درون دوربین قرار می دهم تا فراموش نکنم.

حبیب احمدزاده (متولد ۱۳۴۳، شهر آبادان) یکی از داستان نویسان نسل نو ایرانی است که در بیشتر آثارش به دوران دفاع مقدس می پردازد. از وی تاکنون دو کتاب داستان های شهر جنگی و شطرنج با ماشین قیامت به چاپ رسیده که هر دو به زبان های دیگر نیز برگردانده شده است. سبک احمدزاده روان و بی تکلف است. او وقایع خارجی را با احساسات درونی آمیخته و همه را در یک سبک به قلم می کشد. داستان کوتاه «پر عقاب» که از مجموعه داستان های شهر جنگی انتخاب شده است، مدت ۲۵ دقیقه از عواطف و رفتار تک تیراندازی که به قصد ناامن ساختن جاده مواصلاتی دشمن در کمین نشسته است را ثبت نموده است. این داستان تاکنون ۹ بار به فارسی تجدید چاپ شده و به زبان های انگلیسی و عربی نیز ترجمه شده است. پرعقاب به فیلم نیز تبدیل گردیده است.

۲ - علامت (+) ای که در وسط چشمی دوربین وجود دارد را بر روی تو تنظیم می کنم.

بله من به انتظار شکارِ در اینجا نشسته‌ام و گلوله‌ی خمپاره‌ای نیز هم اکنون درون قبضه، انتظار فرمان مرا می‌کشد؛ فرمانی که در لحظه‌ی موعود از طریق این بی‌سیم، امواج نامرئی آن در فضا پخش شود. حتی بی‌سیمهای شما آن را خواهد گرفت و سپس این امواج از کناره‌های بدنت خواهد گذشت و خوشبختانه تو از دریافت و درک آن محرومی و بعد بی‌سیم قبضه‌ی خودی... و سپس... و سپس هزاران قطعه‌ی چدنی ریز و درشت تو را در بر خواهند گرفت... ولی... اکنون تا آن نقطه‌ی جاده که شاید نقطه‌ی اتمام زندگی تو نیز باشد، ۲۳ دقیقه فاصله وجود دارد... و بالا و پایین این زمان بستگی تام و تمام به سرعت گام‌هایت... کندتر حرکت کنی، به این ۲۳ دقیقه باقی مانده از زندگیِ ثانیه‌هایی اضافه... و اگر تندتر، به همان نسبت کمتر... و اکنون تو در حرکتی.

می‌خواهی دقیق‌تر به تو بگویم که چقدر از لحظه‌ی انفجار گلوله‌ای که انتظار تو را می‌کشد، فاصله داری؟ تنها کافی است تو را در میان خطوط درجه بندی داخل چشمی قرار دهم و سپس کورنومتر را فشار دهم... ولی خوب بهتر است وقت را از دست ندهیم. شاید این دوستی ۲۰ دقیقه‌ای با همان گلوله جاودان شود. می‌خواهی بدانی اولین سؤالی که هر روز از بالای این دیدگاه و پس از انتخاب شکاری مانند تو می‌کنم، چیست؟ اینکه اهل کجایی؟ خانقین، بغداد، کرکوک یا بصره... و مثل همیشه بر روی بصره حساستر خواهم بود. چرایش را شاید به تو نیز بگویم... و آن لحظه‌ای که گلوله‌ی موعود بر زمین اصابت کند... در آن لحظه پدر و مادر تو به چه کاری مشغولند؟ آیا مادرت، در همان خانه‌های گلی روستایی حاشیه بین‌النهرین در حال پخت نان است؟ پدرت... پدرت به چه کسبی مشغول است؟ اکنون در چه فکری است؟ آیا لحظه‌ای می‌تواند به ذهن آنان خطور کند که من به انتظار نشسته‌ام تا در کمتر از ۱۹ دقیقه‌ی دیگر جان فرزندشان را بگیرم؟

و اگر آن حس غریب مادر و فرزندی برقرار می‌شد، در این لحظه مادرت چه نفرینی بر من می‌کرد؟ ولی من از مدت‌ها قبل تصمیم خود را گرفته‌ام. از همان موقعی که این شهر، به محاصره‌ی شما درآمد. می‌خواهی بدانی اهل کجایم؟ زیاد لازم نیست دور بروی. شاید تنها یک کیلومتر آن طرفتر در کناره‌ی همین رودخانه‌ی مرزی، چند سال پیش، تولدی در صدمتری مرز... بله و اگر تنها ۷۰۰ متر آن سوتر این تولد صورت می‌گرفت اکنون من نیز یکی از شما بودم، در اوج قدرت نظامی و با آن همه مهمات بیکران که برای نابودی شهر به مراتب بزرگتر از شهر کوچک ما کافی است... و بدون توجه به ضجه و زاری زنان و کودکان شهر... و مست از قدرت... در تمام شبانه روز، شهر را به زیر آتش می‌گرفتم، ولی اکنون

خوشحالم... خوشحال از اینکه تنها ۷۰۰ متر، این سوتر به دنیا آمده‌ام. و من می‌جنگم برای خیلی چیزها. مادرم...

می‌خواهی بدانی مادرم اکنون مشغول چه کاری است؟ او مثل همیشه در حال خواندن آیه‌الکرسی است... برای من... برادرزم و برادرانش و همه‌ی کسانی که این سوی رودخانه هستند. مادر تو چی؟ او نیز برای تو دعا می‌خواند؟ هر دعایی که بخواند. و یا خوانده، شاید تا حدود ۱۵ دقیقه دیگر بی‌فایده شود... و تو به حرکت ادامه می‌دهی... در فکر آن هستی که زودتر به خط مقدمتان برسی و دوباره شب، شهر ما را به زیر آتش تیربار و یا هر سلاح دیگری بگیری. وقتی دست بر ماشه می‌گذاری. و قنداق تیربار بر شانه‌ات می‌لرزد، احساس قدرت می‌کنی... و یا نه صدای انفجارهای بزرگتری تو را به وجد می‌آورد؛ انفجار خمپاره‌ها، توپها و موشکها وقتی این سوی رودخانه منفجر می‌شوند... ولی من در لحظه‌ی موعود آرامش خود را از دست نخواهم داد و از صدای انفجار موعود مشغوف نخواهم شد... و تو هنوز در حال آمدن به سوی نقطه‌ی موعود هستی... هنوز ۱۴ دقیقه‌ی دیگر فرصت داری تا من شاسی بی‌سیم را فشار دهم و اصوات در حنجره‌ام بدمد و آن سوتر، طناب کشیده شود و گلوله‌ی خمپاره به پیشوازت بیاید.

می‌توانی به یاد بیاوری، انفجار آن همه گلوله‌ی توپ و خمپاره را که هر شبانه روز بر شهر ما می‌ریزد؟ و هر کس و هر چیز را که در برد توپ‌هایتان باشد به نابودی می‌کشانید؟ هیچ هدفی راحت‌تر از نابودی یک شهر در جهان وجود ندارد؟ به حرکت همچنان ادامه بده... من تنها هر روز ۳ گلوله در اختیار دارم و امروز مانند هر روز اولین گلوله‌ی آن را مصرف کرده‌ام. می‌خواهی بدانی برای چه؟ چرا ایستاده‌ای؟ هان، کوله‌پشتی‌ات را بر زمین گذاشتی. پس خسته شدی؟ درون کوله‌پشتی‌ات چه چیزی وجود دارد که تو را خسته کرده؟ لباسهایت؟ و یا نه سوغاتی برای دوستان هم سنگرت؟ شاید از شیرینی‌های دست پخت مادرت...

می‌خواهی بدانی که اگر من بتوانم از این شهر محاصره شده به خارج بروم، با خود چه چیزی می‌آورم؟ سوغاتی من حتماً مقداری مهمات خمپاره خواهد بود. خسته‌ای؟ بنشین! برای من چند دقیقه بالاتر و پایین‌تر، تفاوت نمی‌کند، ولی در هر حال به راحت ادامه بده. من گلوله‌ی اول خود را بر اواسط همین جاده شلیک کرده‌ام. و گلوله‌ی دوم آماده است تا بر همان نقطه فرود آید. چند دقیقه دیگر به اینجا خواهی رسید و دود سیاه ناشی از انفجار گلوله‌ی اول را بر زمین خواهی دید و مانند دوستان قبلی‌ات، از سرعت قدمهایت کاسته خواهد شد... و بهت زده به محل انفجار گلوله خیره خواهی شد... و نمی‌دانی که گلوله دوم در راه است... و همیشه این سؤال

برای من باقی خواهد ماند... که چرا با دیدن محل انفجار گلوله‌ی اول، احساس خطر به شما دست نمی‌دهد و نمی‌دوید؟

شاید فکر می‌کنید گلوله‌ای منفجر شده و من چه شانس داشتم که در آن لحظه نبوده‌ام و این قضیه، باعث احساس آرامشان می‌شود و بعد گلوله دوم به شدت فرود می‌آید... چرا هنوز نشسته‌ای؟ می‌خواهی بیشتر بدانی؟ اگر به گلوله اول رسیدی به دقت نگاه کن! چه می‌بینی؟ بله، یکی از گلوله‌های خودتان... اشتباه نکن... از شما به غنیمت نگرفتیم. با دقت بیشتری نگاه کن! یکی از دهها گلوله‌ای است که بر سر ما فرود آورده‌اید. و از معدود آنها که هر روز منفجر نمی‌شوند. تنها کافی است از درون دل خاک بیرون کشیده شوند، ماسوره به حالت ضامن قبل از شلیک در آید و فشنگ پرتاب با یک پوکه‌ی از نیم بریده شده‌ی کالیبر ۵۰ تعویض شود... و بعد...

۳ گلوله در روز به دست می‌آید. ۳ گلوله‌ای که تا دیروز در دستان شما بود و امروز در دستان ما. راستی آرم پرچم شما عقاب است! شاید همان عقاب معروفی که باور کرده بود امروز همه‌ی شهر و دیار ما زیر پر و بال اوست. ما در این سوی رودخانه داستان معروفی از عقاب داریم که مورد اصابت تیر پیکانی قرار گرفت... گویند «چون نیک نظر کرد، پر خویش در آن دید... گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست...» شما چه دارید؟ چه می‌کنی؟ دقایق اضافی زندگی بر تو خوش نیامده؟ کوله پشتی‌ات را به کول می‌اندازی و حرکت می‌کنی... بله تو جاده را طی خواهی کرد. بعد مانند دیروز و روزهای قبل منتظر می‌مانم تا به منطقه‌ی ۱۷ ثانیه آخر بررسی... ۱۷ ثانیه به مرگ تو... و ۱۷ ثانیه به زمان پرواز گلوله از قبضه تا هدف...

پس من باز باید محاسبه کنم که چند گام تو در زمان ۱۷ ثانیه طی می‌شود... و ۱۷ ثانیه زودتر از آنکه به محل انفجار بررسی، شاسی بی‌سیم فشار داده خواهد شد و ۱۷ ثانیه بعد یک نقطه‌ی تلاقی ایجاد خواهد شد. چشمان من، بعلاوه‌ی دوربین، جسم تو، هفدهمین ثانیه، انفجار گلوله... و پرواز هزاران در هزار ترکش ریز چدنی به اطراف و درون جسم تو... هر چند روز یک بار باید این صحنه تکرار شود تا شما نیز در آن سوی آب آرامش نداشته باشید و بدانید که در هر بار رفتن و آمدن از مرخصی، ممکن است مرگ شما را فراخواند... و این مساله بسیار عذاب‌آورتر از کشته شدن در خود خط است. ناامنی راه پشت سر، راهی که تمام امید برگشت به خانواده و زندگی پشت سر، به امنیت آن بستگی دارد... ولی تنها سه گلوله

اشاره به شعر: «روزی عقابی به هوا خاست / بهر طلب طعمه پر و بال بیاراست...» از ناصر خسرو قبادیانی.

در روز آن را ناامن خواهد کرد... و در تمامی طول این مدت شما ناگزیرید که از روی این جاده بدوید... ۳/۵ کیلومتر جاده... حتی وقتی که ما بالای دیدگاه نیستیم، شما شاید در اضطراب باشید... اضطراب آنکه کسی منتظر نشسته تا شاسی بی سیم را فشار دهد...

بله تنها با سه گلوله... و نه با آن هزاران گلوله... بله ما تصمیم گرفته‌ایم که ترس و وحشت را از این سوی رودخانه به آن سو بکشانیم... و تو هنوز در راهی، به آسمان نگاه می‌کنی و شاید از آن لذت می‌بری! چه هوای لطیف و خنکی! اگر جای تو بودم، تنها از خدا درخواست وزش باد تندی می‌کردم تا شاید گلوله قبل از اصابت به جاده، در اثر وزش باد مسیرش کمی منحرف شود و آن‌سوتر به زمین اصابت کند... و یا آنکه چاشنی پرتاب گلوله عمل نکند و گلوله از درون قبضه شلیک نشود... دقیقه‌ی دیگر به منطقه ۱۷ ثانیه باقی مانده. شاید فکر می‌کنید، که تا کی روشن ناامنی جاده‌ها موثر باشد. ۴۰، ۲۰، ۱۰ نفر دیگر کشته شوند، شما از راههای دیگر تردد خواهید کرد. بله سؤال خوبی است تو حق داری این سؤال را بررسی و من حق دارم جواب آن را ندهم. امروز نوبت توست تا شکار یک تاکتیک شوی. همان‌گونه که می‌توانست نوبت یکی دیگر از شما باشد؛ کس دیگری که چند دقیقه زودتر، از این جاده می‌گذشت.

و شاید تو اکنون تنها نظاره‌گر خون بر زمین ریخته‌ی او می‌شدی، ولی همه چیز امروز دست به دست هم داده‌اند تا تو طرف صحبت من قرار بگیری. جواب سؤال را بدهم؟ تو حق داری بدانی! در آینده اگر این روش کارگر نیفتاد، راه دیگری در پیش خواهم گرفت. از هم اکنون همه چیز برای آن شیوه آماده است. می‌دانی آن روش چیست؟ تو راه خودت را بیا و تنها گوش فراده. نام آن را گذاشته‌ایم تله‌موش. به موازات مناره‌ی همین جاده و دیگر جاده‌های منتهی به پشت، کابل تلفن صحرایی شما قرار داد. کافی است گلوله‌ی اول به جای جاده بر روی همین سیم‌ها فرود آید... و قطعی ارتباط... و سیم‌بان بینوایی که باید بیاید و بر روی نقطه‌ی انفجار، کابل‌های تکه‌تکه شده را به هم وصل کند... دقیقاً بر روی محل انفجار... و در اینجا دیگر ۱۷ ثانیه انتظار نیز لازم نیست... و گلوله‌ی دوم... و نکته‌ی جالب‌تر آنکه من هرگز از این فاصله سیم‌ها را ندیده‌ام و تنها از حرکات سیم‌بانهای شما بدان پی برده‌ام. با احتساب وقت اضافه‌ی نشستنت ۸ دقیقه دیگر فرصت داریم.

دوستی جالب است؟ می‌دانی اکنون چند نفر در پای قبضه‌ی خودی منتظر شنیدن تماس بی سیم من هستند؟ ۵ نفر... قبضه چچی... می‌خواهی آنان را بشناسی؟ این حق توست. یکی از آنان مهدی است که قبل از جنگ پدرش را از دست داده. مادرش رختشور بیمارستان بود... تا آنکه یکی از آن هزار

گلولة، بر رختشورخانه‌ی بیمارستان فرود آمد. می‌خواهی بدانی چند روز طول کشید تا آن همه ملحفه‌ی خونین دوباره سفید شدند. و حسن، که تنها ۱۳ سال دارد و هر روز قبضه را پاک می‌کند. می‌توانی بفهمی چقدر سخت است، با دست خود، خواهر کوچکتر را در گور نهادن؟ آن هم قطعه قطعه؟ کافی است یا باز هم بگویم؟ پرواز هزاران گلولة بر فراز شهر، برای نابودی مشتی غیرنظامی، ولی ما تنها سه گلولة در اختیار داریم و وقتی که کار امروز تمام شد، همگی بدون هیچ عذاب وجدانی به راحتی ناهار خواهیم خورد و بعد استراحتی و دوباره به سراغ گلولة‌های عمل نکرده شما خواهیم رفت تا برای روزهای بعد نیز سه گلولة آماده کنیم.

در واقع ما برای تضعیف روحیه‌ی شما حتی به گلولة‌ی جنگی هم احتیاجی نداریم. تنها کافی است هر چند مدت یک بار مانند ۲ ماه قبل عمل کنیم و گردانی از نیروهای شما را به جان هم بیاندازیم. بله، همان گردانی که به پشت خطوط منتقل شد و گردان شما جایگزین آن گردید. هیچ کس از شما راز آن اعلامیه‌ها را نمی‌داند. اعلامیه‌هایی که عصبانیت فرماندهی سپاه سومتان را باعث شد. هیچ رازی در این دقایق آخر بین ما باقی نخواهد ماند. چند روز دیگر نوبت گردان شما خواهد رسید. یکی از آن گلولة‌های اعلامیه پخش کن... با اعلامیه‌های در ظاهر ساده و همراه با امان‌نامه...

امان‌نامه‌هایی با عکس امام... که شما سخت از او وحشت دارید... بله، شما هم روزانه هزاران اعلامیه بر فراز شهر ما پخش می‌کنید که "شهر در محاصره است... تسلیم شوید..." و تاکنون هیچ کدام از آنها هیچ سودی نداشته اند، ولی اعلامیه‌های ما همه‌ی شما را به وحشت انداخت، آن هم با یک گلولة... و هیچ گاه شما نفهمیدید که دچار چه حقه‌ای شده اید! تو با گردان قبلی نبوده‌ای، ولی دوستان در این گردان چند مدت دیگر خواهند دید، گلولة‌ای در آسمان باز می‌شود و اعلامیه‌هایی بر سر آنان پخش خواهد شد... و در هر اعلامیه، اعلام شده که یک عکس امام خمینی به عنوان امان‌نامه به همراه اعلامیه وجود دارد که در موقع عملیات نیروهای ایرانی، دارنده‌ی آن پناهنده محسوب خواهد شد...

و فرمانده گردانتان همچون فرماندهی قبلی دستور جمع آوری اعلامیه‌ها و به خصوص امان‌نامه‌ها را خواهد داد. و در ارتش شما، به دست نیامدن امان‌نامه‌ها با کیفر سختی همراه خواهد بود؛ آن هم در همچون ارتشی که تنبیه در آن دسته‌جمعی است. توجه کن که فرمانده گردانت با اعلامیه‌هایی بدون امان‌نامه روبرو شود! تکلیف او چیست؟ چه کسی آنان را برداشته؟ شاید واقعاً کسانی تعدادی از آنها را بردارند! فشار به گردانتان برای یافتن امان‌نامه‌های گمشده... اگر خبر به بغداد برسد که در گردان شما چنین

وضعیتی روی داده... فشار به فرماندهی گردان... تنبیه دسته جمعی... و احتمالاً متهم کردن نفرات گردان برای فرار از تنبیه... بدگمانی و سوءظن... و در نهایت عدم اعتماد به گردانی که تعدادی از نفرات آن امان نامه، آن هم عکس امام را مخفی کرده اند... و عدم اعتماد در جنگ یعنی شبها از ترس خیانت نخوابیدن و هر لحظه منتظر حادثه ای بودن.

ولی می خواهی واقع امر را بدانی؟ شاید هیچ کدام از امان نامه ها توسط نیروهای شما برداشته نشده باشند، زیرا ما از همان اول، تعدادی از اعلامیه ها را بدون امان نامه ارسال کرده ایم. می بینی با محاصره ی شهر، هوش و استعداد ما صرف چه اعمالی می شود؟ و ای عقاب عراقی! چگونه پر خودت باعث قتل می شود؟ ما جنگیدن را در هیچ جایی یاد نگرفته ایم جز در همین چند ماه، و اگر جنگ نبود اکنون سر کلاس درس در همین شهر مشغول تحصیل بودیم... و الآن ممکن بود چه درسی داشته باشیم... شاید ریاضیات... من اکنون در حال محاسبه ی سه دقیقه وقت باقی مانده تو هستم. اکنون لحظه ای است که باید به ■ نفر منتظر در پایین آماده باش بدهم. آنان باید آماده باشند و طناب را محکم در دست بگیرند، تا شروع ۱۷ ثانیه. خوب آنها آماده شدند... همه چیز بر ضد توست. می دانی همیشه در این لحظات به چه فکر می کنم؟ اینکه شاید تو، قبلها و یا بعدیها، از اهالی بصره باشی. من آنجا آشنایی دارم. یا بهتر بگویم داشتم؛ آشنایی که هرگز او را ندیده ام... عمه ام... که سالها قبل، قبل از مرگش با مردی از اهالی آنجا ازدواج کرد. همیشه می خواهم بدانم که اگر اهل بصره باشی، آیا از او و فرزندانش خبری داری؟ می گویند دو پسر داشته، چند سال بزرگتر از من. گاهی فکر می کنم که ممکن است در این لحظه یکی از آن دو پسر عمه را نشانه رفته باشم.

اکنون تنها ۵ قدم به منطقه ۱۷ ثانیه پیشگیری مانده. ۴ قدم، ۳ قدم، ۲ قدم، ۱ قدم. ۱۷ ثانیه. شاسی بی سیم را فشار داده ام. طناب کشیده شد و گیوتین مرگ تو حرکت کرد. اکنون گلوله ای که سالهای سال به صورت سنگ معدن مدفون بوده... استخراج، استحصال و ذوب گردیده... و به شکل قالبی از چدن و فولاد از مواد انفجاری لبریز گشته... و با کشتی مسافتها را در اقیانوس درنوردیده، در راه است تا مرگ تو را رقم زند؛ گلوله ای که دو بار فرمان مرگ داشته است:

بار اول در شلیک شما بر روی شهر ما و اکنون در شلیک ما بر روی تو. عقاب عراقی، پر خود را پس بگیر! ۱۶ ثانیه، از این لحظه به بعد. گلوله در آسمان راه خود را در پیش گرفته و تحت اختیار هیچ کس، حتی من نیست. زمان دوستی همیشه کوتاه بوده. تو هم شاید اکنون باید در جایی دیگر مشغول تحصیل باشی... و شاید من نیز اگر می توانستم، تنها تو را به اسارت می گرفتم.

تا بعد از جنگ به سلامت نزد خانواده‌ات بازگردی، ولی هر چه هست، اکنون تو آن سوی رودخانه‌ای و من این سو. ۱۵ ثانیه. یک شانس دیگر، در ثانیه ۱۳ صدای شلیک به گوش خواهد رسید. اگر تنها لحظه‌ای توجه کنی... و ثانیه‌ای مکث و نشستن... تا مسیر گلوله مشخص شود... شاید از انفجار جان سالم به دربری... آماده باش تا از این فرصت استفاده کنی! ۱۴ ثانیه. اگر جای تو بودم و می‌دانستم که چه در انتظار من است، در این لحظات آخر از خدا طلب بخشش می‌کردم... به خاطر همه چیز و همه کس... شاید خدا... به هر حال تو به هیچ موعظه‌ای پس از مرگ احتیاج نخواهی داشت. ۱۳ ثانیه صدای شلیک... و تو هنوز مصمم به راحت ادامه می‌دهی. صدای شلیک، تو را متوجه نکرد. در چه فکری هستی؟ باز هم یک شانس باقی مانده... آخرین شانس... آنکه تنها بادی در این لحظات آخر بوزد، ولی دعای من این است که هرگز بادی نوزد. ۱۲ ثانیه. با کمال شجاعت باید بگویم که پس از کشتن به پایین رفته و همه چیز را از یاد خواهم برد. تو با در برکردن این لباس نظامی، خود قرارداد کشتن و کشته شدن را امضاء کرده‌ای.

۱۱ ثانیه. به هیچ چیز فکر نکن، جز وزش باد... و من به سه گلوله‌ام... و آنکه یکی را به مصرف رسانده‌ام... دیگری در راه است... و سومی؟ ۱۰ ثانیه. ثانیه‌های زندگی‌ات از دو رقم به یک تبدیل شد. دوست من مرگ در راه است. ۹ ثانیه. گلوله هم در راه است. تو هم در راهی و بعلاوه دورین من نیز بر نقطه‌ای است که انفجار باید صورت بگیرد، لقاحی که عاملش انسانی است در این سوی رودخانه. ۸ ثانیه. می‌بینی! هیچ نسیمی نمی‌وزد تا گلوله خطا رود. و چاشنی پرتاب گلوله نیز با آنکه دست‌ساز است، عمل خود را به خوبی انجام داده و گلوله را از درون لوله رها کرده. اکنون تنها معجزه‌ای به تو کمک خواهد کرد... و شاید دعای مادرت.

۷ ثانیه. چند روز طول خواهد کشید تا خبر کشته شدن در جنگ به خانواده برسد؟ ۲ روز، ۵ روز؟ در آن لحظه، پدرت به چه کاری مشغول است؟ برای من بیشتر از ۲۴ ساعت طول نخواهد کشید. برادرم در آن پایین اولین کسی است که خبر خواهد شد. ۶ ثانیه زمان کوتاهی است. هر وقت یکی از شما از سر آن راه به سمت لبه‌ی رودخانه می‌آید، با خود می‌گویم یک نفر دیگر به دشمنان این سوی رودخانه اضافه شد. ۵ ثانیه. دیگر شاید پرسی، اگر پسر عمه‌ی من باشی، باز هم شاسی بی‌سیم را فشار خواهم داد؟ بله، فشار خواهم داد و تا چهار ثانیه‌ی دیگر تو به محل ثبت گلوله خواهی رسید و گلوله نیز تا ۴ ثانیه‌ی دیگر به تو ملحق خواهد شد. ۴ ثانیه‌ی دیگر برای آخرین بار رودخانه را بین؟ اینجا رودخانه‌ی اروند است و به قول شما شط‌العرب. در هر صورت هیچ فرقی برای شما نخواهد داشت. هر چه شود،

آب شیرین این رودخانه، تنها به دریا خواهد ریخت و شور خواهد شد؛ مثل قبل، مثل حال و به همین صورت در آینده. می بینی چقدر مسخره است؟ راه اندازی کشتار مردم شهر ما، به خاطر جریان سیال رودخانه ای که هرگز اسیر شخصی نشده.

۲ ثانیه: باز هم نمی دانی که من چه می گویم و با همان سرعت به محل انفجار نزدیک می شوی. در ثانیه ی بعد صدای سوت گلوله را خواهی شنید، ولی تنها کسری از ثانیه فرصت خواهی داشت که بر زمین بخوابی. پس آماده باش از آخرین فرصت نجات زندگی استفاده کنی. ۱ ثانیه، دوستی ما در آخرین ثانیه خود است. به چه فکر می کنی در این آخرین ثانیه ی زندگی؟ به نامزدت که در آخرین لحظه تو را وداع گفته؟ به مادرت؟ به هوای خنک؟ چاره ای نیست! چشمانم بر نقطه ی انفجار میخکوب شده اند و تو درون علامت بعلاوه ی دورین قرار گرفته ای و در این کسر ثانیه، صدای سوت گلوله را خواهی شنید. همه چیز تمام شد. انفجار در نقطه ی دقیق خود صورت گرفته و دود همه جا را پوشانده و تو در میان غبار آن گم شده ای. منتظر می مانم تا غبار بنشیند. لحظات دیگر برای من ارزشی نخواهند داشت، ولی برای تو، اگر مجروح شده باشی... بسیار گرانبه ترند... هر لحظه خونریزی شدیدتر از قبل می شود... و می دانم دقیقاً در این لحظه به چه فکر می کنی... به یاری دوستان... ولی اگر کار تمام باشد و روجت در پرواز، به همه چیز آگاهی یافته ای... تمام صحبت های من... و اکنون دوستان بر سر دو راهی اند... به کمک تو بشتابند؟ و یا از دور نظاره گر خونریزی و مرگ تدریجی تو باشند؟ من هم دوست دارم تا به کمکت بشتابند... اشتباه نکن... این را برای نجات تو نمی خواهم...

تمام تاکتیک را برای تو نگفتم... گلوله ی سومی هم اکنون در لوله ی خمپاره آماده است تا دوستان را هم به سرنوشت تو دچار کند. تو طعمه ی بعدی این قلاب خواهی بود. دود کنار می رود و تو بر زمین جنبشی نداری. دوستان از دور نظاره گرند. من منتظر دوستان باقی خواهم ماند تا سومین و آخرین پر عقاب را هم مصرف کنم. دوستی ما در آخرین ثانیه ی خود است. به چه فکر می کنی در این آخرین ثانیه ی زندگی؟ می توانی تصور کنی که من درباره شلیک یک گلوله، تنها یک گلوله، چگونه به تفکر می پردازم؟ که از کجا آمده ای؟ چه کسی در فکر توست؟ و این کار هر روز من است؛ و برای هر کدام از شما که از این جاده درگذرید. آیا شما نیز قبل از شلیک آن هزاران گلوله، به مادر من فکر می کنید؟ پس چرا شلیک این سه گلوله، برای شما این قدر دردناک است؟ سه گلوله با تفکر در مقابل هزاران گلوله بدون تفکر! هزاران گلوله بدون تفکر که اگر شلیک نمی شدند...

چشمانم بر نقطه انفجار میخکوب شده‌اند و تو درون علامت بعلاوه دوربین قرار گرفته‌ای و در این کسر ثانیه چه شد؟ چرا بر زمین خوابیده‌ای؟ به چه می‌نگری؟ به گلوله که عمل نکرد؟ پس دوباره گلوله عمل نکرد! از حال به تو ۵ ثانیه فرصت می‌دهم که از جا برخیزی و فرار کنی و گر نه شاسی بی‌سیم را فشار خواهم داد و گلوله سوم به سویت پرواز خواهد کرد. کورنومتر را فشار دادم... یک، دو، سه، چهار... سریعتر بدو! خاطرم را آسوده کردی! اشتباه نکن! این را برای فرار زودتر از موعدت نگفتم. گلوله سوم من به ۱۷ ثانیه زمان پرواز محتاج است و اگر تو دیرتر فرار می‌کردی، ممکن بود گلوله سوم نیز پس از فرارت به مکان خالی اصابت می‌کرد... حال عرق ریزان به جمع دوستانت خواهی پیوست... بدون کوله‌پشتی که در نقطه موعود جای گذاشته‌ای... و مرگ را به چشم خود دیده‌ای... آیا امشب که دوباره ماشه تیربارت را فشار خواهی داد، به مادران این سوی آب فکر خواهی کرد؟ مسلماً... پس پیام را کاملاً واضح دریافت کرده‌ای. با مرگ و یا ترسی هم قدر آن. و این ترس را به دوستانت منتقل خواهی کرد... همچون گلوله اعلامیه پخش کنی که چند روز دیگر بر فرازتان باز خواهد شد... و شاید تو از ترس جان، نگهدارنده یکی از آن امان‌نامه‌ها شوی. به هر صورت، من باز به انتظار می‌نشینم، تا بر سر سه راه، کسی پیاده شود. شاید چند روز دیگر، دوباره تو، دوست من...

شعر

نصر اللہ مردانی^۱

اشک تماشایی

ترسم این سیل برد مردم بینایی من
تا خیالت چه کند با دل سودایی من
روشن از کوکب چشمت شب یلدایی من
نشود صید کسی آهوی صحرایی من
شور عشقت به سر آورد شکیبایی من
تا کہ افشا نشود قصہ شیدایی من
غرق در ورطہ خون شد دل دریایی من
بی تو عالم قفس بستہ تنهایی من
گوشہ ای دیدہ ز تو وصعت بینایی من

ای کہ دیدی بہ عیان اشک تماشایی من
گفته بودی بزخم نقش تو بر لوح خیال
خواب گیسوی تو دیدم کہ چو یلداست بلند
گرچہ هستی ہمہ دام است چه بیم است مرا
سینہ ام زخمی فریاد شد از شوق حضور
سوختم ، سوختم ای دیدہ پیفشان آبی
موج عشق تو بہ غرقاب جنونم انداخت
با تو پرواز در آنسوی رهایی زیباست
آسمانی و تو را نیست کرانی پیدا

حسین اسرافیلی^۲

وطنم

سوخت و آب شد ، از سوز نہان گریہ نکرد
ریشہ گسترد و از اندوہ گران گریہ نکرد
نعشہا بُرد ولی از غم جان گریہ نکرد
تیر در چشم و دلش بود و از آن گریہ نکرد
خم نشد قلمتش ، از زخم گران گریہ نکرد
ریشہ در خاک ، از آواز خزان گریہ نکرد
خون دل خورد ولی از غم نان گریہ نکرد
کہ بہ شوق کهن ، از داغ جوان گریہ نکرد

وطنم از غم گلہای جوان گریہ نکرد
وطنم حادثہ ہا دید و چنان نخل رشید
زخمہا خورد ولی باز سرافراز استاد
شعلہ در ہال و پرش بود و نیفتاد بہ خاک
گم نشد در ستم آتش و دود آوازش
وقتی از تیغ و تبر شاخہ بہ خون می غلتید
ماہہایش رمضان بود و بہ روزان و شبان
انتظار وطنم از گل نرگس زیباست

۱ - نصر اللہ مردانی ، گزیدہ ادبیات معاصر ؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، صص ۳۰ - ۳۱ .

۲ - حسین اسرافیلی ؛ گزیدہ ادبیات معاصر ؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، صص ۳۰ - ۳۱ .

ستار دهدشتی

ملک ایران

ستایش خدای جهان آفرین
ستایش مر او را که پیتنده است
سپس می‌ستایم مه بهترین
محمد فرستاده ی فر نژاد
و زان پس درودی به گردان دین
درودی به نام آوران ، سرکشان
به آن سربداران جویای نام
که شیرینی روی رهن بتی است
ولی نغز گویی که شیرین لب است
اگر نو نواری به جامه خوش است
که در آن سخن همچو در سفته است
اگر تخمهی سام نیرم نبود
وگر گیو و گودرز و اسفندیار
و یا طوس گردنکش نیک روی
کنون ملک ایران سرای که بود
کدامین شغال از چنین بیشه ای
من ایرانیم زاده ی فر و جاه
منم زاده ی پهلوانان گرد
جهانی همه شور مردانگی
من از بو علی ارث ها برده ام
مرا سهروردی رفیق شب است
خُم مثنوی راز سر مستیم
اگر جد من رستم زابلی است
من اکنون دل از کینه ها شسته ام
اگر صلح جویند اینک کتاب
مرا گر پیرسند از ننگ و نام
دریغ است ایران که ویران شود
چو ایران مباشد تن من مباد

و بر این خدای و جهان ، آفرین
کران تا کران آفریننده است
پیام آور نیک روی مهین
بنی آدمی روی و یزدان نهاد
یلان خداوندگار زمین
فقیهان زاهد، به دردی کشان
به آن نکته گویان شیرین کلام
همه خودنمایی اختر شبی است
فروزنده ی اختران در شب است
مرا کهنه ی شاهنامه خوش است
حکیمی که شیرین سخن گفته است
اگر پهلوانی چو رستم نبود
نبودند بر چیرگی کامیار
نبودی چو زهام استیزه جوی
چنین پاک جایی برای که بود
همی کرد بر خوردن اندیشه ای
منم مرد میدان و شیر سپاه
منم پور مردان بی خواب و خورد
بدرم به شمشیر فرزانی
ز دستان رازی دوا خورده ام
سنایی مرا پیر شیرین لب است
شکاف اتم هسته ی هستیم
دیبرم حسن زاده ی آملی است
میان دل دشنه بنشسته ام
وگر کین بخواهند ، از ما شتاب
چنین است اندیشه ام یک کلام
کنام پلنگان و شیران شود
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

فارسی شبہ قارہ

نگاهی به احوال و آثار فارسی فقیر بیدل

چکیده:

فقیر عبدالقادر موسوم به قادر بخش بیدل (۱۲۳۰ هـ - ۱۲۸۹ هـ / ۱۸۱۴ م - ۱۸۷۹ م) در شهر روهری سند می زیست. وی شاعر زبان فارسی، سندی، سرائیکی، عربی و اردو بود. در اردو وی را اولین شاعر صاحب طرز در سند بشمار آورده اند. آثار فارسی وی بعد از سچل سرمست از سایر شعرای سند بالاتر دیده می شود. پدرش محمد محسن ریشم، بافنده صوفی و مرید سید عبدالوهاب جیلانی ساکن بهاگناری بود. در آن زمان زبان و ادبیات فارسی و عربی در شبه قاره از دستور افرنگ رو به تنزل آمده بود. بیدل یک موحد و شاعر و صوفی با صفا و در ذوق وحدانیت و فلسفه وحدت الوجود عارف و عالم سرآمد بود. وی مرید سید جان الله رضوی در روهری شده بوده. از فیض صحبت پیران و اولیای آن عصر و از زیارت واعتکاف بر مزارهای اولیاء همچو قلندر عثمان مروندی، مخدوم محمد اسماعیل پریالو یک گونه تمرکز و یقین در وحدت پیدا کرد. در حلقه خانقاه وی غیر مسلمانان هم می آمدند و از فیض صحبت به راه راست رهنمون می شدند. سی (۳۰) اثر از وی دریافت شده است و در آن دیوان بیدل، سلوک الطالبین، مثنوی دلکشا و پنج گنج در شعر و نثر فارسی خوب مرصع است. در آثارش تلقین به انسان و سالکان طریقت زیاد نموده است. سلوک و سلک و فکر خود را هم درس می دهد. همچو منصور در عشق ایمان و یقین کامل داشت. وی مبالغه وحدت الوجود و ذکر و طریق پاس انفاس به طالبان حقیقی ایراد کرد. ذکر وقتی و ذکر دائمی همچو صوفیان کبار الزامی گردانیده بود. در شعر پیروی و تتبع حضرت سید عبدالقادر جیلانی، حضرت معین الدین چشتی، حضرت سلطان باهو، حضرت سچل سرمست، حضرت شاه عبداللطیف بهتائی می کرد و مولانا جلال الدین رومی و حافظ شیرازی هم از اکابر مکتب سخن او بودند.

آثارش به وحدت و عظمت انسان مزین است. وی بیزار از کثرت مذاهب بود و داعی دین واحده ماند.

عیسی آسا رو بیالاکن ز دنیا کن وداع یوسف کنگانی از مصر زلیخا کن وداع

باتسلط انگلیسیان در شبه قاره از طرح لرد میکالی انقراض فارسی و عربی از مکتب ها و مدارس و اداره ها الزامی گردیده بود (۱) و در سده آخرین یعنی ۱۸۴۶ م تا ۱۹۴۷ م حفظ زبان و ادبیات فارسی در محیط وقت کار دشوار بوده است. اما صوفیاء و عارفین در نشئه وحدت و عشق بی نیاز از دنیای دنی و شرهای جهان ماندند و در سرودن و پیمودن افکار و پیغام عارفانه مشغول بینیم و هرچه نوشتند محققان و زاویه نشینان بدست آوردند. درین دوره گرد آوری این آثار و کلام هم خیلی کار مشکل بوده است. در بر آوردن آثار فقیر قادر بخش بیدل، دکتر نواز علی شوق و دکتر خضر نوشاهی و جناب اختر درگاهی مکتوبات نسخه خطی قاضی پیر محمد و مطبوعات گدومل هرجانی و عبدالحسین شاه موسوی و گل محمد انصاری بدست آوردند و بر آن کار تدوین و تالیف تحقیقی دقت نمودند تا به اینقدر آثارشان بدست آمده است.

قادر بخش پسر محمد محسن قریشی ریشم بافنده بود و معروف به فقیر بیدل یاد آور شده است. فقیر بیدل (۱۲۳۰ هـ - ۱۲۸۹ هـ / ۱۸۱۴ م - ۱۸۷۹ م) یکی موحد، صوفی و شاعر از روهری (سند) بوده (۲). وی مرید سید جان الله رضوی ثانی وقتیکه در دوازده سالگی بود و همصحبت به سید موسوی عبدالوهاب ساکن بهاگ ناری (بلوچستان کنونی) بود که سلسله طریقت شان به جهوک شریف مشهور است. در کودکی به قلندر عثمان مروندی عقیدت ورزید:

زاهدا از مدرسه یکبار به میخانه در آ عهدو پیمانہ شکن طالب پیمانہ در آ (۳)

مدتی با پیر پگازو سید علی گوهر اول هم قرب داشت. معتکف به درگاه مخدوم محمد اسماعیل در پریالو هم شد. صوفی ابراهیم شاه چهارم از جهوک شریف که موحد و صوفی و صاحب سجاده درگاه بود با وی هم تعلق روخی داشت (۴). از این روابط به پیران طریق و درگاه های عرفا ظاهر می شود که فقیر بیدل چه ذوق و شرب حقیقی می داشت. وی همچو حلاج عشق مجازی را هم یکی پله به عشق حقیقی شمار می کرد.

مزار فقیر بیدل در خانه خودش ترتیب داده شد (۵)

آثار بیدل به اختصار اینطور گفته آید :

دیوان بیدل (فارسی) دو هزار شعر دارد . در آن غزلیات ۴۴۶ شمرده

شده است . ولی بدست بنده این مجموعه تا حال نرسیده است .

سلوک الطالبین : این منظومه فارسی ۹۰ غزل دارد .

مصباح الطریقت : بیش از یکهزار شعر به فارسی دارد .

مثنوی هیر و رانجها : این مثنوی به فارسی است .

مخمسات : دارای مخمسات و غزل به فارسی است .

غزلیات هندی : دو صد بیت دارد .

نهر البحر : در تتبع رومی مثنوی است به فارسی و در همان بحر رومی .

رموز القادری : شرح منظوم قصیده غوثیه در فارسی است .

رموز العارفین : رساله ایست منظوم در فارسی و دارای اقوال عرفا - می گوید :

بیدل که نمود ترجمانی این رموز بس نهانی

سنی باعتقاد مذهب صوفی ست باتحاد مشرب

تن تابع شرع و جان به وجدان بیرون از خیال کفر و ایمان

وحدت نامه : رساله ایست منظوم در سندی .

شرح احادیث : شرحیست در احادیث منتخبه .

قرة العین فی مناقب سبطین : واقعه کربلا در فارسی منظوم است .

فوائد المعنوی : اقوال در وحدت و معرفت .

ریاض الفقر : نظم فارسی حاوی بر یک هزار شعر است .

تقویت القلوب فی تذکرة المحبوب : اقوال صوفیاء در وحدت الوجود بیان شده .

پنج گنج : در فارسی و عربی آورده شده است . درس حکمت در قرآن ،

حدیث ، مثنوی رومی ، شاه لطیف و حکایات صوفیه دارد .

فرائض صوفیه : کتاب سلوک است در سندی .

سند الموحدین : کتاب است در وحدت به زبان سندی .

تاریخ های وفات بزرگان : تاریخهاست منظوم در فارسی .

انشاء قادری : ده رقعہ در فارسی .

سرود نامه : منظوم است در سندی و سرائیکی (۶) .

مثنوی دلکشا : طبق تحقیق پیر حسام الدین راشدی فقیر بیدل این وثیقه در ۱۲۶۳ هـ بتکمیل رساند. انسان را دوام دادن در ذکر الله تلقین کرده است . پیر راشدی سی اثر از فقیر بیدل بشمار آورده است (۷)

اختر درگاهی بعد از کلام سچل سرمست و شاه لطیف بهتائی آثار فقیر بیدل را در سند و هند در زبان سندی مورد پسند قرار داده است (۸) . فقیر بیدل شاعر و نثر نویس در سندی ، سرائیکی ، اردو ، فارسی و عربی است . وی بر قرآن ، حدیث ، فقه و اجتهاد هم توجه و نظر کامل همی داشت . در موسیقی کلاسیکی در شبه قاره مرتبه و درجه بلند داشت . بدین جهت کلام سندی و سرائیکی را « سرودنامه » قرار داد . همچو شاه لطیف بهتائی اشعار در راگهای (صوتهای سرودن) بسیار مختلف نوشته است (۹) مجموعاً بیشتر کلام بیدل در فارسی است . در سند فقیر بیدل بعد از سچل سرمست بزرگترین نویسنده ، صوفی با صفا و مبلغ و رهنما در فلسفه وحدت الوجود به نظر می آید . وی بسیار مبلغین کوتاه نظر را در مباحث مغلوب کرد . در حلقه ارادت آن بزرگ بسیار هندوان هم شامل بودند . وی علیه همه افکار فرقه پرستی ، تعصب مذهبی و طبقاتی بود . عظمت و وحدت انسان در عالم در نگاهش پخته تر بود . همچو ستاره روشن در تحرک امن و محبت کار همی کرد (۱۰) فقیر بیدل را محققین یکی از اولین شاعر صاحب طرز اردو در سند قرار داده اند (۱۱) گویند که اصلاً نامش عبدالقادر بود ولی احتراماً این نام را به قادر بخش مبدل ساخته بود . پسرش فقیر بیکس هم شاعر بود و ماده تاریخ ولادت این طور نوشت :

ز غیب آمد روضه العارفین بگفتم، گلی راحت العاشقین (۱۲)

۱۲۳۱ هـ

وی از سلسله اولاد غوث بهاء الحق مولتانی بود و نسباً قریشی صدیقی گفته می آید . پدرش یکی درویش از سلسله قادری بود . فقیر بیدل کلام و آثار رومی ، سعدی ، حافظ و عطار را که از بزرگترین حکماء و عرفای جهان بودند بدقت نظر دید و از کلام شاه لطیف بهتائی هم تأثیر زیادی گرفته بود (۱۳) در کلام اردو وی هم تصوف ، عشق ، درد ، وحدت الوجود ، بقا در فنا ، تجلی عشق ، تعلیم وحدت ، بیزاری از کثرت مذاهب ، نظریه همه اوست ، و تعلیمات سچل سرمست هم دیده می شود . اختیار کردن عشق مجازی را معترف است و با آن ادعای پاکیزه نفسی هم می دارد .

چون در آغاز اشارت نموده شده است که از قرب و روابط بزرگان هم عصر خود از زیارات قبور اهل الله فقیر بیدل درویش صفت و صوفی با صفا آمده بود و مطالعه فکری وی هم در کلام استادان شعر تصوف همچو سنائی ، عطار ، رومی و حافظ شیرازی بود. از صوفیای عصر خود شاه لطیف بهتائی مورد پیروی و تتبع وی بود. سچل سرمست استاد و راهنمای کامل در فلسفه وحدت وجودی برایش بود. عشق و سرمستی از دیگر صوفیای کبار شبه قاره همچو حضرت معین الدین چشتی و حضرت سلطان باهو هم یافته بود که درین بطور امثله و دلیل نوشته می آید. فیضان روحی از زیارات حیدر شاه حقانی (ف ۱۰۳۹ هـ) و لعل شهباز قلندر سیهون شریف یافتن هم باثبات رسیده است (۱۴)

کتاب پنج گنج یکی تألیف لطیف از ویست. جناب دکتر نواز علی شوق در زبان اردو ترجمه و تحقیق کرده است و دانشگاه کراچی به کوشش کرسی شاه لطیف بهتایی بچاپ رسانید، حقیقتاً کار و خدمت گرانقدر سرانجام آورده اند. درین کتاب در معرفی جای تولد گفته است :

زهی شهری که جنات عدن است سراپا مجمع آرام و امن است (۱۵)

فقیر بیدل در پنج گنج سالک را بالخصوص و امة المسلمین را عموماً در زندگی کردن چهل مدارج متعین کرده است و برای حصول آن مدارج درس پنج خزینه ابلاغ نموده است. خزانه اول قرآن حکیم ؛ خزانه دوم حدیث نبوی ، خزانه سوم مثنوی معنوی ، خزانه چهارم کلام شاه عبداللطیف بهتائی و خزانه پنجم از حکایات صوفیه معمور است، پنج گنج ماحصل مطالعه عمیق فقیر بیدل است. این کتاب دارای نثر فارسی هم از وی است که نمونه ساده و روان نثر و انشائی است (۱۶) قصه هیز رانجها رنگ عشقیه و صوفیانه دارد و سرتاسر عرفان است. درس « موتوا قبل ان تموتوا » در آن داده شده است و در آن معانی ، شعر ازو ملاحظه شود :

زهرچه خامه نویسد به ناصیه دوران سواد حرف غم عشق خوش تراست بدان

بمیر بیدل در عشق گر بقا خواهی که بعد مرگ بیابی حیات جاویدان

از آثار و متون نسخه های بیدل که بدست ما رسیده است از آن

تفحص شده است که کلام فارسی آن عالیمرتبت در دیوان مصباح الطریقه ،

مثنوی نهر البحر ، دیوان سلوک الطالبین ، و پنج گنج پیدا است. در تألیف

موخرالذکر تعلیمات عالی صوفیه و اخلاق معلی عرفا، بخوبی ابلاغ کرده

شده است و البته نوشته خودشان فقط در نثر فارسی بطور حکایات آمده است. در آخر این کتاب دکتر نواز علی شوق فن بیدل در تاریخ نویسی شعری بسیار شعرها جمع آوری کرده است که در آن صنف، نمونه کامل گفته آید. (۱۷) چندتا شعر دیوان مصباح الطریقه در مثنوی دلکشا آورده شده است. در آن اشعار حمد و نعت بکمال پختگی و روانی می یابیم. در کلام نعتیه، عشق رسول اکرم «ص» بتمامی آداب و دلبستگی موجود است.

الهی مطلع انوار وحدت ساز جانم را
عطای وجد و حالت کن به بیدل خاطر افسرده
ز ظلمتهای کثرت رستگاری ده روانم را
که تا عشقت کند محو هویت این و آنم را
و ببینید در حمد هم شاعر ما از کثرت ظلمتها گله دارد و مستی و سرشاری می خواهد:

ای مرا کحل بصارت خاک ایوان شما
از ازل جان و دلم مرهون احسان شما
تا گریبانم نه گردد چاک از دست قضا
گی کشم دست ای حبیب الله ز دامن شما (۱۸)
درین دیوان ساقی نامه هم آورده شده است. ملاحظه شود:

بیا مطرب نوایی زن به حالت آر مستان را
تو هم ساقی جدا از جام می مگذار مستان را
بغیر از غلغل چنگ و نی و دف، قلقل مینا
نه باشد روتق بزم طرب زینهار مستان را (۱۹)
ساقی نامه معمولاً خواست جام و مئی دارد ولی در کلام بیدل می بینیم شوق و ذوق مستی در همه اصناف شعر وی هویدا است:

سرمست بیخودانه عاشق منم منم
سرخوش ز جام وحدت مطلق منم منم
گشتم ز جام حالت منصور باده نوش
واقف رموز خفیه اناالحق منم منم (۲۰)
سرمستی بیدل همه از سرشاری وحدت است و این نکته پنهان از جام منصور نوش کرده است و همچو منصور سر انا الحق افشا نکرد و همین تجلی را در قلب و قالب خود پنهان همی داشت و نوبت به دار و رسن نمی رسید.
مثنوی نهر البحر در تتبع مولانا جلال الدین رومی آورده شده است، می گوید:

بشنو از نی نغمه سر است
تا چه می گوید از آن عهد درست (۲۱)
می گوید که کلامش همچو نهر است که از بحر مثنوی جلال الدین رومی کشیده شده است و در صفت مثنوی رومی می پردازد:

مثنوی شد مخزن اسرارها
مثنوی شد
مثنوی اسرار ذات کبریاست
مثنوی غلم الیقین را مایه است
در معارج قدس عالی پایه است (۲۲)

وی میداند که مثنوی همه اسرار روحی است بدینجهت از رب تعالی می خواهد که آن اسرار بر او آسان شود:

قادران جان جهانی جان جان سر خفیه جان بکن برمن عیان
جان جانی جلوه ده جان را بمن بر دلم مکشوف کن سر لدن
ده مرا آگاهی از اسرار روح افتح باباً علینا یا فتوح (۲۳)

مثنوی دلکشا در یافتن افکار عرفانی حضرت بیدل مهم است درین نسخه که محدود به دویست و هشت بیت است، در راه قرب خداوندی ذکر خفی و جلی را الزامی گردانیده است. این وظیفه از همه صوفیاء و عرفا و سالکین طریقت با اختلاف کمی مروج است. بیدل سالکان راه خدا را در ذکر الله تعالی تلقین می کند که موجب جمعیت خاطر می شود. ذکر سالک را به فکر صفا ماهیت قلب و روح مبدل سازد. اعراض و غفلت از ذکر و فکر معیشت و ذوق قلبی هر دو را می کاهد. این درس فقیر بیدل تحت فرمان ربانی است که در قرآن حکیم نازل شده و قتیکه آدم و حوا را حکم شد که از بهشت خارج شوید و اگر هدایت و قرب من از شما خواسته باشد از یاد من اعراض نکنید ورنه در زندگانی معیشت شما سلب خواهد شد و در قیامت نابینا خواهید افتاد «و هر کس از یاد من اعراض کند همانا (در دنیا) معیشت او تنگ شود و روز قیامتش نابینا محسور گردانیم» (۲۴) سالک همچو مرده بی جان و تهی از عرفان می ماند. ذکر ذاکر را زنده دل کند و غافل از ذکر، مرده دل می شود. زنده دل می یابد نور حق و حرص و هوای کلی از او معدوم گردد. وی تحت فرمان خداوندی در قرآن و از روی حدیث نبوی «ص» اوصاف ذکر در شعر خود یاد کرده است. در پیروی مطالب حافظ شیرازی هم مطالب قشنگ نوشته است. از وی است:

دل مقیم حلقه ذکر آمد ازان تا کشاید حلقه ذکر دلستان
قلعه پندار را از بن بگن تا شود مفهوم اسرار لدن
ای مقیم حلقه ذکر خدا باش برپا در مقام جهدها
دامن ذکر دوام از کف مهل تا نگرده مشکل کلیت حل (۲۵)

فقیر قادر بخش بیدل در بین ذکروقتی و ذکر دائمی پیروی افکار حضرت سلطان باهو (۱۰۳۹ هـ - ۱۱۰۲ هـ) نموده است. حضرت سلطان باهو ذکر دائمی یعنی مدام یاد داشتن اسم الله جل شانه در زیست انسان این قدر الزامی قرار داده است که بدون آن ذکر وقتی یعنی نماز هم قبول نمی ماند (۲۶)

درین ضمن فقیر بیدل کلام شاه لطیف بهتائی در سندی هم تحت نظر خود داشت . وی درس می دهد که طالب را باید که به پاس انفاس توجه دهد و در آخر خلاصه کمال، اینطور بیان می نماید:

فرض وقتی نماز و پاس دم هست فرض دائمی بی پیش و کم
سالکی کز وی نشد فرض دوام فرض وقتش نیست مقبول ای کرام
قصه کوتاه شده نفس را بر میار جز بذکر ای شائق دیدار یار (۲۷)

آقای دکتر نواز علی شوق چند تا معرفی در دیوان سلوک الطالبین هم می آورد و می بینیم که در غزلیات فارسی بیدل هم همین تلقین و درس عاشقانه است که دانش و علم ظاهر بگذار و علم آن ذات واحد بگیر تا از کثرت به وحدانیت امان بیایی . در یکی از غزل می گوید :

زمین گذار سوی آسمان بکن پرواز ز آسمان بسوی لامکان بکن پرواز
ز عرش اعظم بالاست آشیانه تو قفس شکن بسوی آشیان بکن پرواز
ز دست پیر مغان نوش ساغر وحدت بزور نشه سوی بی نشان بکن پرواز (۲۸)

ازین غزل بیدل مرا فکر فخر الدین عراقی بیاد می آید و خیال می کنم که درس عراقی هم در افکار شاعر ما پیدا است . عراقی می گوید :

چو عیسی قصد بالا کن برون بر لاشه زین پستی میا این جا که خر گیرند دجالان یونانی
(دیوان عراقی)

بیدل همچو عراقی می سرآید:

عیسی آسا رو ببالا کن ز دنیا کن وداع یوسف کنعانی از مصر زلیخا کن وداع (۲۹)
دیوان سلوک الطالبین مرتبه دکتر خضر نوشاهی هشتاد و هشت غزل دارد.
از آغاز دیوان اتباع حافظ شیرازی به نظر می آید ، چون فقیر بیدل می سرآید:

الهی موج وحدت بخش دریای خیالم را به بحر حال گم گردان حباب قیل و قالم را (۳۰)
غزل دوم در اتباع سبک حافظ زیاد قریب است البته بیدل حسن تغزل حافظ بیاورده و حسن معنی و فلسفه خاص خود را جا داده است . نظریه وحدت الوجود و طریق فنا و بقا را در غزل هم بطور درس یاد می آورد حتی حلاج را هم مورد تنقید می آورد ، چون گوید:

ابا کردن ز احکام طریقت کار مردان نیست ز هستی دست شو طالب که یابی وصل مولی را (۳۱)
تغزل و تلمیح را هم شاعر عارف ما یکجا جمع کرده می گوید :

انتظار از حد گذشت اکنون زلیخا را به هجر لطف فرما رخ نما ای یوسف کنعان ما (۳۲)
مستی و مخموری شعر وی هم ببینید :

آنکه طالب را بدور جام نرگس مست کرد باز در بزمش رسید آن ساقی دوران ما (۳۳)

جناب بیدل از قصیده غوثیہ سید عبدالقادر جیلانی ہم تاثیر و فیوضات گرفته است و در پیروی آن عارف کامل غزلش دیدہ می شود . سید عبدالقادر جیلانی (۴۷۱ هـ - ۵۶۱ هـ) در قصیده خود می فرماید:

سقانی الحب کاسات الوصال فقلت لحررتی نحوی تعال (۳۴)

محبت جامہای وصل محبوب مرا نوشانید . پس شراب خود را گفتم بیا بجانب من - و حضرت بیدل می سراید :

اتانی الشوق مخفیاً سقانی الکاس من وصل چشیدم ذوق آن شربت کشیدم جام صہبارا (۳۵)

شوق در پردہ جام وصل مرا نوشانید ، همین ذوق آن شربت نوشیدم گوئی جام صہبا کہ کشیدم . در پیروی اولین غزل حافظ شیرازی شاعر ما می گوید :

لا ای شاهد معنی پیارا تخت محفل ها کہ بی روی دلفروزت نگردد غم کم از دلها

ثابت فکر مشتاقان رخ سوی معاد آرد بلی با بوی جمع دل توان طی کرد منزلها

رخ الموت است نوم ای دل ز خواب هستی برخیز صلاہای جرس بشنو ستان رہ سوی محلها (۳۶)

کلام حضرت معین الدین چشتی (۵۳۴ هـ - ۶۳۲ هـ) ہم تحت نظر عقیدت بیدل آمدہ بود . حضرت چشتی می فرماید :

درون قصر دلدارم یکی شاهی کہ گہگاہی ز دل بیرون زند خیمہ بہ بحر و بر نمی گنجد

بآن جامی کہ میخوردم نہان کی ماند اسرارم شراب عشق در جوش است و در ساغر نمی گنجد (۳۷)

فقیر بیدل در تتبع شعرشان بکمال وارفنگی می سراید :

دقائق رمز تحقیقی درین دفتر نمی گنجد کہ موج بحر بی رنگی بہ دل ساغر نمی گنجد

دوانم مرکب فکرت بقدر وسعت میدان ولی دامنم تگاپویش بہ بحر و بر نمی گنجد (۳۸)

فقیر بیدل در تتبع فکر حضرت سلطان باہو (۱۰۳۹ هـ - ۱۱۰۲ هـ)

درس وحدت بخوبی افزودہ است، حضرت سلطان باہو چون می آورد:

یقین دامن درین عالم کہ لا معبود الا هو و لا موجود فی الکونین لا مقصود الا هو

چو تیغ لا بدست آری بیا تنها چہ غم داری مجو از غیر حق یاری کہ لا فتاح الا هو (۳۹)

و فقیر بیدل می گوید :

وداع کن ز جسم و جان کہ لا موجود الا هو بشوی دست از امکان کہ لا موجود الا هو

وصی المصطفی حیدر امیرالمومنین صفدر تو با عین یقین بنگر کہ لا موجود الا هو

وجود ماسوی اللہ را بہ تیغ نفی گردان لا بہ بین پس رتبۃ الا کہ لا موجود الا هو (۴۰)

ناگفتہ نماند کہ فن تاریخ نویسی بیدل در شعر بطور امثلہ چند تا

پیش کردہ شود :

عشق چندین حملہ بر عشاق بی سر پا نمود بر رخ صاحب‌دلان صد رہ در محنت کشود

اصفیا و اتقیا را آتش اندر جان فروخت
لیک بعد از رحلت ختم الرسل احمد سه بار
اولین کبری قیامت قتل اولاد رسول

۶۱ھ

دومین وسطی قیامت واقعه بس هولناک

۳۰۹ھ

سومین صغری قیامت در هزار و سی و صد

۱۱۳۰

باد با هر دُرد نوشی جام در عاشقی

قسمت بیدل تجرع فیض زان پیمانه بود (۴۱)

ازین اشعار چیزی جالب اینست که همه واقعات شهادت خلفای
راشدین و شهادت اهل بیت اطهار رضوان الله عنهم و شهادت منصور حلاج و
شهادت صوفی شاه عنایت جهوک میران پور (۴۲) بیان نموده شده که همه
از سلسله عشاق حقیقی است و اینجا ما مگر پیفزائیم که هر کرا که عشق
مستولی شد نصیبش شهادت است بحکم آن که ، «و من قتلہ محبتی فعلی
دیتہ و من علی دیتہ فانا دیتہ» ، یعنی کسی را که کشته باشد دوستی و محبت
من ، پس بر من است خونبهای او ، و هر آئینه آنرا که خونبها بر من لازم
باشد من خود خونبهای او خواهم بود (حدیث قدسی)

و کسیکه محبوب یا معشوق گشت ازین به درجه دیگر است که خود
خدا می داند زیرا که اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری (حدیث قدسی)
یعنی اولیا دوستان من زیر قبه های من هستند که شناسد ایشانرا مگر من.

فکر می کنم که دیوان سلوک الطالبین در آثار فقیر بیدل اثر
گرانبهاست در تعلیمات صوفیه و شعر دلپذیر است در دواوین عارفین ،
بدینجهت در شعر فارسی بعد از سچل سرمست فقیر بیدل را در سند به
درجه اولی بتوان داد. درین مقاله مختصر چند شعر فقیر بیدل بطور انتخاب
از عمده ترین شعرش بلحاظ تغزل و حسن معنی یاد بیاوریم :

دامن غم گرفته ام امشب
در شب تار سفته ام امشب (۴۳)

بی تو خوشدل نهفته ام امشب
با مژه ، همچو نوک گوهر اشک

صلای صدق بزن بی حجاب چون حلاج
برافکن از رخ شاهد نقاب چون حلاج (۴۴)

جفای عشق بکش سرمتاب چون حلاج
جزا اگر طلبی پیشتر ز روز حشر

زاهدا رسم عاشقان آموز
زاغ صورت نہ ای مجو مردار

وقوف تصوف ز صوفی شنو
ولی می شناسد ولی را بہ نور
طلب گار علامہ دوران مشو
اگر طالبی غیر حق را مجو (۴۶)

یارب بفرست آن بت مہ چہرہ و گلفامی
یاد آیدم آن وقتی کز دست بت و ساقی
در محفل یکتائی جام بکف آمدن واردات حقیقی است و حضرت
بیدل درین حالت برقص آمدہ باشد۔ این کرشمہ وصال است میان محب
و محبوب ، آمد موج است در بحر محیط ، مطلع شمس است در دائرہ آفاق -
نہ - نہ - فہمیدن آن لمحہ آسان است ولی تفسیر و توضیح کردن ناممکن
چون سخن در وصف آن حالت رسید

ماخذ و کتابیات

- ۱ - مغرب کا فکری و تہذیبی چیلنج اور علماء کی ذمہ داریاں ، دکتر محمود احمد
غازی ، پیغام آشنا اسلام آباد ، ص ۱۷ ، ژوئیہ تا سپتامبر ۲۰۰۷ م
اردو مین سائنس کی تعلیم ، پروفیسر دکتر محمود احمد ، اخبار اردو اسلام آباد ، ص
۳۰۴ ، اکتبر ۲۰۰۷ م
- ۲ - تذکرہ مشاہیر سند ، محمد دین وفائی ۲ - ۳ : ۴۶۱
- ۳ - همان ، همان ، ۴۶۲
- ۴ - همان ، همان ، ۴۶۳
- ۵ - همان ، همان ، ۴۶۴
- ۶ - همان ، همان ، ۴۶۴ تا ۴۶۶
- ۷ - دیوان بیدل اردو ، اختر درگاہی ، ص ۲۵ ، روہری ۲۰۰۳ م
- ۸ - همان ، همان ، ص ۶
- ۹ - همان ، همان ، ص ۶
- ۱۰ - همان ، همان ، ص ۷
- ۱۱ - همان ، همان ، ص ۸
- ۱۲ - همان ، همان ، ص ۱۷
- ۱۳ - همان ، همان ، ص ۲۰ تا ۲۲
- ۱۴ - پنج گنج ، عبدالقادر قادر بخش بیدل ، ص ۱۸ - ۱۷ ، کراچی ۲۰۰۰ م
- ۱۵ - همان ، همان ، ص ۱۲
- ۱۶ - همان ، همان ، ص ۲۹
- ۱۷ - همان ، همان ، ص ۳۲

- ۱۸ - مثنوی دلکشا ، فقیر قادر بخش بیدل ، بیدل یادگار کمیته روہری ، ص ۲۵ ، ۲۰۰۵م
 ۱۹ - همان ، همان ، همان ، ص ۲۶ ۲۰ - همان ، همان ، همان ،
 ۲۱ - همان ، همان ، همان ، ۲۲ - همان ، همان ، همان ،
 ۲۳ - همان ، همان ، همان ، ۲۴ - قرآن کریم (طہ ۲۰ : ۱۲۴)
 ۲۵ - مثنوی دلکشا ، فقیر قادر بخش بیدل ، بیدل یادگار کمیته روہری ، ص ۶۴ - ۶۳ ، ۲۰۰۵م
 ۲۶ - عین الفقر ، حضرت سلطان باہو ، ص ۴۴ ، لاہور ۱۹۹۵م
 ۲۷ - مثنوی دلکشا ، فقیر قادر بخش بیدل ، بیدل یادگار کمیته روہری ، ص ۶۶ ، ۲۰۰۵م
 ۲۸ - همان ، همان ، همان ص ۳۱
 دیوان سلوک الطالبین ، فقیر قادر بخش بیدل ، مرتبہ دکتر خضر نوشاہی ، ص ۸۵ ، ۲۰۰۶م
 ۲۹ - همان ، همان ، همان ، ص ۱۱۱ ۳۰ - همان ، همان ، همان ، ص ۳۰
 ۳۱ - همان ، همان ، همان ، ص ۲۷ ۳۲ - همان ، همان ، همان ، ص ۳۲
 ۳۳ - همان ، همان ، همان ،
 ۳۴ - مخزن الاسرار و سلطان الاوراد ، فقیر نور محمد کلاچوی ، ص ۳۶۸ کلاچی
 ۳۵ - دیوان سلوک الطالبین ، فقیر قادر بخش بیدل ، مرتبہ خضر نوشاہی ، ص ۲۷
 ۳۶ - همان ، همان ، ص ۳۵
 ۳۷ - دیوان خواجہ معین الدین چشتی ، حضرت معین الدین چشتی سجزی ، ص ۱۸ لاہور
 ۳۸ - دیوان سلوک الطالبین ، فقیر قادر بخش بیدل ، مرتبہ خضر نوشاہی ، ص ۳۱
 ۳۹ - دیوان باہو ، حضرت سلطان باہو ، تدوین و ترجمہ دکتر سلطان الطاف علی ، ص ۳۰ لاہور
 ۴۰ - دیوان سلوک الطالبین ، فقیر قادر بخش بیدل ، مرتبہ خضر نوشاہی ، ص ۳ - ۱۴۲
 ۴۱ - پنج گنج ، عبدالقادر قادر بخش بیدل ، ص ۲۲۸ ، کراچی ۲۰۰۰م
 ۴۲ - تاریخ سندھ ، اعجاز الحق قدوسی ، ۲ : ۳۷۰ ، لاہور ۱۹۷۴م
 تحفۃ الکرام (ترجمہ اردو) ، ص ۳۱۱
 مقالات الشعرا ، ص ۳۱
 ۴۳ - دیوان سلوک الطالبین ، قادر بخش بیدل ، ص ۴۱
 ۴۴ - همان ، همان ، ص ۵۸ ۴۵ - همان ، همان ، ص ۸۸
 ۴۶ - همان ، همان ، ص ۱۴۵ ۴۷ - همان ، همان ، ص ۱۵۸

شعر فارسی امروز شبہ قارہ

صفدر حسین میرزا سیفی

نعت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

افتخار اولیا و انبیا شاہ رسل
سرور کونین شاہ دوسرا شاہ رسل
دستگیر عاصیان عقدہ کشا شاہ رسل
صاحب جود و سخا محبوب رب العالمین
مظہر نور خدا فخر عرب فخر عجم
ابتدای خلق آدم انتہای عقل کل
اختر برج کرامت گوهر درج شرف
سید والا حشم عالی ہم شاہ امم
عالم علم لدنی شارح قرآن پاک
شہر علم مصطفی را باب شد شیر خدا
کرد نازل در ثنایت مصحف ناطق خدا
کرد خالق خلق جملہ عالمین بہر شما
کی توانم من در مدح و ثنایت وا کنم
من شوم کافر اگر حبت ز دل اخلا کنم
رحم کن بر حال سیفی، رحم کن ای داد رس

رونق ہر دو جہان نور خدا شاہ رسل
شاہ دین شمس الضحی بدر الدجی شاہ رسل
حامی کل شافع روز جزا شاہ رسل
فخر عالم افتخار دوسرا شاہ رسل
اشرف عالم محمد مصطفی شاہ رسل
اقتدای دین حق را مقتدا شاہ رسل
منبع جود و سخا بحر عطا شاہ رسل
ناصر دین خدا حاجت روا شاہ رسل
کشتی دین خدا را ناخدا شاہ رسل
والد زہرا و اخ مرتضی شاہ رسل
خاص عبد خالق ارض و سما شاہ رسل
خلق را حاجت روا مشکل کشا شاہ رسل
سید لولاک و شاہ انبیا شاہ رسل
شافع محشر شہ ہر دو سرا شاہ رسل
از پی حسنین و زہرا مرتضی شاہ رسل

دکتر معین نظامی

بہ یاد گنبد خضرا

عشق از نگاہ لطف تو تصویر می شود
وقتی خیال شہر تو گیرد سراغ من
باری خدا ز بار علایق رہا کند
گاهی بہ یاد گنبد خضرا تمام شب
خوش بخت آن کسی کہ بمیرد بہ شہر تو

این آیت از جمال تو تفسیر می شود
قلبم ز کار و بار جہان سیر می شود
دیدنی چگونہ زندگی زنجیر می شود
خون دل از دو چشم سرازیر می شود
در جنت بقیع زمین گیر می شود

۱ - سرایندہ ساکن حیدر آباد سندھ

۲ - مدیر گروہ آموزشی فارسی، دانشکدہ خاورشناسی دانشگاه پنجاب، لاہور

دکتر سید وحید اشرف^۱

قصیدہ در منقبت سید الشهداء امام حسین علیہ السلام

زمین بلغور کردہ ست آسمان جاہ و حشمت را
زوال ہر کمال آید، زوال ہر جمال آید
کمالاتیست ہم نام نکوشان را زوالی نیست
کمالاتی دگر ہم هست کانرا زشت می گویند
ہمہ زشتی و نیکی را ز ضدشان ہمیدانیم
اطاعت بین ز آدم و ز سرِ ابلیس انانیت
کشاکش بین حق و باطل از روز ازل باشد
سعادت چون بشد ظاہر، شقاوت ہم تو می بینی
شنیدہستی ز موسی بود انوار یدیضا
ہمیدانی چہ میخیزد ز بو جہلی و بولہبی
بیکسو بین ضلالت را، شقاوت کبر و نخوت را
اگر خواہی بینی کبر و نخوت را شقاوت را
وگر خواہی بینی تو اطاعت را، سعادت را
وگر خواہی بینی این ہمہ اضداد را یکجا
تو دانی خود زبان زد هست معنی یزیدیت
دگر سو بین حسینیّت کہ مجموع محاسن هست
بدانی رتبہ کار حسینی را، اگر خواہی
ہمہ اولاد آدم را نبی از وحی میگوید
نبی ہرگز نخواہد بہر خود آسایش دنیا
نبی آمد بہ دنیا تا کند اعلائی حق این جا
نبی بادین حق آمد لیظہرہ علی الادیان
چو نصر اللہ و الفتح آمد و شد مملکت پیدا
نبی دادہ ست دین، ہم ملک و آیین سیاست ہم
پایان شد خلافت زود لیکن دین باقی هست
ولی آنکس کہ منکر هست و دارد رب و شک در دل

فلک زیر زمین کردہ ست تاج شان و شوکت را
حکومت را، ریاست را، وجاہت را و دولت را
ولایت را، امامت را، نبوت را، رسالت را
شقاوت را، ضلالت را، ز راہ حق بغاوت را
شقاوت را، سعادت را، بغاوت را، اطاعت را
بلیسیّت ز ابلیس و ز آدم آدمیت را
شقاوت را بین ز ابلیس ■ از آدم سعادت را
عداوت از سرِ نمرود و ز ابراہیم خلّت را
ہویدا از یدِ فرعون تاریکی و ظلمت را
بیانگیزد عداوت را بمیراند عدالت را
دگر سو بین ہدایت را، سعادت را، اطاعت را
ضلالت را، رذالت را، شرافت را، ز راہ حق بغاوت را
مروت را، شجاعت را، سخاوت را، شرافت را
بیا در کربلا، یاد آمدی این جای عبرت را
سزاوار است ذاتش در جہان ہر نوع لعنت را
کہ ذاتش هست سردار جوانان جنت را
بدان اول مقام ■ منصب کار نبوت را
بدانند از نبی ایشان مقام آدمیت را
نمی خواہد ز دنیا ہیچ عیش و مال و دولت را
فرستادش خدا تا او کند کار ہدایت را
چو از حق بود این وعدہ، بنا شد این حکومت را
بخواہد ملک آیین سیاست را، عدالت را
بہم آید چو این ہر سہ بنا باشد خلافت را
بقای دین دلیلی هست پایندہ امامت را
نمی خواہد کند باور نبوت را، امامت را

۱ - رئیس اسبق گروہ فارسی دانشگاه مدراس ساکن امید کرنگر - استان اترپردیش ہند

کسانی که نبی را مورد الزام گردانند
شدند افراد اهل بیت یکجا جمع در کربل
شهادت زاهل بیت آمد کنون اسلام را حجت
دلیل حق بود جان باختن در راه حق اکنون
یزیدیت بخواست اثبات حق را از حسینیت
مقام عبدیت یاد آورد در ما حسینیت
کند ایمان را محکم بجوش آرد رگ ایمان
اعانت را طلب کن از صلوة و صبر در مشکل
چو زنده کرد دین را از شهادت، ما همی بینیم
چو باطل خواست سازد محوشان و عظمت دین را
حسینیت نشان حق بود بر ضد هر باطل
عزیمت، استقامت را اگر خواهی پیاموری
نیاید در شمار احسان شاه کربلا بر ما
به دنیا زیستن لله و مردن هم بود لله
پناه دین حسین آمد، اساس دین حسین آمد
برون است از شمار اوصاف نیکوی حسینیت
هوای پنجن در دل سید وحید اشرف

جاوید اقبال قزلباش^۱

روضه خوان کربلا

غرق عشق آل احمد روضه خون کربلا
در گریبان سرکند گوید «شهید با وفا
کشته مظلوم را گریه کنان تابنده ماه
آنکه آهنگش ستوده شد چنانکه دل ربا
کربلا ما راست مقصد راهیان و رهنما
ای حسینی پاسدار، سردسته زیبای ما
روضه خوانی کن برای کشته تیغ جفا»

نوحه و آه و بکا را سردهیم و با صفا
آمدیم ما در عزایت اشک ریز و ناله را
خوان نعمت باشد و ما را کرامت این عزا
غم بدیده چشم تر، او دل شکسته ای خدا
از غریب کربلائی ارمغان آمد به ما
بیا محرم آمد و یک شور و شینی شد بیا
بیا محرم آمد و در انتظارت این عزا

دین است حسین «دین پناه است حسین

حقا که بنای لاله است حسین

(خواجہ معین الدین چشتی)

۱ - شاه است حسین پادشاه است حسین

سر داد نداد دست در دست یزید

۱ - سراینده ساکن راولپنڈی / اسلام آباد

دکتر محمد حسین تسیحی

راهیان نور نامہ

راهیان نور ایمان جملہ جانبازان دین
 راهیان نور حق پیوستہ عشق خدا
 راهیان نور قرآن فاتح اسلام ناب
 راهیان نور عصمت دوحہ اسرار حق
 راهیان نور اللہ روشنی بخش جهان
 راهیان نور انسان در شہادت پیشرو
 راهیان نور دل گوہرفشان عاشقی
 راهیان نور جان پیمانگر عشق خدا
 راهیان نور ملت سرفراز قدسیان
 ای کہ در راہ خدا گام محبت من زنی
 چشم بد دور از جمال راهیان نور دل
 گلشن علم و عمل باشد شکوفان ہر زمان
 مشتعل گردیدہ از « اللہ نور » اندر سما
 تشنگان عشق حق نوشندگان نور حق
 عشقتان باد و مراد ای پیکران آب و گل
 ما کجا؟ غار حرا و غار ثور اندر کجا؟
 ہم سپاہ و ہم بسیج این راهیان نور نور
 ما ہمہ از عاشقان این ضراط مستقیم
 ای کہ در راہ خدا ہستی بہ راہ نوریان
 مایہ ور گردیدہ ایران و جہان در ملک دل
 آفرین بر راهیان نور و راہ خویشان
 جلوہ گر گردیدہ ہر جا راہیان نور جان
 راہیان نور آزادی شہادت جوی ما
 یاحسین (ع) کربلا شد زندہ رود عاشقی
 از نجف این راہیان ، نور علی آورده اند
 یامحمدص، یا علی(ع)، نور علی نور آمدہ
 ای مدینہ خاک تو بوی خوش احمد دہد

فتح و نصرت را ضمان باگوہر علم یقین
 در دل و در جانیشان آموزش حق یقین
 ہر کسی گسترده و پرورده عین یقین
 گوہر درج حقیقت را امین و راستین
 لرزہ بر دیوار استکباریان غاصبین
 لالہ ہای سرخ دل شد لالہ زاران زمین
 عشقشان جانبازی راہ حسین شاہ دین
 جملگی اللہ اکبر خوان مان فتح المبین
 ملت ایران اسلامی شریف و پاک بین
 اعتصام جبل اللہ آمدہ متن متین
 دشمن و بدخواہ آنان گشتہ شیطان لعین
 راہیان نور شوق آورده گلہای سمین
 جملہ استارگان با راہیان نور دین
 این ہمہ از راہیان نور گویند آفرین
 حلقہ گرد راہیان نور آید بہ گزین
 بعثت و ہجرت از آن در جسم و جان گشتہ عجب
 یک طریق و یک صدا و یک هدف را مستعین
 راہیان نور یک سو ہم کہین و ہم مہین
 آتش عشق شہادت در شراب ساتکین
 تا کہ از این راہیان نور گردد خوشہ چین
 فکر نیک و کار نیک پیوند راہ مومنین
 ای خوشا آنان کہ در پیوند شان باشد یقین
 ای شہادت زندہ باشی در طریق عاشقین
 راہیان نور او نعرہ زنان کوثرین
 یا علی محراب عشق آمد نشان ساجدین
 فاطمہ اندر بقیع گریان حال زایرین
 راہیان نور احمد رہسپار صادقین

شہسواران در طریق راہیان نور دل
صف زنان بہر دفاع اقدس ایران عشق
مہربان و با وفا و جان نثار و پهلوان
فقہ و تفسیر و کلام و فلسفہ علم خدا
جملگی رزمایش این ارتش دشمن شکن
زندہ گشتہ انقلاب زین راہیان نور حق
ہر جوان از راہیان نور عرفان در بسیج
یامحمد (ص) راہیان نور تو در راہ تو
یاعلی (ع) این راہیان نور تو اندر نجف
ای حسن (ع) گشتہ بقیع آن غرقہ غمناک ما
می روند این راہیان نور سوی کربلا
سید سجاد ما زین العباد مومنان
آن امام باقر آمد، باقر(ع) علم و ادب
جعفر صادق (ع) امام فقہ و تفسیر و علوم
چشمتان و گوشتان پیمانگر عشق رسول(ص)
شیعیان و سنیان را نصرت و فتح و شرف
ای امام موسی کاظم (ع) زما بر تو سلام
آستان قدس مشہد در خراسان رضا(ع)
ای علی موسی الرضا(ع) ای ضامن آہوی عشق
ای محمد ای تقی(ع) ای سرو ناز مومنان
راہیان نور حکمت از تقی (ع) رونق گرفت
ہادی(ع) آمد آن امام از بہر ما در جان و دل
ای امام عسکری (ع) تو جلوه گاہ عاشقان
مہدی الہادی(ع) امام و صاحب عصر و زمان
راہیان نور زہرا فاطمہ (س) بنت رسول (ص)
شد جهان روشن ہمہ از راہیان نور حق
این بود جشن بہاران راہیان نور را
روز پیروزی بود این جشن نوروز و بہار
دشت خوزستان ہمہ روشن بود از نوریان
پاکباز و پاک دل این کاروان روشنی
کاروان راہیان نور نوروزی روان
تنگ مرصاد و شلمچہ شد شہادتگاہ ما

می دوند و می روند یوم کرام الکاتبین
ہرکجا از راہیان نور قدس مسلمین
راہیان نور عرفان و یقین از شایقین
این ہمہ از راہیان نور قدس متقین
راہیان نور اقدس را بود نقش نگین
مستقل جمہوری اسلامی ایران زمین
مجرم سوزان عشق و یکہ تاز دشت کین
گنبد خضرای تو شد سبزہ جبل المتین
توتیای چشمشان شد تربت حصن حصین
راہیان نور تو اندر مدینہ ساکنین
آن حسین تشنہ لب در کربلا در خون ببین
شد صحیفہ راہیان نور زین العابدین
جاودان این راہیان نور باقر در نگین
راہیان نور صادق(ع) خط او را مستکین
یک بہ یک این راہیان نور خیر المرسلین
جعفر صادق(ع) امام صادق القول و امین
بارگاہت راہیان نور پاک کاظمین
راہیان نور آن موسی الرضا (ع) شد ہشتمین
در بیابان راہیان نور قدس آمین
راہیان نور تو نوشندہ ماء معین
حکمت و عرفان اسلام محمد(ص) را ضمین
شد نقی ابن تقی را راہیان، نورجبین
راہیان نور تو در جان فشانی بہترین
منتظر این راہیان نور تو گوشہ نشین
در بقیع جان شان از اہل بیت طاہرین
گشتہ شیطان بزرگ ہموارہ نالان و غمین
زندہ و پایندہ این روشنگران راہ بین
راہیان نور نوروزی جهان راستین
راہیان نور کارون سد شیطان لعین
ہر کجا روشن شدہ از راہیان نور دین
از جنوب و از شمال و شرق و غرب این زمین
مہبط عشق شہادت رحمۃ للعالمین

هر که نوشد کاسه شهد شهادت را به دل
از خمین آمد برون پیر جماران در جهان
راهیان نور ما از جنگ تحمیلی نشان
این درها شد خاک راه نوریان در هر کجا

جنت و فردوس و طوبی و بهشت عنبرین
قم باذن الله او پیغام و قرآن را قرین
جملگی الله اکبر خوان وحدت را مکین
او بود خدمتگزار مسلمین و مومنین

فلیحه زهرا کاظمی^۱

نیایش به بارگاه امام رضا (ع)

ای شاه خراسان ای نگینه الفت
تو ای مالک ایران زمین
ای مولای من ، امام رضا
عاشق جدّ تو صاحب کون و مکان
علم تو ذوالفقار ، راه تو راه صراط

ای حاکم شهر قلب محبت
تو متمکن آسمان عزت و دین
آستانه تو بوسه گاه شاه و گدا
تو نور شاه لا فتنی و مکان
خواهش ما مختصر دست بگیر بر صراط

دکتر فائزه زهرا میرزا^۲

مهر دو کشور

بین ملک پاک و ایران ربط احسن شد یقین
مادر اردو شده شیرین زبان فارسی
ارتباط عالی فرهنگ شد محکم اساس
پاک و ایران وارث میراث فرهنگ و هنر
اکبری سیستان ■ قاسم روشن ضمیر
کوشش خانم خلیلی بهر ترویج زبان
کارمندان همره و کوشا همیشه مستعد
بر دو کشور سایه لطف و عنایت یا اله
خدمت علم و ادب باشد شعار «فائزه»

بست اردو نقش بر قلب و نظر چون بر نگین
دخت زیبا می نماید رخ به اهل گل زمین
زین سبب مهر دو کشور پایدار است و متین
پاسداران تمدن، حق شناس و اهل دین
بسته اند با یکدگر پیمان و عهد راستین
بارآور شد برای اوستادان مهین
با لب خندان و شادان پر تلاش و نکته بین
تا قیامت زنده باشند زیر چرخ عنبرین
از خدا خواهد بود یارش دعا و آفرین

۱ - سراینده ساکن لاهور

۲ - سراینده مقیم کراچی

ارتفاع فکر اقبال (رح) کہ دانای راز است

چشمہ ہای فکر روشن می فشاند این زمین
سوز جان کہ تو درین قومی فروزان کردہ
ای کہ تو درد سوا داری بنام قلب خویش
تو نوای ہاتف غیبی بشنوی ہم کنون
طائران خاک را بخشی رموز زندگی
می نداند جبرائیل آن راز کہ در سینه ات
در فضای کہنگی پی ہم صدای تو بہ نو
ای کہ تو دانای راز کن فکان، دُر حیات
ای کہ دادی فکر را آئین دین مصطفیٰ ص،
از وفور نور جان افروختی نور حیات
سوز و ساز زندگی را دادہ رمز الہ
در فضای کن فکان تو کردہ روشن حیات
تو بسوزی فکر را اندر طواف شمع خویش
ذرہ ہر کہکشان را می دہی ذوق فراق
با جهان آموختی ناز خرام بی مثل
با چنین آہی مزین می کنی ہر ذرہ ای
قائد و بانگ درای کاروان زندگی
می کند پیدا تحرک در وجود تشنہ کام
ہر کنار بت کدہ ہای جهان لرزد ازو
ای کسی از فکر تو پیہم فروزد خویش را
جنبشی پیدا شود در مرکز کہنہ روش
ای کسی کو خود را سوزد از نگاہ مصطفیٰ ص،
از خدای مرتضیٰ گیر آن سرور سرمدی
چون بشنود پادشاہ وقت سخن شاعری
ارتفاع فکر تو ناید بہ نگہ کم رسا
کردہ پیدا خروش اندر جهان کہنہ خو

فکر مشرق آبیاری می کند باجوش دین
کاش کہ در سوز تو خود را گدازد بر زمین
این فضا مرہون تو گیرندہ روح الامین
تو نوازی ہم سرافیلی با آہ آتشین
تو نفس ہای مسیحا را دمیدی بر حزین
از شعاع نور احمد می کند روشن جبین
حسین را مصروف سازی با ادای دلنشین
فاش تر گوئی انا الحق بازبان ذوالیقین
تو بیاری قوم را سوی قطار نازنین
بی پر و بالی پریدن ساختی ای آفرین
از نفوذ نور یزدان قلب را سازی نگین
از شعور ایزدی کردی منور ہر جبین
آنکہ از نور محمد ص، یافتہ نور جبین
وصل را سازی پریشان ہجر را سازی حسین
انقلاب آید بہ اندر باطن عرش برین
در جهان سست رو پیدا شود جوش نوین
ای کہ می خوانی حدی بانگہ ختم المرسلین
دستگ اقبال کارد ، ارتعاشی بر حصین
چون بریزد فکر خود از لالہ بر دوش این
در جهان پیدا شود چون مظهر ناز آفرین
از خیال و فکر مشرق گوئند ہم خوشہ چین
طور خود را می کند روشن ، بانور ذوالمتین
در کلام شاعر مشرق بیابی دلنشین
در همان لحظہ بریزد عرق حیرانی، جبین
زانکہ بفتراک صاحب دولتی بستی جبین
ارتعاش و انقلاب اندر شراب انگبین

تو بریزی در جهان خون جگر هر دم جوان
 اهرمن از تو بگوید هم رموز مصطفی ص،
 کافران را هم پیاموری تمیز کفر و دین
 کرده کار خداوندان تمام، از فکر خود
 قاعده آسمان، رامی کنی برهم ز لا
 ای عجب بخشی بی تابی باسروش بی خروش
 دشت ماریه و کربلا را در نظر داری مدام
 مشتری دارد اگرچه بی بها مهتابها
 غالب و حلاج وزرین قمر های مشتری
 کار زار کن فکان را داده سر خودی
 کرده ام نامت حیاتم ای نوای زنده رود
 جوهر اقبال دارد جوهر ضرب کلیم
 با خیال خشک، تو هرگز نداری رغبتی
 راز دان روم و تبریزی فقط این زنده رود
 در نگاه تو همیشه درس «ما زاغ البصر»
 در وجود نور یزدان تو بزی ای زنده رود
 این کشاکش در میان کفر و دین بر این زمین
 تو اگر آصف، بخواهی هم رموز جوش و هُش

دکتر رئیس احمد نعمانی

قطعه تاریخ درگذشت پُرفسور دکتر نذیر احمد استاد اسبق دانشگاه اسلامی علی گڑ

استاد بی‌همال و نویسنده بزرگ
 آموزگار فارسی هند درگذشت
 آن آبروی انجمن علم و آگهی
 رفتم فرو به فکر پی سال فوت او
 سی بار «آه» سرزده از خاطر حزین
 $180 = 30 \times 6$

دانش پژوه وقت و ادیب شهیر مُرد
 جوهر شناس اسم و صفات و ضمیر مُرد
 ظلمت زدای سینه بُرنا و پیر مُرد
 چون یافتم خبر که نذیر خیر مُرد
 یک بار برب آمدہ : دکتر نذیر مُرد،
 $1828 + 2008 = 2008$ م

۱ - فارسی گوی ساکن علیگره (هند)

دکتر محمود احمد غازی^۱

نور لم یزل

نگہ در عالم کردم و دیدم کمین گاهی
نمی یابد گشود راز دل میر و شهنشاهی
نمی ارزد به نور لم یزل تاب و تب ماهی
بیک آہ جگر دوزی ، بیک اشک سحر گاهی
نہ پروای جمی دارم، نہ خواہم دولت شاهی

بہرون زین گنبد در بستہ پیدا کردہ ام راہی
ضمیر زندگی را وانما از نور تبریزی
بہ مشیت خاک خود پنهان تو نور دل نمی بینی؟
نمی دانی کہ خاکت را منور می توان کردن؟
ازین تاریک شب پیدا کنم من آفتابی را

عظمی زرین نازیہ^۲

مادر دلسوز ایرانی

مادر خوب ہمہ دانی سلامم بر تو باد
حرمت تو مثل قرآنی سلامم بر تو باد
لاجرم مثل گلستانی سلامم بر تو باد
مادر مشفق سخندانی سلامم بر تو باد
مادر مومن مسلمانی سلامم بر تو باد

مادر دلسوز ایرانی سلامم بر تو باد
میم آمد از محمد میم مثل مادرم
خانہ آت روشن ز نور قلب تو ای مادرم
حرف تو شیرین مثل قند و خرما و عسل
ہرچہ از دستت رسد خوبست مثل مادرم

دکتر علی کمیل قزلباش^۳

چشم بصیرت

کہ راہ عشق ز ارزانیہای شہر جداست
کہ جای هیچ نباشد اگر ، بدان خداست
جداست یار من، ای یار من ، ہزار جداست
خدا گواہ ست کہ خشکیدہ لب و دست دعاست
کجاست چشم بصیرت، بصر دکمیل، کجاست

طلب ز راہ عداوت برای یار خطاست
مدان کہ خالی شود خانہ از خیال جمال
بیا، کہ رسم محبت ز رسم و راہ جہان
مرا کہ می کشد از نیستی بہ ہست کمال
شکایتیست ترا از نشانہ های حقیر

۱ - استاد دانشکدہ شریعہ و حقوق دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد

۲ - سراینده ساکن لاہور

۳ - فارسی سرای ساکن کوئتہ

خواجہ منظر حسن منظر^۱

عزم نوی

آن جذبہ کہ برخیزد نغمہ بہ نفس اندر
زان لمحہ کہ در راہی شد عزم نوی پیدا
جویای اساطیر اسرار حق و باطل
ہر شمع سرمحفل سوزد پر پروانہ
در دیدہ کم مایہ دُر دانہ خرف ریزہ
گم گشتہ و وارفتہ سرتا بہ قدم قیدست
لغزید قدم آید صوت رمقش لرزان

یک گوشہ زندانی ! میرد بہ قفس اندر
ہر گام رہ منزل یابد بہ جرس اندر
جوید بہ سر منبر، یابد بہ کلس اندر
نی بوی وفا یابد گل طوف مگس اندر
جویندہ برون آرد صد گوہر خس اندر
تن لہو و لعب اندر، جان نفس و نفس اندر
منظر کہ نہان دارد جان حرص و ہوس اندر

احمد شہریار^۲

حسرت خواب

ای اشک روان! بحر خطاب است دلِ ما
باشد کہ دمی چند در آغوشِ تو باشیم
یاران بہ چہ گفتند کہ ما بی سخنانیم !
از گلشنِ ہیچ آمدہ بودیم و ببینید!
ای معترضان! بر دلِ ما خُردہ مگیرید!
صد شکر کہ در مدرسہ ی جلوه نمایی
ویرانہ بجز گنجِ حوادثِ نپذیرد

ہرچند کہ در پردہ حباب است دلِ ما
عمریست کہ در حسرتِ خواب است دلِ ما
صد گونه سوال است و جواب است دلِ ما
زاین بادیه ہم پا بہ رکاب است دلِ ما
در بابِ نبودنِ ہمہ باب است دلِ ما
از ما سبقِ آموزِ حجاب است دلِ ما
ای سیلِ کجایی کہ خراب است دلِ ما

دکتر رشیدہ حسن^۳

در امید صبح روشن

نو گلی شاداب بودم در میان بوستان
مرگ را چون سایہ ہر دم بر سَرمِ بینم کنون
قایقی بشکستہ ام در موجِ دریا غوطہ زن
زیر بارِ زندگانی ناامید و خستہ دل
آشنایان جملہ آخر از بَرَم برخاستند
در امید صبح روشن شامِ تارِ زندگی

ہمچو خاری می خلم در دیدہ های دشمنان
من حیاتِ انگیز بودم در میان دوستان
کرد طوفانِ حوادثِ آنچنانم سرگران
شاخہ بشکستہ ای در موجِ طوفانِ خزان
ماندہ ام من چون غریبی در قفای کاروان
بگذرانم تا بہ کی در کلبہ بی سائبان؟

۱ - سراینده ساکن کراچی

۲ - سراینده ساکن کویتہ

۳ - سراینده ساکن اسلام آباد

دکتر اخلاق احمد آہن^۱

درمان و درد

اگر میرم بمیرد زخمتت ہم
مگر از دست دادی سلطنت ہم
منم زنده کہ دارم الفت ہم
مگر دارای شان و سطوت ہم
مرا گہگاہ سوزد غفلت ہم
مگر گریہ بیارد خلوت ہم
یافشانی کجا تو رحمت ہم
ہمین درمان و درد و نعمت ہم

اگر سوزم، بسوزد دامت ہم
ہمہ دنیا را تو کردی مسخر
بیادت ہر نفس آید بہ اندر
خمیدہ سر فقط پیش جمالت
کجایی تو کجا ای جان جانان!
بہ ہجرت می چکانم اشک خونی
کرم کردی کہ دیدی حال ما را -
دلم آہن بہ حال شور و سوزش

نذر صابری^۲

گفتگوی دل

زقصان زچشم مست تو جام و سبوی دل
زانرو نمی روم ز پی جستجوی دل
از آیینہ اگر بکنی رو بسوی دل
جانم بیا بہ سیر لب آبجوی دل
ریزی اگر بدست جفا آبروی دل
پرسی اگر ز اصل بود گفتگوی دل
دامان تو ز دست نہ دادن ز خوی دل

ای روشن از جمال رخت کاخ و کوی دل
دائم کہ جز در تو دگر جای نمی رود
بینی کہ درمیان چہ تفاوت نہادہ اند
از دل بہ سوی چشم چہ مستانہ می رود
کعبہ خراب گردد و عرش اغبری شود
آن شی کہ ناقدان بہ غزل نام کردہ اند
دامن ز دست دل بکشیدن شعار تو

۱ - سراینندہ ساکن دہلی نو

۲ - سراینندہ مقیم اٹک (پنجاب)

امیر یاسمین^۱

به یاد پدر

بی تو
ای پدر
گشت اندوهگین زندگی
شده ناپدید منظره ها
به هر جا که می نگرم
ترا نمی بینم
به یاد تو می افتم
به تو می رسم
اما

نمی توانم با تو صحبت کنم
بی تو
ای پدر
ویران گشته است خانه ام
نمی رسد صدایت به گوشم
همه خاموشند فرزندان
دگر دعایت به جانم نمی رسد

بی تو
ای پدر
به که گویم حال دلم
تو بودی برایم
خضر راه
اما خوشحالم
که تو
پیش خدایم
ترا باد رحمت خدا

۱ - مربی گروه فارسی - دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

گزارش و پژوهش

ارتحال پرفسور دکتر نذیر احمد، استاد ممتاز دانشگاه علیگره

آقای دکتر نذیر احمد، ۱۹ اکتبر ۲۰۰۸م در سن ۹۳ سالگی در علیگره به لقاء الله شتافت. مرحوم دکتر نذیر احمد در زمینه های آموزش و تدریس، احیای متون بویژه تدوین و چاپ لغت های معتبر و تراجم ادب عالیہ سهمی درخور تمجید داشته اند. مضافاً بر این صدها مقاله به زبانهای اردو، فارسی و انگلیسی از ایشان باقیست که در حین حیات در نه مجلد چاپ و منتشر گردیده بود. اینک نگاهی به احوال و آثار آن فقیہ سعید می اندازیم:

تاریخ تولد ایشان ۳ ژانویه ۱۹۱۵م و در محل دهکده ای در بخش گوندا، استان اترپردیش (هند) بدنیا آمد. تحصیلات کارشناسی ارشد و دکتری را در رشته زبان و ادب فارسی در دانشگاه لکهنو داشت. در ۱۹۵۰م در دانشگاه لکهنو مربی گروه فارسی گردید و به او در ۱۹۵۰ به فارسی و در ۱۹۵۶ به اردو دانشنامه های فوق دکتری از همان دانشگاه اعطاء گردید. در ۱۹۵۸ در همین رشته با سمت دانشیار به دانشگاه علیگره پیوست. ایشان دو سال و اندی بعد به استادی و ریاست گروه فارسی انتخاب و جمعاً ۱۷ سال در این سمت خدمت کردند. سپس در انستیتو غالب دهلی نو به پست های دبیر، نایب رئیس و رئیس منشاء خدماتی بود. از آثار علمی چاپ شده او برخی بدین قرار می باشند:

۱ - مکاتیب سنایی ۱۹۶۲ در علیگره، در کابل و تهران چاپ های بعدی منتشر شده است.

۲ - دیوان سراجی سگزی خراسانی ۱۹۷۲، علیگره.

۳ - نقد قاطع برهان از غالب دهلوی ۱۹۸۵ دهلی.

۴ - دیوان عمید لویکی ۱۹۸۵ لاهور.

۵ - دیوان حافظ بر مبنای نسخه ۸۲۴ هـ گورکھپور و نسخ دیگر، تاکنون هفت دفعه چاپ شده.

۶ - فرهنگ قواس تألیف فخر الدین مبارک شاه قواس غزنوی ۱۹۷۴ م.

۷ - دستور الافاضل تألیف حاجب خیرات دهلی - ۱۹۷۴ تهران.

۸ - فرهنگ زبان گویا و جهان پویا تألیف بدر ابراهیم در دو جلد، پتنا.

۹ - لسان الشعراء: فرهنگ فارسی دوزة فیروز شاه تغلق ۱۹۹۵ م، دهلی نو.

۱۰ - قند پارسی : مجموعه ۱۸ مقاله فارسی گردآورده دکتر سید حسن عباس تهران جلد اول ۱۹۹۵ م، سپس جلد دوم هم موقوفات محمود افشار یزدی در تهران چاپ کرده است.

۱۱ - کتاب نورس تألیف ابراهیم عادل شاه ثانی سلطان بیجاپور به اردوی قدیم دکنی ۱۹۵۵ م. ترجمه کامل همین کتاب در سالهای بعد به زبانهای انگلیسی، هندی و کنری هم منتشر شده.

۱۲ - ۱۸ هفت مجموعه مقاله های اردو میان ۱۹۵۴ تا ۲۰۰۲ م در لکهنو، علیگره، ملتان و دهلی نو چاپ و منتشر شده.

۱۹ - مجموعه مقالات انگلیسی دکتر نذیر احمد به کوشش دکتر شریف حسین قاسمی در ۲۰۰۵ م در دهلی منتشر گردیده است.

۲۰ - دیوان مهندس لاهوری اخیراً در دست چاپ و ۲۱ - ترجمه انگلیسی «اعجاز خسروی» اثر منثور امیر خسرو دهلوی که با همکاری برخی از دانشمندان در دست بود، امکان دارد در ایالات متحده امریکا به چاپ رسد.

دو دختر استاد فقید هم اکنون در دانشگاه های هند در زمینه زبان و ادب فارسی مشغول تدریس هستند با اسامی دکتر ماریه بلقیس صاحب «پرفسور نذیر احمد در نظر دانشمندان» ۲۰۰۲ و دکتر ریحانه خاتون صاحب «کارنامه نذیر» ۱۹۹۵ م. ما ضایعه اسفناک ارتحال ایشان را به خانواده آن مرحوم و قاطبه استادان فارسی صمیمانه تسلیت عرض می کنیم.

درگذشت پرفسور دکتر احمد حسن دانی در اسلام آباد

پرفسور دکتر احمد حسن دانی باستان شناس و مورخ بنام، استاد و محقق برجستہ دانشگاه های معروف جهان، نویسنده دهها کتاب علمی و مقاله های پژوهشی، زبان شناس ممتاز پاکستان در تاریخ ۲۶ ژانویه ۲۰۰۹م در اسلام آباد بدرود حیات گفت. یکی از ویژگیهای آن فقیہ سعید تخصص علمی وی به امور آسیای میانه بوده است.

دکتر دانی در تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۰م در محل بنسادر بخش رای پور در استان کنونی چھتیس گڑھ ہند متولد گردید. تحصیلات عالی تا کارشناسی ارشد (۱۹۴۵م) را از دانشگاه ہندوی بنارس داشت. وی اولین مسلمان دانش آموختہ دانشگاه مزبور محسوب می شد. در ۱۹۴۵م به عنوان باستان شناس باتفاق باستان شناس معروف انگلیسی سر مورتیمر ویلر در مؤنجدارو و تاکسیلا آغاز به کار کرد. مدتی ہم در ادارہ باستان شناسی ہند در «تاج محل» آگرہ ماموریت داشت. پس از استقلال پاکستان نخست در موزہ داکا و سپس به مدت دوازده سال ۱۹۵۰ - ۱۹۶۲م در دانشگاه داکا در رشتہ تاریخ تدریس می کرد. آن گاہ به دانشگاه پیشاور پیوست و تا ۱۹۷۱م مدتی گروہ «باستان شناسی» آن دانشگاه را اداره کرد. سپس تا ۱۹۸۰م در دانشگاه قائداعظم مشغول خدمات علمی بود. دولت پاکستان نشان های ستارہ امتیاز (۱۹۶۹م) و ہلال امتیاز (۲۰۰۰م) را به وی اعطا کرده بود. دکتر دانی همچنین دارای نشان های علمی از چند کشور خارجی از جملہ فرانسه، آلمان و ایتالیا و سازمان یونسکو بوده است. آثار چاپ شدہ علمی پژوهشی ایشان بالغ بر چهل اغلب به زبان انگلیسی است. بزبانهایی کہ پرفسور دانی تسلط داشت شامل ہنگالی، فرانسه، سانسکریت، ہندی، مراٹھی، تامل، پشتو، فارسی، ترکی، اردو، پنجابی، کشمیری، سرائیکی، سندھی بوده است. اینجانب ۴۵ سال پیش افتخار میہمانداری وی

از طرف سازمان میزبان در تهران داشتم و حسن التفات وی در دهه هایی
 اخیر همچنان باقی بود. ترجمه مقاله های علمی او در مجله های هلال ،
 پاکستان مصور و دانش در چهار دهه اخیر منتشر گردید. فقدان چنین استاد
 و محقق را به خانواده داغدیده ، همکاران دانشگاهی و شاگردان ایشان طی
 پنج دهه اخیر تسلیت عرض می کنیم .

خاموشی دکتر گل حسن لغاری در تند و جام سند

دکتر گل حسن لغاری استاد متقاعد زبان فارسی در سطح دانشکده ها و
 رئیس اسبق دانشکده دولتی تند و جام در تاریخ ۷ نوامبر ۲۰۰۸م به کسالت کلیه
 جان به جان آفرین سپرد. وی فارغ التحصیل دانشگاه سند بود و پایان نامه
 دکترای او درباره نثر فارسی سند بوده است . دکتر گل حسن لغاری در چند
 همایش ملی و بین المللی در داخل و خارج کشور حضور بهم رسانیده مقاله
 هایی را ارائه نموده بود . وی از دیرباز از همکاران فصلنامه « دانش » و مجله
 اردو زبان رایزنی فرهنگی « پیغام آشنا » بوده است . وی در تألیف کتابهای
 ادبی و درسی نیز علاقه ویژه داشته از جمله شرح تقابل شعر شاه عبداللطیف
 بهتایی با ایات سلطان باهو با انجام ترجمه تألیف کرد که در کویت و حیدرآباد
 سند از حلیه طبع آراسته گردیده . به افراد خانواده سوگوار ، همکاران
 و شاگردانش تسلیت عرض می کنیم . ضمناً به یکی از همکاران محترم جهت
 ابلاغ این خبر به دفتر مجله سپاسگزاری می کنیم .

مدیر فصلنامه دانش

گزارش هم اندیشی های علمی انجمن ادبی فارسی ۱ - «کشمیر در تاریخ و فرهنگ» ادب فارسی

روز یکشنبه ۲۸ مهر ۱۳۸۷ هـ ش برابر با ۱۹ اکتبر ۲۰۰۸ م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی با عنوان «کشمیر در تاریخ و فرهنگ و ادب فارسی» با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به ریاست محترم اجلاس به جناب آقای ابهری رئیس محترم اسبق کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران - تهران و جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، مقاله نویسان و حضار گرامی خیر مقدم عرض کرد و خاطر نشان ساخت که موضوع هم اندیشی علمی امروز به دلیل قدمت هفت صد ساله کشمیر در تاریخ و فرهنگ و ادب فارسی انتخاب گردیده است. سخنرانان و مقاله نویسان، استادان و صاحب نظران حاضر در این هم اندیشی از جمله پژوهشگران ایرانی، افغانی و پاکستانی آقای مظفر علی کشمیری مربی گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی، دکتر سید مهدی حسینی مسئول کتابخانه گنج بخش، جناب لعل محمد مینگل استاذ ادبیات آموزشگاه افغانی در اسلام آباد، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی، جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی و جناب آقای ابهری ریاست اجلاس بوده اند.

آقای مظفر علی کشمیری در مقاله تحقیقی خود با عنوان «وصف کشمیر در صنف قصیده شعر فارسی، نخست تعریف قصیده را از نویسندگان معتبر تبیین داشت. آنگاه از سخنوران قصیده برای برجسته شبه قاره و ایران که قصایدی در وصف کشمیر سروده اند، بطور نمونه ابیاتی چند از هر کدام شان نظیر غنی کشمیری، طاهر آشنا، فیضی اکبرآبادی، طالب آملی، صائب تبریزی و سایرین با تذکر کوتاه از اسم و رسم و سال تولد یا وفات هر یک از آن ها بیان داشت که مورد توجه حضار قرار گرفت.

آقای دکتر سید مهدی حسینی در مقاله پژوهشی «نگاهی به تاریخ کشمیر و تاریخ نویسی کشمیر» در وهله اول به اوضاع جغرافیائی سرزمین کشمیر و ریشه های زبان شناسی اسم کشمیر و به مفاهیم مختلف آن اشارت کرد. آن گاه دوره باستانی و دوره تاریخی سرزمین کشمیر را مرور کرد و اطلاعات دقیق پیرامون حکمرانان و فرمانروایان کشمیر بهم رسانید. در ضمن پس از ورود دین مبین اسلام به سرزمین کشمیر نقش سازنده شخصیت های سید بلبل شاه و سید علی همدانی را در انتقال فرهنگ ایرانی اسلامی باز گفت. همچنین اسامی تواریخ کشمیر را عنوان کرد.

آقای لعل محمد مینگل در مقاله ادبی با عنوان «کشمیر و غنی کشمیری» اوضاع فرهنگی و ادبی کشمیر را در دوره های مختلف بازگو نموده به نقش سازنده ای که غنی کشمیری در تربیت فکری ادب دوستان و فارسی شناسان داشته مشروحاً بیان کرد. در این ضمن آقای مینگل چندین دفعه از شعر اقبال اقتباساتی ارائه نمود.

موضوع مقاله علمی آقای سید مرتضی موسوی «چگونگی نشر تذکره شعرای کشمیر اصلح میرزا و تکمله آن توسط سید راشدی» بود. پس از تبیین کتابها و آثار تذکره که قبل از کشف نسخه خطی تذکره شعرای کشمیر در دسترس محققان بوده، یادآور گردید که علامه اقبال در ۱۹۲۲م طی نامه ای به دانشمند کشمیری محمد دین فوق، آرزوی خود را درباره تدوین تذکره شعرای کشمیر بازگفته بود و اکادمی اقبال پاکستان در ۱۹۶۷م از سید پیر حسام الدین راشدی درخواست نمود که دو نسخه مکشوفه تذکره اصلح میرزا در همان روزها را تصحیح و تحشیه نماید. سید راشدی کمر همت بر بست و در هشت ماه نه فقط متن اصلح میرزا را با تحشیه و تعلیقات آماده کرد بلکه دو جلد از تکمله تذکره شعرای کشمیر را جهت چاپ آماده کرد. جای خوشوقتی است که در سه سال دیگر جلد سوم و چهارم تکمله تذکره اصلح میرزا چاپ و نشر گردید که برخی آمار آن بدین گونه می باشد. صفحات پنج مجلد تذکره و تکمله در قطع وزیری ۲۵۹۰ صفحه، احوال و نمونه شعر ۶۷۸ شاعر، تعداد ابیات منتخب شاعران کشمیر و درباره کشمیر ۲۹۳۶۴ بیت می باشد.

در این مرحله، آقای م.م. بهتی رازی قطعه شعر نعتیه عرضه داشت. جناب آقای صاحب فصول در مقاله ادبی علمی با عنوان «دیرینگی زبان فارسی در کشمیر» به بحثی پیرامون تاریخ ورود این زبان به منطقه پرداخته و پس از ذکر نمونه ای از آثار ادبی به این نتیجه رسید که

فارسی در حدود ۷۰۰ هـ ق توسط سید بلبل شاه که یک مبلغ اسلامی بود به دربار کشمیر راه یافته و از آن طریق با سرعت شهرها و روستاها را درنوردید. ناطق افزود: ولی چنان که از کند و کار در متون بر می آید پس از ورود این زبان نخستین اثر مکتوبی که به فارسی در کشمیر نگاشته شده است، ترجمه تاریخ «راج ترنگینی» می باشد. او فاش ساخت که نویسنده گمنامی در سال ۵۴۵ هـ ق این کتاب را به سانسکریت و به زبان شعر سرود و در آن به دوره طولانی چهار هزار سال تاریخ کشمیر پرداخت. این کتاب از لحاظ اتقان مطالب و استحکام اشعار در درجه ای است که از نویسنده آن به حکیم ابوالقاسم فردوسی و شاهنامه اش (در ایران) و هرودت و تاریخ معروف او (در یونان) تشبیه می شود. ملا احمد کشمیری این کتاب را به فارسی ترجمه و در حدود سال ۸۸۰ هـ ق بعنوان اولین اثر مکتوب فارسی به ثبت تاریخ رساند. هر چند متأسفانه این کتاب در دسترس نیست ولی ترجمه دیگری از «راج ترنگینی» در ۹۹۷ هـ ق توسط ملا شاه محمد شاه آبادی کشمیری ارائه گردید که خوشبختانه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۳۵ سال پیش آن را نشر و در اختیار محافل تاریخ شناسی گذاشته است. در تبیین علاقه عمیق اساتید سخن، ناطق به بیت معروف حافظ شیرازی: ز شعر حافظ شیراز می گویند و می رقصند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

اشارت نموده، از تجلیل و بزرگداشت سید علی همدانی معروف به شاه همدان در شعر اقبال که در آن او «کشمیر» را «ایران صغیر» نامیده، یادآور گردید و عرضه داشت.

جناب آقای ابهری ریاست محترم اجلاسیه ابراز خوشوقتی کرد که در اولین روز ورود خود به اسلام آباد فرصتی بدست آمد که در هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی حضور بهم رساند. در ضمن مقالات ارائه شده همه صاحب نظران مقاله نویس به مشترکات فرهنگ اسلامی توجهی عمیق داشته اند و این امر مایه بسی خوشوقتی است. رئیس محترم جلسه ابراز امیدواری کرد که کوششهای پیگیر در شناخت منابع و مآخذ فرهنگ اسلامی که یکی از آن ها نسخه های خطی آثار علمی، تاریخی، ادبی و اسناد و مدارک است و مساعی ای که در ایران در این زمینه صورت می گیرد و نقش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را در این صحنه بازگو کرد.

اعضای رایزنی فرهنگی و خانه فرهنگ، استادان و محققان دانشگاههای اسلام آباد، رئیس سازمان صدا و سیما مرکز اسلام آباد و عموم دوستداران فارسی از اتباع پاکستانی، افغانی و ایرانی شهروند اسلام آباد / راولپندی، در این هم اندیشی حضور داشتند. نمایندگی صدا و سیما جهت تهیه فیلم و خبر از این اجلاس علمی اقداماتی معمول داشت. این هم اندیشی علمی دو ساعت و نیم به طول انجامید و در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی بعمل آمد.

۲ - «فردوسی شناسی و اهمیت تاریخی ادبی شاهنامه»

روز یکشنبه ۲۶ آبان ۱۳۸۷ هـ.ش برابر با ۱۶ نوامبر ۲۰۰۸ م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی با عنوان «فردوسی شناسی و اهمیت تاریخی و ادبی شاهنامه» بمناسبت یازدهمین قرن زاد روز حکیم ابوالقاسم فردوسی، با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر ارجمند جمهوری اسلامی ایران، رئیس محترم اجلاس، جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و خانم دکتر طاهره پروین مدیر گروه فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد، میهمانان ویژه این اجلاس بودند. در بدو امر سرپرست انجمن به هیأت رئیسه، مقاله نویسان، سخنسرایان و عموم شرکت کنندگان این همایش علمی خیرمقدم عرض کرد.

سخنرانان و مقاله نویسان این هم اندیشی علمی استادان و پژوهشگران ایرانی، افغانی و پاکستانی از جمله سرکار خانم روشنائی، آقای دکتر مهدی حسینی مسئول کتابخانه گنج بخش مرکز، خانم تصورالنساء مربی زبان فارسی در دانشکده دخترانه دولتی، کشمیر رود، راولپندی، آقای لعل محمد مینگل استاد ادب فارسی آموزشگاه افغانی، سید مرتضی موسوی، مدیر فصلنامه دانش و سرپرست انجمن ادبی، خانم دکتر طاهره پروین، آقای صاحب فصول و جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر محترم ج.ا.ایران بوده اند. فارسی گویان

پاکستانی و ایرانی آقایان خاور نقوی و ستار دهدشتی قطعات شعری از سروده های موضوعی خود را عرضه داشتند.

آقای دکتر سید مهدی حسینی در مقاله پژوهشی خود با عنوان «سیری در اندیشه ها و افکار فردوسی» با اقتباس از فردوسی شناسان معتبر، اندیشه ها و افکار عالیة حکیم فردوسی که در لابلای اشعار شاهنامه باز گفته است را مورد بررسی قرار داد.

خانم تصورالنساء با ارائه مقاله تحقیقی با عنوان «مختصری درباره فردوسی و شاهنامه اش» نه فقط درباره احوال فردوسی مطالبی را تبیین داشت بلکه با اقتباس از ابیات شاهنامه، ملی گرایی و میهن پرستی حکیم فردوسی را مبرهن ساخت.

سرکار خانم روشنایی در گفتار علمی به موضوع «شاهنامه در تاریخ ایران» مطالعه دقیق درباره مقام و منزلت شاهنامه به عنوان منبع و مآخذ موقر تاریخ ایران، چه در دوره باستانی و چه زمان تاریخی نتایج پژوهش های خود را برای حضار ارجمند عرضه داشت.

استاد لعل محمد مینگل در ضمن مقاله ادیبانه با عنوان «شاهنامه : میراث فردوسی» برخی از گوشه های زندگانی فردوسی در زمینه تماسهایی که باسلطان محمود غزنوی دست داد و همچنین منزلت حکیم فردوسی در شاعران معاصر فارسی و موعظت و توصیه های فردوسی را تبیین داشت.

«جایگاه فردوسی و نفوذ شاهنامه در شبه قاره» عنوان مقاله پژوهشی سید مرتضی موسوی بوده که در آن نخست جایگاه فردوسی در جهان فارسی بویژه در شبه قاره براساس تراجم به زبانهای مختلف، چاپ سنگی متن کامل شاهنامه و یا گزیده های آن، موجودیت صدها نسخه خطی منتخباتی و یا متون کامل در کتابخانه های معتبر کشورهای شبه قاره، نفوذ شاهنامه فردوسی در شاهنامه نویسی فارسی و اردو در طی قرون، تأثیر حماسه سرایی فردوسی در شعر حماسی و رثایی اردو را تبیین و تعیین نمود. آن گاه آموزشهای اخلاقی فردوسی را که با تعلیمات دین مبین اسلام سرچشمه می گیرد، با اقتباس ابیاتی منتخب بررسی نمود.

خانم دکتر طاهره پروین در گفتار خود با موضوع «شاهنامه و شمشیر خانی» که در واقع موضوع پایان نامه دکتری وی بوده، تصریح نمود که توکل بیگ بخاطر این که حکمرانان تلخیص شاهنامه را در

اختیار داشته باشند، این خلاصه شاهنامه فردوسی را تهیه و به حکمران وقت شمشیرخان عرضه داشته بود.

در این مرحله سخنسرایان نامبرده سروده های خود را عرضه داشتند که در حضار اجلاسیه حسن تأثیر فراوانی داشت.

جناب آقای صاحب فصول در مقاله ادبی علمی با عنوان «شاهنامه فردوسی در هند و پاکستان» با استناد از آقای دکتر شریف حسین قاسمی استاد متقاعد دانشگاه دهلی آمار نسخ خطی شاهنامه، تراجم شاهنامه در سطح جهانی از جمله به زبانهای شبه قاره، چاپهای سنگی شاهنامه در هند و پاکستان دقیقاً عرضه نمودند. همچنین یادآور گردیدند که ۳ سال و نیم پیش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان متن کامل تاریخ دلگشای شمشیرخانی را برای اولین دفعه چاپ و منتشر کرد و بدین طریق در کوششهای مجدانه فردوسی شناسی سهم گردید.

جناب آقای ماشاءالله شاکری در ضمن خطابه ریاست در مرحله اول از اطلاعات وسیعی که مقاله نویسان هم اندیشی علمی درباره فردوسی شناسی و شاهنامه خوانی در این جلسه ارائه نمودند، قدردانی نمود و اظهار داشت: چاپهای مکرر شاهنامه در دو قرن اخیر در شبه قاره (که گاهی توسط صاحبان چاپخانه های ایرانی مقیم شبه قاره، صورت گرفته و گاه توسط زردشتیان، مسلمانان و حتی هندوان)، نشانگر عظمت فکری و علو اندیشه فردوسی در ابیات شاهنامه می باشد. جناب سفیر محترم از این که مقاله نویسان پاکستانی، افغانی و ایرانی هر کدام تحقیقات جالب و عمیق را ارائه کردند، تقدیر فرمود. آن گاه در ضمن نشان دادن تسلط و تبحر فردوسی در داستان سرایی، داستان سیاوش را اقتباس و عرضه داشتند که موجب خرسندی عموم حضار ارجمند گردید.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران و ریزنی فرهنگی، دبیران مجتمع آموزشی امام حسین (ع) استادان و پژوهشگران دانشگاه های بینالمللی اسلامی و زبانهای نوین، ادیبان و سخنسرایان شهروند اسلام آباد و راولپندی و فارسی دوستان افغانی، پاکستانی و تاجیکی در این هم اندیشی علمی حضور داشتند. نمایندگی صدا و سیما مرکز اسلام آباد جهت تهیه فیلم و خبر از این اجلاسیه علمی انجمن اقداماتی معمول داشتند که در حدود دو ساعت و نیم به طول انجامید. در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

۳ - «مضامین پند و اندرز در شعر ادب فارسی»

روز یکشنبه ۲۴ آذر ۱۳۸۷ هـ ش برابر با ۱۴ دسامبر ۲۰۰۸ م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی با عنوان «مضامین پند و اندرز در شعر و ادب فارسی» با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به ریاست محترم اجلاس به جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر ارجمند جمهوری اسلامی ایران، میهمانان ویژه جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و دکتر سید محمد اکرم رئیس بخش اقبالشناسی دانشگاه پنجاب، مقاله نویسان، سخنسرایان و عموم شرکت کنندگان این همایش خیرمقدم عرض کرد.

مقاله نویسان و سخنرانان این هم اندیشی علمی استادان و پژوهشگران ایرانی، افغانی و پاکستانی از جمله مدیر فصلنامه دانش و سرپرست انجمن سید مرتضی موسوی، محقق افغانی آقای سید داود، مسئول کتابخانه گنج بخش دکتر مهدی حسینی، مربی زبان فارسی دانشکده دخترانه فدرال راولپندی خانم تصور النساء، پژوهشگر افغانی آقای محمد اسلم عادلپار، مربی زبان فارسی و اردو دانشکده دولتی دخترانه اسلام آباد خانم نازیه نواز، استادیار دانشگاه بین المللی اسلامی، آقای مظفر کشمیری، استاد افغانی ادبیات آقای لعل محمد مینگل، مربی زبان فارسی دانشکده دولتی دخترانه اسلام آباد خانم رابعه کیانی، آقای دکتر محمد اکرم اکرام، آقای صاحب فصول و جناب آقای ماشاءالله شاکری بوده اند.

بعثت تقارن با نماز مغربین و کمبود وقت فقط یک نفر فارسیگوی پاکستانی آقای جاوید اقبال قزلباش که قطعه شعری در موضوع همایش علمی سروده بود، توانست آن را عرضه نماید.

خانم رابعه کیانی در مقاله پژوهشی با عنوان «پند و اندرز در کلیات سعدی بویژه نصیحة الملوك» اهمیت مجموع آثار منظوم و منثور سعدی در ترویج افکار اخلاقی باز گفت و با اقتباس از کلیات سعدی ویژگیهای پند و اندرزهای شیخ اجل به عموم مردم و در نصیحة الملوك به امیران و حکمرانان که امروزه هم شایسته پیروی است، تبیین داشت.

آقای محمد اسلم عادل‌یار با ارایه مقاله باعنوان «مضامین پند و اندرز در شعر و ادب فارسی» بررسی کوتاه شعر فارسی در دوره های صفاری، سامانی و غزنوی نموده نمونه هایی در موضوع هم اندیشی از ابوسلیک گرگانی، اسدی طوسی، رودکی سمرقندی و ابوالقاسم فردوسی نقل نمود.

آقای دکتر سید محمد اکرم ازاین که آماده مراجعت به لاهور بود، بنابراین خارج از نوبت سخن گفت و نمونه هایی از استادان سخن سعدی و حافظ و اقبال را اقتباس نمود. در ضمن تمجید از خدمات ترویجی انجمن ادبی فارسی به زبان و ادب فارسی بابرگزاری هم اندیشی های علمی ماهانه باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، خاطر نشان ساخت که ادبیات فارسی میراث مشترک کلیه کشورهای منطقه می باشد.

خانم نازیه نواز در گفتار ادبی باعنوان «پند و اندرز در اندیشه های فردوسی طوسی» مطالعه اختصاصی برخی ابیات شاهنامه را که حاوی مطالب پند و اندرز است بر شمرد و علاوه کرد که فردوسی بدون تردید در زمینه اصلاح گرایی جامعه سهم شایانی دارد.

آقای سید داود در سخنان پژوهشی باعنوان «نگاهی به قدمت شعر فارسی در پند و اندرز» بررسی کوتاهی از سیر اندیشه در زبانهای قدیم ایران نمود و تأثیر و نفوذ آن را در کشورهای افغانستان، آسیای میانه و شبه قاره بیان کرد.

آقای دکتر مهدی حسینی در مقاله تحقیقی خود باعنوان «پند و اندرز در شعر تحسین» یادآور گردید که سید ابوالحسن تحسین شاعر قرن دوازدهم، مضامین پند و اندرز را در شعر خود از جمله در مناجات تبیین داشته و حتی در دوره معاصر نیز در محافل علمی و مذهبی بلتستان مورد استفاده می باشد.

خانم تصورالنساء در گفتار پژوهشی خود باعنوان «مضامین پند و اندرز در گلستان سعدی» با اشاره به حکایتهای مختلف گلستان که عظمت کار و کوشش، وظیفه شناسی و جوانمردی افراد در آن منعکس می گردد، را بازگفت وی تأکید نمود که گلستان سعدی در قرنهای متمادی در شبه قاره جزو برنامه دروس مدارس بوده و در تربیت دهها نسل در این سرزمین نقشی سودمند داشته است.

آقای لعل محمد مینگل در مقاله علمی با عنوان «نصایح و اندرزهای پیرهرات (خواجه عبدالله انصاری)» نخست مختصری در احوال و آثار خواجه عبدالله انصاری را تبیین داشت و آن گاه دهها نصیحت و اندرز پیرهرات را نقل کرد که در حصار هم اندیشی علمی حسن اثر داشت.

«پند و اندرز و ارسال مثل در شعر مولانا» عنوان مقاله پژوهشی آقای مظفر علی کشمیری بود. نخست ناطق ارسال مثل را تعریف کرد و آن گاه در حدود یک دوجین ارسال مثل در شعر مولانا را که حاوی مضامین پند و اندرز بود، بیان داشت. وی یادآور گردید که آیات کلام الهی و احادیث و کلمات قصار در شعر مولانا بازتاب وسیعی دارد.

«مضامین پند و اندرز و تربیت اخلاقی و انسانی در شعر و ادب فارسی» عنوان مقاله تحقیقی سید مرتضی موسوی بود که در آن دورنمایی کوتاه آثار منثور و منظوم از قرن سوم هجری تا قرن یازدهم هجری بررسی گردیده بود و با اقتباس از سخنسرایان طراز اول از قرن سوم هجری بعد شواهدی گوناگون برشمرده شده بود.

جناب آقای صاحب فصول درباره «مضامین پند و اندرز در شعر پروین اعتصامی» سخنانی شنوا عنوان کرد. ناطق ابراز داشت که ۶۷ سال پیش در ۳۵ سالگی پروین اعتصامی بدروود حیات گفت. در زیست نسبتاً کوتاهی آثاری ارزنده از خود باقی گذاشت که در آن شعر اصلاح گرایانه وی کم نظیر است. ایشان ابراز علاقه کردند که جهت معرفی بهتر و جامع تر در کشورهای شبه قاره، شایسته است که یکی از دخترهای پاکستانی در سطح دانشوری و یا دکتری «احوال و افکار پروین اعتصامی» را موضوع پایان نامه خود قرار دهد. ایشان در ضمن آوردن شواهد از شعر پروین قطعه شعر با عنوان «دزد و قاضی» اش را اقتباس کردند که مورد توجه حضار قرار گرفت.

جناب آقای ماشاءالله شباکری نخست در مظاهر فرهنگ غنی ایران اهمیت و منزلت زبان و ادب فارسی در طی قرون متمادی تبیین نمود، و خاطر نشان ساخت که در هم اندیشی علمی امروزی از دهها سخنسرای ادوار مختلف از جمله خواجه عبدالله انصاری شواهدی آورده شده سعادت یاری کرد و اینجانب در هرات آرامگاه او را زیارت کرده ام. اما با الهام گرفتن از شعر پروین اعتصامی مایلم قطعه شعر او را با عنوان «آشیان ویران» ارایه بدهم که بیانگر اندیشه های مبتکر بانوی اصلاح گرای قرن اخیر ایران می باشد.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران و رایزنی فرهنگی و خانه فرهنگ، استادان دانشگاه های بین المللی اسلامی و زبانهای نوین، پژوهشگران شهروند راولپندی و اسلام آباد، مربیان فارسی دانشکده های دولتی راولپندی و اسلام آباد و فارسی دانان افغانی، ایرانی و پاکستانی در این هم اندیشی علمی حضور داشتند. نمایندگی صدا و سیما مرکز اسلام آباد جهت تهیه فیلم و خبر از این اجلاس علمی انجمن اقداماتی معمول داشت. در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

۴ - «سهم شعر نعتیه، منقبتی ■ رثایی در ادب فارسی»

روز یکشنبه ۶ بهمن ۱۳۸۷ هـ.ش مطابق با ۲۵ ژانویه ۲۰۰۹ م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی با عنوان «سهم شعر نعتیه، منقبتی و رثایی در ادب فارسی» بمناسبت تقارن با محرم الحرام ۱۴۲۰ هـ.ق، با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به ریاست محترم اجلاس به جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر ارجمند جمهوری اسلامی ایران، میهمانان ویژه جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و سه تن استاد دانشگاه پیام نور تهران، آقایان دکتر کاتب و دکتر رضوی و خانم دکتر نرگس محمدی بدر و حضار ارجمند خیرمقدم عرض کرد.

سخنرانان و مقاله نویسان این هم اندیشی علمی پژوهشگران و استادان افغانی، پاکستانی و ایرانی از جمله خانم تصویرالنساء مربی گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، آقای مظفر علی کشمیری استادیار گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی، آقای دکتر مهدی حسینی کتابدار کتابخانه گنج بخش، خانم رابعه کیانی مربی گروه فارسی دانشکده دولتی قدرال دخترانه اسلام آباد، آقای لعل محمد مینگل استادیار گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه «دانش» و سرپرست انجمن ادبی فارسی، آقای دکتر کاتب معاونت محترم دانشگاه پیام نور تهران، خانم دکتر نرگس محمدی بدر

نیز از دانشگاه پیام نور، جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی و جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر ارجمند ج.ا.ایران بوده اند. فارسیگوی پاکستانی آقای خاور نقوی سروده خود را که در موضوع همایش بوده، عرضه داشت.

آقای مظفر علی کشمیری در ضمن ارائه مقاله تحقیقی با عنوان «نعت و منقبت در شعر مولانا جامی»، نخست به معرفی معانی و مفاهیم «نعت» بر مبنای کتب و آثار مسبتند پرداخت. آن گاه بررسی مجملی از آغاز و ارتقای نعت سرایی در ادب فارسی تا قرن نهم هجری که مولانا جامی در آن قرن می زیسته، تبیین داشت و نمونه هایی منتخب از نعت و منقبت در شعر مولانا جامی را ارائه نمود.

سرکار خانم تصورالنساء در مقاله ادبی خود با عنوان «شعر نعتیه و منقبتی حکیم ناصر خسرو»، به شرح مختصر احوال و آثار و از جمله سفرهای ناصر خسرو به کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا و مقام او در ادب فارسی را باز گفت و نمونه هایی پُرآوازه از شعر ناصر خسرو در نعت و منقبت را به عنوان شاهد آورد.

آقای دکتر مهدی حسینی در مقاله پژوهشی با عنوان «شعر نعتیه و منقبتی خواجهی کرمانی»، به سوابق نعت و منقبت سرایی در ادب فارسی تا قرن هشتم اشارت نمود و آن گاه شرحی کوتاه از احوال و آثار خواجه کرمانی را بازگفت و قطعاتی از شعر خواجه را در ضمن نعت و منقبت سرایی عرضه داشت.

سرکار خانم رابعه کیانی در گفتار علمی خود با عنوان «شعر نعتیه شیخ اجل سعدی»، به تبیین مضامین نعتیه در آثار مختلف شعری سعدی پرداخت و نتیجه گرفت که شیخ سعدی پُرآوازه ترین قطعات شعری را در این موضوع باقی گذاشته است.

آقای لعل محمد مینگل در گفتار ادبی خود با عنوان «مرثیه در کلام محتشم کاشانی»، نخست سوابق مرثیه سرایی در شعر فارسی از اوائل تا دوره صفویه را بازگفت و آن گاه به شمه ای از احوال و آثار محتشم را عنوان نمود و قسمت عمده ترکیب بند معروف محتشم کاشانی را عرضه داشت که مورد توجه حضار قرار گرفت.

آقای سید مرتضی موسوی با ارائه مقاله پژوهشی با عنوان «نعت حضرت ختمی مرتبت (ص) در شعر فارسی»، تاریخچه هفت قرن نعت سرایی در شعر فارسی از نظامی، سنایی، سعدی، خاقانی، سلمان

ساوخی، عطار، عراقی، امیر خسرو و جامی تا اسدالله غالب دهلوی شواهد نعتیه را عرضه داشت.

سرکار خانم دکتر نرگس محمدی بدر در ضمن آغاز و ارتقای نعت سرایی بیاناتی سودمند ارایه نمود و به عناصر نعتیه در اشعار سخنسرایانی که حتی در قرن چهارم هجری می زیستند، اشارت نمود. موضوع گفتار علمی آقای دکتر کاتب «علی (ع) در آئینه مثنوی مولانا» بود که در ضمن آن بازتاب شخصیت حضرت امیر را در مثنوی معنوی تبیین داشت.

جناب آقای صاحب فصول قطعه شعر شاعر معاصر ایران آقای علیرضا قزوه را ارایه نمودند.

جناب آقای ماشاءالله شاکری در ضمن خطابه ریاست، نخست خدمات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به سرپرستی رایزن محترم فرهنگی ستودند و در این ضمن سهم انجمن ادبی فارسی را در ترویج فعالیت‌های علمی پژوهشی در ادب فارسی هزار ساله ارج نهادند. در مورد موضوع اجلاسیه که میراث ارزشمند شعر و ادب فارسی بشمار می رود، بیاناتی شیوا عرضه نمودند و قطعه شعر از آقای غلام رضا شکوهی را نیز ارایه نمودند.

در این اجلاسیه فارسیگوی پاکستانی آقای خاور نقوی سروده خود را در موضوع نعت و منقبت عرضه نمود.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران، رایزنی فرهنگی و خانه فرهنگ، استادان و پژوهشگران دانشگاه ملی زبانهای نوین و دانشگاه بین المللی اسلامی، ادیبان و سخنسرایان شهروند اسلام آباد و راولپندی، فارسی دانان افغانی و پاکستانی در این هم اندیشی علمی حضور داشتند. نمایندگی صدا و سیما، مرکز اسلام آباد جهت تهیه فیلم و خبر از این اجلاسیه علمی اقداماتی معمول داشت. در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

کتابهای تازه

۱ - آثار الشعراء: فرهنگ شعرای فارسی گوی شبه قاره ؛ از عصر مسعود سعد تا عصر علامه اقبال (فارسی) ترتیب و تدوین : دکتر سید محمد اکرم ، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، ۱۳۸۷ هـ . ش / ۲۰۰۸ م ، قطع بزرگ ، مجلد ، شمارگان ۵۰۰ نسخه ، بها ۲۰۰۰ روپیه ، ۵۳۰ ص .

در پیشگفتار درباره این کتاب جناب آقای صاحب فصول سرپرست محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران می نویسند : کتاب حاضر فرهنگنامه ایست از شاعرانی که نهال پارسی را در خاک شبه قاره هند نشانده و پرورده اند ، اعم از آن که خود از همین خاک برخاسته باشند یا چرخ گردون آنان رابدین سو کشانده باشد . در این کتاب نام ۵۹۸۱ زن و مردی به میان آمده است که در طول ده قرن در گوشه ای از این سرزمین از یک چکامه کوتاه تا دیوان هایی قطور را به نام خود به ثبت رسانده و در قلمرو شعر فارسی گام نهاده اند « در مقدمه گردآورنده محترم می خوانیم : کتاب حاضر « آثار الشعراء » فرهنگی است حاوی منابع و مراجع شعرای فارسی گوی شبه قاره و هم بعضی شعرای ایرانی که در ادوار مختلف از عصر مسعود سعد (م ۵۱۵ / ۱۱۲۱ م) تا عصر علامه اقبال (۱۳۵۷ هـ / ۱۹۳۸ م) به شبه قاره آمدند و در این جا زندگی کردند . در تدوین این کتاب از تذکره های خطی و چاپی و هم بعضی کتب تاریخ و مجله های مختلف استفاده شده است « شایسته تذکر است که در ضمن فارسی سرایان معاصر شبه قاره در دهها مورد اغلب تنها منبع که در این فرهنگنامه درج شده فصلنامه دانش می باشد ، اما تا مراحل نهایی تدوین و چاپ این اثر در حدود ۹۰ شماره از فصلنامه دانش چاپ و توزیع گردیده بود ولی اغلب تا شماره ۵۵ بصورت منبع درج شده و از شماره های ده دوره اخیر کمتر استفاده علمی صورت گرفته . همچنین مجله فارسی زبان « هلال » از ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۲ م در حدود بیست سال به عنوان تنها فصلنامه تا چهارده سال و ماهنامه تا شش سال بعد در کراچی بزبان فارسی منتشر می گردید

ولی به عنوان منبع از آن استفاده شایانی صورت نگرفته است. با این وصف در امر تحقیق برای پژوهشگران موضوعات شعری شبه قاره، با استفاده از این کتاب تسهیل قابل توجهی فراهم می گردد.

۲ - آئین زندان (فارسی / اردو) ترجمه منظوم رباعیات مولانا، دکتر سرفراز ظفر، ناشر نقشگر پبلیکیشنز راولپندی ۲۰۰۸م ۸۴ + ۸۴ ص. بها ۳۰۰ روپیه
از ۱۹۹۵ رباعی که در « دیوان شمس » آمده، مترجم ۲۵۰ رباعی را به انتخاب خود به نظم اردو آورده و به نظر وی در اردو به این موضوع پیش از وی کمتر توجه شده است. در دیباچه اذعان نموده که در ترجمه نمی توان حسن و لطافت زبانی را به زبان دیگر منتقل نمود به ویژه از زبان فارسی که شیرینی و اصطلاحات و ترکیبات شعری آن کم نظیر است. برای کسانی که به فارسی از رباعیات مولانا نمی توانند استفاده نمایند، این ترجمه منظوم به فهم مضامین رباعیات مولانا تا حدی کمک خواهد کرد.

۳ - اقبال درون خانه (اردو) [وقایع جالب زندگانی خانگی شاعر شرق] خالد نظیر صوفی، ناشر اقبال اکادمی پاکستان، طبع سوم با اضافات، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۱۲۰ روپیه ۱۴۲ ص.

نوه دختری برادر بزرگ علامه اقبال خاطرات خانوادگی مادر خودش را درباره زندگانی خانگی اقبال برای علاقه مندان گردآوری نموده. پیشگفتار کتاب به قلم مولانا غلام رسول مهر (م ۱۹۷۱م) است و عناوین آن سرود رفته، حیات جاوید، نوادر؛ اقبال منزل سیالکوت، شباب بی داغ او مثل سحر، تاریخ تولد، اضافات جدید و احوال روز و شب، نشانگر چگونگی مندرجات آن می باشد. مولانا مهر در پیشگفتار اطلاعات جالبی درباره سفر اروپای اقبال در سال ۱۹۳۱م به دست داده که همراه وی رفته و برگشته بود. گردآورنده هم در حرف آغاز و حرف آگهی سوابق خانوادگی علامه را مورد بررسی قرار داده است. از این که چاپ اول این کتاب در ۱۹۷۱م صورت گرفته بود تاریخ تولد علامه که در سال ۱۸۷۳م محسوب می شد درج شده، در حالیکه مقارن با سده میلاد علامه اقبال تاریخ تولد او رسماً ۹ نوامبر ۱۸۷۷م تعیین گردیده است.

۴- اقبال ■ تصور تاریخ (نظریه اقبال درباره تاریخ) [اردو]

تألیف دکتر راشد حمید ، ناشر اقبال اکادمی پاکستان لاهور، چاپ اول ۲۰۰۸ م ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، بها ۳۰۰ روپیه ، ۳۰۰ ص .

نگاهی به فهرست مطالب کتاب می‌اندازیم. در پیشگفتار ص ۷ نویسنده پنج باب کتاب را مجملأ معرفی کرده اما خود عناوین ابواب بدینقرار است (ترجمه) باب اول: فلسفه تاریخ، نظریه تاریخ و ارتقا ص ۱۷، باب دوم: نظریه تاریخ متفکران مسلمان و علامه اقبال، اتفاق و اختلاف ص ۶۷ باب سوم: نظریه تاریخ متفکران غیر مسلمان و علامه اقبال، اتفاق و اختلاف ص ۱۱۱، باب چهارم: نظریه تاریخ علامه اقبال ص ۱۸۱ باب پنجم: نفوذ فکر اقبال در دوره ما بعد بر فلسفه تاریخ در آینه افکار فیلسوفان مسلمان و غیر مسلمان ص ۲۳۳ منابع ص ۲۹۵

چنانکه از عنوان ابواب پیدا است از افکار دانشمندان تاریخ نویس و تاریخ شناس نظیر ابن مسکویه ، البیرونی و ابن خلدون گرفته تا حکمای یونان ، چین ، هند و اروپا استفاده و با افکار اقبال در معرض مقایسه قرار داده شده است. این کتاب به نام آقای افتخار عارف اهدا گردیده و بیتی از غالب دهلوی درج شده :

طبع تو داد سر خط مشق سخن به ما .. گوئی برات نور ز خاور گرفته ایم

۵- شرح احوال و آثار فارسی امیر علیشیر نوایی متخلص به فانی تحقیق و نگارش : دکتر صفری بانو شکفته، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد و انتشارات بین المللی الهدی تهران- چاپ اول ۱۳۸۷ هـ . ش . وزیری با جلد شمیز، ۴۱۳ ص.

جناب آقای صاحب فصول سرپرست محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و رایزن محترم فرهنگی ج.ا.ایران در دیباچه کتاب نوشته اند : « اثر حاضر حاصل کوششهای پیاپی سرکار خانم دکتر صفری بانو شکفته است که آن را به عنوان رساله دکتری خود در رشته زبان و ادبیات فارسی در سال ۱۳۴۷ هـ ش به دانشگاه تهران ارائه نمود و با قید «خوب» از عهده دفاع از آن بر آمده است . این کتاب که پس از فراغت از تحصیل و بازگشت نامبرده به موطن خویش در طول ۳۶ سال تدریس زبان فارسی در

دانشگاه های کراچی و اسلام آباد تدریجاً بر غنایش افزوده شده با حوصله ای تمام ، به کنار زدن لایه های غبار تاریخی از گفته ها و مانده های مربوط به نوایی پرداخته و در پس آن به تصویری روشن از چهره او دست یافته است « نویسنده در حرف سپاس از روسای اسبق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که زمینه را جهت چاپ و نشر کتاب در تهران فراهم آوردند صمیمانه سپاسگزاری نموده است. در پیشگفتار هم چگونگی انتخاب موضوع و پروسه تحقیق و تدوین اشارت گردیده .

مطالب کتاب به پنج بخش و هفده فصل اشتهال دارد و بدینقرار است :

بخش اول : محیط نوایی فانی - فصل اول اوضاع جغرافیایی و باستانی و تاریخی هرات تا قرن نهم هجری ، فصل دوم محیط سیاسی هرات و سرزمین های مجاور در قرن نهم هجری ، فصل سوم محیط فرهنگی و ادبی هرات در قرن نهم هجری (صص ۱۳ - ۱۰۸) بخش دوم : احوال نوایی فانی - فصل چهارم شرح حال نوایی (فانی) ، فصل پنجم اخلاق و شخصیت نوایی (فانی) فصل ششم عقاید مذهبی و افکار امیر غلیشیر نوایی (فانی) (صص ۱۰۹ - ۱۸۸) بخش سوم : آثار ترکی نوایی فانی - فصل هفتم کمیت و کیفیت آثار ترکی نوایی فانی، فصل هشتم سبک آثار ترکی نوایی، فصل نهم نوایی از دیدگاه صاحب نظران چهار قرن اخیر (صص ۱۸۹ - ۲۴۰) بخش چهارم : تحقیق در آثار فارسی نوایی فانی - فصل دهم کمیت و چگونگی آثار فارسی نوایی فانی، فصل یازدهم تحقیق در سبک اشعار فارسی نوایی فانی، فصل دوازدهم ، سبک نثر فارسی نوایی (صص ۲۴۱ - ۳۱۹) بخش پنجم : نوایی نامه - فصل سیزدهم شعرایی که به تشویق نوایی شعر سرودند ، فصل چهاردهم ، نویسندگانی که به تشویق نوایی آثاری بوجود آورده اند، فصل پانزدهم ، هنرمندان و دانشمندانی که تحت حمایت نوایی مظاهر هنر و آثار دانش عرضه نمودند، فصل شانزدهم آثار معماری که به ابتکار نوایی به ظهور رسید، فصل هفدهم نفوذ نوایی در اجتماع عصر (صص ۳۲۰ - ۳۸۲) فهرست منابع (صص ۳۸۳ - ۳۹۴) فهارس اشخاص و مکان ها (صص ۳۹۵ - ۴۱۳)

نامہ ها

پاسخ به نامه ها

اشاره:

ده ها نامهٔ مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجه می فرمایند، نشانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانهٔ دوستداران دور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱- آقای دکتر قاسم صافی استاد محترم دانشگاه تهران « معاون سازمان لغتنامهٔ دهخدا و سردیر کتابداری عنایتی فرموده از تهران مرقوم فرمودند:

« همراه تقدیم سلام و عرض احترام ، یک نسخه از شمارهٔ ۹۲ مجلهٔ دانش را دریافت کردم. از لطف و کرامت و وسعت نظر جنابعالی و از یادداشتی که برای اینجانب مدتی قبل در جوف دو کتاب ارسال کردید بسیار سپاسگزارم و همچنین از دوست دیرین گرانقدر جناب آقای مرتضی موسوی ، شخصیت پر دانش و با کمال حفظه الله تعالی و سایر یاران فاضل مجله از آن جمله جناب حروفنگار و نسخه پرداز محمد عباس بلتستانی و موثران گرامی مجله که بی شک ، همت و وسواس و حوصله در خور در پس پرده هزینه می کنند تا اثری بدین شایستگی و حتی المقدور بی غلط و به موقع به جامعهٔ کتابخوان، عرضه بدارند. از برای همه شما از سر صدق و صفا و باکمال صمیمیت دست مریزد می گویم و بر پیشانی همهٔ شما بوسه می زنم . الحق والانصاف ، کاری سترگ ، منظم ، شکیل ، پُربار و وافی به مقصود مجله منتشر می سازید. از مدیر و همکاران چاپخانه آرمی پریس هم قدردانی می کنم که بموقع ، دسترنج دست اندرکاران و نگارندگان و گردانندگان مجله را به زیور طبع می آرایند و این جوی روان شعر و ادب

ایران و شبه قاره را لا ینقطع به مقصد می رسانند. باشد که تجلیل از خدمات افراد فداکار و مردمی، ریشه فضیلت و وجدان مسئولیت و شوق خدمت راستین را در جهت تقویت و توسعه زبان و فرهنگ فخیم فارسی و در راه تحکیم روابط و مناسبات مشترک مردم ایران و پاکستان و به طور کلی شبه قاره بیش از پیش و بهتر از گذشته قوام و دوام دهد و طالبان کالای آگاهی و آزادگی این عرصه را که امروز فراوان خریدار دارد، متمتع گردانند. فرموده اید که مقالاتی ارائه دهم؛ بچشم، این ناچیز با استعانت از خداوند متعال، عمری را در کمال اخلاص در این راه صرف کرده و موظف است که تا حیات دارد همچنان بتراود و چنین کند و خدمتگزار راهی باشد که گردانندگان مجله گرامی پیش رو دارند.

جنابعالی گاه گاهی با وسعه قلب خاص خود از کوششهای مخلصانه هیأت مدیره و دست اندرکاران فصلنامه دانش را تمجید می فرمایید که دلگرم کننده است و از قدیم گفته اند:

قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر جوهری

در دوره ای که تعداد زیاد گیرندگان حتی در امر اعلام وصول شماره های مختلف، کوتاه می آیند، چه رسد به این که قول ارسال آثار خود و سازمانهایی که با آنها وابستگی دارند به عنوان مبادله فصلنامه برای غنای کتابخانه گنج بخش مرکز اقدام نمایند و اشارتی که در این نامه در مورد ارسال انتشارات داده اید، مایه امتنان عمیق است. همچنین منتظر دریافت مقاله های پژوهشی آنجناب در موضوعات علمی ابتکار آمیز می باشیم.

۲ - نویسنده ادب شناس آقای حسین مسرت از یزد (ایران) در نامه ادیبانه ای نوشته اند و شایسته است خوانندگان عزیز دانش نیز از آن حظی ببرند:

«سلامی چو بوی خوش آشنایی

خرسندم که به آگاهی برسانم برگ زرینی دیگر از دیار پاکستان، دیار مردمان فارسی تبار و فارسی دان به دستم رسید. نامه ای که دستاورد کوشش دانشی مردمان آن دیار و ایرانیان والا تباری بود که به زبان فارسی و به ایران عشق می ورزند.

خرسندم که به همت شما و دیگر یاوران، این چراغ همچنان می سوزد و نور می افشاند. هر شماره در بردارنده ی گفتارهای ارزنده ای از سوی

نویسندگان و پژوهشگرانی است که شمع جان را در طلب عشق به زبان فارسی گداخته اند و چه کسی را یاراست که قدر این تلاش ها را بداند. امید که هماره تندرست و شادمان باشید و هر آن کس که در راه شکوفایی و پایداری زبان فارسی، این دردانه ی گران بهای ادب گیتی می کوشد عمرش دراز و سرش سرفراز باد.

از شهرهای تاریخی و ادیب پرور نظیر یزد، موقعیکه چنین نامه فرح انگیزی بدست ما می رسد بدون مبالغه فرضاً اگر هیچگونه خستگی ای در تدوین و مراحل گوناگون تولید شماره تازه ای از فصلنامه علمی پژوهشی، حاصل آید، رفع و پیش از پیش در نشر، اشاعه و ترویج ادب عالیۀ فارسی در کشورهای منطقه آمادگی صمیمانه مان با تقویت معنوی بهره مند می گردد. در ضمن فارسی دوستی، گاهی این بیت در مخیله خطور می کند!

دوستان منع کنندم که چرا دل به تو دادم باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایی؟

۳ - آقای حق نواز خان از پیرزنی بخش اٹک (پنجاب) مثل سابق بذل لطف فرموده در اولین فرصت درباره مطالب منتشر شده در آخرین شماره فصلنامه ابراز نظر کرده اند:

«مراتب سلام و خلوص و محبت را تقدیم می دارم
شماره ۹۳ از فصلنامه دانش را دریافت داشتم. ممنون و متشکرم. ویژه نامه حکیم فردوسی بر معلومات بنده افزوده است. شاهنامه یکی از شاهکارهای ادبی جهان به شمار می رود. فردوسی به جای لفظ شاهنامه، نامه باستان، نامه شهریار یا نامه شهریاران پیش را بکار برده است. بنده می دانم که شاهنامه کتابیست که باعث افتخار ایرانیان می باشد. فردوسی صفات پسندیده میهن پرستی و حب الوطنی، آزادگی، انسانیت و شریعت مداری را در حماسه خود نیک متجلی کرده است. اینها صفات حمیده است که در رگ ریشه و خون ملت نجیب ایران عجین شده است، دکتر محمد مهدی توسلی گوید: «هر چند مردم با اساطیر زندگی می کنند، ولی بسیاری نمی توانند آنها را توجیه و تفسیر کنند. حکیم فردوسی - اما - به دقت و ظرافت تمام این مهم را انجام داده است»
شاهنامه گنجینه ایست که صفات حمیده و اخلاق پسندیده را در بردارد.

در ویژه ادبیات فارسی در سند بنده می گویم که در کتاب خانه شخصی و اداره های دولتی سند کتابهای فارسی می باشد که هنوز نیاز به معرفی دارد. خدا کند که شخصی کمر همت بر این کار مهم به بندد و همه آنها را به دنیای فارسی معرفی می نماید. دکتر نجم الاسلام رئیس اسبق گروه اردو دانشگاه سند این کار را شروع کرده بود ، ولی متأسفانه به رحمت حق پیوست و کارش ناتمام ماند.

خوش بختی و صحت و سعادت و توفیقات بیشتری برای همه تان از خدای تعالی مسئلت می نمایم.

یازده قرن از میلاد دانشی مرد سترگ ادب جهانی فردوسی طوسی را گرامی داشته در تهیه و تدوین ویژه نامه در سال ۱۴۲۹ هـ. ق کوشیدیم و با یاری خداوند جان و خرد خدمتی ولو ناچیز را در صحنه ادبی عرضه داشتیم. اما تا آنجائی که به تحقیق و پژوهش و معرفی و احیای میراث ادبی فارسی که در دوره تاریخی سند که در واقع شامل سرتاسر پاکستان کنونی می شود ، بوجود آمده ، غیر از سازمانهای ادبی و علمی ، محققان فارسی دوست باید کمر همت بندند و مثل پیر حسام الدین راشدی و دکتر ریاض الاسلام که هر کدام جداگانه بالغ بر نیم قرن روی این کار عمر عزیز خود را صرف کردند، باید بکوشند. بدون تردید مسئولیت معلمان و مروجان فارسی در سطح دانشگاه ها و دانشکده ها پیش از دیگران است ، اما پژوهشگران رشته هایی نظیر تاریخ ، اردو ، عربی ، سندی و سایر آن به شرط داشتن آشنایی کافی و وافی زبان و ادب فارسی می توانند در این رهگذر منشاء خدماتی ارزنده باشند.

۴- پرفسور محمد عبدالله استاد متقاعد مدرسه عالیہ کلکتہ (هند) طی نامه محبت آمیزی نوشته اند:

« یک نسخه از شماره ۹۲ ، مجله دانش ، بدستم رسید. صمیمانه سپاسگزارم . خیلی خوشوقت شدم. از دیدن مجله خوشنما و مشمولات گوناگون این بیت بر زبان روان گشت .

ز فرق تا به قدم هر کجا که می نگرم
کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست
برای پژوهشگران و علاقمندان فارسی مطالعه این مجله به طور خاص ناگزیر است . درین معنی هر شماره را « شاهکار ادب » توان گفت ، خدمات گرانقدر مرکز تحقیقات فارسی لائق صد تحسین و آفرین است.

در حقیقت اینهمه نتیجه محنت شاقه شبانه روزی جنابعالی است. از خداوند متعال تدرسی و اقبال مندی شما مسئلت می کنم.

در همین اثنا شماره ۹۳ فصلنامه هم توزیع گردیده و در بخش نامه ها به اشکالی که با ارتباط به شماره ۸۹ متذکره گردیده بودید به نحوی پرداخته بودیم که مورد رضایت طرفین قرار گیرد. کلمات ستایش آمیز جنابعالی متوجه نویسندگان پژوهشگر کشورهای منطقه می گردد که در تحقیق و نگارش مطالب علمی پژوهشی با ما همگامی می کنند و هیأت مدیره و داوران شماره های مختلف بیطرفانه مطالب منتخب را ارزیابی و تصویب می نمایند.

۵ - از طرف خانم طاهره مهاجر زاده، مدیر امور اسناد و مطبوعات (خوش ید طوسی) از کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد مرقوم داشتند:

باهدای سلام و احترام

عطف به نامه شماره ۶۸/۲۸/۵۱ مورخ ۱۴/۶/۱۳۸۷ ضمن ابراز تشکر و امتنان از آن مدیریت محترم، جهت ارسال منظم نشریه بدینوسیله وصول تعداد ۴ نسخه از نشریه وزین دانش شماره های ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۸۶ (بهار ۱۳۷۵ - پاییز ۱۳۸۵) را برای آرشیو مطبوعات این مدیریت اعلام می دارد.

ضمن آرزوی قبول آهدایی شما در پیشگاه حضرت علی بن موسی الرضا (ع)، توفیق روز افزون حضرتعالی را از خداوند منان، مسألت دارد و تداوم همکاریهای فرهنگی را برای آینده خواستاریم.

از این که فصلنامه دانش در سراسر جهان فارسی به کتابخانه های معتبر ملی، عمومی، تخصصی و دانشگاهی از بدو تأسیس در حدود بیست و چهار سال پیش مرتب توزیع می گردد، اگر چنانچه در پست، یک یا چند شماره به مقصد نرسند و شماره های بعدی دریافت شود اگر با فوریت کتباً درخواست ارسال نسخه دیگری شود، ما در ارسال مجدد تاخیر نمی کنیم. اگر همین امر پس از سالها صورت گیرد امکان نایاب شدن شماره های درخواستی بیشتر می گردد. همچنین در ضمن زیارت روضه مطهر حضرت ثامن الائمه التماس دعا داریم.

۶ - آقای سید روح الله نقوی ، مربی زبان فارسی دانشگاه بلوچستان ، از کویته نوشته اند:

وصول یک نسخه از مجله وزین پُر محتوای دانش شماره ۹۳ تابستان ۲۰۰۸ را اعلام می دارد. وصول مجله دانش دلهای دوستان را تسکین می بخشد.

نکته ای را مناسب می دانم در اینجا متذکر شوم ، اینکه حروفچینی دانش بسیار زیبا و دلنشین است و تنها چیزی که از این زیبایی تا اندازه ای می کاهد، این است که شماره های زیرنویس که روبروی مطلب مورد نظر نوشته می شود ، تقریباً هم اندازه متن اصلی است و باعث سوء تفاهم خواننده می شود، اگر دستور فرمایند که این نکته رفع شود برگیرایی آن افزوده خواهد شد.

با آرزوی کامیابی شما و تمام دست اندرکاران محترم آن مجله .
اعلام وصول سروقت شما درخور تمجید است، در اغلب مقاله های فصلنامه ، شماره های زیرنویس در حال حاضر هم ریزتر از متن ، حروفچینی می شود اما در برخی از آن همان گونه که متذکر شده اید یک قلم بزرگتر درج می شود که در آینده تا آنجایی که امکان دارد کوشا خواهیم بود نظرتان تأمین گردد.

۷ - آقای مهر داد محمدیان معاون پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان در نامه مهر آگینی نوشته اند:

باسلام و احترام ، ضمن تشکر از ارسال یک نسخه از شماره ۹۲ «مجله دانش» برای این دانشگاه مراتب وصول آن را اعلام می نماید. به زودی تعدادی از کتبی که توسط اساتید این دانشگاه به رشته تحریر در آمده است را برای کتابخانه آن مرکز ارسال می نماید. برای همه کسانی که در گسترش زبان شکر شکن فارسی ، این میراث گرانقدر ایران زمین تلاش می کنند آرزوی موفقیت می نماید.

از زیارت دستخط جنابعالی خوشحال شدیم . از این که قول داده اید که به طور مبادله تعدادی کتب که توسط استادان محترم دانشگاه به نگارش در آمده، برای کتابخانه گنج بخش مرکز ارسال خواهید فرمود، پیشاپیش سپاسگزاری می کنیم.

۸- خانم دکتر طاهره پروین مدیر گروه فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد در نامه محبت آمیز مرقوم داشته اند:

« یک نسخه از شماره ۹۲ مجله دانش - فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد، را دریافتیم. ازین لطف و مهربانی بسیار تشکر و سپاس گزاری می نمایم. انشاء الله خیلی زود مقاله ای برای دانش ارسال می نمایم. مجله دانش واقعاً در ترویج و گسترش زبان فارسی نقش ارزشمندی را ایفا می نماید. باتشکر فراوان .

فصلنامه دانش بحمد خدا تعالی از چندین کشور منطقه مرتباً مقاله های علمی پژوهشی دریافت و نشر می نماید. با این وصف سهم معلمان ارشد شاغل گروه های فارسی در سطح دانشگاه های پاکستان در این زمینه ناچیز است. به این موضوع چنانچه توجه شود در طول خدمت بخصوص هنگام ترفیع رتبه هیچگونه مانعی وجود نخواهد داشت.

۹- آقای سید صادق حسینی اشکوری رئیس محترم مجمع ذخایر اسلامی از قم (ایران) بذل عنایت کرده نوشته اند:

« باعرض سلام و ادای تحیت و اکرام

ضمن تبریک سال نو و اعلام وصول شماره فصلنامه وزین دانش ، چهار کتاب از سلسله انتشارات مجمع ذخائر اسلامی تقدیم حضور گرامیتان می گردد. «کلک مسیحا» از آثار هنری نفیس است مشتمل بر خطوط خطاطان بنام ایرانی از سده دهم تا چهاردهم که دارای امکان استفاده علاقمندان به هنر ایرانی در مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد می باشد. سه کتاب دیگر نیز از فهرس منتشره در حوزه میراث شبه قاره است. امید که مفید و مقبول افتد.

کتابهایی که در موضوع فهرست نویسی تدوین و منتشر می فرمائید، خوشبختانه در کشورهای شبه قاره مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با نشر دوره های فهرستواره ها بویژه فهرست مشترک نسخه های خطی پیشقراول بوده. بذل توجهی که جنابعالی و همکاران تان می فرمایند درخور ستایش است.

۱۰ - آقای پیر محمد نقیب الرحمن سجاده نشین دربار عالیہ عیدگاہ شریف راولپندی در نامہ دعائیہ نوشتہ اند. (ترجمہ)

« شماره ارسالی مجله را دریافت نموده ام متشکرم . الله تبارک و تعالی با ثروت اتفاق و اتحاد، امت اسلامیہ را سرفراز نماید و شہامتی را ارزانی بدارد کہ در اوضاع نامساعد بہ کمک یکدیگر بشتابند »
در سالہای اخیر در ضمن اعلام وصول دستخط جنابعالی را زیارت می کنیم کہ اغلب مملو از ادعیه می باشد. برای این امر قلباً سپاسگزاریم.

۱۱ - آقای افتخار شفیع استاد گروہ اردو، دانشکدہ دولتی ساهیوال از ساهیوال مشمول لطف نمودہ مرقوم داشتہ اند:

« بعد از آداب واجب، فصلنامہ دانش معمور از طرازہای علمی وادبی، نہایت روح پرور و دل افروز است و مضامین آن بسیار مفید است برای استادان و دانشجویان فارسی در پاکستان - خوشحالم کہ «دانش» متواتر و مستمر می آید و علم و عقل و دانش مرا می افزاید. در این منطقہ (ساهیوال) کہ فارسی زبانی بہ نظر می آید، وجود «دانش» در کتب خانہ دانش کدہ نعمتی غیر مترقبہ است. جملہ مطالب و مقالات خواندنی (بہ ذریعہ فرهنگ جامع) و علمی می باشند. فارسی (زبان و ادب) مظهر تاریخ ہفت قرن ماست.

« عالم نشود ویران تا میکدہ دانش، آباد است »

مقالہ ای آقای دکتر محمد سلیم اختر «نگاہی بہ روند نفوذ شاہنامہ در شبہ قارہ در چند قرن اخیر» بسیار پسندیدہ است. مقالہ های دگر بلند پایہ ای کہ از طریق دانش امکان مطالعہ آن فراہم است. مایہ خوشوقتی است، از مقالہ های پر مغز استفادہ می کنم. بندہ بہ شما تبریک می گوید و از درگاہ رب العالمین التجا و استدعا دارد کہ زیر سایہ عطوفت خودش بہ مقام شامخی برساند، خواہشمند است ترسیل این مجلہ پیوستہ جاری و ساری بماند.

مایہ امتنان است کہ جنابعالی در اولین فرصت اعلام وصول شمارہ جدید دانش توأم با ابراز نظر مجمل دربارہ مطالب منتشرہ در ہر شمارہ ارسال می کنید. علاقہ مندی شما شایستہ ستایش است و کسانی کہ رشتہ کارشان اساساً تدریس و ترویج زبان فارسی در سطح جہان فارسی بخصوص در کشورہای منطقہ است، بہتر بود از این الگو کہ یک تن از

استادان زبان و ادب اردو در سطح دانشکده دولتی اعمال می نمایند، پیروی نمایند. از قرنهای پیش به ما آموزش گردیده « مالَم یَشکرُ المخلوق لم یَشکر الخالق ». مطالعات متون فارسی کلاسیک و جدید از جمله شماره های مختلف دانش در تقویت فارسی نوشتاری تان سودمند خواهد بود. مطمئن باشید تدریجاً فارسی تان در حال پیشرفت است. اگر بتوانید مدرکی در این ضمن از دانشگاه بدست بیاورید، کمال مطلوب خواهد گشت.

همچنین بابت مراتب امتنان، نامه های محبت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرر از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

ایران

ارومیه : دکتر رامین نیک روز مدیر کل خدمات علمی و فناوری اطلاعات ، دانشگاه ارومیه.

اصفهان : آقای حسن داداشی ارانی دانشگاه پیام نور استان اصفهان
تبریز : دکتر جعفر حقیقت رئیس کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تبریز،
دکتر محمد باقر بناء شریفیان رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز.

تهران : آقای جواد سیستانی مدیر اسناد و کتابخانه پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری ، دکتر علیرضا حاجب نژاد رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ، مسئول کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ، مسئول کتابخانه حسینیة ارشاد، آقای دکتر رضا مصطفوی .

زاهدان : دکتر حسن میش مست نهی، رئیس کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد ، دانشگاه سیستان و بلوچستان .

یزد : آقای دکتر کمال الدینی .

بنگلادش :

راجشاهی : آقای دکتر نور الهدی رئیس گروه زبانها ، دانشگاه راجشاهی و بانورضوانه اسلام شمی مربی گروه .

پاکستان

اتک : آقای نذر صابری

اسلام آباد : پرفسور دکتر عزیز احمد خان رئیس دانشگاه ملی زبانهای نوین ،
آقای اقبال م . شفیع رئیس افتخاری انجمن یادگاری سرسید ، آقای مجید
توکلی مدیر مجتمع آموزشی امام حسین (ع) ، آقای غلام حضور باجوہ مدیر
کل ادارہ فیلمز و مطبوعات وزارت ارشاد فدرال ، آقای محمد اعظم نون ، آقای
خاور نقوی ، جاوید رشید کتابدار دستیار کتابخانہ دولت فدرال ، دکتر خرم قادر ،
رئیس موسسہ پژوهشهای تاریخی و فرهنگی ، وابستہ بہ دانشگاه قائداعظم ؛
پنوعاقل : فضل اللہ مہیئر ، مدیر کتابخانہ یادگاری مولوی م اسماعیل
جامشورو گوٹھ- قبی : زاہد حسین مسئول کتابخانہ صاحب العصر
حیدر آباد (سند) : صفدر حسین میرزا

ساہیوال : محمد شاہ کھگہ مربی زبان فارسی ، دانشکدہ امامیہ دولتی ،
کراچی : پرفسور دکتر محمد صابر رئیس اسبق گروہ تاریخ اسلام ، دانشگاه
کراچی ، خواجہ منظر حسن منظر

لاہور : آقای محمد شہزاد مجددی مدیر دارالاحلاص ، دکتر محمد سلیم اختر
سر پژوهشگر اسبق موسسہ ملی پژوهش های تاریخی و فرهنگی اسلام آباد
محمد آباد تحصیل صادق آباد : سید رئیس شاہ جیلانی مدیر کتابخانہ مبارک

ہند :

احمد آباد : ایم . جی بمبئی والا ، مدیر کتابخانہ و مرکز تحقیق حضرت پیر
محمد شاہ احمد آباد

حیدر آباد (دکن) : محمود قادری ، دبیر دفتر اکادمی اقبال حیدر آباد
علیگرہ : دکتر رئیس احمد نعمانی

چکیده مطالب

به انگلیسی

*Abstracts of contents
In English*

Avicenna and others. In this write up Iqbal's Persian and Khushhal's Pashto couplets with commonalities of thought have been quoted in large numbers.

14 - Life and Persian works of Faqeer Bidel: A Brief.

Dr. Sultan Altaf Ali

Faqeer Bidel's original name was Abdul Qadir but he was generally known as Qadir Bakhsh (1230 – 1289 AH / 1814 – 1879 AD). He lived at Rohri (Sindh) He composed poetry in Persian, Sindhi, Saraiki, Arabic, and Urdu. His Persian works have been rated only next to Sachal Sarmast in Persian Poets belonging to Sindh. He was a monotheist, poet, Scholar and mystic with allegiance to Syed Janullah Rizvi, Thirty works have been compiled by him-the prominent of them being *Divan-e-Bidel*, *Solook-ut- Talibeen*, *Mathnavi-e- Delkoshah* and, *Panj Ganj*. He had followed tradition and style set by great mystics and poets like Abdul Qader Jilani, Moinuddin Chishti, Jalaluddin Rumi, Hafiz Shirazi and others:

یوسف کنعانی از مصر زلیخا کن وداع

عیسی آسا رو بیلا کن، ز دنیا کن وداع

Syed Murtaza Moosvi

governments are mostly based on secularism and materialism and they are suffering from shaken personality and losing identity. He has sent a message to Islamic Nations through poetry, books and lectures, that for safeguarding themselves from political, economic and technological colonialism of developed countries, they should bring about unity in their ranks and they should base their life pattern and governments on teaching of Holy Quran. Iqbal has proposed three ways for resolving the same in his book, Reconstruction of Religious Thoughts in Islam. In view of geo-political importance of Tehran – the capital of Iran – Iqbal had suggested that it should become a Geneva type centre for Muslim states to ponder and resolve their problems so that their common interests are fully guaranteed.

13 - Iran and Iranology in the poetry of Iqbal and Khushhal.

Dr. Ali Komail Qezelbash

Allama Iqbal's attention towards Iranian Culture and Thinkers and his choice of Persian Language to express his thoughts needs for a deep study.

Also Khushhal Khan had a flair for literature influenced by culture and arts hence he has transformed thoughts gathered from prose and poetic works of Persian in his Pashto Poetry. He had also composed poetry in Persian but it is not so voluminous. Some of the Writers, Poets and Thinkers from whom Iqbal and Khushhal have been inspired include Hafiz, Maulavi, Attar, Mansour Hallaj,

have kept it in mind. Allama Iqbal as one of the major advocates of Syed Jamaluddin Asadabadi's thoughts on Muslim solidarity, has dealt this topic in his works prominently. In this writeup we have tried to study in-depth works of this great Muslim scholar to ponder over this particular topic.

12 - Allama Iqbal : An Ideologue of Islamic unity and solidarity

Shakeel Aslam Baig

Islamic Unity and Solidarity was one of the most important concerns of thinkers and reformers of Islamic societies as enemies of world of Islam have always tried to create differences and by highlighting them they bring hurdles in the way of unity of Muslims. One of the contemporary reformers and enamoured of progress and Unity of world of Islam is Allama Iqbal (1289- 1357 A H / 1877- 1938 A.D). He felt sorry for prevalent sorrowful condition of Muslims – he like his predecessors – Syed Jamaluddin Asadabadi and Mohammed Abdoh- had similarities of views but he had some different remedy. Iqbal clearly knew that Islam has no nationalism or colonialism but a League of Nations which accepts artificial borders and racial matters to facilitate the identity and not to limit the depth of sight of the members of the society. It means Islamic Nation could not merge in other nation but it has the quality of merging others. Iqbal believes that Islamic society in present times is confronting western civilization and culture, whose

this write-up mostly Persian works published during last fifty years , with or without translation, editing , footnotes, introduction etc have been briefly discussed.

10 – Contribution of Persian Poets in Pakistan's Independence Movement.

Ismat Durrani

The Movement which culminated on creation and independence of Pakistan is a historical fact , which influenced the people's thought and mindset particularly it had a deep impact on poets. During British colonial rule, Sub-Continent's Persian Poets safeguarded the Persian from onslaughts of its enemies and they availed their poetic vehicle to revive the love for independence and dignity . Maulana Hali (D. 1914A.D) composed poetry to achieve national patriotic objectives. Iqbal was central figure of this movement and his poetry and thought revolved on Hali's vision. Other Persian poets of Sub-Continent followed Iqbal's standpoint and they made efforts to revive the literature's important role to achieve national objectives. Therefore, a number of such poets were target of the wrath of Colonial Britishers and were imprisoned for various terms. New traditions were set in literary circles during the movement of political awakening and Persian poets played their due role in strengthening the independence movement.

11 - Muslims' Unity from viewpoint of Allam Iqbal.

Dr. Ayyub Moradi/ Sara Chalak

Muslims' Unity has always been a basic concern of Muslim thinkers and most of the scholars and intellectuals

■ – Litho – Printed books of Bidel Dehlavi, Published in Transoxiana- Uzbekistan

Dr. Ebrahim Khodayar / Gholam Karimov

When Bidel Dehlavi's fame as a writer and poet and his style reached Transoxiana in early 13th Century A.H., the writers and poets of this region tried to follow his style to prove their mastery. Bidel's attraction in these lands was both in the form and thought and it became so popular that from highly placed society, the works of Bidel became part of Syllabus of schools, educational institutions, and common men also had developed a taste for it. In this write-up after a preface, we have dealt with factors which made Bidel's works and thought popular in Central Asia - a social analysis and attachment of calligraphers, editors and publishers - the role of these works in consolidating the Islamic Iranian civilization and culture, at the outset of Soviet empire in this region. A list of 54 lithographed books published during 34 years (1301-1335A.H-1883-1916A.D) have briefly been appended.

9 - Publication of Some Persian Works in India during last fifty years.

Syed Murtaza Moosvi

Persian Works have been published by various publishing organisations and Printing Houses. Divans of great poets particularly of Hafiz Shirazi, religious texts, Books on History, Moral Values, *Tazkeras* and Dictionaries, were printed in the number of tens of thousand by a large number of Printers in many cities. In

which was Western thinking of that period. The elements of western thinking in the works of Ghazali, Sanaie and Khaqani have been dealt but the main topic has been Attar Neishabouri, who in story of Sheikh Sonaan has said that we should not be deceived from the West. Attar in this tragedy tries to define the characteristics of the Eastern human being. It is strange that in present age the Easterners evaluate the East on parameters of the West. Attar has condemned such trend in story of Sheikh Sonaan.

7 – Persian Language's Progress in North West Frontier Province (Pakistan)

Dr. Shafaquat Jahan

People's interest in Persian Language has resulted in researches in the fields of literature, grammar, and diction in the Sub-Continent, hence Persian was considered most important cultural language of Asia. Persian was official language for many centuries not only under Muslim rule but also in early period of British Colonial rule. About two centuries before, when Foreign occupants of this land declared their own language as official medium, Persian lost its exalted position. After Soviet invasion of Afghanistan, millions of Afghans migrated to Pakistan, most of them were conversant to Dari (Afghan Persian). While dealing with these people local populace has to speak Persian with them which resulted in popular use of Persian in N.W.F.P. As the Scribe lives in Peshawar and teaches Persian at the University, she appreciates the progress achieved by the Persian in present times.

فارغ از ارباب دون الله شو

از پیام مصطفی (ص)، آگاه شو

5 - Subject Matter and Contents of Persian Proverbs.

Dr. Hasan Zolfeghari

Contents of the Proverbs reflect life. Whatever exists in human life is also seen in proverbs. Human life has various parameters as individual and collective, religious and national, moral and economic etc. We also notice the same in Proverbs hence it is said that Proverbs are mirror of human life. For a minute study of proverbs these have been divided in following categories.

- 1- Moral Problems 2- Social problems. 3- Religious problems 4- Economic problems, 5- National and Motherland's problems. 6- Educational problems 7- Political and Historical problems 8. other problems.

The objective of the write up being a survey of vastness of Persian proverbs. This detailed article shall provide a base so that researchers may further probe its various aspects.

6 – Attar and Western Thinking

Dr. Mohammed Baghaie Makan

Those who have extracted information from journalism about Western thinking usually start from Aal-e-Ahmed and those who have vast spectrum of studies may start from *Amirkabir* and *Darul Funoon*. But factually the Western thinking existed in Iran from the early centuries of advent of Islam, which can be observed in Attar's works who is a prominent personality but even before him we find in the works of Mohammed Ghazali (D.505A.H). He was strongly against Greece thinking,

4- Holy Quran on "Ummi" Prophet (SAS) and its reflection in poetry of Maulavi and other Persian Poets .

Prof. Dr. Sughra Bano Shagufta

The spiritual life of human beings requires divine guidance. The best source being Holy Quran revealed on the sacred heart of Holy Prophet, which has commanded to obey *Allah* and Holy-Prophet and invite His kindness and mercy. Obedience resulting from love of *Allah* and Holy Prophet is rewarded through forgiveness. Holy Prophet's love is a vehicle of pardoning of the Muslims. The word Ummi "امی" has been used once and al-Ummi "الامی" twice in Holy Quran and is also meant like other people, related to *Om*, illiteracy and many other and its plural form has been given as امیین and امیّان . From the followers of Abraham's faith the Holy Prophet belonged. He led the people to right path by reciting Holy Book's lines- the message of *Allah* was conveyed to whole humanity and encompasses the divine wisdom as Maulana says:

حکمتی بی فیض نور ذوالجلال
حکمتی دینی برد فوق فلک

حکمتی کز طمع زاید و ز خیال
حکمت دنیا فزاید ظن و شک

The Holy Prophet's one of the high profile characteristic is his *Ummi* title and he was instrumental in eradicating ignorance from the followers. Maulana says:

گر بمیری تو نه میری این سبق
طاغیان را از حدیث دافعم

مصطفیٰ (ص)، را وعده کرد الطاف حق
من ترا اندر دو عالم رافعم

Likewise Allama Iqbal's call echoes:

does not appear in the Holy Book. As it has clearly been referred at outset by the writer that this research has been dealt purely on academic base and by no means it has put any aspersion on Maulana and shall not injure the feelings of those, who are devotees of him. Readers who enjoy an authority on Maulana's works, can express their academic views in their correspondence with "DANESH" if so desired and it would be a welcome gesture.

3 – Kashefi Beihaqi in Pak- India Sub- Continent.

Dr. Reza Mostafavi Sabzvari

Hossain bin Ali Waez Kashefi used to lecture on religious topics in Herat and Neishabour during the reign of Sultan Hussain Bayeghra. The number of books and treatises authored by him have been reported upto 37 volumes. His works' fame and popularity can be gauged from the presence of numerous manuscripts of his works in libraries there. This scribe has observed that manuscripts of Saadis' works are available in most of the Sub-Continent's libraries but in recent times Kashefi's works have also caught the attention there. Moreover, a number of his works have also been rendered in local languages, and titles of such translations done and published in last two centuries have been referred. The particulars of tens of the manuscripts being kept of only one of his works "Lubb-e-Lobaab-e-Masnavi" " in Sub-Continents' major libraries, have also been enlisted.

A Glimpse of Contents of this Issue

1 - Majalisul Osshaq : Ascertaining of its actual Author.

Syed Shamsullah Qadri

Tr: Dr. Syed Hasan Abbas

A research was made to determine the actual writer of book " Majalisul Osshaq" three quarters of a century before in the Sub-Continent, and it came to the light that authorship of the book has erroneously been attributed to Sultan Hussain Bayeghra, Teimurid King of Herat (ruled 873-911A.H) whereas, its original author was Amir Kemaluddin Hussain Kazergi. Description and explanations based on various authentic sources have been dealt in this write-up so that actual writer of " *Majalis-ul-Osshaq*" is determined.

2 – "Eshq-e-Maulana" On the Holy Quran's Criterion: A Study.

Dr. Syed Ahsan- uz – Zafar

There is a famous saying of Maulana, where he says "I have chosen pith from the Holy Quran," and Maulana's Mathnavi in Jami's view has been a Quran's version in Pahlavi (Persian) and teachers and critics of literature have surveyed influence of Holy Quran in Maulana's Mathnavi and other forms of poetry in which he has composed verses. In this write-up, the writer has dealt Maulana's " **Eshq**" in its various meanings and its application and comparison with Quranic lines derived from the word "حب" and its branches as the word "عشق"

Note

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

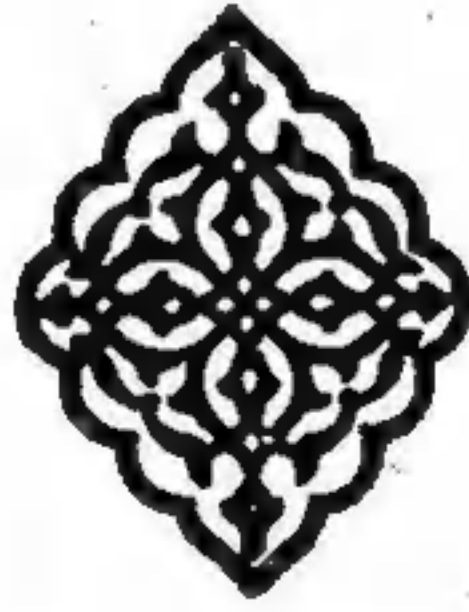
DANESH

Quarterly Journal

President & Editor-in-Chief: *Syed Mortaza Saheb Fosool*

Editor:

Syed Murtaza Moosvi



Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/I

Islamabad 44000, PAKISTAN

Ph: 2816074-2816076

Fax: 2816075

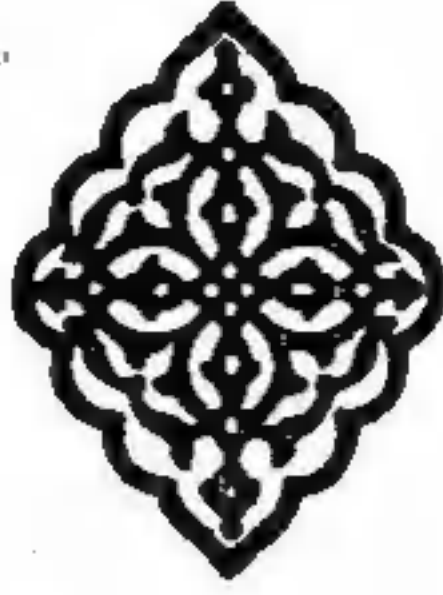
Email: daneshper@yahoo.com

<http://ipips.ir>



دوبیتی تمنائی به خط آقای غلام حسین امیر خانی
خوشنویس ممتاز معاصر ایران

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)



DANESH

*Quarterly Journal
of the*
**IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD**

**AUTUMN 2008.
(SERIAL No. 94)**

**A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent**